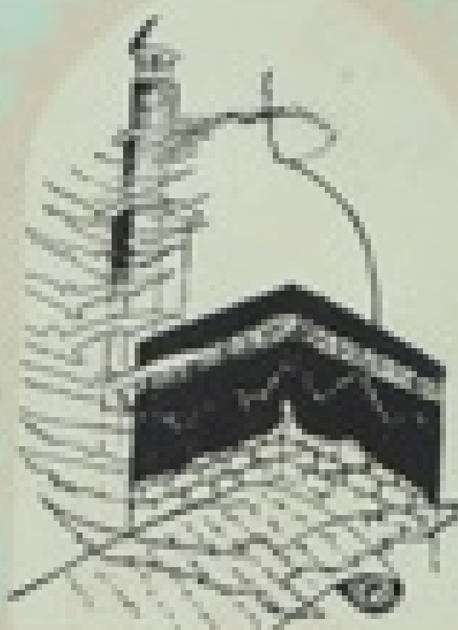
حسام السلطنه

سفرنامهٔ مکه



بسم الله الرحمن الرحیم

سفرنامه مکه حسام السلطنه

نویسنده:

مراد میرزا حسام السلطنه

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سفرنامه مکه حسام السلطنه

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسام‌السلطنه، مرادمیرزا، ۱۲۹۹ - ۱۲۳۳؟ق

عنوان قراردادی : [دلیل الانام فی سبیل زیاره بیت الحرام]

عنوان و نام پدیدآور : سفرنامه مکه: گزارش وقایع سفر به: استانبول، مکه، مدینه، دمشق، بیت المقدس و .../ سلطان مراد حسام‌السلطنه فرزند عباس‌میرزا؛ به‌کوشش رسول جعفریان

مشخصات نشر : نشر مشعر، ۱۳۷۴.

مشخصات ظاهری : ۳۶۰ص.مصور

شابک : بها:۶۰۰۰ریال ؛ بها:۶۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

موضوع : عربستان -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۹

موضوع : حسام‌السلطنه، مرادمیرزا، ۱۲۹۹ - ۱۲۳۳؟ق. خاطرات

موضوع : حج

موضوع : سفرنامه‌ها

شناسه افزوده : جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ - ، گردآورنده

رده بندی کنگره : DS۲۰۷/ح۵س۷

رده بندی دیویی : ۹۱۵/۳۸۰۴

شماره کتابشناسی ملی : م۷۴-۳۵۴۰

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

ص:۱۰

درآمد

شرح حال مؤلف

ص:۱۱

حسام‌السلطنه فرزند عباس میرزا، از چهرگان برجسته قاجاری در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری است که تا پایان عمر، دارای مناصب متعدد و حکمرانی ایالات مختلف بوده است. مهمترین حادثه زندگی وی، فتخ هرات است که با توطئه خائنانه میرزا آقاخان نوری،صدر اعظم وقت، ماجرا، منجر به جدایی هرات از ایران شد. حسام‌السلطنه قهرمان این ماجراست. درباره وی گفته شده است که وی قوی‌ترین و برجسته‌ترینِ فرزندان عباس میرزا است و این از مجموع مناصبی که به وی واگذار شده به دست می‌آید. در اینجا دو متن بلند و کوتاه، یکی از مهدی بامداد و دیگری از محبوبی اردکانی، در شرح حال حسام‌السلطنه می‌آوریم. بامداد درباره او می‌نویسد:

سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه پسر سیزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه «(۱)» در ربیع‌الثانی ۱۲۳۳ هجری قمری متولد و در دوم جمادی‌الاولی ۱۳۰۰ ق. درگذشت و در

۱- سلطان مراد میرزا در جلد سوم منتظم ناصری و همچنین در جلد نهم روضهٔ‌الصفاء پسر یازدهم عباس میرزا نایب السلطنه نوشته شده و در جلد قاجاریه ناسخ‌التواریخ پسر سیزدهم ذکر شده است.

ص: ۱۲

مشهد، در دارالحفاظ حرم حضرت رضا علیه السلام مدفون است. تاریخ وفات او در سنگ قبرش، دوم جمادی‌الثانیه ذکر شده، درصورتی که گفته اعتمادالسلطنه (دوم جمادی‌الاولی) باید درست‌تر باشد. در این سال، پیش از فوت خود به حکومت خراسان تعیین شده بود و قصد عزیمت داشت که ناگهان در سن ۶۷ سالگی فوت نمود.

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (دوشنبه دوم جمادی‌الاولی ۱۳۰۰ ق.) می‌نویسد: «حسام‌السلطنه عموی شاه، با دو سه کرور دولت، امروز شش ساعت به غروب مانده مرحوم شد. این چند روزه حاکم خراسان شده بود، بیست و پنج‌هزار تومان پیشکش داده بود. امروز ساعت دیده بودند که به طرف حکومت برود، به آن دنیا رفت!» ... سلطان مراد میرزا در اواخر زمان حیات پدر خویش حاکم ارسباران (قراجه‌داغ) بود. در سال ۱۲۵۳ ق.، هنگام عزیمت محمد شاه به سمت هرات، برای اینکه مبادا درصفحات بختیاری به تحریک بیگانگان اغتشاشاتی روی دهد، سلطان مراد میرزا با شش‌هزار نفر به چمن گندمان مأمور شد. در سال ۱۲۶۶ ق. پس از شکست و اعلام سالار و فتوحات نمایان در خراسان، به لقب حسام‌السلطنه ملقب گردید.

سلطان مراد میرزا در سال ۱۲۶۴ ق. بر حسب انتخاب میرزاتقی‌خان امیرکبیر از تهران برای قلع و قمع سالار به خراسان مأموریت یافت و در سال ۱۲۶۵ ه. ق. پس از احضار حمزه میرزا (حشمت‌الدوله) برادرش، سلطان مراد میرزا به جای او والی خراسان شد و در سال ۱۲۶۶ پس از اعدام حسن‌خان سالار در حکومت خود کاملًا مستقل گردید ...

حکومت وی تا سال ۱۲۷۰ ه. ق. طول کشید و در این سال از حکومت خراسان معزول و به جای او فریدون میرزا فرمانفرما برادر اعیانیش استاندار خراسان شد فریدون میرزا پس از دو سال و اندی حکمرانی در خراسان در سال ۱۲۷۲ ق. در مشهد درگذشت و حسام‌السلطنه در این سال برای بار دوم استاندار خراسان گردید و حکومتش تا سال ۱۲۷۵ ق. ادامه داشت. از طرفی چون اغتشاشات و بی‌نظمی‌هایی در هرات روی داده بود و از طرف دیگر امیر دوست محمدخان با قرار قبلی با انگلیسی‌ها و به تحریک آنها قصد داشت که هرات را هم ضمیمه مستملکات خود بنماید، به این جهات، از طرف دولت، به حسام‌السلطنه والی خراسان امر شد که به هرات رفته آنجا را تصرف نماید. حسام‌السلطنه ابتدا سام‌خان رئیس

ص: ۱۳

این زعفرانلو را با هزار و پانصد نفر به هرات فرستاد. خوانین هرات او را نپذیرفتند.

حسام‌السلطنه خودش بدانصوب حرکت کرده آنجا را متصرف شد (هفتمصفر ۱۲۷۳ ق.) چون تصرف هرات از طرف دولت ایران برخلاف میل باطنی انگلستان بود فتح هرات سبب شد که میان انگلستان و ایران جنگ درگیرد. این جنگ از جنگ‌هایی است که برای ایران خیلی رسوایی و افتضاح بار آورد و آخرالامر هم به مساعی میرزا آقاخان نوری،صدر اعظم دست‌نشانده خودشان، منتهی به عقد معاهده بسیار ننگین و منحوس پاریس در هفتم رجب سال ۱۲۷۳ ق. گردید و به موجب این قرارداد، دولت ایران افغانستان را یکسره به دولت انگلیس بخشید. قبل از انعقاد معاهده، حسام‌السلطنه قاصدها فرستاد فریادها کرد که در هندوستان شورش عظیم برپا شده، هرچه از انگلیس‌ها بخواهید خواهند داد بیدار باشید، مفت نبازید و نوشت که از آمدن کشتی‌های انگلیسی به بوشهر نگران نباشد، انگلیس‌ها هرگز نمی‌توانند از برازجان بالاتر بیایند، با وجود مراسلات پی‌درپی حسام‌السلطنه، فرخ‌خان کاشی را در یازدهم ذیقعده ۱۲۷۲ ق. از راه اسلامبول به پاریس فرستادند. پیش از آن که فرخ‌خان به پاریس برسد، در هفتمصفر ۱۲۷۳ ق. هرات فتح شد. حسام‌السلطنه ضمن فتح‌نامه عریضه‌ای به شخص شاه نوشت که شورش سپاهیان هند شروع شده اگر اجازه می‌فرمایید با همین قشونی که همراه دارم به هندوستان بروم. «(۱)» میرزا آقاخانصدراعظم دست‌نشانده بیگانگان، در نزد شاه سعایت‌ها کرد و دلایل و شواهدی آورد که اگر حسام‌السلطنه به هندوستان برود سلطنت ایران را هم به رایگان به دست خواهد آورد. محمدیوسف هراتی درصفحه ۱۲۹ و ۱۳۰ «عین الوقایع» تألیف خود، در این باب می‌نویسد: «انگلیس‌ها به میرزا آقاخان نوریصدراعظم ایران رشوه‌ای وعده کرده بودند و او خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف نمود و حکمی به مرحوم حسام‌السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نموده و به مشهد برگردد که دولت انگلیس دست از محاربه بنادر فارس بردارد. مرحوم حسام‌السلطنه در جواب نوشت که حال سزاوار نیست دولت ایران هرات را تخلیه نماید زیرا خسارت فوق‌العاده متحمل شده‌ایم و خرابی وصدمات کلی از هر حیث و هر جهت برای دولت و ملت ایران

۱- نامه‌های حسام‌السطنه سلطان مراد میرزا در کتابخانه سلطنتی.

ص: ۱۴

فراهم می‌شود، ولی میرزا آقاخانصدراعظم که تصمیم گرفته بود هرات را به دولت انگلیس واگذار کند در جواب حسام‌السلطنه نوشت: معلوم می‌شود شما را خیال سلطنت و پادشاهی بسر افتاده که به هرات مانده جواب تعلیقه دولت را اینطور داده‌اید، اگر خود را جزء دولت ایران و خیرخواه پادشاه می‌دانید فوراً هرات را تخلیه نموده به مشهد برگردید».

حسام‌السلطنه چون طرف بی‌مهری دولت انگلیس و میرزا آقاخان نوری بود، از خراسان احضار و به جای وی حمزه میرزا حشمت‌الدوله در سال ۱۲۷۵ ق. به وزارت میرزا محخمد مستوفی قوام‌الدوله به استانداری خراسان فرستاده شد و حسام‌الدوله در این سال به جای طهماسب میرزا مؤیدالدوله به استانداری فارس انتخاب و روانه گردید. پس از قضیه افتضاح‌آور مرو در سال ۱۲۷۶ ق. و تلف شدن بیشتر قوای دولت (در حدود سی چهل‌هزار نفر) شاه در سال ۱۲۷۷ ق. حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله را از حکومت و پیشکاری خراسان معزول و به جای آن حسام‌السلطنه را از فارس احضار کرده برای بار سوم به حکومت خراسان تعیین نمود و محمدناصرخان قاجار دولو رئیس تشریفات خود را ملقب به ظهیرالدوله نموده به پیشکاری (معاونت) و سرداری (فرمانده لشکر) انتخاب و به خراسان فرستاد. حسام‌الدوله در مدت حکومت خود که تا سال ۱۲۸۱ ق. به طول کشید کاری که کرد این بود که جلو تجاوزات ترکمن‌ها را به نواحی خراسان گرفت و مانع پیشرفت آنان گردید. در سال ۱۲۸۲ ق. به جای مسعود میرزا یمین‌الدوله (ظل‌السلطان) برای بار دوم حاکم فارس شد و حکومتش تا سال ۱۲۸۵ ق. به طول انجامید و در اول سال ۱۲۸۶ ق. به جایش مسعود میرزا ظل‌السلطان به پیشکاری حاج محمدقلی‌خان قاجار دولو آصف‌الدوله برای بار دوم حاکم فارس شد. در سال ۱۲۸۷ ق. حسام‌السلطنه به حکومت یزد تعیین گردید، لکن خودش نرفت و به جای خود ابوالفتح میرزا (مؤیدالدوله) پسر بزرگ خویش را به حکومت یزد فرستاد.

در اواسط این سال (بیستم جمادی‌الثانیه) که ناصرالدین شاه برای زیارت اعتاب مقدسه عازم عراق (بین‌النهرین) گردید حسام‌السلطنه نیز به همراه شاه بود و سمت ریاست و حراست اردوی شاه را به عهده داشت. در سال ۱۲۸۸ ق. علاوه بر حکومت

ص: ۱۵

یزد، برای بار چهارم به حکمرانی خراسان نیز تعیین گردید. در همین سال علاوه بر حکمرانی خراسان حکومت اصفهان نیز در عوض حکومت یزد به عهده وی واگذار شد و او از طرف خود ابوالفتح میرزا (مؤیدالدوله) را که حکومت یزد داشت، به پیشکاری محمدحسین مستوفی تفرشی ناظم‌الملک به حکومت اصفهان فرستاد و حکومت یزد میردوست محمدخان معیرالممالک داماد ناصرالدین شاه و پسر معیرالممالک (نظام‌الدوله) واگذار گردید. در این سال (۱۲۸۸ ق.) که برای بار چهارم به ایالت خراسان تعیین شده بود، بر اثر نافرمانی از احکام حاج میرزا حسین‌خان مشرالدولهصدراعظم در سال ۱۲۸۹ ق. معزول و به جای وی حاج حسین‌خان شاهسون شهاب‌الملک امیر تپخان تعیین و فرستاده شد. وی پس از عزل او از ایالت خراسان دشمنی و کینه مشیرالدوله را سخت در دل داشت. در سال ۱۲۹۰ ق. در سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا، حسام‌السلطنه نیز از ملتزمین رکاب شاه بود. در سال ۱۲۹۱ ق. که حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله وزیر خارجه و وزیر جنگ بود، حسام‌السلطنه علناً در ملاءِ عام نسبت به او بدگویی می‌کرد و در این باب مشیرالدوله به شاه کتباً شکایت نمود. در اواخر سال ۱۲۹۳ ق. به جای بدیع‌الملک میرزا حشمت‌السلطنه حاکم کردستان و کرمانشاه شد. در این هنگام خودش در کرمانشاه مقر حکمرانی خود بود و حکومت کردستان را نیابةً به پسر بزرگ خود ابوالفتح میرزا واگذار نمود.

اجماعلی از زندگی وی را محبوبی اردکانی در تعلیقات المآثر و الاثار آورده و پس از آن نوشته است: در سال ۱۲۹۸ (۱۲۹۷!) به حج مشرف شد و در روز دوشنبه دوم جمادی‌الاولی ۱۳۰۰، شش ساعت به غروب مانده، در شصت و هفت سالگی به سکته درگذشت ... زن او عالیه خانم نیز روز شنبه ۱۱صفر ۱۳۰۵ درگذشت. وی جد مادری احمدشاه بود و پس از عباس میرزا ارشد افراد خانواده قاجار اما سخت‌کش و قسی‌القلب بود. ثروت او را سه کرور تخمین زدند. (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه،ص ۲۴۳).

گفتنی است که در تاریخ این دوره از وی با عنوان «فاتح هرات» یاد شده است.

ص: ۱۶

درباره سفرنامه حسام‌السلطنه

ادبیات سفرنامه نویسی در دوره قاجاریه به شکل چشمگیری رشد کرد. از دلایل مهم آن، توجه اندیشوران این عهد به سفرنامه‌هایی بود که به زبان‌های اروپایی نوشته شده و به دست آنها می‌رسید. البته سفرنامه نویسی در کشورهای اسلامی رواج مختصری داشته است اما آنچه به طور مستقیم در این دوره نقش داشته، سفرنامه‌نویسی اروپایی‌ها بوده است. شمار زیادی از این سفرنامه‌ها به دستور ناصرالدین شاه و دیگر درباریان ترجمه شده که نسخه‌های از آنها در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ایران و کتابخانه‌های دیگر موجود است. به دنبال این امر است که خود شاه و دیگر درباریان، در طی مسافرت‌های خود، اقدام به نوشتن سفرنامه کرده‌اند. تفاوتی که وجود دارد آن است که عمده این سفرنامه‌ها، بنا به شغل اساسی آنها، مربوط به تفریحات، خوردن قهوه و کشیدن غلیان و ذکر احترامات دیگران به آنها و ... از این قبیل است. با این حال گاه و بیگاه، مطالب فرهنگی، اجتماعی و تاریخی نیز در آنجا وجود دارد که ضرورت طبع آنها را ایجاب می کند. نگاهی به سفرنامه ناصرالدین شاه به اروپا یا سفرنامه عضدالملک به عتبات نشانگر همین رویّه است.

یکی از زمینه‌های سفرنامه نویسی این دوره مربوط به سفرهای حج است که شماری از آنها را در همین مقدمه شناسانده‌ایم. از مشهورترین آنها، سفرنامه فرهاد میرزا و نایب‌الصدر و مخبرالسلطنه است که همگی به چاپ رسیده است. بخش مهمی از این سفرنامه‌ها، به دلیل طولانی بودن راه، مربوط به رخدادهایی است که در درازای راه این سفر، برای مسافران رخ داده است. از همین قبیل سفرنامه مکه محمدولی میرزا است که آن را در «به سوی ام‌القری» چاپ کردیم. در همین ردیف سفرنامه حج حسام‌السلطنه است که همین کتاب حاضر بوده و علی‌رغم آن که نظیر اغلب سفرنامه‌های درباریان، به مسائل شخصی خود فراوان پرداخته اما آگاهی‌های قابل ملاحظه‌ای از آنچه دیده به دست داده است. جالب است که سفرنامه نویسان درباری، اغلب زحمت نگارش کتاب را نیز به خود نمی‌دادند و برای کار منشی مخصوصی همراه خود می‌بردند تا آنچه را که

ص: ۱۷

والا برای آنها املاء می‌کند بنگارند.

از حسام‌السلطنه به جز سفرنامه تألیفی بر جای نمانده اما همین اثر نشانه ذکاوت وی و نیز آشنایی مختصرش با ادب،صنعت و مسائل سیاهی و اجتماعی زمانه خویش است.

طبیعی است که در این محدوده، قابل قیاس با برادرش فرهای میرزای معتمدالدوله نیست، چه او از فرهیختگان رجال قاجاری است. با این حال، حسام‌السلطنه نیز همانند فرهاد میرزا که در طی سفر حج خود در سال ۱۲۹۲ سفرنامه‌ای را با عنوان «هدایةالسبیل و کفایةالدلیل» نوشته بود، دست به نگارش سفرنامه خود زد. سفر حسام‌السلطنه پنج سال پس از سفر فرهاد میرزا، در شعبان سال ۱۲۹۷ آغاز شده و تا جمادی‌الثانیه پنج سال ۱۲۹۸ به طول انجامیده است. براساس آنچه مستنسخ کتاب در پایان نسخه آورده، میرزا رضای منشی که ملازم رکاب حسام‌السلطنه بوده، هر روز بر حسب آنچه که شاهزاده تقریر می‌کرده، مطالب را می‌نوشته است. مطالب مزبور به سرعت بهصورت مسوده نوشته شده، نه خود حسام‌السلطنه و نه دیگری فرصت تنظیم و انتشار آن را نیافته است. مستنسخِ نسخه مورد استفاده ما می‌گوید: «آقای حسین قلی‌خان مخبرالدوله، وزیر کُلّ تلگرفاخانه‌های ممالك ایران که ... بعد از انجام مشاغل و مهمّات وزارتی و شخصی، (همتشان) مصروف مطالعه و جمع کتب است، مُسوّده این سفرنامه را به تقریبی دست آورده، درصدد استنساخ بر آمدند که نسخه‌ای از سفرنامه آن شاهزاده بزرگ برای مطالعه و ضبط کتابخانه خودشان داشته در روزگار به یادگار باقی و برقرار بماند، این چاکرِ خود را احضار و امر فرمودند که کاتبی را به جهت استکتاب و استنساخ آن انتخاب و اختیار نماید. حسب‌الامر مبارکشان درصدد برآمده به هر یك از کُتّاب که تکلیف نمود، به این جهت معتذر شدند که از عهده قرائت نسخه مُسوّده بر نمی‌آییم مگر دیگری که تواند برای ما بخواند تا آن که نوشته شود. این کار هم مُیسّر نبود و اهمال و تعویق در اجرای امر مطاعشان سزاوار چاکری ندانسته، لهذا با وجود ضعف چشم و با آن که به خدمت معیّن بلاتعطیل مأمور بودم، خود اقدام به نوشتن آن نمودم و در مدت پنج ماه به اتمام رساند و از اجرای فرمایش حضرت معظم‌له خود را نیکبخت دانست. رجای واثق آن است که این خدمت کوچك، لاحق خدمات بزرگ سابق را در حضور مرحمت ظهور مبارکشان مشهور و متذکر سازد.»

ص: ۱۸

این همـان نسـخه‌ای است که ناسـخ آن، یعنی نویسـنده مطـالب فوق، علی علی‌آبـادی در سال ۱۳۲۳ ق. آن را بـا خط بسـیار زیبایی کتابت کرده و نسـخه وی در کتابخانه مجلس شورای اسـلامی قرار دارد. چاپ حاضـر براساس نسـخه مزبور انجام یافته است. طبیعی است که در این متن، بسـیاری از اعلام اشـخاص و بویژه جغرافیایی وجود دارد که اعراب گذاری دقیق آن در شـرایط فعلی ناممکن بود. متن نسـخه در مواردی اعراب‌گـذاری داشت که چاره‌ای جز اعتماد به آنها نبود. لـذا به همانصورت ضـبط شد. تیترهایی که در کتـاب آمـده عمـدتاً در خود نسـخه بوده جز آن که انـدکی برای زیبـایی عبـارت اصـلاح شـده است. مثلًا اگر آمـده است «در بیان اسکندریه است» ما تنها، عنوان «اسکندریه» را آورده‌ایم.

سفرنامه‌های حج در ادب فارسی

در اینجا مناسب است تا یادی از ادبیات سفرنامه نویسی حج در زبان فارسی داشته باشیم.

۱- سـفرنامه منظـوم زوجه میرزا خلیـل در قن دوازدهم، فهرست کتابخـانه مرکزی دانشـگاه، ج ۹،ص ۱۴۱۹ ش ۲۵۹۱؛ برگ ۷۷۹-۷۶۴. به زودی چاپ خواهد شد.

۲- سفرنامه مکه، ضیاءالدین قاری در سال ۱۱۲۹ (منزوی ۴۰۳۱) تنها یکصفحه است.

۳- میسرالحرمین یا حالات الحرمین، مولوی رفیع‌الدین بن فریدالدین مراد آبادی هندی (منزوی ۳۹۹۹)

۴- تذکرۀ الطریق فی مصائب حجاج بیت العتیق، برلین ۴۵۴

۵- سفرنامه مکه، محمدولی میرزا، ۱۲۶۱ یا ۱۲۶۰ در «به سوی ام‌القری» چاپ شده است.

۶- سفرنامه مکه، محمدعلی فراهانی در سال ۱۲۶۳، کتابخانه مجلس، ش ۲۳۱۰

۷- سفرنامه مکه، علی‌خان حاجب‌الدوله در سال ۱۲۶۳ یا ۱۲۸۵

۸- دلیل الزائرین، عبدالعلی ادیب‌الممالک، در سال ۱۲۷۲

۹- سفرنامه عتبات و مکه، از سیف‌الدوله در سال ۱۲۷۹، (چاپ شده)

ص: ۱۹

۱۰- سفرنامه مکه، میرزا علی‌خان اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۸۵، آستان قدس رضوی ۴۱۲۵، ذریعه ۱۲/ ۱۸۶

۱۱- سفرنامه مکه، از:؟ اهداء به ناصرالدین شاه، به سال ۱۲۸۸

۱۲- الوجیزه فی تعریف المدینه، محمد میرزا مهندس، در «به سوی ام‌القری» چاپ شده است.

۱۳- سفرنامه مکه، محمدرضا بن عبدالجلیل حسنی حسینی طباطبایی تبریزی، در سال ۱۲۹۶ (ملک، ش ۲۳۵۷)

۱۴- سفرنامه مکه، شاهزاده خانم معتمدالدوله فرهاد میرزا همسر نصیرالدوله در سال ۱۲۹۷، کتابخانه شماره ۲ مجلس، ش ۱۲۲۵ (فهرست، ج ۲،ص ۱۷۲). به زودی به چاپ خواهد رسید.

۱۵- دلیل الانام فی سبیل زیارت بیت‌الله الحرام، سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه، در سال ۱۲۹۷، مجلس ش ۶۹۳. همین کتاب حاضر است.

۱۶- سفرنامه مکه، عبدالحسین‌خان افشار در سال ۱۲۹۹

۱۷- سفرنامه مکه، حاج میرزا ابراهیم مشتری طوسی حسام‌الشعراء، در سال ۱۳۰۰، این سفرنامه منظوم به چاپ رسیده است، ذریعه ۱۲/ ۱۸۹، ملک ۴۸۳۴، مجلس ۳: ۴۱۵، دانشگاه ۵/ ۳۸۰۶، آستان قدس رضوی ۷: ۵۱۱ (به نقل از فهرست ملک)

۱۸- تحفهٔ‌الحرمین، نایب‌الصدر در سال ۱۳۰۵ (چاپ شده است)

۱۹- سفرنامه مکه، محمدحسین بن حاجی میرزا عبدالصمد قاضی رضوی همدانی در سال ۱۳۰۷ (منزوی ۴۰۳۰)

۲۰- سفرنامه مکه و مدینه و کربلا، از:؟ از ۲۵ رمضان ۱۳۰۹ تا روز یکشنبه ۹صفر، کتابخانه امام جمعه کرمان، ش ۳۹۳

۲۱- سفرنامه حجاز، محمدحسین شهرستانی، ذریعه، ج ۱۲،ص ۱۹۶

۲۲- سفرنامه مکه، از:؟ در سال ۱۳۱۹ آشنای با چد نسخه خطی،ص ۱۰۵

۲۳- سفرنامه مکه، مدیرالدوله، در سال ۱۳۲۱- ۱۳۲۲، ملک ش ۳۸۹۹

۲۴- سفرنامه مکه، میرزا داود وزیر وظائف، در سال ۱۳۲۴، آستان قدس رضوی ش ۶۵۶۲

ص: ۲۰

۲۵- سفرنامه مکه، لطفعلی اعلایی، آستان قدس ش ۴۲۴۳

۲۶- سفرنامه مکه، از:؟، اهداء به ناصرالدین شاه، به سال ۱۲۹۷، ملی ش ۸۶۵ ف

۲۷- منازل بین اصفهان و مکه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه فرهنگستان باکو

۲۸- منازل الحج، بند علی بن خیراتعلی در سال ۱۲۱۴

۲۹- فتوح الحرمین، محیی لاری، قرن دهم، این اثر که سفرنامه‌ای منظوم است به کوشش ما به چاپ رسیده است. (قم ۱۳۷۳)

۳- سفرنامه مکه، محمدحسین فراهانی، در سال ۱۳۰۳، ملی ۵۷۳ ف (فهرست ۱/ ۶۹)

۳۱- سفرنامه حج، آیهٔالله طالقانی، (چاپ شده است)

۳۲- خسی در میقات، جلال آل احمد، (چاپ شده است)

۳۳- سفرنامه حج، آیهٔاللهصافی گلپایگانی، (چاپ شده است)

۳۴- سفرنامه مکه، میرزا علی اصفهانی، در سال ۱۳۳۱، در «به سوی ام‌القری» چاپ شده است.

۳۵- سفرنامه مکه، از:؟ در سال ۱۳۱۶، بنا به یادداشت فهرست نویس، نویسنده یکی از درباریان بوده است. کتابخانه آیهٔالله مرعشی، ش ۶۳۸۸

۳۶- سفرنامه مکه، سید محمد تاجر طهرانی، در سال ۱۳۱۷. کتابخانه آیهٔالله مرعشی ش ۹۰۰۸. ان‌شاء الله به چاپ خواهد رسید.

۳۷- سفرنامه مکه، مخبرالسلطنه مهدی قلی هدایت، (چاپ شده است)

۳۸- سفرنامه مکه، امین‌الدوله علی بن مجدالملک (م ۱۳۲۲) در تهران چاپ شده است

۳۹- سفرنامه مکه، شیخ میرزا علیصدرالذاکرین تفرشی طهرانی، در دو جلد، ذریعه ۱۲/ ۱۸۹

۴- هدایهٔالسبیل و کفایهٔالدلیل، معتمدالدوله فرهاد میرزا (م ۱۳۰۵). به کوشش مجد طباطبایی چاپ شده است

۴۱- سفرنامه حج‌البیت، مولی ابراهیم بن درویش محمدالکازرونی، ذریعه ۱۲/ ۱۸۶.

۴۲- سفرنامه حج و راهنمای حجاج، حسین ذوالقدر شجاعی، (چاپ شده است)

ص: ۲۱

۴۳- سفرنامه مکه، محمد بن اسماعیل الشهیر به قیری، در سال ۱۲۴۷ از شیراز به مکه رفته، کتباخانه مسجد اعظم، ش ۲۹۴۷

۴۴- بزم غریب، محمد علی بن محمد رضی بروجردی، در سال ۱۲۶۲، (یادداشت‌های استاد عبدالعزیز طباطبایی از کتابخانه علامه طباطبایی شیراز)

۴۵- انیس الحجاج،صفی فرزند ولی، در سال ۱۰۸۷ (منزوی ۳۹۹۲)

۴۶- سفرنامه مکه، میرزا جلایر، در زمان محمدشاه، (منزوی ۴۰۳۳)

۴۷- سفرنامه حجاز، هدایت‌علی بن شیخ فضل علی، سفری که همراه حضرت مولانا احساق به حجاز و مکه و مدینه از راه کشتی کرده است، از غره ربیع‌الاول ۱۲۳۰، (فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۰،ص ۶۲)

۴۸- منهاج السعادات، سفرنامه حج، حکیم غلام‌محمد دهلوی، (فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۰،ص ۶۲)

۴۹- سفرنامه حج، پادشاه خواجه بن رحمت‌الله خواجه متخلص به ندیم، در سال ۱۲۹۸، (فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۰،ص ۶۶)

۵۰- سفرنامه حج، محمدحسن جان هندی، در سال ۱۳۲۱، (فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۰،ص ۶۷)

۵۱- تحفهٔ‌العراقین، سفرنامه مانند خاقانی شروانی، انشاء بعد از ۵۵۱، (چاپ شده)

۵۲- تاریخ کعبه، محمدمعصوم بن محمدصالح دماوندی، در قرن یازدهم از بند سورت هند تا مدینه، (به کوشش مؤلف همین سطور در دفتر اول میراث اسلامی ایران چاپ شده)

۵۳- حجازیه، ابوالاشرف محمد یزدی متوفای سال ۷۶۲، در مقدمه همین کتابشناسی توضیحاتی درباره آن گذشت.

رساله‌های فارسی در جغرافیای حرمین شریفین

در اینجا به معرفی برخی از رساله‌های فارسی درباره حرمین می‌پردازم. طبیعی است که بیشتر مقصومان آثار کهن است

ص: ۲۲

کعبه در سال ۱۰۳۹، (به کوشش مؤلف همین سطور در میراث اسلامی ایران چاپ شده است)

۵۵- توصیف مدینه، سید اسماعیل مرندی، در سال ۱۲۵۵، (در مجله میقات چاپ شده است)

۵۶- ترجمه فضایل مکه، حسن بصری، از این اثر نسخه‌های فراوانی در دست است (فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۰،ص ۴۳)

۵۷- مکه، مبارک‌علی هندی، درباره درازا و پهنای خانه کعبه از گذشته تا وضعیت کنونی، (نستعلیق ۱۲۴۰) (فهرست مشترک، ج ۱۰،ص ۴۴)

۵۸- مکه، از:؟، از این کتاب نسخه‌های متعددی در فهرست مشترک پاکستان (ج ۱۰،ص ۴۵) معرفی شده است.

۵۹- احوالات مکه، خواجه محمد پارسا (م ۸۲۲) (منزوی ۳۹۳۲)

۶۰- الرسالهٔ المبارکه، حاجی عبدالرحمان سمرقندی، (منزوی ۳۹۸۲)

۶۱- تعریف الحرمین، از محمود بن محمد، نگاشته ۹۹۱ (فهرست مشترک، ج ۱۰،ص ۱۵)

۶۲- زاد السفینه فی احوال المدینه، نگاشته ۱۱۳۳ (فهرست مشترک، ج ۱۰،ص ۲۶)

۶۳- مکه، تألیف در سال ۱۰۶۰، (فهرست مشترک، ج ۱۰،ص ۲۳)

۶۴- جذب القلوب الی دیار المحبوب، ترجمه خلاصهٔالوفاء، (فهرست مشترک، ج ۱۰،ص ۱۷)

۶۵- اخبار حسینیه در اخبار مدینه، ترجمه خلاصهٔالوفاء در سال ۹۶۹، (فهرست مشترک، ج ۱۰،ص ۱۱)

۶۶- مساحت کعبه، منزوی (ص ۳۹۸۲) با این عنوان دو رساله یاد کرده است

۶۷- رساله در احوال مکه معظمه و مدینه مشرفه، آقا محمدعلی کرمانشاهی، (مراةالاحوال، ج ۱،صص ۱۳۵، ۱۴۹، بنا به آنچه فرزند وی گفته آقا محمدعلی دو رساله در تاریخ‌الحرمین داشته است).

ص: ۲۳

نمایش تصویر

ص: ۲۴

نمایش تصویر

ص: ۲۵

حرکت از ایران

حرکت روز شنبه بیست و نهم شعبان ۱۲۹۷

از آنجا که سفر حج در مسلمانی رکنی است از ارکان و پایه‌ای است از پایه‌های ایمان، فرضی است مُبرم و قرضی است مُهم، چنانچه ایزد تعالی فرماید: وَلِلّهِ عَلَی النّاسِ حجُّ الْبَیْت مَنِ اسْتَطاعَ إلَیْهِ سَبیلا، «(۱)»

در سال فرخنده فال لوُی‌ئیل سعادت تحویل مطابق با سنه یک‌هزار و دویست و نود و هفت هجری، اجازت این سفر را از سرکار اقدس اعلی‌حضرت قدر قدرت ظل‌اللهی- ارواحنا فداه- حاصل کرده خود را مهیّای این سفر ساختم و به تهیه لوازم آن پرداختم و چون معاشرت و مصاحبت عالمی خبیر و فاضلی بصیر در همه وقت نیکو باشد، لهذا جناب افتخارالواعظین حاجی ملّاباقر واعظ «(۲)» را که از اخیار و ابرار است به جهت مصاحبت خود در این سفر اختیار کردم و راه این مقصد را به معاشرت او پیمودم که گفته‌اند: مُعاشرة العلماء شرف الدنیا والاخرة.

۱- آل عمران، ۹۷

۲- حاجی ملاباقر واعظ از واعظان معروف این دوره است. عضدالملک در سفرنامه عتبات خود با اشاره به وعظ اومی‌نویسد: الحق واعظی به این خوبی پیدا نشود؛ گذشته از فضل و زهد و طراوت لسان و رشاقت بیان، از دعاگویان خاص و فدویان مخصوص دولت ابد مناص است. سفرنامه عتبات عالیات، علی‌رضا عضدالملک، به کوشش: حسن مرسلوند، ج ۱۶۲ تهران، ۱۳۷۰

ص: ۲۶

عصر روز شنبه بیست و نهم شهر شعبان‌المعظم که مطابق بود با بیست و یکم مردادماه جلالی و بیست و ششم آذرماه رومی، از خانه خود حرکت نموده، راه اکبرآباد را پیمودم و در عزیمت، ملاحظه سعد و نحس ساعت ننمودم، زیرا که تقدیرات سبحانی در همه حال بر تدبیرات انسانی غالب و قاهر است، «(۱)» چنانچه به نظم گفته‌اند.

يُدبِّرُ بِالنجوم وَلَيْسَ يَدْرى وربّ النَّجم يَفْعَلُ مَا يَشاءُ

و بر نثر گویند: أهل التسبیح والتقدیس لایؤمنُونَ بالتَرْبیع وَالتَدلیس

هرچند پارسا نِیَم، اما نوشته‌ام بر لوح جان محبّت مردان پارسا

و در اکبرآباد در باغی که متعلق است به جناب امین‌الملک منزل نمودم، و چنین اتفاق افتاد که به جهت ناتمامی امور شخصیه خود، توقف من در آنجا مِنْ غَیر قصد به طول انجامیده به غروب سه‌شنبه دهم ماه رمضان کشید؛ و در این چند روز به تدریج شاهنشاه‌زاده اعظم افخم حضرت نایب‌السلطنه امیرکبیر- روحی فداه- و اعتمادالسلطنه و حشمت‌الدوله و جناب جلالت مآب اجل اکرم آقای مستوفی الممالک و سپهسالار اعظم و سایر احباب از وزرا و مستوفیان عظام قدم رنجه فرموده رسم نوازش و تودیع را مرعی داشتند.

غروب سه‌شنبه دهم شهر رمضان از باغ اکبرآباد به باغ میرزا مرتضی پسر مرحوم میرزا زین‌العابدین البرز رفتم، موافق محمولِ پستخانه پنج فرسخ مسافت است و تا عصر چهارشنبه یازدهم در باغ مزبور توقف داشتم. باغ مزبور در منتهی الیه خیابان دهکده واقع است. چند بیوتات تحتانی و فوقانی دارد که در سردر آن ساختهاند و چندان به تزئین آن نپرداخته‌اند و این دهکده و باغ از طرف یمین راه برکناره است و در مابین مشرق و شمال افتاده است. مهمانخانه شاه‌اباد نیز که نخستین مهمانخانه‌های راه قزوین است در طریق این منزل واقع شده است.

عصر روز چهارشنبه یازدهم رمضان از باغ پسر میرزا زین‌العابدین روانه به سمت سلیمانیه شدم و عمارات دیوانی آنجا را که اندرونی و بیرونی و باغ و حمام و برج عالی

۱- در زندگینامه مؤلف خواندیم که، زمانی که مؤلف برای بار آخر به حمرانی خراسان منصوب شد، ساعت حرکت را مناسب دیدند، اما همان آن اجل وی رسید و درگذشت!

ص: ۲۷

و قلعه محکم دارد منزل قرار داده تا غروب پنج‌شنبه دوازدهم در آنجا توقف داشتم. از باغ پسر میرزا زین‌العابدین تا سلیمانیه موافق معمول پستخانه، سه فرسخ است و در خارج قلعه نیز کاروانسرا و چند باغ است که به فراش‌آباد معروف است. نوّاب مستطاب والا حاجی معتمدالدوله- دام اقباله- در کتاب هدایهٔالسبیل و کفایهٔالدلیل تفصیل بانی و تاریخ بنای عمارت سلیمانیه را مشروحاً مرقوم داشته‌اند. «(۱)» اسامی اشکال اجداد و اخوان شاه شهید و اولاد و امجاد خاقان مغفور- طاب ثراه- را که در تالار دو روی شمالی و جنوبی مُرتسم است مُفصّلًا نگاشته‌اند. نام کسی که از خامه‌شان افتاده رضا قلی‌خان قاجار است که درصفحه رو به مغرب در طبقه اعلی در ابتدای طرف یمین، برقرار است.

غروب پنج‌شنبه دوازدهم رمضان از سلیمانیه روانه نیکی‌امام شدم. مسافت چهار فرسنگ بود و از روی پلی که قدیماً بر زبر رود کرج بنا نهاده‌اند گذشتم. منبع این رودخانه جبال ارنکه است. مهمانخانه حصارک نیز که در نزدیکی قریه کمال‌آباد خالصه و حسین‌آباد ملکی جناب امام جمعه طهران است در این راه است. برای عشا در آنجا پیاده شدم. الحق مهمانخانه خوبی است. اصطبل و بهاربند و اطاق‌های مرغوبی با میز وصندلی و سایر اسباب دارد که برای عابرین به هیچ وجه معطّلی حاصل نمی‌شود. چای و غلیان و غذا از هر قسم حاضر و آماده می‌کنند و در برابر اطاق‌ها نیز ایوان و باغچه است که سبز و خرم و آب رودخانه در اطراف آن ساری و جاری است. لاجرم هفت ساعت از شب رفته به نیکی‌امام رسیدیم. این مهمانخانه از تمام مهمانخانه‌های راه قزوین بزرگتر و بهتر است.

سرای وسیعی بنا کرده‌اند که اطراف آن حجرات و اطاق‌ها دارد و در برابر اطاق‌ها ایوان است و در وسطش سکویی بر بالای آبگیر ساخته‌اند که در اطراف آن باغچه‌ها است که اقسام گُل‌ها و ریاحین در آن کاشته‌اند و در نهایت تنقیح نگاه داشته و ابداً اسب و سایر حیوانات داخل آنجا نمی‌شود. مسکن دواب را در خارج مهمانخانه بنا نموده و در سردر عمارت هم بالاخانه‌ها و مهتابی‌ها ساخته‌اند که جای محترمین است و در نهایتصفا. و در برابر بالاخانه‌ها حوض مُدور و باغ وسیع مشجّر انداخته‌اند که بسیار باصفا و رونق. و این سراچه نمونه از قصر خُرنق است. بالجمله امامزاده نیکی امام در سمت یسار این سراست.

۱- سفرنامه فرهاد میرزا،صص ۲۱- ۲۰ تهران، ۱۳۶۶

ص: ۲۸

بقعه آن امامزاده را تجدید عمارت کرده‌اند و تازه و منقّح نموده‌اند؛ و در آن بقعه علامت دو قبر است که هر یک ضریح علی حده دارنـد، اسم یکی هـادی و اسم دیگری علی‌نقی است. از قراری که مُتولی آنجـا تقریر کرد از احفاد حضـرت امام موسـی کاظم علیه السلام می‌باشند و در کتاب بحرالانساب، هادی را از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام نوشته و در میان اولاد محسن بن امام موسی کاظم هم هادی نام هست. چون نیکی در لغت ترکی به معنی تازه است از این عبارت چنین معلوم می‌شود که در قدیم آثار قبر آنها ظاهر نبوده بعـدها نمودار شـده است. و در سـمت یمین مهمانخانه نیز تپه مخروطیِ مرتفعی دیـده شـد که به حالت طبیعی واقع شـده است.

عصـر جمعه سیزدهم شـهر رمضان از مهمانخانه نیک امام روانه مهمانخانه زیاران و قشلاق شدم و مسافت آن سه فرسخ و نیم است. این مهمانخانه هم شبیه به مهمانخانه حسارک است و تا عصر شنبه در آن مهمانخانه توقف شد. قریب به غروب روز جمعه که به این مهمانخانه می‌آمـدم پنـج نفر سواره قزاق نانکلی که ساکن قریه هشـتگرد هسـتند به جلو آمـده و در سـر راه ایسـتاده بودند. به قاعده معموله خودشان بنای اسب‌تازی و بازی گذاشـتند و خیلی خوب از عهده برآمدند. یکی از آنها از شدت عجله بر زمین خورده کلاه و عرقچین او از سـرش افتـاده و در نهـایت چـابکی برخاسـته سوار شـد و به اسب‌تازی مشـغول گشت. انصافاً سوار قزاق ایرانی خیلی باشکوه هستند و نیکو تربیت شده‌اند.

عصـر شنبه چهاردهم رمضان از مهمانخانه کونِدِه است که آن هم مانند مهمانخانه حصارک است و از هر جهت مزیّن و منقح. آنچه مشاهده شد در راه قزوین علاوه بر چهار مهمانخانه مزبوره، سـیزده باب قراولخانه نیز در امامزاده معصوم و نزدیک پُل رودخانه کرج و کریم‌آبـاد ملکی جناب حاجی ملاعلی مجتهـد- سـلمه‌الله- و محاذی قلعه عبـدالله‌خان و در محاذات باغات کلاک و محاذی چمن کمال‌آباد و در سـر پل کردان و در باغات هَشتگرد و باغات هیو و محاذی کرنه و محاذی یونس‌آباد و محاذی بیدستان و اول باغات قزوین ساخته‌اند و پنجاه و دو پُل بر روی مجرای آب و سـیل بنا کرده‌اند که کالسـکه و عراده به سـهولت عبور می‌کند و تسطیح این راه و ساختن مهمانخانه‌ها و پُل‌ها و قراولخانه‌ها تماماً باهتمام جناب امین‌السلطان و مراقبت آقاباقر ارباب به اتمام رسیده است و الحق خوب ساخته‌اند.

ص: ۲۹

اگر این خط اتصاری به رشت یا آذربایجان پیدا کند آنگاه مفید فواید کلی خواهد بود.

قزوین

بالجمله شب را که وارد دروازه قزوین شدم، از قراری که مشاهده و تحقیق شد دروازه‌های شهر قزوین را تماماً تجدید عمارت کرده‌اند و خوب ساخته‌اند. از آن جمله، همین دروازه بود که از طرف طهران آمده داخل شدیم، سه دهنه دارد و در برابر آن خیابان طویل و سیعی است که هزار و هفتاد ذرع طول آن است، ولی در اطراف آن خیابان خانه‌های مخروبه بسیار است که هنوز تجدید نکرده‌اند و بدین جهت بی‌شکوه است. مهمانخانه عظیمی در سمت یمین خیابان ساخته‌اند که بنای آن بسیار عالی است، درب طویله و کالسکه‌خانه از طرف یمین خیابان است و درب دیگرش از پهلوی خیابان عالی‌قاپی است. بالاخانه‌ها و اطاق‌های تحتانی و فوقانی عمارت مهمانخانه محاذی همن خیابان عالی‌قاپی است و در جنب مسجد واقع گشته است. و دیوارهای برابر عمارت که محاذی خیابان است از سه شمت شباک چوبین دارد که خیابان و اشجارش از عمارت نمودار است. شب‌ها که چراغ‌های مهمانخانه را روشن می‌نمایند خیلی باشکوه و باصفا است. بالاخانه‌های این مهمانخانه بسیار وسیع و عالی است و جنوباً و شمالًا به مهتابی باز می‌شود. مهتابی شمالی عرضاً و طولًا وسیع‌تر از مهتابی جنوبی است و در سمت شرقی و غربی مهتابی نیز دو اطاق بنا کرده‌اند که بسیار مزین است. و در تمام بیوتات تحتانی و فوقانی اسباب پذیرایی و لوازم راحت آماده و جمع است، مشتمل بر میز وصندلی و لاله و شمع. پله‌هایی که از آنها به بالاخانه‌ها رونـد از تخته ساخته شده. فرش زیبایی از دیبای فرنگی با مبل‌های ظریف در ردیف یکدیگر بر آن گسترده‌اند. بالجمله وضع بنای این مهمانخانه بسیار باشکوه است؛ حتی در فرنگستان نیز با همه اسباب تزئین کمتر مهمانخانه به این طرز و آیین ساخته شده است. در اول ورود به شهر قزوین مهمانخانه را گردش کرده، بعد به عمارت دیوانی آنجا که از عهدصفویه به دولتخانه موسوم و معروف است رفتم. چون ماه رمضان بود مخصوصاً شب وارد شدم که به حاکم و محکوم زحمت استقبال ندهم. اجزا و اتباع را در مهمانداری جناب حاجی ملاباقر واعظ در سرای مهمانخانه قرار دادم و خود با فرزندی

ص: ۳۰

ابوالنصر میرزا «(۱)» و محمـد میرزا به منزل نواب عضدالـدوله رفتم. چون قزوین در مست غربی طهران واقع است، حرکت از طهران به قزوین غالباً رو به مغرب است و شهر قزوین در دامنه کوه البرز واقع است و از شهر تا ابتدای دامنه کوه، یک فرسخ مسافت است و بـانی شـهر قزوین چنـانچه مـورخین نوشـته‌اند شـاپور ذوالاکتـاف بوده و الَموت هم در شـش فرسـخی قزوین واقع است. امراء دولت اسـماعیلیه قلاـع محکمه در جبـال الَموت بنا کرده‌انـد که آثار آنها باقی است و گوینـد از قلاع نامی آنها قلعه لامسه است که بسـیار محکم و مسـتحکم است و الَموت مابین مشـرق و شـمال قزوین است. و سور قزوین را زبیده زن هارون‌الرشـید بنا کرده است. و لفظ قزوین که برحسب اعداد حروفصد و هفتاد و شش می‌باشد تاریخ بنای سور است.

آقابابا

یک‌شـنبه پانزدهم رمضان در منزل نواب عضدالدوله توقف شد. یعقوب میرزا و اسحاق میرزا و بعضی از علما و اعیان امروز و امشب به دیدن آمدند و میرزا حاجی آقا ملاباشـی نیز در قزوین برای سـفر مکه حاضر شده بود، به همراهان ملحق گشت. دوشنبه شانزدهم رمضـان تـا عصـر در عمارت دیوانی توقف شـد و اسـباب حرکت فراهم آمـد اشخاصـی که زحمت مشایعت را آماده (کرده) بودند حاضر شدند. یک ساعت به غروب مانده از شهر قزوین حرکت کرده از دروازه گیلان که معروف به قوی میدان است بیرون رفتم و این دروازه را بـدین جهت به این اسم خواننـد که غالبـاً اغنـام را در بیرون این دروازه به فروش می‌رساننـد و قـوی در ترکی به معنی گوسـفند است. نواب عضدالـدوله و سایرین تا بیرون دروازه مشایعت کرده آمدند، در آنجا وداع کرده معذرت خاسـتم. منزل امروز قریه آقابابـا است که چهار فرسـخ است و تا باغات که طی شـد حرکت رو به مغرب بود و از باغات که بیرون آمـدیم مابین شـمال و مغرب حرکت کردیم. نظام‌آباد نیز در این راه واقع بود و پس از آن حسـین‌آباد است و از حسـین‌آباد به آن طرف حرکت به سـمت شمال است. چهار ساعت از شب رفته وارد قریه آقابابا شدم. در کنار جویبار خیمه زده بودند،

۱- ابوالنصر میرزا فرزند حسام السلطنه یعنی مؤلف کتاب است که پس از درگذشت پدر به حسام السلطنه ملقب شد.

ص: ۳۱

بسیار باصفا بود، قریه مزبوره چند سال است که به جناب جلالتمآب علاءالدوله امیرنظام انتقال یافته است. قریه معتبری است. قلعه و گرمابه و یخچال دارد و در بلوک قاقزان واقع است و بلوک مزبور به کثرت ریاح مشهور و معروف است امیر آخور جناب علاءالدوله نیز که به سرکشی قریه مزبوره آمده بودصبح که حرکت می‌نمودیم حاضر شد و رسم انسانیت به عمل آورد و در روزگار حاجی‌آقا محخمد ملك‌التجار، مالك اول این دهکده، بادامستانی در آنجا احداث شده که پنج‌هزار درخت بادام دارد.

بیک کندی

صبح سه‌شنبه هفدهم رمضان از قریه آقابابا به سمت بیك کندی ملك خودم که قریه سه فرسنگ است آهنگ عزیمت نمودم. از طهران تا نزدیك بیگ کندی، یعنی تا قریه کوهین کالسکه به سهولت حرکت می‌نمود و همه‌جا در کالسکه نشسته بودم و جناب حالی ملاباقر واعظ نیز در کالسکه مصاحب من بود. از قریه کوهین به آن طرف که اراضی مرتفع و منخفض بود و حرکت کالسکه اشکال داشت سوار اسب شدم و در اول ورود به خاك بیك کندی، به سرکشی قنات حسام‌آباد رفته بعد به منزل آمدم و در باغات آنجا در میان خیمه بسر بردم.

چهارشنبه هیجدهم نیز در آنجا توقف شد و چون شب! لیلهٔالاحیاء بود، خود را برای احیا مهیّا ساختم و به اعمال شب نوزدهم پرداختم. جناب حاجی ملاباقر واعظ هم ذکر مصائب نمودند و ابواب سعادت بر چهره احوال گشودند.

پاچنار

پنجشنبه نوزدهم رمضان از قریه بیك کندی به سمت پاچنار که شش فرسخ است حرکت شد. اراضی این راه غالباًصعب‌المسلك بود ولی پرتگاه نداشت و دز نزدیکی به بیك کندی تنگه مختصری است که از دو طرف کوه‌ها به یکدیگر اتصال دارند و آب قلیلی از وسط آن می‌گذرد و به جهت اتصالی که کوهها بهم دارند، وسط آن تنگه همیشه سایه است و آفتاب در آنجا کمتر می‌تابد، ولی سنگلاخ است و سواره نمی‌توان حرکت کرد لهذا پیاده رفتم، لاجرم دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدم. خیمه‌ها را نزدیك آب شاهرود زده بودند. کاروانسرای پاچنار در کنار رود طارم واقع است و به فاصله قلیلی مابین کاروانسرا داخل

ص: ۳۲

شاهرود می‌شود، چاپارخانه وسیعی هم در پاچنار ساخته‌اند. بیوتات فوقانی آنجا اندک خرابی داشت و در پهلوی چاپارخانه آب‌انباری به مباشری استاد اکبر معمار از طرف دیوان اعلی می‌ساختند که تا سقف رسیده بود و بسیار خوب و محکم ساخته‌بودند. معمار و اجراء این کار در آنجا خیمه زده مواظب بنّایی بودند. پاچنار جزو خاک طارم سُفلی است و در این فصل پشه زیاد داشت که شب را خودمان و اتباع نتوانستند بخوابند و چون شب جمعه بود جناب حاجی ملاباقر واعظ امشب هم ذکر مصائب نمودند.

منجیل

روز جمعه بیست رمضان یک ساعت بعد از طلوع آفتاب روانه منجیل شدم. مسافت تا آنجا چهار فرسنگ بود به واسطه وقوف در نهارگاه، بعد از ظهر وارد منجیل شدم و حرکت مابین مغرب و شمال بود. در ابتدای حرکت از پاچنار در سمت یمین راه، محوطه‌ای دیده شد که چند نفر چکنی در آنجا منزل داشتند. پس از آن مسافتی طی شده به پُل وشان رسیدم. آقاداش سلطان حاکم منجیل تا بدانجا با چند سوار به استقبال آمده بود. در نزدیکی پُل مزبور پنج عرّاده ملاحظه شد که اسباب ضرّابخانه را با آن عرّاده‌ها به اعانت جمعی از عمله به دارالخلافه حمل می‌نمودند. در پای پُل پیاده شدم که بنای آن را تماشا کنم. بسیار پل محکم خوبی است و این پل را حاجی محمدهادی تاجر میانجی ساکن قزوین در اواخر دولت شاه شهید ابتدا کرده است و در اوایل دولت خاقان مغفور- طاب ثراه- به اتمام رسانده است و در زمان حکومت ضیاءالملک خرابی بهم رسانیده بود، مرمت کرده‌اند. این پُل بالای رودخانه شاهرود طالقان است که رود الَموت و رودبار و غیره نیز داخل آن می‌شود و رودخانه شاهرود در پای پل از مابین شمال مشرق به جانب جنوب مغرب می‌رود و فاصله میان طارم سُفلی و املاک عمّارلوی گیلان است. و از پل لوشان تا منجیل سه فرسنگ است در کنار پل آبادی ملاحظه نشد ولی قریه لوشان در نیم فرسنگی پل مزبور واقع است از آنجا آذوقه و لوازم را می‌آوردند. از پل که گذشتیم مابین مغرب و شمال حرکت شد، مسافتی که طی کردیم جنگلی در کنار رودخانه پدیدار گشت که درخت زیتون و سایر اشجار فراوان داشت. به جهت نهار در آنجا پیاده شدیم و از آنجا که بیرون آمدیم، جاده منجیل از سمت یمین در دامنه کوه واقع بود و ارتفاع و انخفاض

ص: ۳۳

داشت. بعد از آن که به سراشیب رسیدیمصحرای منجیل نمودار گشت. جمعی از سادات و علما و کدخدایان طارم سفلی که از خدادادخان حاکم خود راضی و از اصلانخان و شاهوردیخان و کربلایی مصطفی طارمی شاکی بودند به هیئت اجماع در کنار راه ایستاده بودند، شرح حال خود را بیان کردند که این سه نفر خانه میرزا یعقوب مباشر را غارت کرده، محصول او را ضبط نمودند و انواع تعدیات را کرده‌اند. از آنها که گذشتیم احمدخان منسوب امیر الامراء العظام عبدالله‌خان والی با دو یدک و چهار شاطر و چند سوار قزوینی از جانب والی آمد. خیمه‌ها را درصحرای منجیل که مشحون از اشجار زیتون است زده بودند پیاده شده استراحتی کردم. باد منجیل که معروف انفس و آفاق است وزیدن گرفت، طوری شدید بود که عمود خیمه را در حالتی که در خواب بودم شکست، ولی بحمدالله بخیر گذشت. شدّت هُبوب ریاح آنجا به دحدی است که اغصان اشجار زیتون را متمایل به جنوب کرده است زیرا که مجری و مهب این بار به واسطه آن که طرف شمال آن جبار است منحصر به سمت این اشجار است و بدین جهت متمایل به جنوب شده‌اند، اگرچه شدت وزیدن ریاح خاطرها را مشوش دارد، ولی در تابستان اگر این باد نباشد از کثرت پشه نمی‌توان ایست و زیست کرد. از اول غروب اهتزاز و شدت باد کم شده، شب آرام گرفت. عصری سادات طارمی آمده تلگراف مکتوبی خدمت نوّاب اعتضادالسلطنه خواستند نوشته دادم، پس از آن سوار شده به تماشایصحرا و رودخانه رفتم، قریه منجیل قریه معتبرآبادی است و نزدیک ملتقای نهر شاهرود و قزل‌اوزن واقع است از آن به بعد رودخانه را سفید رود می‌گویند، و پُلی که هفت طاق دارد در نهایت استحکام بر روی آن ساخته‌اند که از آنجا به سمت گیلان می‌روند و بنای این پل را سرکار اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی- ارواحنا فداه- در سفرنامه فرنگستان که از راه رشت تشریف‌فرما شدند بدین عبارت رقم زد، کلک دُرر سلک مبارک فرموده‌اند: «در سوابق ایام پل چوبین بر روی آن بود که قوافل را عبور از آن بسیارصعب و دشوار بود، حال چند سال است که از وجوهات خزانه دولتی پُلی در نهایت استحکام به توسط حاجی ملا رفیع بر روی رودخانه مزبور ساخته شده است، انتهی». رودخانه سفیدرود مابین لاهیجان و رشت به بحر خزر می‌ریزد. در یمین آن بلوک رحمت‌آباد است و در یسار آن رودبار زیتون.

ص: ۳۴

شنبه بیست و یکم رمضان بعد از طلوع آفتاب از منجیل روانه رستم‌آباد شدیم. مسافت پنج فرسنگ بود و حرکت به شمال و مابین شمال و مشرق بود. در ابتدای حرکت به تماشای مُلتقای قزول‌اوزن و شاهرود رفتم و چون از پل گذشتم رودخانه در سمت یمین جاده واقع بود و جاده در دامنه کوه و این راه را مرحوم حاجی ملارفیع از جانب دولت تسطیح و تنقیح کرده و خوب از عهده برآمده است و به سهولت می‌توان گذشت، مسافتی که طی شد. دهکده آن مرحوم که بسیار معتبر است و در بین راه واقع است، بازار مطولی دارد که از میان آن باید گذشت و معبر عام است. پس از گذشتن از آنجا در قله کوه در سمت یمین رودخانه سفیدرود بقعه نمودار بود که می‌گفتند مدفن امامزاده‌ای است؛ ولی اسم و نسب آن از روی تحقیق معلوم نشد. بعد از آن به جنگلی رسیدیم که اشجار زیتون و غیره بسیار داشت. در کنار رودخانه بجهت نهار پیاده شدم، بسیار جای باصفایی بود. آثار پُلی هم بر روی رودخانه نمودار بود که خراب شده و پایه آن در میان آب برقرار بود. پس از آن سوار شده به سمت منزل رفتیم، خیام را درصحرای سبز و خرم در کنار رودخانه در خارج‌آبادی برپا کرده بودند. بسیار خوش هوا بود و شب ابداً پشه نداشت. بعضی از اتباع در پهلوی چاپارخانه در بالای آب‌انباری که مرحوم حاجی ملارفیع ساخته است منزل کرده بودمد. آب‌انبار بزرگی است. در بالای آن مسجدی ساخته‌اند که اطراف آن باز است و هفت ستون دارد که از آجر ساخته‌اند و عرض هر ستونی نُه آجر است. بالجمله ناحیه رستم‌آباد چند قریه است و از توابع رودبار زیتون است و چاپارخانه‌ای در قریه پشته واقع است. اتباع که در بالای آب‌انبار منزل کرده بودند، از پشه و مار آنجا شکایت اظهار کردند. مارهای متعدده در میان چوب‌های سقف آنجا دیده بودند که دُم‌های خود را بهم وصل نموده بودند و از قراری که اهالی آنجا می‌گفتند مارهای رستم‌آباد از سایر حیّات گیلان گزنده‌تر هستند. قزل‌اوزن در برابر چاپارخانه رستم‌آباد واقع است و کوه دُلفک نیز که در جنوب رشت است و اکثر عوام از هر طرف به سمت آن نماز می‌خوانند در پیش رو افتاده و این کوه را گویند که یخچال طبیعی دارد و الْعُهدةُ عَلی الرّاوی.

ص: ۳۵

امامزاده هاشم

یک‌شنبه بیست و دوم رمضان از رستم‌آباد به سمت امامزاده هاشم روانه شدیم و حرکت مابین شمال و مشرق بود و راه این منزل غالباً در دامنه کوه بود. سفیدرود در سمت یمین بود و راه در یسار و اشجار جنگلی به نحوی سطل جبال را محیط شده بودند که مطلقا مساحت کوه نمودار نبود و از انبوهی درختان اخضر چون باغ مشجّر به نظر می‌آمدند و از گردنه سفید کَتَله به آن طرف راه مُسطّح می‌شود و خاک گردنه سفید است. یک فرسنگ که رفتیم به نقل‌بَرْ رسیدیم. در دو طرف جاده راهدار خانه ساخته بودند که در یمین و یسار دو اطاق داشت و سقف آن را چوب بست کرده بودند. مابین دو اطاق، معبر عابرین و مترددین است و یک فرسنگ به امامزاده مانده، رودخانه چندی جاری است که بزرگ آنها را سیاه‌رود می گویند. آب تندی دارد. حاجی ملاـ رفیع پلی از وجوهات خزانه دولت و از ثلث مرحوم حاجی ابوالقاسم یزدی بر روی رودخانه سیاه‌رود ساخته است که بسیار به کار عابرین می‌آید. امروز هوا ابر بود و ترشح داشت،صحرا و کوهستان‌ها هوای معطّر داشتند و فضای معنبر؛ پنج ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم، چادرها را کنار رودخانه در برابر سدّی که از چوب ساخته‌اند برپا کرده بودند. چوب‌های این سدّ را به شکل مثلث سه‌پایه ساخته‌اند. در خارج آب به هم وصل کرده آب‌بندانی که در این امر مهارت‌دارند به میان آب زده نصب می کنند و از شاخه‌های اشجار بر دو طرف آن می گذارند که محکم باشد. و این سد برای این است که آب رودخانه را به بلوکات کهدُم و غیره برسانند و در فصل تابستان که آب کم است یک ثلث آن داخل دریا می‌شود و دو ثلث آن به زراعت بلوکات می‌رود و در بهار که آب آن بسیار است به دریا بیشتر می‌ریزد.

و مسافت راه این منزل سه فرسخ و نیم بود؛ از یک فرسخی امامزاده تا رشت خیابان مسطح است و از شدت سبزی و خرمی و سفا و طراوت نظیر جنات اربعه است. درختان توسعه که نوعی از اشجار جنگلی است به ارتفاع بیست ذرع یا زیادتر در این راه بسیار است و در کوهپایه‌ها هم اشجار بلوط مرتفع قوی فراوان است. بالجمله چون امشب لیلهٔالاحیاء بود جناب حاجی ملاباقر واعظ ذکر مصیبت نمودند و حدیث مبارک کسا را

ص: ۳۶

قرائت کردند. بسیار رقت حاصل گشت، بعد از آن به اعمال شب بیست و سیّم پرداختیم.

اکبرخان بیگلربیگی تا به این منزل به استقبال آمده بود.

دوشنبه بیست و سیّم رمضان دو ساعت از طلوع آفتاب گذشته روانه سنکر و بازارچه دوشنبه شدیم. مسافت سه فرسخ و نیم بود و حرکت مابین شمال و مشرق بود والی گیلان دو درشکه فرستاده بود، یکی را خودمان نشستیم و دیگری را به جناب حاجی ملاباقر تکلیف کردیم. به نزدیکی امازاده هاشم که رسیدیم، چون در جانب یسار راه در سطح مرتفعی واقع بود، از درشکه پیاده شده سوار اسب شدیم. به امامزاده که رسیدیم درختان آزاد چند در آنجا دیدم که بسیار مرتفع و بلند بود. اطراف بقعه ایوان داشت که از چوپ ساخته بودند. قبر معصوم نام، متولی قدیم آن بقعه، که در هزار و دویست و نه هجری مرحوم شده است، در نزدیکی در بقعه، در سمت یمین واقع بود و سنگ مرقد او را بر دیوار نصب کرده بودند. سه‌نفر مشایخ که از اولاد و احفاد متولیان قدیم محسوب می‌شدند، در آنجا مقیم بودند. از نسب امامزاده پرسیدم که از اولاد کیست؟ جواب دادند که از اولاد حضرت سید سجاد علیه السلام است به یکی از الواح که نظر کردیم کاتب آن درویش حسن بود و نسب امامزاده را در بالای لوح بدین عبارت نوشته بود: شهزاده هاشم بن محمد بن عبدالله بن حمزهٔ بن جعفر بن محمد حنفیّه بن امیرمؤمنان علیه السلام.صحت آن لوح نیز بر من معلوم نشد. قدری را ملامت کردم که چرا در امتداد این همه روزگار تصحیح نسب آن بزرگوار را نکرده‌اند، تعهد کردند که بعدها تصحیح کنند. در کتاب بحرالانساب، هاشم را از اولاد ازهر بن امام زین‌العابدین علیه السلام نوشته است. بالجمله بعد از زیارت امامزاده مراجعت کرده روانه شدیم. دو فرسنگ به منزل مانده، در سمت یمین راه، چاپارخانه معتبری دیدیم که در خاک قریه سرادان که از توابع بلوک کهدُم است ساخته بودند.

مرحوم قاسم‌خان والی، از وجه خزانه دولت بنا کرده است و در آن راه پُل‌ها نیز ساخته‌است و در تسطیح خیابان نیز اهتمام نموده است. پس از آن یک فرسخ که طی کرده به بازارچه پنجشنبه که در شاه آقاجی است رسیدیم. این بازارچه متعلق به میرزا عبدالوهاب مستوفی گیلانی است که در ارضی ملکی خود بنا نموده. بازارچه‌ای است که محوطه بزرگ دارد. اطراف آن دکاکین است. اصناف و کسبه در آنجا نشسته‌اند. روزهای

ص: ۳۷

پنجشنبه از اطراف بلوکات به آنجا آمده، مایحتاج خود را تا هفته دیگر خریداری می‌کنند و از دو طرف راه خروج و دخول دارد. حمام بزرگی نیز میرزا عبدالوهاب مستوفی در سمت یک درب بازارچه ساخته که از رختکن آن دربچه‌ها بهصحرا باز می‌شد و خیلی باصفا است. وجه تسمیه شاه آقاجی را به اختلاف گفتند، بعضی را عقیده این بود درخت بزرگی در آنجا بوده است؛ به واسطه بزرگی و ارتفاع آن معروف به شاه آقاجی است و این لفظ نظیر شاهراه است؛ و لفظ آقاج در ترکی به معنی درخت است و اعتقاد سایرین این بود که یکی از سلاطین در آنجا به دست خود درختی غرس کرده بوده است؛ به این مناسبت به این اسم موسوم شده است. بالجمله چون محل باصفایی بود در باغچه محمد نام مستأجر آن پیاده شدم،صرف نهار کردم. عمارت آن در وسط باغ به قانون گیلانی، فوقانی و تحتانی آن را از چوب ساخته، بام آن را از سُفال پوشانیده‌اند. از آنجا حرکت کرده به منزل رفتیم. بازارچه دوشنبه را که در سنکر است تماماً از آجر و گچ ساخته‌اند. بانی آن معین‌البحار گیلانی و جمعی دیگر بودند. حالا به اکبرخان بیگلربیگی سرتیپ و حاکم انزلی انتقال یافته است. این بازارچه بهتر از بازارچه شاه آقاجی است و در سردرب آن بالاخانه‌ها ساخته‌اند. در آنجا نزول کردیم و درخت آزاد مدوّری که در هیئت شبیه به درخت نارون است در برابر بالاخانه‌ها واقع بود که بسیار خوش وضع می‌نمود. بیگلربیگی در این منزل مهمانداری کرده، رسم انسانیت را به عمل آورد. والی و یحیی میرزای نایب‌الحکومه و محمودخان فومنی و میرزا محمدعلی لاهیجانی دیوان‌بیگی وعلی‌خان مشیرالوزاره و میرزا طاهر پسر میرزا عبدالوهاب مستوفی تا به آنجا به استقبال آمده، عصر مراجعت نمودند.

سه‌شنبه بیست و چهارم رمضان پنج ساعت به غروب مانده از سنکر حرکت کردم. والی و مستقبلین دیروز مجدّداً در ساعت حرکت از شهر آمده حاضر بودند. نایب اول قونسولگری روس که بعد از فوت قونسول، مُدیر قونسولخانه است، یدکی فرستاده بود.

در بین راه رسید، داخل قطار یدک‌ها کردند. از سنکر تا شهر رشت دو فرسخ مسافت است و حرکت رو به شمال و مابین شمال و مشرق است. در یک فرسخی شهر برادر و اقوام مرحوم میرزا زکی نایب به استقبال آمده در سر راه ایستاده بودند. درشکه را نگاه داشته به

ص: ۳۸

آنهـا مهربـانی کرده گـذشتیم. در نزدیکی شـهر پلی است که آن را حـاجی محمـدباقر سـاخته است. اهـالی شـهر از کسبه و غیره به استقبال آمـده به هیئت اجماع ایسـتاده بودنـد؛ به آنها نیز تعارف کرده؛ دو ساعت به غروب مانـده وارد باغ ناصـریّه شدم. این باغ را مرحوم قاسم‌خـان والی سـاخته، عمارت فوقانی و تحتانی در وسط دارد و ضـیاءالملک نیز کلاه فرنگی در آن طرف پل، که در میان باغ است، احداث نموده است. فضای باغ ناصـریّه خیلی باصـفا است. عمارات رشت را به واسـطه کثرت بارندگی در سـقف‌ها سفار بکار برده و با آن بام‌ها را می‌پوشاننـد و این شـهر را در نهصـد هجری بنا کرده‌انـد و لفظ رشت تاریـخ بنای آنجا است. بقعه فاطمه، خواهر حضـرت علی بن موسـی‌الرضا علیه السلام که در نزد عوام معروف به امامزاده لال شوی است، در شهر رشت می‌باشد. گویند جوانی بـا حـالت مستی از آنجا گذشـته و آواز می‌خوانـده است،صـدایی شـنیده که گفته است: لال و لای! فوراً آن جوان لال شـده افتاده است. بعد از آن، آن مکان را کاویده‌اند اثر قبر فاطمه ظاهر شد.

چهارشـنبه بیست و پنجم در باغ ناصـریّه اقامت شـد. والی وی میرزا و مشـیرالوزاره و حاجی میرزا نصـرالله مسـتوفی و محمـدتقی‌خان قاجار که عازم مکه معظمه بود،صـبح به تدریج آمدند و نایب قونسول هم با میرزا عبدالله مترجم لنکرانی، سه ساعت به غروب مانده آمـد. مرد زیرک هوشـیاری بود اگرچه به توسّط مترجم سـئوال و جواب می‌نمود ولی گیلانی‌ها می‌گفتنـد، زبان فارسـی نیز می‌داند بلکـه از عربی هـم بی‌بهره نیست. شب را چـون عمه مُکرمه که کـوچ محمودخـان فومنی است، دعـوت کرده بـود، به آنجـا رفته در گرمابه خانه او اسـتحمام به عمل آمـد. در پنـج ساعتی به باغ آمـدم، هوای رشت به بارندگی معروف است. امشب نیز تاصـبح باران می‌امد و اسب‌ها و بنه زیادی و چادرها را با حسن‌خان و بعضی عمله‌جات از انزالی مراجعت دادیم.

پنجشـنبه بیست و شـشم رمضان در منزل عبدالله‌خان والی مهمان بودیم. علمای شـهر هم به دیدن آمدند. مقارن غروب، مشـیرالوزاره علی‌خان، پسـر مرحوم نظام‌الدوله، که کاربرداز امور خارجیه گیلان است، به باغ آمد. از تذکره و باشبرد، «(۱)» پرسید که در طهران رفته و همراه آورده‌اید یا نه؟ چون در دارالخلافه به اینصرافت نیفتاده‌ایم، میرزا

۱- ./ پاسپورت

ص: ۳۹

حبیب‌الله امین تـذکره دولت را حاضـر کرده و بـدین موجب تـذکره همراهـان را از او گرفتیم که در ورود به کشتی به روس‌ها نشان بدهند. نایب قنسول روس نیز، ظَهْر همان تذکره را امضا نوشت. همراهانی که تذکره برای آن‌ها گرفته شد از این قرار است: امیرزاده ابوالنصـر، میرزا محمد میرزای، پسـر مرحوم نایب‌الایاله، جناب حاجی ملاباقر واعظ ملاباشـی، میرزا رضای منشـی باشی، «(۱)» میرزا سیـد مهدی حکیم‌باشـی، میرزا علی‌خان ناظر، محبوب تحویلدار، تولت‌قلی آبدار، نجفقلی شاگرد آبدار، محمدصادق فراش خلوت، محمـدابراهیم فراش خلوت، بهرام قهوه‌چی، اسـتاد حسـین خاصه‌تراش، امامقلی پیش خـدمت، اسـتاد حسن طباخ و شاگردش مهدی شربت‌دار و شاگردش، هادی‌بک نایب فراشخانه، حسینقلی خانی- که مشیرالوزاره توسط کرد که ببریم- عطاخان فراش‌باشی حاجی شکرالله خـان تفنگدارباشـی، میرزاتقی برادر میرزا علیخـان، آدم عطاخـان، آدم حـاجی شـکرالله‌خان، آدم میرزا علیخـان، آدم حاجی ملاباقر واعظ، ملامحمدعلی آدم ملاباشی.

جمعه بیست و هفتم رمضـان تا پنـج ساعت و نیم به غروب مانـده در باغ ناصـریه بودیم و بعـد به سـمت پیر بازار روانه شـدیم که به انزلی برویم. از شـهر رشت تا پیر بازار مسافت یک ساعت و نیم است و در جنوب شـرقی انزلی واقع است و در طرف شـمال و غرب مایـل به شـمال رشت است و خیابانی تا پیربازار تسـطیح کرده‌انـد. کالسـکه به سـهولت می‌رود و اطرافش جنگل است. والی و اعیان شهر نیز بـا اکبرخـان بیگلربیگی انزلی برای مشـایعت همراه بودنـد. چهـار ساعت به غروب مانـده وارد پیربازار شـده به بالاخانه آنجا رفتیم تا بارها را برسانند. چند زورق با نهایت تنقیح در برابر پیر بازار حاضـر کرده بودند. کشتی بخار سلطانی را هم که بسیار خوب و ممتاز است قدری دورتر از دهنه رودخانه نگاهداشـته بودند. از پیر بازار تا کشـیتی سلطانی یک ساعت و نیم راه است و از آنجا تا انزلی دو ساعت راه و از آخر رودخانه تا انزلی مرداب است و طول مرداب هشت میل است و در امتداد شـرق و غرب است که جیفه تـابع رشت تـا کَپور تـابع انزلی طول آن است و عرض آن سه فرسـخ است که از انزلی تـا تولم است و عمق آن در جـایی که عمیق باشد، زیاده از سه

۱- این شـخص کـاتب این سـفرنامه است. در اصـل مؤلف مطالب را برای او انشاء می‌کرده و او با قلم خویش آنها راتحریر و مرتب می‌کرده است.

ص: ۴۰

قلاج. «(۱)» تا دو ساعت به غروب مانده در بالاخانه پیر بازار بودیم. بارها رسیدند، در زورق نشسته روانه شدیم. نایب‌الصدر گیلان و محمدتقی‌خان قاجار هم که به مکه معظمه می‌رفتند در پیر بازار حاضر شده به کرجی «(۲)» نشستند. بعد از یک ساعت و نیم به کشتی سلطانی رسیده از زورق به کشتی رفتیم. کرجی‌هایی که حامل اثقال بودند و بعضی اتباع در آن سوار بودند به کشتی سلطانی بسته شده به حرکت افتاده و بسیار تماشا داشتند. والی و اکبرخان هم در کشتی بوده تا انزلی آمدند. یک ساعت از شب رفته وارد اسکله انزلی شدیم. عمارات کنار اسکله را چراغان کرده بودند، بسیار باشکوه بود و کشتی حاجی شیخعلی را هم که شکتی تجارتی است و بسیار بزرگ، نزدیک اسکله بود، آن را هم چراغان کرده بودند. لاجرم از کشتی سلطانی پیاده شده به عمارت منچهرخان آمده ایستاده بودند و جمعی از حجاج هم به انزلی آمده بودند که از این راه به مکه معظمه بروند. به همه آنها مهربانی را به عمل آورده گذشتیم.

انواع کشتی بخار

بدان که شتی بخار را به روسی پِراخْن می گویند زیرا که لفظ براخْتُ در لغت روس به معنی بخار است و به فرانسه واپور می‌نامند، به جهت آن که لفظ واپور در لغت فرانسه به معنی بخار باشد و حرکت کشتی بخار به دو قسم ممکن است. یکی به واسطه چرخ‌های پره‌دار و دیگری به واسطه مارپیچ. قسم اول قدیم‌تر از قسم ثانی است و واضع و مخترع کشتی بخار پره‌دار پاینصاحب بوده است. طرز اختراع و سبب کشف این مطلب را در کتب فیزیک که از مسایل طبیعیه در آنها بیان می‌شود مفصلًا نوشته‌اند. این سفرنامه را موقع ذکر آن نباشد. بالجمله بعد از آن که پاین‌صاحب کشتی بخار پره‌دار را اختراع نموده و بساخت، کشتی بانان دیدند اغلب آنها و پاروزنان به واسطه اختراع کشتی بخار بیکار خواهند ماند، کشتی پاین را شکستند و مخترع را مأیوس نمودند. سال‌ها این اختراع متروک

۱- واحد طول معادل درازی هر دو دست.

۲- . نوعی کشتی خرد که برای بردن اسباب استفاده می کنند.

ص: ۴۱

و نارواج ماند تا در سنه ۱۸۱۲ مسیحی، که تاکنون که سنه ۱۸۸۱ مسیحی است، نزدیک هفتاد سال می‌شود، قولتونصاحب، پره‌های متحرک پاپن را اختیار نموده سبب رواج کشتی پره‌دار گشت و اول کشتی بخار که در بحار، سیّال و سیّار شد، نان آن ذوذنب بود. و واضع و مخترع کشتی مارپیچ‌دار یکی از مهندسین سُوئِدْ بود که در سنه ۱۷۳۶ مسیحی اختراع نمود، اگرچه تاریخ اختراع آن قبل از تاریخ رواج کشتی پره‌دار به نظر می‌آید، ولی چون پاپنصاحب پیش از اختراع مهندس مزبور مخترع کشتی بخار پره‌دار شده بود و سال‌ها متروک ماند تا قولتون‌صاحب رواج داد، بنابراین اختراع پره‌دار مقدم بر مارپیچ است. وضع کشتی پره‌دار این است که چرخ پره‌دار دارای پره‌های متعدد است و در منتصف طول کشتی از دو طرف نصب شده‌اند، متصلًا بر آب می‌خورد و نقطه اتکایی حاصل نموده کشتی را به جلو می‌برند. وضع کشتی مارپیچ‌دار این است سه یا چهار پره منحنی که هر یک به شکل سطح مارپیچی است، در عقب کشتی واقع است و در حول محوری حرکت می‌نمایند که متوازی است با امتداد طول کشتی و به واسطه مارپیچ بودن آن پره‌ها این آلت مانند پیچ به آب فرو رفته حرکت می‌نمایند و به همان ترتیب کشتی را حرکت می‌دهد. و کشتی سلطانی واپور بخار پره‌دار بود، طول آن سی و یک ذرع و تقریباًصد فوت است.

شنبه بیست و هشتم رمضانصبح در اطراف عمارت معتمد گردش کردم. این عمارت در وسط باغچه واقع است. اطاق‌های فوقانی و تحتانی دارد و اطراف آن از چهار سمت ایوان است و تخته‌پوش کرده‌اند عمارت خوش طرحی است و حمام خوبی هم در سمت غربی آن ساخته‌اند که رخت‌کن آن از یکطرف به باغچه عمارت درْبچه دارد. عمارت دیگری هم در سمت شرقی آن در این دولت ساخته‌اند که آن هم با اختصارش خالی از امتیاز نیست و بعد از گردش عمارت معتمدی، بیرون آمده به تماشای برج سلطانی رفتم.

این برج را جناب میرزا سعیدخان مؤتمن الملک که اکنون به تولیت آستانه مقدسه رضویه سرافرازی دارند، در زمانی که وزارت امور خارجه و اداره حکومت گیلان را داشته است از جانب دولت بنا کرده‌اند. بعد به توسط میرزا محمدحسین مستوفی که از جانب مرحوم نظام‌الدوله نایب‌الحکومه گیلان بود ساخته شد. پس از آن، جناب معتمدالملک در حکومت گیلان ناتمامی آن را به اتمام رسانیدند. این برج پنج مرتبه است

ص: ۴۲

و جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش «(۱)» دارد و بنای آن تماماً از آجر و سنگ و گچ است مگر همان غلام گردش‌ها که از چوب مُنقّش است و تمام اسباب لازمه از فرش و میز وصندلی و آینه و اسباب چراغ خوب در آنجا موجود و آماده است و سمت شرق و شمال آن دریا است و به جهت حفظ از رطوبت هوا، دو سمت آن را کخه به دریا نظر می کند، پرده‌ای از نی کشیده بودند. ارتفاع این برج تقریباً بیست و دو ذرع است. سدی در پایین عمارت در کنار آب مرداب ساخته‌اند. از سمت شرقی به واسطه رخنه آن خرابی به هم رسانیده است. امروز هوا اعتدالی داشت و آفتاب طالع و دریا ساکن و آرام. کشتی حاجی شیخعلی امروز به حرکت افتاد، پاره‌ای از حجاج از قبیل نایب‌الصدر و میرزا مهدی برادر اکبرخان با این کشتی رفتند. از قراری که می گفتند، کشتی مزبور چندان اعتباری ندارد. به این جهت با آن کشتی حرکت ننموده منتظر کشتی کمپانی روس شدیم که روز یک‌شنبه موعود آمدن آن است. انزلی در شمال رشت و غربی بوغاز مُرداب واقع است و سه طرف آن آب است و یک طرف آن خشکی و متصل به طوالش می‌شود نظیر شبه‌الجزیره است و در سمت شرقی آن جزیره است که آن را غازیان گویند. مابین غازیان و انزلی که مُرداب داخل دریا می‌شود، سیصد و شصت ذرع طول آن است. و در غازیان آبادی و تلگرافخانه و باستیان «(۲)» است. اما باستیان آنجا به جهت طغیان آب ویران و خراب است. و در غازیان یک ذرع که زمین را حفر می کنند، آب شیرین بیرون می آید و در سمت جنوب انزلی جزیره است که آن را میان شیته می‌نامند و قریب هشتاد ذرع طول آن است و منتهای عرض آن سیصد ذرع و در مابین آن دو جزیره از میان مرداب، نی‌ها روییده، بالا آمده است و آنجا را اهالی انزلی قلم گودی می‌نامند و از قراری که می گفتند آن محل در قدیم خشک بوده، به مرور دهور مغمور آب شده است. بالجمله انزلی آبادی معتبر از خانه‌ها و کاروانسرا و بازار و توپخانه و سربازخانه دارد. بازارچه طویلی هم در کنار اسکله واقع است که از هر قبیل اصناف در آنجا نشسته‌اند و این بندر استعداد همه نوع آبادی دارد که از جانب دولت قاهره بذل اهتمامی بشود، مانند بنار خوب فرنگستان خواهد شد.

یکشنبه بیست و نهم رمضان، وعده آمدن کشتی کمپانی روس بود و نایب قونسول روس هم به همین ملاحظه از شهر رشت تا انزلی آمد که ما را راه بیندازد، اما کشتی نیامد و از موعد خود تخلف کرد. والی هم برای راه انداختن ما تا امروز در انزلی بود، چون عید فطر در پیش بود و باید برای تهیه ملزومات عید در شهر باشد، اجازه خواسته از انزلی رفت.

۱- ایوان میان دو عمارت. راهرو، کریدور. برای معانی دیگر نک دهخدا، ذیل مورد.

۲- استحکام برآمده برج مانندی که در قلعه می‌سازند، این لغت فرانسوی است.

ص: ۴۳

امشب شش ساعت از شب رفته باران آمد و در نه ساعتی، باد شدید وزیدن گرفت بطوری که پاره‌ای از اشجار باغچه عمارت معتمدی شکست و در دریا هم انقلاب عظیمی بهم رسید که ازصدای آب خواب ممکن نبود. دو کشتی تجارتی روس هم پیش از تلاطم دریا آمده لنگر انداخته بودند. تلاطم دریا زنجیر لنگر یکی از آنها را که دورتر بود گسیخت و عنان اختیار را از دست کپیتان و سکّان کشتی بیرون برد. طوفان و طغیان دریا نیز آنان را به تزلزل انداخت و در حرکت مقهور ساخت. کپیتان کشتی اول که نزدیک‌تر بود، به احتیاط آن که مبادا کشتی عنان گسیخته به طرف کشتی او بیاید و آن را بشکند لنگر کشتی را کشیده به حرکت انداخت. تلاطم دریا زمام اختیار را از دست او بیرون برده، هر دو کشتی را به کنار غازیان آورد. آن که کوچکتر بود به ساحل انداخته به کلی شکست و آن که بزرگتر بود در نزدیکی ساحل به گل نشست و پاره‌ای از اسباب آن معیوب شد، ولی بحمدالله به ساکنین این دو سفینه آفت و آسیبی نرسید و از حادثه غرق وصدمات دیگر مصون و مأمون ماندند. از قراری که اهالی انزلی می‌گفتند که تا به حال دیده نشده که طغیان بحر خزر، کشتی بخار را به کنار مرداب بیارد و این حادثه را از غرایب و عجایب می‌شمردند. امشب تلگرافی از جناب سپهسالار اعظم رسید، احوالپرسی کرده بودند، جواب نوشتم.

دوشنبه سلخ رمضان، نایب قونسول با اکبرخان بیگلربیگی در کرجی نشسته به غازیان رفتند که حالت آن دو کشتی را مشاهده کنند و اگر عمله و اسباب برای خلاصی و مرمت آنها لازم باشد آماده نمایند. خودمان هم در عمارت فوقانی معتمدی با دوربین نگاه می‌کردیم و حالت آن دو کشتی و انقلاب دریا و طغیان آب را مشاهده می‌نمودم.

بیگلربیگی مراجعت کرده، شرح حالت آنها را بیان نمود. از قراری که معلوم شد تا طوفان شدید نشود یا کشتی بزرگ دیگر بر آن کشتی به گل نشسته، نه ببندند، ممکن نیست بتوانند آن را حرکت بدهند. نهخدای کشتی چهل تومان به غواصان دریا داد که بروند لنگر کشتی

ص: ۴۴

را با بقیه زنجیر بیرون بیاورند. غواص‌ها هم رفته بیرون آوردند، اگرچه زنجیر و لنگرکشی خیلی وزین و سنگین است، اما هر جسم وزینی که در آن فرو رفته باشد از وزن آن بقدر وزن مقدار مایعی که جسم وزین قائم‌مقام آن شده، کاسته می‌شود. اسامی بادهایی که در دریا و مرداب می‌وزد و اغلب آنها باعث انقلاب و طغیان دریا می‌شود، به اصطلاح اهالی اینصفحات گیلاور و خزری و دشت وا و کنار وا و گیلوا و کندقوش است. آنچه از این بادعا باعث طغیان آب می‌شود، باد خزری است که از جانب شمال و قریه خزر می‌وزد و باد دشت وا که از مغرب می‌آید و باد کنار وا از جنوب می‌آید و آب مرداب را به دریا می‌برد؛ و آنچه ضرر ندارد باد گیلاور است که از جنوب می‌وزد و برای کشتی خوب است و آن را گیلاومی نیز گویند؛ و باد کیلْوا از مابین جنوب و مشرق می‌آید و باد کنده‌قوش از طرف مشرق می‌وزد.

سه‌شنبه غره شوال‌المکرم تلاطم دریا آرام گرفت. چون موعد حرکت پست بود مشغول تحریرات دارالخلافه شده عریضه مفصلی بطور کتابچه، به حضور مهر ظهور اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی- روحنا فداه- عرض کرده خدمت حضرت مُستطاب اشرف والانایب‌السلطنه امیرکبیر- روحی فداه- فرستادم که از نظر انور همایونی بگذرانند و در آن عریضه، بعضی از خدمات خود و حوادثی که بر این بنده درگاه وارد آمده بود مفصلًا عرض نموده به دعای وجود مبارک ختم کردم که در این سفر در هر یک از اماکن مقدسه و زیارت مشاهد مشرفه نیابت خاص از وجود مسعود فایض‌الوجود ملوکانه- روحنا فداه- خواهم داشت. سه ساعت به غروب مانده، به جهت مشاهده آن دو کشتی روس که از تلاطم دریاصدمه دیده بودند، در کرجی دولتی سوار شده، در مدت بیست دقیقه به غازیان رفتم. کشتی بزرگ که به گل نشسته بود، نزدیک‌تر بود در کنار آب، از دور تماشا کردم. ناخدای کشتی احترام کرده به چابکی، چندصندلی از میان کشتی بیرون فرستاد که در کنار آب بر روی آنها بنشینیم. ما هم ناخدای کشتی سلطانی را به احوالپرسی او فرستاده پیغام دادیم که به جهت اصلاح آن کشتی هر نوع اسبابی لازم باشد از حکومت حاضر و موجود خواهد شد. خواهش و اصرار کرد که به میان کشتی رفته تماشا کنیم و فوراً نردبان‌ها و تخته‌ها از میان کشتی بیرون ریختند و بر روی آب معبری برای ما ساختند. ما هم به میان رفته،صُفه و اطاق‌ها و انبار آن را تماشا کردیم. شصت ذرع طول داشت و هفت

ص: ۴۵

ذرع عرض و اسم آن به لغت روس کوما بود. پس از بیرون آمده به تماشای کشتی دیگر رفتم. آنچه تخته‌های کشتی بود همه را طغیان دریا شکسته به ساحل غازیان انداخته بود.

چیزی که باقی مانده آهن‌آلات و پاره‌ای از اسباب کشتب بود. با ناخدای کشتی کهصحبت می‌داشتم، بیچاره حیران و مبهوت بود و از قراری که تقریر می‌نمود، این کشتی متعلق به یکی از زن‌های روسی است که در بانک گرو گذارده و اختیار آن با اجزای بانک است. تلگرافی به آنها نموده از این حادثه خبر داده است.

چهارشنبه دوم مهر شوال به تماشای توپخانه انزلی رفتم. توپخانه جدیدی ساخته‌اند که سمت شرقی آن ابنیه فوقانی و تحتانی دارد. فوقانی آن محل نشیمن توپچی و تحتانی محل گذاردن توپ‌ها است و به واسطه آن که مُسقّف است، از باران محفوظ است.

دوازده عرّاده توپ در آنجا ملاحظه شد، سه عرّاده آن دوازده پُونْدْ بود و یک عرّاده آن هجده پوند و شش عرّاده شش پوند و دو عراده چهل و دو پوند بود، اما یک عراده چل و دو پوند را در غازیان گذاشته و همه توپ‌ها را یکان‌یکان تماشا کرده الحق آنها را خوب نگاهداشته‌اند.

پنجشنبه سیم شهر شوال در عمارت معتمدی بسر رفت. چون آمدن کشتی به طول انجامید و از طول توقف دل تنگ بودم که مبادا امتداد به هم رساند و موسم حج متضیق شود یا آن که خدای نکرده موفق نشوم، امشب را با جناب حاجی ملاباقر و خواص اصحاب دوازده‌هزار مرتبه امَّن يُجيبُ الْمُضْطَرَّ إذا دَعاهُ ويَكْشِفُ السُّوء «(۱)» به نیت حاضر شدن کشتی خواندیم که شاید خداوند تفضّل فرموده کشتی معهود یا کشتی دیگر زودتر حاضر شود که از این حیرانی و سرگردانی خلاص شویم.

جمعه چهارم شوال تا شب دوشنبه هفتم در انزلی منتظر بودیم و در این روزهاصبح و عصر به تماشای دریا می‌رفتیم. اهالی انزلی، کرجی زیاد بر روی آب داشتند وصید ماهی می‌نمودند و کرجی‌ها را پر از ماهی می‌کردند.صیادی آنها بی‌تماشا نبود. یک قسم ماهی در آنجاصید می‌نمودند که بسیار بدهیئت بود، اسم آن را اسپیله می‌گفتند.

روز دوشنبه هفتم شوال کشتی بخار رسید، اما واپور معهود روسی نبود و از آمدن آن یأس حاصل بود بلکه کشتی دوّار بود که به بندر گَز و مشهد سر و عاشوراده و شهرنو

۱- نمل، ۶۲

ص: ۴۶

و چکشلر رفته از آن پس به بادکوبه می‌رفت. از اینکه حرکت و عزم به مقصد ترجیح داشت بر سکون و توقف در آن سرحد، لهذا راضی شدیم که با این کشتی دوّار حرکت نموده در دور دریا سیار باشیم. بارها را حمل کشتی نموده، خودمان دو ساعت از دسته «(۱)» گذشته، در کشتی سلطانی سوار شده به کشتی بزرگ رسیدیم. یک ساعت و یک ربع طول کشید تا وارد کشتی مزبور شدیم. طول این کشتی دویست فرت بود و عرض آن بیست و پنج فرت و فرت قوّتصد و بیست اسب داشت و در ساعتی دو فرسنگ به آرامی حرکت می‌نمود و چهل‌هزار پُوت بارگیر آن بود که هر پوتی پنج من و نیم تبریز است و ساعتی سی و پنج پوت نفت سیاه در آن می‌سوزاندند و این کشتی را در سنه ۱۸۵۹ مسیحی ساخته بودند و دویست و نودهزار منات خرج این کشتی شده تا به اتمام رسیده است و منات در روسیه قرطاس است که چاپ زده علامت گذارده‌اند و قریب سه‌هزار و پانصد دینار داد و ستد می‌شود. و این کشتی منسوب به برادر امپراطور بود و به اسم او می‌نامیدند. ناخدای این کشتی پیرمرد سرخ‌روی ماهری بود و نایب او که نیکولا نام داشت، مرد خوش‌منظر نیک‌محضری بود و اغلب اجزای کشتی با ادب بودند و سیصدصالدات به چکشلر می‌بردند و آب خوراکی این کشتی را از آب رودخانه و لگا که تفصیل آن در موقعش ذکر خواهد شد برداشته در کشتی تقطیر می‌نمودند. آبصاف شیرین گوارایی بود و در این کشتی جمعی از زوار ارض اقدس بودند که از بندر گز عزیمت زیارت داشتند و جمعی از حجاج بیت‌الله الحرام بودند. امروز دریا تلاطم داشت و احوال اکثر اهالی کشتی را منقلب نمود. کسی که احوالش بر هم نخورد، خودمان و دو سه نفر از اتباع بود. باقی اجزاء منقلب‌الاحوال، در منازل خود افتاده بودند و مصداق فَاذا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعُوا اللّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدّین «(۲)»

بودند، ولی بحمدالله به خیر گذشت و دریا کم‌کم آرام گرفت و ساکنین کشتی به حال آمدند. بعد از بیست ساعت راه، نزدیک بهصبح از محاذات مشهد سر گذشتیم.

سه‌شنبه هشتم شوال کهصبح طالع بود، به عاشوراده رسیدیم، اما کشتی در آن

۱- ساعت دوازده ظهر یا نیمه شب را دسته می‌گفتند.

۲- عنکبوت، ۶۵

ص: ۴۷

محاذات راهی نـداشت که نزدیک عاشوراده برود، زیرا که آن نقطه دریا برای حرکت کشتی مساعدت نداشت که بتوان تا به آن‌جا رفت و عبور از آنجا خطر داشت و بایـد از محـاذات آنجـا گذشـته به بنـدر گز برونـد و ثانیاً به عاشوراده بیاینـد. لاجرم در محاذات عاشوراده چنـد دقیقه مکث نموده،صاحب منصب‌هایی که در آنجا بودنـد، در سه عـدد کرجی نشسـته داخل کشتی کمپانی شدند و در سـر میز با اجزای کشتی نشسـته، مشروبات و غذاصرف نمودند و بهصحبت مشغول شدند. سه نفر زن هم همراه داشتند و به همین نحو در سـر میز بودنـد تا کشتی کمپانی ساعت دیگر به محاذات بندر گز رسـید و در آنجا لنگر انداختند. امروز کشتی تا اینجا رو به مشـرق حرکت می‌نمود و دریا آرام بود و چون به محاذی بندر گز رسـید لنگر انداختند. چهار ساعت توقف شد. زوار مشهد به بندر گز رفتنـد. مرد شـیعه افغانی تا بندر گز، به عزم زیارت مکه معظمه از رشت آمد، از انقلاب و تلاطم دریا به وحشت افتاد، از زیارت بیت‌الله منحرف و منصرف شده، از راه بندر گز عازم مشهد مقدس شد. تلگرافچی این بندر به میان کشتی آمده از من دیدن کرد. از حالات طهران از او سـئوال کردم، از مژده اسـتقامت مزاج مبـارک بنـدگان اعلیحضـرت اقـدس ملوکانه- ارواحنا فـداه- مرا خشـنود سـاخت وصورت تلگرافی هم از جناب مخبرالـدوله بیرون آود که حسب‌الامر ابلاغ به سـرحدات کرده بودنـد که سـپهسالار اعظم از تمام مناصب و مراتب خلع شده به حکومت قزوین منصوب شد. بالجمله بعد از چهار ساعت، کشتی حرکت کرده رو به مغرب رفت و ثانیاً نزدیک عاشوراده آمـد.صاحب منصب‌هایی که با سه نفر زن به میان کشتی آمده بودند مارجعت به عاشوراده کردند و بعد از رفتن آنها کشتی به حرکت افتاده از سـمت شـمال به چکّشـلر رفت. دو ساعت از شب چهارشـنبه گذشته به محاذات چشکلر رسیده، لنگر انداخته اقامت کرد.

چهارشـنبه نهم شوال تا دو ساعت از دسـته گذشته، در لنگرگاه چکشلر بودیم. از چشکلر کرجی‌ها آوردند.صالدات‌ها را با اجمال و اثاقلشان به آنجا بردنـد، ازدحام کشتی کمتر شـد و راکبین کشتی که در تنگنای اجتماعصالدات‌ها گرفتار بودند خلاص شدند، زیرا که در این سه روز تمام، سـطحه کشتی مملو ازصالـدات گشـته، راه عبور و مرور بر ساکنین بسـته بودند و بدین جهت بر اهل کشتی بسیار بد گذشت و رفتن آنها فرجی بعد از شدت شد و فرحی بعد از کربت.

ص: ۴۸

عَسیَ الْکَرب الّذی امْسَیْتَ فیهِ یَکُونُ وَراثَه فَرَج قَریب

لاجرم چند نفر ازصاحب منصب‌های روس با سردار که در چکشلر بودند و یک نفر زن به دیدن ناخدا و اجزای کشتی آمدند، مشروباتصرف کردهصحبت داشته رفتند. دولت بهیه روس در چکشلر آبادی و استعداد زیاد فراهم آوردند و قلعه خوبی در کنار دریا ساخته‌اند. با دوربین که ملاحظه کردیم خیلی محکم و مستحکم بود. بازار و انبار و آبادی دیر هم بنا کرده‌اند و بیرق دولتی خودشان را هم در بالای منجنیق نصب نموده آلاچیق‌های متعدد در آنجا زده بودند. تراکمه که مطیع و خادم بودند، در آنجا سکنی داشتند و اسب‌های زیادی در آنجا جمع بود و جمعیت فراوانی در کنار دریا جمع شده تماشای کشتی می‌نمودند و اردوی معظم منظمی نیز در آنجا بود که عساکر وافر داشت.

شهر نو

پنج‌شنبه دهم شوال رو به شمال حرکت شده، دو ساعت و نیم به دسته مانده، به نزدیکی شهر نو رسیدیم. شکتی لنگر انداخته اقامت کرد. آفتاب که طالع شد از کشتی بیرون آمده خواستیم به تماشای شهر مزبور برویم. از اسکله تا لنگرگاه کشتی، پل ممتد مطولی ساخته‌اند که دو ثلث آن از تخته و چوب است و ثلث دیگر از سنگ و خاک. این شهر از دولت علیه ایران به دولت بهیه روس انتقال یافته است. سابقاً اسم این نقطه قِزِل‌سُو بود؛ چون روس‌ها شهری در آنجا بنا کرده‌اند به فارسی شهر نو می‌گویند و به روسی لفظی را که مرادف این معنی است استعمال کنند. از پل که گذشته وارد شهر نو شدیم. در برابر دریا بازار ممتدی ساخته‌اند که دکاکین خوبی دارد. ارامنه نشسته، داد و ستد می‌کنند و برابر پُل کلیسای خوبی برپا کرده‌اند و در سمت یمین کلیسا، عمارت جنرال قونسول روس است، عمارت عالی خوش منظر است. کارخانه بزرگی هم که آب شور را شیرین می‌کند در برابر پل ساخته‌اند. املاح آب دریا را با چرخ و آلات کارخانه جذب کرده آب را شیرین می‌کند و آب تلخ را از لوله‌ای که تعبیه نموده‌اند ثانیاً به دریا می‌ریزند. بالجمله شهر نو را به قدری که وقت مساعد بود، تماشا و گردش کردیم. الحق در آبادی آنجا خیلی اهتمام کرده‌اند و عما قریب شهر معتبری خواهد شد. سلسله کوهی از سمت مشرق به مغرب امتداد داشت و در دامنه آن چند عمارت به فاصله معموله بنا کرده‌اند و در سه نقطه در جنب کوه

ص: ۴۹

و کنـار دریـا اردوی نظامی داشـتند که خیمه‌ها برپا نموده مسـکن کرده بودنـد و از راه خشـکی در دامنه کوه مزبور، خط چوب‌های تلگرافی را به طرف ولا-یتی از ولایـات روس امتـداد داده بودنـد و راه‌آهن نیز از شـهر نو تا بـدانجا می‌ساختنـد و در نزدیکی اسـکله هفده کشتی دودی و بادی لنگر انداخته بودند که چهارده فروند آنها دودی بودند و سه فروند آنها بادی و کشتی‌های بارکش بسیار بزرگی هم در آب ملاحظه شد که بارها را به میان کشتی حمل می‌نمود.

بادکوبه

جمعه یازدهم شـهر شوال وارد بادکوبه شـدیم و تا آنجا قـدری رو به جنوب حرکت شـد و قدری رو به مغرب از لنگرگاه سـفاین تا شهر بادکوبه پُل‌های متعدده بنا کرده‌اند. معتبر آنها که اطول از سایر است، پل گمرکخانه است و از تخته و چوب ساخته‌اند و کشتی در نزدیکی این پُل لنگر اندخته با تخته محکم به اسکله متصل نموده‌اند که راه عبور منفصل نباشد. بالجمله آنچه معلوم شد حاکم و محکوم از روز ورود مـا اطلاـع نداشـتند، بـا آن که سـفارت روس برای حـاکم آنجـا پـاکت داشـتیم، اخبـار قبـل از وقت را مناسـب نـدانستیم زیرا که مقصود از این سـفر ادای واجب بود نه مزاحمت حاکم و ارباب مناصب. کشتی ما که از دور نمودار شد و بیرق ما شر و خورشـید داشت، مردم خبردار شدند و بنای اجتماع را گذاشـتند و در کنار اسـکله و پُل جمع شدند. اکثر آنها ایرانی و مسلمان بودند. کمکچی قلعه‌بیکی شـهر، اول به میان کشتی آمد و اذن ملاقات گرفت و با لباس رسـمی آمده مغذرت خواست که از ساعت ورود شـما اطلاـع نداشـتم و رسـمانه هم به حکومت اطلاـع داده نشـده بود، از قصور خودمان عـذر می‌خواهیم. از حاکم آنجا جویا شـدم. جواب داد که به ییلاقـات تفلیس رفته است و نایب‌الحکومه او در اینجا است و اکنون در خواب است. پاکت سـفارت را به او دادم برسانـد، فوراً گرفته روانه شـد و بعد قلعه بیگی با دو نفر نایب اول و دوم با نشان‌ها و لباس رسـمی آمده اذن ملاقات خواسـتند. آنها را نیز اذن دادم آمدند و رسم ادب به جا آوردند و اظهار مسرّت از آمدن ما کردند. ما هم اظهار مهربانی کردیم و رفتند. بعد از آن نایب‌الحکومه با لباس رسـمی و نشان‌های دولتی آمده اذن خواست. او را هم اذن داده، آمد وصـبحت‌های مناسب به او داشتیم و بنـای مهربـانی گـذاردیم. زبان فرانسه حرف می‌زد و فرزنـدی ابوالنصـر میرزا ترجمه می‌نمود. از قراری که تقریر می‌کرد در راه‌آهن توپی، در

ص: ۵۰

سالی که در رکاب مبارک سرکار اقدس ملوکانه- روحنا فداه- به تفلیس می‌رفتم مرا دیده بوده و به ایران هم آمده است. آدم هشیار متینی بود. پس از ختم مجلس از کشتی بیرون آمده به منزل خود رفت. شهر بادکوبه از مداین قدیمه ایران است. اکنون جزو بلاد متصرفی روس شده است. در طرف شمال، در دامنه کوه واقع است و خانه‌های آنجا بر روی هم ساخته شده است و به قدر بیست و پنج‌هزار جمعیت دارد که پنج‌هزار روسی و ارمنی و باقی مسلمان و شیعه هستند و در کنار دریای خزر اتفاق افتاده، کوچه‌های قدیم آن تنگ و معوج بوده حالا روس‌ها کوچه‌ها و خیابان‌های وسیع و عمارات عالیه ساخته‌اند و چند کلیسا بنا نهاده‌اند. باغچه حکومتی آنجا قریب شش‌هزار ذرع اراضی مضروبی «(۱)» است و در وسط شهر قدیم با رنج قلعه‌ای را در بلندی ساخته‌اند که خزاین و عمارات ایالت شیروان در آنجا بوده، اکنون آن قلعه باقی است. و از بناهای قدیم مسجدی در شهر است که از بنای شیخ خلیل‌الله است، حیات و مقصوره ندارد، به طور شبستان ساخته‌اند و وسط آن را طوری بنا نموده‌اند که مسقف نیست، گویا سابقاً معبد بت‌پرستان بوده، بعدها سلاطین اسلام مسجد نموده‌اند. تاریخ بنای این مسجد هفتصد هشتصد سال است کارخانه کشتی‌سازی و تصفیه نفت هم در کنار دریا ساخته‌اند. برج دختر که چهل ذرع ارتفاع دارد، در یک سمت قلعه است. فانوس دریا را به جهت هدایت سفاین در آنجا روشن می‌کنند و این شهر آب شیرین کم دارد و بدین جهت، غرس اشجار در آنجا کمتر می‌کنند و در یک فرسخی بادکوبه از طرف جنوب، امامزاده‌ای است معروف به بی‌بی هیئت که خواهر امام‌رضا علیه السلام است و زیارتگاه اهالی آنجا است و خیلی اعتقاد دارند و این امامزاده معروف به ده شیخ است و در آنجا کلیسایی است که گنبد آن شش گوشه است. لفظ بادکوبه باکوبه هم استعمال شده است و اهالی آنجا غالباً باکو می‌گویند و در وجه تسمیه بادکوبه چنین گویند: بادقمه بوده، یعنی بادی که از قم و شن‌زار می‌وزد، چون اطراف آن شن‌زار است و از آنجا باد زیاد می‌وزد بدین اسم نامیده شد، پس از کثرت استعمال بادکوبه شده است.

شنبه دوازدهم شوال به بازدید نایب‌الحکومه رفتم. عمارت خوبی داشت. منظر آن

۱- زمین پشک زده و شبنمی

ص: ۵۱

باغی است که اهالی شهر عصرها در آنجا اجماع (کذا) کنند. بعد از آن که وارد شدیم نایب‌الحکومه با لباس رسمی و نشان دولتی تـا نزدیکی در، به استقبال آمـد. نشان سرتیپی ایران را هم آویخته بود. پس از آن رفته در اطاق نشستیم وصحبت داشتیم. سفارت مسلمانان بادکوبه را به او نمودم، تعهد مهربانی نمود، اما خواهش مأمور معتبری از دولت داشت که کارپرداز باشد و بتوانـد طرف سئوال و جواب حکومت بشود. سابقاً اکبرخان نامی قونسول آنجا بوده، مردم از او شاکی شده بوده‌انـد، از آن‌جا رفته است و اکنون قونسولخانه آنجا مأموری نـدارد. جباربیگی از طرف ایران آنجا بود و خیال قونسولگری داشت، چون شأنی نداشت نایب‌الحکومه در این فقره اکراهی داشت و بـدین واسطه خواهش قونسول معتبر می‌نمود. سئوال و جواب این مجلس تماماً به زبان فرانسه و فرزنـدی ابوالنصر میرزا ترجمه می‌نمود. بعد از اتمامصحبت وصرف غلیان و شربت از آنجا بیرون آمدیم تا درِ عمارت مشایعت کرد. قرار شد عصری به تماشای بالاخانه و سوارخانه برویم. امروز که به خانه نایب‌الحکومه می‌رفتیم ایرانی‌ها از قبیل آقا علی‌اکبر تاجر و غیره در کشتی و اسکله حاضر بودنـد. اظهار خوشوقتی از ملاقات مـا کرده می گفتنـد: هر وقت از شاهزادگان ایران با شئونات و اعتبارات دولتی به این خـاک می‌آینـد برای ما افتخار حاصل می‌شود. من هم نسبت به آنها مهربانی کرده از همه آنها یکان‌یکان احوالپرسی کردم. در بیرون اسکله از جانب حکومت درشکه خوبی برای من حاضر کرده بودند. قلعه‌بیگی نیز با اجزای حکومت و سوار قزاق تا خانه نایب‌الحکومه همراه بودند. بالجمله بعد از بیرون آمدن از خانه مشارالیه به مسجد مسلمانان رفته، نیم ساعت در آنجاا نشسته به خـدّام و مسلمانانی که در آنجا بودنـد مهربانی و احسان شـد. بعـد بیرون آمـده به کشتی رفتم. عصری نایب‌الحکومه و قلعه‌بیگی و نایب‌ها آمدند و درشکه‌ها را نزدیک اسکله حاضر نموده که به تماشای بالاخانه و سوارخانه برویم. مشارالیه، نشان ایران آویخته با قلعه‌بیگی و نایب‌هـا به میان کشتی آمـده ما را بیرون آوردنـد. من و نایب‌الحکومه و ابوالنصر میرزا و جناب حاجی ملاباقر واعظ در یک درشکه نشستیم و سایرین در درشکه‌ها جداگانه نشستند، به جایی رسیدیم که باید در شُمَندُفِر «(۱)» نشست. از درشکه پیاده شدیم در کالسکه بخار خوبی سوار شدیم،

۱- . قطار

ص: ۵۲

همراهان نیز در مقام خود نشستند. حاکم بالاخانه و سوارخانه هم همراه بود تا رسیدیم بهصابونچی که از آنجا به بعد دیگر راه‌آهن ندارد. و از شُمَندُفِر پیاده شده در درشکه‌ها سوار شدیم. پس از طی مسافتی به بالاخانه رسیدیم. از شهر تا بالاخانه اگر با کالسکه تند بروند یک ساعت و نیم مسافت راه است.صحرای بالاخانه معدن نفت است. قریب دویست چاه در آنصحرا حفر نموده و از چوب‌ها، دستگاهی بر روی آن ساخته‌اند که نفت از چاه می‌کشند و با عرّاده‌ها به شهر می‌آورند. تقریباً روزی هشت‌هزار پوت نفت به شهر می‌آورند. چاه‌ها عمیق است و با اسباب و آلات نفت را از چاه بیرون می‌آورند. چاه تازه‌ای حفر کرده‌اند که نفت زیاد می‌دهد. چرخ آهن بر روی آن نصب کرده‌اند که اختیار بیرون آمدن نفت در دست خودشان باشد. لدی الورود بر سر همان چاه رفتم. چند دریاچه در اطراف آن حفر کرده‌اند که مملوّ از نفت است. پیچ چرخ را حرکت دادند، به فاصله کمی نفت غلیان نموده از دهنه چرخ بیرون آمد و به طرف دریاچه‌ای که برابر آن بود فَوَران نموده، مسافت ده ذرع را طی کرد. از قراری که معلوم شد، روزی سی و دو هزار منات منافع آن چاه است. دهان این چاه را اگر با چرخ آهن مسدود نکنند علی‌الاتصال نفت از دهنه آن فَوَران خواهد داشت. بعد به کارخانه دیگر که نزدیک آن بود رفتیم. چرخ‌ها داشت که نفت را با آلات و اسباب بیرون آورده تصفیه می‌نمودند.

آب آن را جدا نموده، نفت خالص آن را به قوّت و فشار آن چرخ وارد لوله‌های آهنینی می‌نمودند که در زمین نصب کرده‌اند و آن لوله‌ها را تا کارخانه سوارخانه امتداد داده‌اند.

نفت را در آنجا سفید کرده جوهر آن را می‌کشند تا بکار سوزانیدن بیاید. و از آن کارخانه نیز لوله‌های آهنین تا لب دریا نصب کرده‌اند که جوهر نفت را وارد کشتی می‌کنند و به هر کس هرقدر فروخته‌اند در آنجا تسلیم می‌نمایند و کار را بر بایع و مشتری سهل کرده‌اند. بعد از تماشای معدن نفت، سوار درشکه شده به سوارخانه آمدیم. یک ساعت راه بود و درصحرای اطراف سوارخانه به مسافت چهرهزار ذرع مربع، تمام زمین مملوّ از بخار نفت است که به واسطه مجاورت معدن نفت، ابخره آن در خُلل و فرج این اراضی مُحتبس شده، به قدر یک چارک که زمین را حفر می‌کنند مُتصاعد می‌شود و به اکسیژن هوای مجاور اراضی متصل گشته همین که با کبریت آتش می‌زنند، آن بخاری که فی‌الحقیقه گاز است به واسطه

ص: ۵۳

اکسیژن هوا که سبب اعظم احتراق است، فوراً روشن می‌شود و مطلقا دود نـدارد و وقتی از زمین مُتصاعـد می‌شود و افروخته نشده است، در ابتدا چندان حرارتی در آن نیست و دست از آن متألم نمی‌شود؛ هرقدر بالا می‌رود اکسیژن بیشتر به او می‌رسد، حرارت او زیـادتر می‌شود و دست را متـألّم می‌سازد. بالجمله پس از ورود به آنجا، اول به باغثه و عمارتی که در آن‌جا هست رفتیم و در اطاق آنجا در رویصـندلی نشسـته قهوه و غلیانصـرف کردیم و با چند نفر از روس‌ها که مباشـر آنجا و کارخانه جوهرکشـی بودندصـحبت داشتیم. بعـد از آن از عمـارت بیرون آمـدیم که به تماشـای کارخـانه و آتشـکده برویم. در پهلوی باغچه و عمارت، فضایی بود؛ در میـان آن چـاهی حفر کرده بودنـد. لوله‌ای بر آن نصب نموده، سـر لوله را باز کرده آتش زده بودنـد. شـعله بخار نفت ماننـد مشـعل مشتعل بود و تمام آنصحرا را روشن ساخته بود. پس از آن به تماشای کارخانه جوهرکشی رفتیم. در بیرون کارخانه مخزن بخار بود که در زیرزمین تعبیه کرده بودند. و در یمین و یسار اندرون کارخانه چندین دستگاه به جهت کشیدن جوهر نفت و سفید کردن آن وضع نموده بودنـد که دیگ‌هـای بزرگ بر روی اجاق‌هـا گـذارده، نفت سـیاه را سـفید می‌نمودنـد و هر دسـتگاهی چهارپنـج اجاق داشت که انـدک فاصـله با هم داشـتند و برابر هر اجاقی لوله آهنینی شبیه به شـمخال‌های «(۱)» بسـیار کوچک بر زمین نصب کرده بودند که بخار نفت از لوله آنها به میان اجاق می‌رفت و به کبریت مشتعل شده بود.

پس از آن به آتشـکده‌ای رفتیم که در نزدیکی آن کارخانه است و از عهد عجم بنا شده است. حیاط وسیعی مربّعی دارد که اطراف آن حجرات است و در هر حجره منفـذی است که هر وقت آتش برساننـد مُشـتقل می‌شود و در وسـط حیاطش چهار طاقی است که اطراف آن باز است و میان آن حفیره و گودالی است، چاهی در آن حفر کرده، لوله گذاشـته‌اند که هر وقت بخواهنـد در لوله را باز کرده آتش زده روشن می‌نماینـد. طنابی از سـقف آن آویخته بود که از دو طرف به هم وصل بود. در فضای حیاط، در یک سـمت آن شـعله بخار نفت از زمین بیرون می‌آید. هر قدر خاک را با نوک عصا دور می‌نمودیم، شـعله آن رجیان و سیلان پیدا کرده ممتد می‌شد. و در بالای در حیاط آتشکده سنگی دیدیم که چند سطر به خط

۱- حربه آتشی سرپر که در قدیم سربازان بکار می‌بردند.

ص: ۵۴

قدیم میخی پَهْلَوی بر روی آن نقر کرده بودند، اما معلوم نبود چه نوشته‌اند و گویا کسی نتواند بخواند. بعد از تماشای آتشکده بیرون آمده سوار درشکه‌ها شده به دهکدهصابونچی رسیدیم و مجدداً سوار شُمَنْدُفِر شدیم و بعد از طی راه‌آهن، سوار درشکه شدیم و نیم ساعت از شب رفته وارد ابتدای آبادی شهر گشتیم. در جلو عمارت کربلایی حسین پسر حاجی عبدالعلی که فضای مختصری بود، اسب‌های درشکه سرکشی کرده عنان اختیار از دست درشکه‌چی بیرون رفت و درشکه منعکس گشته، مرا و نایب‌الحکومه و فرزندی ابوالنصر میرزا و جناب حاجی ملاباقر را بر زمین انداخت ولی به حمداللهصدمه‌ای وارد نیامد. به واسطه دردپا قدری در بالای سکو نشستم و بعد سوار شده تا اسکله آمدیم. نایب الحکومه مرا تا کشتی رسانده خداحافظ کرده، مراجعت به منزل نمود. امروز تلگرافی به میرزا احمدخان قونسول کردیم که فردا از بادکوبه به سمت حاجی ترخان روانه می‌شویم.

بحر خزر

یکشنبه سیزدهم شوال، بعد از ظهر از بادکوبه حرکت شد. نایب‌الحکومه با تمام اجزا آمده ما را راه انداختند. سه ساعت به غروب مانده از برابر آبشاران گذشتیم. این سواحل، بی‌آب و درخت بودند و جزو بادکوبه محسوب می‌شوند. بوته گز زیادی دارند. برج مربّعی به جهت چراغ بحری در آنجا ساخته‌اند. چند خانواد در اطراف آن مستحفظ بودند. کارخانه تصفیه نفت هم در آنجا هست.صاحبش ناچیز شده، به این جهت متروک مانده است. جزیره‌ای مشاهده شد که در سمت آبشارش واقع شده و موسوم به سِنِد است و پاره‌ای از کشتی‌های بادبانی را هم دیدیم که لنگر انداخته بودند. عصری دریا به تلاطم آمد و تاصبح طغیان داشت و حال اکثر راکبین بهم خورد و حرکت رو به جنوب و مشرق بود.

دوشنبه چهاردهم شوال، دو ساعت از روز گذشته به نزدیکی دربند رسیدیم. حرکت قدری رو به مغرب بود و بعد رو به شمال شد. کشتی را نگاه داشته، یک ساعت تقوف نمودند. قصبه دربند در دامنه کوه بلندی واقع است. اما دو ثلث آن امتداد آبادی است و بسیار خوش وضع و خوش منظر است و در سمت شرقی دریا واقع است. آثار دیوار قلعه قدیمی پیدا

ص: ۵۵

بود. می گفتند تا دامنه کوه امتداد داشته است، به مرور خراب کرده به جای آن آبادی دیگر بنا کرده‌اند. از قرار مذکور همان دیواری است که انوشیروان عادل از کوه تا کنار دریا کشید. شب‌ها دروازه آن را می‌بسته است.

پطروسکی

سه‌شنبه پانزده شوال به پطروسْکی رسیدیم. یک ساعت لنگر انداختند. آبادی خوبی داشت وصحرای آن مانند گیلان سبز و خرم بود. توپخانه کوچی در بالای تپه و توپخانه بزرگی در مابین آن و مریضخانه در بالای تپه دیگر ساخته بودند. که در وسطش عمارت عالی مرتفعی است و فز (فنر!) هدایت کشتی نیز در سمت یمین توپخانه کوچک واقع بود. از قراری که می گفتند این توپخانه کوچک را قدیماً ساخته‌بودند. چون وسیع نبوده است توپخانه بزرگ را در ثانی ساخته‌اند و مهندس روس و اجزای آن در یسار توپخانه قدیم عماراتی ساخته‌اند. عمارات اجزا تمام شده بود عمارت مهندسین ناتمام و سه طاقنما عرض داشت و در برابر عمارت آنجا غالباً اشجار غرس گروه بودند که از دور شاهتی به سرو و کاج و نارون داشتند و مهندس مزبور میان دریا را به شکل دایره با سنگ‌های عظیم که به جرّاثقال بر قعر دریا برده‌اند، به اصطلاح آنها لیمانی، برای حفظ کشتی‌ها از طغیان دریا ساخته‌اند که قوس طرف جنوبش برای آمدن کشتی‌ها باز است و این لیمان مانند دیوار قلعه، اطراف آب را احاطه نموده است و در روی لیمان نیز راه‌آهن ساخته‌اند که بارها به آسانی از کشتی به آبادی و از آبادی به کشتی با عرّاده حمل می‌نمایند. بعد از یک ساعت کشتی حرکت نمود. چهار ساعت به غروب مانده به جایی رسیدیم که مصب رودخانه ولگا است و آب رودخانه در آنجا داخل دریا می‌شود. چون عمق آنجا کم بود و کشتی بزرگ ممکن نبود بی‌خطر حرکت کند، کشتی دیگر که عمق آن کمتر بود در آنجا حاضر کرده بودند. از آن کشتی به این کشتی آمدیم، اما این کشتی به بخار حرکت نمی‌کند؛ کشتی دودی کوچکی به آن وصل کرده بودند که آن را حرکت بدهد. بالجمله در پطروسکی به جهت نقل و تحویل اسباب سه ساعت مکث کردند. نیم ساعت به غروب مانده حرکت شده تا چهار ساعت دیگر باز در میان دریا حرکت می‌نمودیم و ساحل ابداً پیدا نبود. شب وارد رودخانه ولکا شده از دریا بیرون رفتیم.

رودخانه ولگا را عدیل هم می گویند. شش

ص: ۵۶

هزار و هشتصد و سی و پنج کیلومتر طول آن است (کیلومتر هزار ذرع است، لفظ کیلو به معنی‌هزار است و متر به فرانسه کمتر از یک ذرع است. هر ذره معادل با یک متر و چهل و هشت جزو از هزار جزو متر). و تا حاجی طرخان رو به شمال می‌رود و در بعضی جاها رو به شمال شرقی. عرض این رودخانه از هزار ذرع هم متجاوز است و در بعضی جاها آن‌قدر عریض است که ساحل پیدا نیست و عمق آن چهار پنج ذرع است. آبش گل‌آلود و تند است، اما خیلی گواراست و سواحل طرفین این رودخانه بسیار باصفا است و همه سواحل مرتفع و مشرف به رودخانه می‌باشد و گله‌های خوک ابلق و سیاه در کنار رودخانه می‌چرند و کلاغ‌های ابلق و سیاه و سارهای بزرگ ماهی‌خوار و سایر طیور در کنار رودخانه بسیار است و اغلب ایلات قللوق که بت‌پرست هستند، در کنار رودخانه ولگا آلاچیق زده مسکن دارند و مواشی و احشام زیاد از گاو و گوسفند و اسب و مادیان در آن حدود دارند و اغلب اهالی سواحل بهصیادی اشتغال دارند. باغ و زراعت کمتر دارند و زیاده از یک باغ در آن حدود ملاحظه نشد، اما اشجار جنگلی و بیدمشک و بید متعارفی در سواحل آن زیاد است. بالجمله رودخانه شط عظیمی است و بعضی جزایر معتبر هم در این رودخانه پیدا می‌شود و دهات بزرگ هم که از مضافات حاجی طرخان است در کنار رودخانه واقع است. و در هر قریه یک کلیسیای خوب ساخته‌اند که بسیار با شکوه است و تا سرالتین که به راه‌آهن سوار خواهیم شد در رودخانه ولگا حرکت خواهیم کرد بعون‌الله تعالی.

بحر خزر

چون از بحر خزر، الحذر گویان خارج شده داخل رودخانه ولگاه شدیم، مناسب این است که حالات بحر خزر را به طور مختصر بیان نماییم که اسباب مزید بصیرت گردد.

بحر خزر از بِحاری است که به هیچ دریا اتصالی ندارد و جزر و مدی ندارد و رنگ آن سیاه و قعر آن گل و لای است و غیر از ماهی منفعت دیگری ندارد و از قراری که می‌گویند سالی هزار و پانصد کشتی ماهیگیری به آنجا می‌آید والعُهدهُ عَلی الرّاوی. و آبش به واسطه چشمه‌های نفتی که در اطرافش واقع است از آب‌های دریاهای دیگر شورتر و تلخ‌تر است و در واقع بحیره است نه دریا؛ اما بزرگترین بُحیرات زمین است.

طول آن از مشرق به مغرب

ص: ۵۷

دویست و شصت فرسنگ و عرض آن دویست فرسنگ است و محیطش تخمیناً هزار و پانصد فرسخ و جایی که محاذی بادکوبه است عرض آنصد و نودهزار ذرع است و منتهای عمق این بحریه نُهصد ذرع است و تمام سطح این بحیره سیصد و ده‌هزار ذرع است. و به واسطه این خزر می‌نامند که خزربن یافت شهری در کنار اتل «(۱)» ساخته، رود مزوبر با چندین رودخانه بزرگ دیگر داخل این بحیره می‌شود. عدد آنها را هزار و چهارصد نوشته‌اند. از جمله آنها نهر گرگان و رود جیحون و رود ارَس و رود کُر و رود سفیدرود است و جزایر چند در این بُحیره است که آبادی ندارد. فقط آب و اشجار دارد؛ یکی از آنها جزیره سیاه کوبه است که نباتات معطر دارد و این بحیره را بحیرهٔ ترک و اعاجم و باب‌الابواب و طبرستان و گرگان و آبسکون «(۲)» نیز گویند. آبسکون شهری کوچک بود، در کنار دریای خزر یا جزیره‌ای از جزایر آن. سلطان محمد خوارزم‌شاه در آنجا مدفون بوده، اکنون آنجا مغمور در آب و ناپدید است. و بحر خزر به واسطه آن که اتصالی به هیچ دریا ندارد سهل‌الهلاک وصعب‌المسلک است و این بحیره از سمت شمال به حاجی طرخان و از سمت مشرق به سمت ترکمان و خوارزم و از سمت مغرب به داغستان و ققفاز و شیروان و از سمت جنوب مغرب به گیلان و از سمت جنوب شرقی به استرآباد محدود است.

چهارشنبه شانزدهم رو به شمال حرکت شد. دو ساعت از دسته گذشته وارد اسکله حاجی طرخان شدیم. میرزا احمدخانِ قونسول، با اجزایش به اتفاق حاکم حاجی طرخان و سرتیب پیاده نظام با لباس رسمی و نشان‌های دولتی برای استقبال به میان کشتی آمدند و در قمره اول نشستند. ما در خوابگاه کشتی بودیم، اذن ملاقات خواستند. اول میرزا احمدخان قونسول را خواسته با اوصحبت داشتیم و بعد حاکم و سرتیپ را خواستیم.

هر یک از آنها رسم ادب به جا آوردند و اظهار مسرّت از ورود ما نمودند. ما هم اظهار مهربانی

۱- . درباره معنای دقیق آن از نظر موقعیت جغرافیایی اختلاف وجود دارد. در لغتنامه دهخدا چند قول ذکر شده و ازجمله: بعضی گفته‌اند که قصبه‌ای است از بلاد خزر. محتمل است ولگا و یا اورال باشد وصحیح همان ولگاست.

۲- . مؤلف آن را ابستکون ضبط کرده است. یاقوت آن را آبَسکون ضبط کرده است. نام شهری است بر ساحل طبرستان‌که میان او جرجان سه روزه راه یعنی ۲۴ فرسنگ است.

ص: ۵۸

بیایند. چون قونسول در اول ملاقات خواهش نمود که نهار را در قونسولخانه‌صرف نماییم و حاکم را وعده خواست که در وقت نهار در قونسولخانه حاضر شود، ماهم خواهش او را قبول نمودیم و از کشتی بیرون آمده که به قونسولخانه برویم. عبور ما از پل گمرکخانه بود. ایرانی‌ها در ابتدای پُل حاضر شده، قالیچه‌ها در سر راه گسترده بودند به جهت احترام ما، به آنها اظهار مهربانی کرده گذشتیم. امتداد پل را که طی کردیم از طرف حکومت درشکه‌ها با سوار قزاق حاضر نموده بودند، سوار شده به قونسولخانه رفتیم. و سید ابراهیم تبریزی به قونسولخانه آمدند. از تمام احوالپرسی نمودم؛ چون از استحقاق میرزا حسین واعظ ذکری شد رعایتی از او به عمل آمد. بعد از رفتن آنها، مدیر اداره پولیس و حکیم‌باشی سواره قزاق آمده قدری نشسته‌صحبت کرده رفتند. پس از آن با میرزا احمدخان قونسول بهصحبت پرداختیم تا نهار را در اطاق دیگر در سرمیز حاضر کردند. حاکم هم رسید، مشغول‌صرف نهار شدیم. طباخ قونسولخانه مسلمان بود، اغذیه ایرانی و فرنگی هر دو را حاضر کرده بودند. از اغذیه ایرانی به حام تعارف کردم خوردند و مطبوع افتاد و ثانیاً تقاشا و طلب کرد و مجلس به خوشی و طرب گذشت و بعد از نهار به اطاق دیگر رفته قهوه و غلیانصرف شده حاکم خداحافظ کرده رفت. عصری به بازدید مشاراليه رفتم، رسم ادب به جا آورده، بعد ازصحبت‌ها وصرف قهوه و بستنی مراجعت به کشتی نمودم. وقتی که به کشتی رسیدم، یک ساعت و نیم از شب رفته بود. واپور بزرگ قونسول آمدند که ما را راه بیندازند. چهار ساعت از شب رفته با آنها وداع نموده حرکت کردیم. کشتی بسیار بزرگی بود. قوت دویست و بیست اسب داشت و ساعتی بیست ورس حرکت می‌نمود که هر هفت ورس یک فرسخ است. طول کشتی به اصطلاح روس‌ها سی و نه ساجن بود که هر ساجنی دو ذرع و یک کره ایرانی است و عرضش چهار ساجن. و ده سال است که ساخته شده است و ارتفاعشصد و پانزده ساجن بود که هیجده درغش در میان آب بود و بارگیریش بیست‌هزار پوت و حرکت رو به شمال بود.

ص: ۵۹

حاجی طرخان

این شـهر مرتفع است و مـابین دو سه شـعبه رودخـانه واقع است. یـک شـعبه از کنار شـهر می‌گـذرد و دیگری از میان شـهر. پل‌های متعدده بر روی آن در هر محله بنا کرده‌اند. شـهر وسـیعی است خیابان‌های خوب و عمارت و مساجد و کلیسـیاها دارد. باغ ملتی هم که عصرها و شب‌ها مجمع خاص و عام است متعدد است. مسجد ناصری نیز که متعلق به مسمانان است و به نام نامی همایون موسوم کرده‌اند، مسـجد خوبی است و به طور بالاخانه ساخته شده است و باید از پله‌های چوبین بالارفته وارد مسـجد وشند. ساکنان این بلد همه تاتار و ایرانی و روس و چرکس و غالوق و قزاق و غیره است. بخاری را در این شـهر به وضع خاصی می‌سازند. در گوشه اطاق به طور خروجی از کاشـی سـفید پیش آورده آتش را از عقب می‌افروزند، بعد به واسطه منافذی که در این خروجی تعبیه شده است هوای گرم را وارد اطاق‌ها می‌نمایند.

پنج‌شنبه هفدهم شهر شوال‌المکرم در همان رودخانه ولگا حرکت شده در همه جا رو به سمت شمال می‌رفتیم.

ساراتسین

جمعه هجدهم شوال نزدیکصـبح وارد اسکله ساراتسین شدیم. از حاجی‌طرخان تا ساراتسین سیصد کیلومتر است. این شهر در بلندی و در کنار رودخانه ولگا واقع است و طول شهر به سمت رودخانه است. یک شعبه‌ای از رودخانه از وسط شهر می‌گذرد و شهر را به دو قسـم تقسـیم نمـوده است. پلی بر روی آن نصب کرده‌انـد که عبـور و مرور عـابرین از آنجـا می‌شـود و برابر پـل پله‌هـای چـوبین ساخته‌انـد که پیاده‌هـا از آنجـا بالاـ رفته وارد فضای مرتفع شـهر می‌شونـد و از برای درشـکه راه دیگری است که از سـمت یمین پل می‌رونـد، قـدری دورتر است. چون پـای من بعـد از افتادن از درشـکه چنـد روز است درد می‌کنـد و آثار نقرس بروز کرده است به درشـکه سوار شـده از سـمت یمین رفتم. اتباع و احمال و اثقال را از پله‌ها بالا بردند و به جهت آن که اسـباب حرکت در آن ساعت فراهم نبود به عمارتی رفته منزل نمودیم تا بعد از تهیه اسباب راه حرکت نماییم. این شهر در

ص: ۶۰

نبود به عمارتی رفته منزل نمودیم تا بعد از تهیه اسباب راه حرکت نماییم. این شهر در شش سال قبل از این، دهکده بوده است و روس‌ها تازه‌آباد کرده‌اند، بدین جهت چندان رونقی ندارد و مانند سایر شهرهای فرنگستان زیور و آرایش به هم نرسانده. بالجمله امروز تا یک ساعت به غروب مانده در شهر ساراتسین بودیم، بلیط گرفته شده و اسباب حرکت فراهم شده از سیر بحر به سیر بر افتادیم و در خشکی با کالسکه بخار رو به شمال غربی حرکت نمودیم. دو سمت راه‌آهن یا زراعت بود یا سبزه و درخت و جنگل و آبادی‌های معتبر دارد. گله‌های گوسفند و خوک و مادیان درصحرا چرا می‌نمایند و در هرجا رودخانه باشد، پل‌های محکم بر روی آنها ساخته‌اند که کالسکه بخار از روی آنها حرکت می‌کند و در هرجا کوه بوده است شکافته راه ساخته‌اند که کالسکه بخار از میان آن می‌گذرد و مسقّف و پوشیده است و آن را تُنِل می‌گویند و جنگل‌های اطراف راه‌آهن بسیار قشنگ و موزون است و دره‌های بسیار باصفا دارد که از ملاحظه آنها شخص محظوظ می‌شود و یک قطعه زمین بی‌سبزه و بی‌گیاه نیست و در رفتن به راه‌آهن، حاکم سراتسین، نهایت خدمت‌گزاری را به عمل آورد و مشهدی نصرالله نام ترک را که زبان روسی می‌دانست، از سراتسین همراه بردیم.

راه‌آهن

بدانکه راه‌آهن را شُمَندُفِر می‌نامند. شمن به معنی راه است. «د» حرف اضافه است. «فر» به معنی آهن است. و چرخ بخار راه‌آهن مشتمل است بر دیگ بخاری که بر روی عرّاده است و کوره‌ای که در عقب آن است و در هر طرف دیگر بخار استوانه‌ای واقع است که تُلمبه در آنها حرکت می‌کند و بخار آب احداث حرکت کرده از دودکش دیگ داخل کره هوا می‌شود و در پشت سر چرخ بخار کالسکه دیگر هست که متصل به آن است و ذخیره ذغال و آب است و به واسطه تلمبه که چرخ اول حرکت می‌دهد، آب لازم را داخل دیگ می‌کند و بر این چرخ بخار کالسکه‌های متعدده بسته شده است که آنها را واگن می‌نامند و هر یک از آنها به یکدیگر، به واسطه پل‌های کوچک آهنی رابطه و اتصال دارند و مردم از این کالسکه به آن کالسکه می‌روند و وضع آنها مانند اطاق‌های بزرگ و کوچک است و از

ص: ۶۱

طرف پنجره‌های شیشه گذارده‌اند بهصحرا باز می‌شود، روشن و خوش منظر است. و این کالسکه‌ها درجات متفاوت دارند، هرکدام که کت‌های مخمل دارنـد درجه اول است، هرکـدام ماهوت است درجه ثانیه، هرکـدام چرم است درجه ثالثه است. و کرایه آنها نیز تفـاوت دارد و اصـطلاحاً درجه اول را قمره اول و ثـانی را قمره ثـانی و ثـالث را قمره ثالث می‌نامنـد. اولی معتبرتر از همه است و از برای محترمین میز وصـندلی و امثـال آن در آنجـا گذارده‌انـد که نهـایت امتیـاز را دارد. بالجمله کالسـکه بخار اگر حامل مال‌التجاره باشـد، ساعتی هفت فرسـخ حرکت می‌نمایـد. اگر حامل مسافر باشد ساعتی دوازده فرسخ می‌رود و به جهت آن که حاجب و مانعی مانند آب دریا ندارد که آن را بشکافد به مراتب اسرع از کشتی بخار است. در تمام خاك روسیه بیست و یك‌هزار کیلومتر راه‌آهن می‌باشـد تمام واگن‌ها چراغ دارنـد که شب‌ها روشن می‌کننـد و گاهی کالسـکه بخار ملایم حرکت کرده ساعتی بیست و پنج ورس حرکت می‌نمایند. و نیز گویند کالسکه بخار قوی دقیقه‌ای‌هزار ذرع حرکت می‌کند و در بیست و هشت شبانه‌روز تمام محیط را سیر می‌نماید و مخترع آن استفنصاحب است که در سنه ۱۸۲۹ مسیحی در مملکت انگلیس ساخت و موشك نام آن را گذاشت.

لوازم راه‌آهن

اول استاسـیون است که محـل ایسـتادن چرخ راه‌آهن برای چرب کردن عرّاده‌ها و خوردن غـذا و قهوه است و در حقیقت مهمانخانه است که هر قسم اسـباب و غـذا در آن موجود است و فاصـله هر استاسـیونی، هجـده ورس است و در هر یك در استاسـیون‌ها، چند دقیقه مکث می‌نمایند. دوم اطاق تلگرافخانه است که از چوب ساخته‌اند و فاصـله میان تلگرافخانه‌ها سـی اصله چوب تلگراف است. سیم چاه‌ها است که تلمبه دارد و در وقت ضـرورت برای چرخ بخار از آنها آب بر می‌دارند. چهارم قراولخانه‌های کوچك است که جای یك‌نفر قراول است، محافظت سیم را کرده شب‌ها چراغ روشن می‌کنند. پنجم بارانداز است که اطاق طولانی مسقّفی است که از چوب بنا کرده‌اند. بارها را آنجا می‌گذارند که از بارندگی محفوظ بماند. شـشم چند کالسـکه است که برای مسافر و مال‌التجاره معطلی حاصل نباشد و به هر جا که می‌خواهند بروند. هفتم ژاندارم یعنی پلیس است که در هر

ص: ۶۲

استاسیون بـا رئیس آن به جهت محافظت راه حاضـرند. هشـتم دیواری است که از چوب و تخته در کنار راه کشـیده‌اند که در وقت آمدن باد مانع از ریختن ریگ به راه‌آهن باشد و آنها را چپر گویند.

قراس

شنبه نوزدهم شوال، چهـار ساعت به غروب مانـده وارد قراس شـدیم و چنانچه سابقاً ذکر شـد آبادی‌ها و استاسـیون‌ها و زراعت‌ها و رودخانه‌هـا در راه ملاحظه شـد و در هر مهمانخانه کالسـکه بخار چنـد دقیقه مکث می‌نمود یا کسـی خارج می‌شـد یا آن که داخل می‌شـد. قراس، آبـادی خوبی داشت و استاسـیون مرغوبی. چون در این نقطه کالسـکه بخـار عوض می‌شـد و بـایست حمل احمال و اثقـال از این کالسـکه‌ها به کالسـکه دیگر بشود، دو ساعت در استاسـیون توقف کردیم تا بارها به کالسـکه دیگر برونـد. زحمتی که راه‌آهن دارد عوض شـدن کالسـکه و حمـل و نقل اسـباب است و این کالسـکه‌های ثانی بیست و چهار واگن داشت که به یکـدیگر وصل کرده بودند و کالسـکه‌های اولی سـی و سه واگن داشـتند و در هر جا که کالسـکه‌ها عوض می‌شدند بلیط اول را گرفته، بلیط دیگر می‌دادند.

ازْلِ

یک‌شـنبه بیسـتم شهر شوال حرکت رو به جنوب بود. چهار ساعت از دسته گذشته وارد ارل شدیم که از شهرهای معتبر روس است. حاکم نشـین و آبادی منقّـح و خیابان‌های مسـطح دارد که همه را سـنگ‌فرش کرده‌اند. رودخانه بزرگی از وسط شـهر می‌گذرد که اسم آن اکا است و از رودخانه ولگا قدری کوچکتر است و از سرچشمه رودخانه تا شهر سی و پنج ورس است. پلی محکم از چوب بالای آن ساخته‌اند که کالسـکه‌ها از روی آن عبور می‌کنند. کلیسیای بزرگی هم در آنجا دیده شد که تازه بنا کرده بودند. جمعیت این شـهر هفتادهزار نفر است و انواع فواکه و حبوبات در آنجا یافت می‌شود و اغلب تجارت گندم روسـیه در اینجا است. کالسکه‌ها در این شـهر عوض شد. پانزده واگن به هم وصل بودند و پنج ساعت مکث نمودند و درد پای من در این منزل رفع شده، بی‌زحمت حرکت می‌نمودم. و این شهر مهمانخانه خوبی هم داشت که بسیار عالی و مزیّن بود.

کَیْف

دوشنبه بیست و یک شوال رو به مشرق حرکت شد. مهمانخانه معتبر در این راه ملاحظه

ص: ۶۳

شد و کارخانه‌های زیاد در این راه دیدم. چرخ‌های متعدده در نزدیکی آنها گذارده بودند که مرمت نمایند. و در سحرا قصبه‌ای دیده که علف قرمز و گندم سیاه داشت. از قراری که می گفتند، گندمش خیل قوت دارد و به مصرف ارزاق لشکر می‌رسند. و یک ساعت از ظهر گذشته به قصبه‌ای معتبر دیگر رسیدیم. پل محکمی داشت که طولش یک ورس است و کلیسیای بزرگی هم در آن قصبه دیده شد که بسیار عالی بود و در نزدیکی رودخانه این جا ییلاق سرباز است که دو فوجصالدات در آنجا اقامت دارند و متجاوز از پنجاه انبار غله در آنجا ملاحظه شد که پر از غله بودند. و تا کیف تقریباً سه فرسنگ و نیم جنگل دیدیم که همه موزون و سبز و خرم بودند. سه ساعت به غروب مانده وارد شهر کیف شده در مهمانخانه آنجا پیاده شدیم که کالسکه را عوض کنند. شهر کیف در بلندی و پستی واقع است و از شهرهای بزرگ روسیه است. در هشتصدسال قبل آنجا را روس کوچک می گفتند.صد و بیست‌هزار جمعیت دارد و سیصد و شصت و پنج کلیسیای بزرگ و کوچک در این شهر است. چهار فوج سرباز و دو فوج قزاق و دوازده عرّاده توپ در آنجا است و راه‌آهن از وسط شهر می گذرد وصفا و طراوت این شهر به مراتب از حاجی‌طرخان بیشتر است. حاکم آنجا به جهت مهمی به پطرزبورغ رفته بود. رئیس افواج در آنجا حاضر بود. از این شهر تا شهر ادسا ششصد ورس است و تا ورشو، هشتصد ورس است. تا یک ساعت و نیم از شب رفته در انجا بودیم. کالسکه عوض شده حرکت نمودیم و از مهمانخانه‌هایی گذشتیم که همه معتبر بودند. امروز باران هم می‌آمد.

در شُمَنْدُفر

سه‌شنبه بیست و دوم شوال حرکت تا ادسا رو به مشرق بود. دره‌های خوب باصفا و جنگل‌های قشنگ و مهمانخانه‌های مرغوب در این راه مشاهده نمودیم و کارخانه‌های متعدده در ازمین ملاحظه نمودیم و چغندر زیاد در این راه کاشته بودند. از قراری که تحقیق نمودیم در یکی از بلوکات آنجا که پاولی نام دارد، قند را خوب می‌ریزند و این چغندرها را برای مصرف کارخانه آنجا می کارند که در آنجا از آنها قند بریزند. و از پاولی تا سرحد اطریش که هونگری نام دارد،صد و بیست ورس است. چهار ساعت از شب رفته

ص: ۶۴

وارد ادسا شدیم. پدر قونسول ایران که آدم معمّر متمول معتبری است لدی‌الورود، تا کالسکه راه‌آهن به استقبال آمده ما را به قونسولخانه دعوت نمود. پسرش که قونسول دولت ایران است حاضر نبود و به جهت معالجه به آب گرم رفته بود. ما هم دعوت او را اجابت نمودیم. خودمان با فرزندی ابوالنصر میرزا و محمد میرزا و قهوه‌چی و آبدار به قونسولخانه رفتیم و باقی همراهان را در مهمانخانه نزدیک قونسولخانه اقامت دادیم. پدر قونسول شخص آداب‌دانی است و خودش هم قونسول دولت بلجیک است. تجارت گندم و بقولات می‌کند و در راه‌آهن شراکت دارد. عمارات عالی داشت که بسیار مزیّن بود و به دل و جان از ما پذیرایی خوبی کرد و منتهای امتنان از پذیرایی او حاصل نمودیم.

زن معقوله‌ای داشت وصاحب دو پسر و دو دختر بود. یک پسرش قونسول ایران بود و پسر دیگرش به امور شخصی پدرش رسیدگی می‌کند. یک دخترش شوهر داشت و در همان عمارت منزل کرده بود و دختر دیگرش هنوز به شوهر نرفته بود. همه آنها معقول و تماماً زبان فرانسه می‌دانستند. اگر چه مشهدی حسن ترک که از اجزای قونسولخانه بود زبان روسی می‌دانست و مترجم آنها بود، اما مکالمه قونسول به زبان فرانسه بود و فرزندی ابوالنصر میرزا ترجمه می‌کرد. با اینکه مهمان مشارالیه بودیم، غالباً شب و روز غذای مخصوصی هم طبّاخ خودمان طبخ کرده در سر میزصرف می‌نمودیم و با نهایت خوش‌رویی از غذای فرنگی احتراز می‌کردیم.

ادِسا

این شهر در سابق متعلق به دولت عثمانی و حالا از بلاد متصرفی دولت روس است. در نود و هفت سال قبل از این جنگل و دزدگاه بوده است. به مرور آباد شده است و بیست و پنج سال است که آبادی آن به اتمام رسیده است. بانی اول این شهر، ریشی‌لیو نام فرانسوی بوده که تبعه روس شده است و مجسمه او را در آنجا ساخته‌اند. این شهر به سرداری پسکاویچ فتح شده به تصرف دولت روس درآمده است. شهر بسیار زیبایی است و در کنار دریای قرادنگیز واقع است و مشرف به دریا است. و اراضی این شهر غالباً مسطح است و به قاعده هندسی طراحی کرده‌اند. کوچه‌ها و خیابان‌های موزون وسیع

ص: ۶۵

ساخته‌انـد که تماماً از احجار فرش شده‌انـد. وسط خیابان را به جهت درشـکه سـنگ‌فرش کرده‌انـد و دو طرف آن را به جهت عبور پیـاده، سـنگ‌های بزرگ و کوچک گسترده‌انـد و درخت‌های اقاقیا نیز که همه به یک قـد و یک انـدازه است در دو حاشـیه وسـط خیابـان غرس نموده‌انـد و همیشه سبز و خرم است. و از دو سـمت خیابـان هم طبقـات عمارات است که با نهایت تنقیـح ساخته‌انـد و چراغ‌گاز هم در تمام خیابان‌ها در دو طرف نصب کرده‌اند که شب‌ها روشن می‌شود و بسیار باصفا است و مجسمه‌های خوب نیز در بعضـی خیابان‌ها گذارده‌اند که خیلی خوش وضع است و عمارات و ابنیه عالیه و باغات و مهمانخانه‌ها و تماشاخانه‌ها نیز در این شهر است که بسـیار امتیاز دارنـد و خیابان‌ها را چنان پاک و تمیز نگاه می‌دارنـد که به قدر ذره‌ای خار و خاشاک ندارند و در تمام شـهر فرنگستان شهری به این زیبایی ندارد و دویست و پنجاه‌هزار جمعیت دارد و ایرانی در آنجا مقیم نباشد مگر آن که عبوراً به این شهر آمده، چند روزی اقامت کرده بروند.

چهارشـنبه بیست و سیم، حاکم اِدسا که منصب جنرالی داشت به دیدن آمد.صحبت‌های مناسب با او داشتم و به ما تکلیف نمود که به گردش برویم. چون خسته بودم لهذا عذر خواستم. امروز و امشب به استراحمت گذشت.

پنج‌شـنبه بیست و چهارم قونسول دولت عثمانی، پیش از ظهر با لباس رسـمی و نشان دولت خودشان آمده ملاقات کرد. زبان فرانسه هم می‌دانست. به زبـان عثمـانی و فرانسهصـحبت‌ها کرد و بعـد از نیم سـاعت رفت. امروز به خیـان گردش افتـاده بـا قونسول میزبـان خودمان به یکی از باغات رفتیم. مجسـمه‌های خوب در بعضـی خیابان‌ها ملاحظه نمودیم و اسـباب اطفاء حریف را که در فرنگستان معمول است تماشا نمودیم و بعد از تفرّج راه منزل پیمودیم.

جمعـه بیسـت و پنجـم تلگرافی از جنـاب معین‌الملـک رسـید کـه اعلیحضـرت سـلطان، عمـارت کوکصـو را برای پـذیرایی مـا معین فرموده‌اند. منیف‌پاشا را با تشریفاتچی‌باشـی تا به ساحل بُشْـِفور به استقبال فرستاده‌اند. جوابی تشکرآمیز نوشته از حرکت خود اطلاع دادم که فردا از ادسـا حرکت کرده پس‌فردا وارد بوغاز اسـلامبول خواهم شـد. در این بین، ناظر مهام خارجه دولت عثمانی که مقیم ادسا است آمده اذن ملاقات خواست. پس از

ص: ۶۶

تحصیل اذن آم‌ده نشست.صحبت‌های مناسب با او داشتیم و بعد از نیم ساعت رفت. آدم هوشیار آگاهی بود و زبان هم می‌دانست. اسمش موسیو قودریاسف بود. تلگراف معین‌الملك را که به زبان فرانسه بود او ترجمه کرد. عصری برای تفرج سوار شده گردش کردیم و مشهدی نصرالله ترک را که به جهت ترجمه زبان روسی همراه آورده بودیم امروز مرخص کردیم که نزد حاکم سراتسین برود و کاغذی هم نوشته هدیه فرستادیم.

شنبه بیست و ششم از ادسا حرکت نموده به کنار دریای قرادنگیز آمده در کشتی فرانسه نشستیم. حاکم و رئیس پلیس و رئیس دستگاه خاموش کردن حریق و قونسول و پسر و دامادش و ناظم مهام خارجه تا به کشتی برای مشایعت آمده وداع کرده رفتند.

بحر قرادنگیز

این دریا را به فارسی دریای سیاه و نیلگون می‌نامند. آب آن مایل به سیاهی است و جزر و مد ندارد و چندان عمیق نیست و نهایت عمق آن در بنادر شمالی یک‌هزار و بیست و یک قلّاج است. و دو سه جزیره در طرف ادسا دارد که چندان معتنابه نمی‌شد. آب این دریا به جهت ورود انهار عدیده چندان شور نیست و به همین جهت مزه ماهی آن مانند مزه ماهی سایر دریاها خوب نباشد زیرا که خوبی مزه ماهی از شوری آب است. لاجرم دو ساعت از روز گذشته، کشتی فرانسه در دریای قرادنگیز حرکت کرده روانه شدیم.

کشتی زیبای بزرگی بود. آب دریا را با تلمبه به اغلب موارد کشتی جاری کرده بودند که کثافات را به دریا می‌ریخت و آب کشتی به واسطه جریان و اتصالی که به دریا داشت پاك بود و استعمال آن احتیاط و عیب نداشت. عمله‌جات و اجزای کشتی هم خیلی با سلیقه و مؤدّب بودند. دریا هم امروز و امشب خیلی ملایم بود و به هیچ وجه تلاطم نداشت.

اواسط شب قدری باد تند وزید و حرکت کشتی اندکی تفاوت کرد، ولی بادی نبود که سبب تلاطم دریا بشود. کپیتان کشتی احتراماً بیرق شیر و خورشید برپا نمود و نهایت خدمتگزاری را به عمل آورد. حرکت رو به جنوب شرقی بود و از ادسا به عرض دریا حرکت شد. از محاذات بندر اریکلی گذشتیم.

ص: ۶۷

اسلامبول

اشاره

یک‌شنبه بیست و هفتم پنج ساعت به غروب مانده وارد بوغاز اسلامبول شدیم. جناب معین‌الملک سفیر کبیر با اجزای سفارتخانه به اتفاق جنابان منیف‌پاشا وزیر مختار سابق طهران و منیر بیک تشریفاتچی باشی و ترجمان اول دولت علیّه عثمانی، تا به کشتی به استقبال آمدند. جناب منیف‌پاشا را از سابق می‌شناختم. سایرین را جناب معین‌الملک معرفی کردند. به همگی اظهار مهربانی کردم. از میان کشتی بیرون آمده در سطحه بالا بر رویصندلی‌ها نشسته با مستقبلین بهصحبت مشغول شدیم. واپور مخصوص سلطانی را برای ما حاضر کرده بودند. از کشتی پایین آمده با منیف‌پاشا و تشریفاتچی باشی در واپور نشسته به طرف عمارت کوک‌صو که در یسار ساحل بوغاز واقع است رفتیم. جناب معین‌الملک هم در واپور دیگر نشسته با سایرین آمدند. وارد عمارت مزبور شدیم.

فرزندی سلیمان میرزا که نیز از راه تبریز به اسلامبول آمده بود، امروز با جناب معین‌الملک به استقبال آمد.

عمارت کوک‌صو

این عمارت از بناهای سلطان عبدالمجیدخان است، کلاه فرنگی سه مرتبه است. مرتبتین فوقانی آن محل نشستن اعیان و محترمین است و مرتبه تحتانی محل نشستن خدام است.

ص: ۶۸

دیوارهـا و پله‌هـا تماماً از سـنگ مرمر است و خوب متبّت و حجّاری کرده‌انـد و اسـباب زینت اطاق‌ها نیز از جار و چهل چراغ و میز وصندلی و آئینه‌های بزرگ و خوابگاه از عهد سلطان عبدالمجیدخان الی حال، در نهایت تزئین در آنجا موجود است. محوطه‌ای در اطراف این عمـارت است که از سه سـمت به بیرون درهـای بزرگ گشـوده می‌شـود. یکی به طرف جنوب که محاذیصـحرا و چمن است و یکی به شمال که مواجه بوغاز است و یکی به مغرب که محاذی رودخانه است و در هر سه جا قراول احترام گذارده بودند و در اطراف کلاه فرنگی باغچه بندی‌ها کرده، انواع گل‌ها کاشته‌اند. آبگیر کوچکی نیز در طرف جنوب عمارت است که اطراف آن سبز و خرم است و یک طرف آن باز است و بیرون عمارت چمن وصـحرای وسیع است که عصرها، خاصه در روزهای یک‌شنبه مرد و زن زیاد در آنجا جمع شـده راه می‌روند و تفریح می‌کنند و جوقه جوقه در سایه می‌نشـینند. سـقاخانه و سـکویی هم محاذی بوغاز ساخته‌انـد که اطراف آن اشـجار است و سـایه افکنـده است. اغلب زنـان در آن سـکّو می‌نشـینند و مسـجدی هم در برابر عمارت در سمت جنوب ساخته‌انـد. امـا جمـاعت و خـدّام دارد؛ در آنجـا نمـاز می‌خواننـد و وجه تسـمیه این عمـارت به کوک‌صو از آن است. رودخـانه که رنـگ آبش مایـل به آبی است از قرب این عمـارت داخـل بوغاز می‌شود و کوک در لغت ترکی به معنی آبی وصو به معنی آب است.

پذیرایی از جانب اعلیحضرت سلطان عثمانی

جناب منیف‌پاشا از جانب اعلی‌حضـرت سـلطان عبدالمجیدخان که تاکنون در نهایت استقلال بر سریر سلطنت متمکن هستند، مأمور به مهمانداری شده بود. اغلب شب‌ها نیز در آن عمارت بسـر می‌برد. گاهی که می‌خواست به خانه خود برود، بعد ازصـرف شام اذن گرفته می‌رفت وصبح مراجعت می‌نمود. یوسف افنـدی نـاظر مطبـخ سـلطانی با بیست و دو نفر اجزا درصـحرا خیمه زده شب و روز طبخ می‌کردند و شام و نهار در نهایت امتیاز در سـر میز حاضـر می‌نمودند و با کارد و چنگالصرف می‌شد و یازده نفر پیشخدمت نیز با محمـد آقای سـرخدمه و محمـد آقای مأمور خزانه خاصه در مجلس مواظب خـدمت بودنـد و علی‌بیک یاور مخصوص و آجودان حضور سلطان با مصطفی بیک سرهنگ و یک نایب

ص: ۶۹

و بیست و پنج نفر قراول و یک نفر سلطان با نوزده نفر ژاندارم شب و روز حاضر بودند.

علی‌بیک چون احترامی داشت او را در سر میز حاضر می‌نمودیم و سایرین مواظب خدمت و مأموریت خود بودند و یک واپور همایون نیز که مسرّت نام داشت با دو زورق با کپیتان و بیست و هشت نفر عمله در پهلوی عمارت در میان بوغاز آماده بودند که هر وقت بخواهیم در آنها سوار شده گردش نماییم و پنج اسب خاصه با یراق مفتول در خارج عمارت با عمله اصطبل حاضر بودند که هر ساعت بخواهیم سوار شده تفرج کنیم و یک کشتی بزرگ نیز که یک کپیتان و شانزده نفر عمله داشت، غالباً برای کارخانه حمل آذوقه کرده می‌آورد. بالجمله در نهایت احترام پذیرایی مرعی می‌داشتند. اجزا و ابتاع را تجزیه کرده امیرزاده‌ها و جناب حاجی ملاباقر واعظ و ملاباشی و منشی‌باشی و حکیم‌باشی و ناظر و آبدار و قهوه‌چی را به این عمارت آورده بودیم و سایرین را به شهر اسلامبول فرستاده بودیم. جناب معین‌الملک برای آنها منزلی معین کرده مهمان ایشان بودند و جناب معزّی‌الیه غالباً روزها و شب‌ها به کوک‌صو آمده مرا ملاقات می‌نمودند و از من غفلت نداشتند و خیلی زحمت می‌کشیدند و از حُسْن اتّفاق منزلشان هم چندان دور نبود زیرا که موسم ییلاق بود. در سمت روملی در محله بَبَک برابر کوک‌صو سفارتخانه و منزلی داشتند و کمتر به شهر می‌رفتند ولی اجزای سفارتخانه در شهر بودند.

بوغاز

بدان که بوغاز در ترکی به معنی تنگه است که عرب‌ها مضیق گویند و تنگه طبیعی را که آب از میان آن بگذرد به فرانسه دِتْرُوا گویند. چنانچه تنگه مصنوعی که آب دو دریا را به هم متصل کنند کانال نامند. بوغاز اسلامبول تنگه طبیعی است که آب دریای قرادنگیز در نهایت سرعت از میان آن گذشته به دریای سفید و مرمره می‌رود. طول بوغاز متجاوز از دو فرسنگ می‌باشد و عرض آن هزار ذرع است و عمق آن از ده زرع الی بیست ذرع است و در بعضی جاهاصد ذرع؛ و کشتی‌های بزرگی لیلًا و نهاراً در آن حرکت می‌نمایند و زورق‌های بزرگ و کوچک دودی و غیره، در اکثر نقاط بوغاز حاضر است که مردم را عبور و مرور داده اجرت می‌گیرند. واپورهای کوچک دودی برای حرکت در بوغاز

ص: ۷۰

معتبرند، ولی زورق‌های غیر دودی محل خطرند و به اندک طغیانی احتمال غرق دارند.

واپورهای بزرگی که شب‌ها از میان بوغاز عبور می‌کنند، برای آن که به یکدیگر برنخورند چراغ سبز و چراغ سرخ در یمین و یسار کشتی متصل به محجر روشن می‌کنند که از دور این علامت را مشاهده نمایند. هوای جنوب بوغاز گرم است، زیرا که باد جنوبی از خاک عبور می‌کند و آن را لُدسْ می‌نامند و هوای شمالش سرد است، زیرا که باد از دریا عبور می‌کند و آن را پریاز گویند. طرف جنوب بوغاز را که در وقت آمدن از دریای قرادنگیز در سمت ایران است، آن را آناطولی حصاری نامند که خاک آسیا است و تا طهران و چین اتصال دارد و طرف شمال آن را که ایمن است، روملی حصار گویند که خاک اروپ است و ساخل دو طرف بوغاز پست و بلند و دره‌ماهور «(۱)» است. وکلا و اعیان و غیره، عمارت عمارات عالیه و مساجد متعالیه از دو طرف آن، در کنار آب ساخته‌اند که بسیار باصفا است و در هیچ ولایتی بدین وضع، عمارت از دو طرف آب دیده نشده و این وضع مخصوص بوغاز اسلامبول است و اشجار سرو و کاج در آنجا بسیار است و اکثر سروها را در قبرستان‌ها غرس می‌نمایند و خیلی باصفا است. سمت روملی معتبرتر از سمت آناطولی است زیرا که اعلیحضرت سلطان و منتسبان سلطنت، در سمت روملی سُکنا دارند و غالب عمارات سلطنتی هم در آن طرف است و اعیان اسلامبول و سفرای دول متحابّه هم در موسم ییلاق به این سمت می‌آیند و والده سلطان عبدالعزیز شهید و سلطان مراد معزول نیز در این طرف اقامت دارند. بالجمله، عمارات معروفه‌ای که در این سمت است، یکی عمارت یالی چراغان است که سلطان‌محمود ساخته است و عمارت دولمه باغچه‌سی است که سلطان عبدالعزیز بنا نهاده است و آن را بشیک‌طاش هم گویند، زیرا که در آن محله واقع شده است و عمارت یلدوز است که اعلی حضرت سلطان عبدالحمیدخان در آنجا بودند و عمارت یالی فاطمه سلطان دختر عبدالمجیدخان و عمارت رشیدپاشان و عمارت یالی جناب معین‌الملک سفیر کبیر ایران و سایر سفرای دول متحابه است که همه عالی هستند و عمارت معروفه‌ای که در سمت آناطولی است، یکی عمارت بیگلربیگی است که در محله او واقع است و اعلیحضرت شاهنشاهی در مسافرت اول فرنگستان در این

۱- ماهور تپه‌های مسلسلی که در دامنه کوه پدید آمده باشد.

ص: ۷۱

عمـارت نزول اجلال فرمودنـد و دیگر عمـارت کوک‌صو است که منزل مـا است و عمـارت اسکی‌سرای است که عمارت قـدیمیه متروکه سلاطین عثمـانی است و در بالای بلنـدی واقع شـده؛ اطرافش دیوار محکم دارد و سربازخانه سلیمیه و عمارت فرهادپاشا و شریف و عبدالمطلب که الان شریف مکه است، می‌باشد و عمارت قزقلەس هم که محل نشیمن دختر قسطنطین بوده و در میان آب بنا نهاده‌انـد، در قرب سـمت آناطولی است و قصه‌ای برای بنای این عمارت روایت می‌نمودنـد که خالی از عبرت نبود. اجمالش این است آن دختر وسوسه از گزیـدن مـار در خـاطر داشته است، این عمـارت را در میـان آب بوغـاز ساخته‌انـد که محفوظه بمانـد. از اتفاقـات، سبد انگوری برای او آورده بودنـد، مـاری در میـان آن بود که غفلتاً او را گزیـده هلاک نموده است. ذلِکَ تَقْدیرُ العَزیز العَلیم. «(۱)»

و چون اغلب عمارت اسلامبول از چوب و تخته ساخته می‌شود و اکثر عمارات آتش می‌گیرد و به اصطلاح آنها یانقین می‌گوینـد، در سمت روملی، نزدیک به شهر، در بالای بلندی برج مرتفعی ساخته‌اند که مشرف بر تمام شهر است و از هرجا دودی که علامت یانقین است پدیـدار شود، عمله مستحفظ آن برج مطلع شده خبر می‌کنند، در هر محله‌ای که باشد، جمعیت جمع شده می‌روند، آن عمارت را خاموش یا خراب می‌نمایند که به عمارت دیگر سرایت نکند. و چندی است بنا گذاشته‌اند عمارات را از سنگ می‌سازند که از حادثه یانقین محفوظ بماننـد و در واقع عماراتی که در ولایات خارجه از چوب می‌سازند، غالباً به این حادثه گرفتار هستند و به جهت این، با چوب می‌سازنـد که اغلب شهرهای آنها در کنار دریا واقع است و سنگ کمتر پیـدا می‌شود و اگر از بلاد بعیـده با کشتی بیاورنـد، کرایه آن زیاد خواهـد شـد، برخلاف چوب که در جنگل‌ها زیاده است و ارزان تمام می‌شود. و چون رشته کلام به اینجا کشید، بهتر آن است که حالات شهر اسلامبول و ابنیه و عمارات و مساجد آن نیز بیانی شده، بعد به روزنامه شخصی بپردازد.

اسلامبول

بدان که این شهر را در قدیم قسطنطنیه می‌گفتند و منسوب به قسطنطین بوده است. بعد از

۱- این تعبیر در چند آیه از جمله: انعام، ۹۶، یس، ۳۶، آمده است.

ص: ۷۲

آن که سلطان محمد ثانی پسر سلطان مراد ثانی که در سنه ۸۵۸ این شهر را فتح نمود ملقب به فاتح شد، اسم این شهر را اسلامبول گذاشت. «بلده طیبه» تاریخ آن است. بول در ترکی به معنی فراوان است، یعنی اسلام در این شهر فراوان است. وجود دیگر هم برای تسمیه آن گفته و نوشته‌اند، ذکر آن‌ها موجب تطویل است. و این شهر مشتمل بر بلاد ثلاثه است، یکی بیک‌اوغلی که ارامنه و فرنگیان منزل دارند، و یکی اسلامبول که مسلمانان در آنجا اقامت دارند و ارامنه و غیره هم در آنجا کسب می‌نمایند و میان محله بیک‌اوغلی و اسلامبول جسری از آهن ساخته‌اند که هشتصد قدم طول آن است و سی ذرع عرض دارد و در نهایت استحکام ساخته شده است و شب و روز مردم از این محله به آن محله عبور می‌کنند و کالسکه و درشکه از روی پل می‌گذرد و تقریباً روزی هزار تومان حق‌العبور این پل است که از هر نفری نیم شاهی وقت رفتن و نیم شاهی در مراجعت می‌گیرند و محله دیگر اسکودار است که اسکوسرا عمارت قدیم سلطان در آنجا است. (نظیر) شهر اسلامبول در هیچ جای دنیا نیست؛ از اقصی بلاد عالم، می‌توانند مال‌التجاره را به سهولت به این شهر بیاورند از روی دریا، و خیلی آباد و معمور است. محله بیک‌اوغلی خیری آبادتر و مرغوب‌تر از محلات دیگر است. اجناس نفیسه مرغوبه از هر قبیل در آنجا یافت می‌شود. و در محله مسلمانان، مساجد عالیه زیاد دارد که معروف آفاقند. از جمله مسجد ایاصوفی و مسجد شاه سلیمان است که مانند آنها در همه عالم نیست و تفصیل هر یک از مساجد و عمارات در موقع خود فرداً فرداً ذکر می‌شود. لاجرم وسعت خاک عثمانی از تمام ممالک اروپا افزون‌تر است، با آن که ایالت بلغار و بوضیا «(۱)» که بلاد یوشناق باشد، از دست آنها بیرون رفته است، باز آن همه خاک و آب، برّاً و بحراً در تصرف آنها است و پادشاه عثمانی را سلطان‌البرّین و خاقان‌البحرین می‌نامند.

عمارات سلطنتی

عمارت دولمه باغچی‌سی از بناهای سلطان عبدالعزیز است؛ عمارت بسیار خوبی است.

اغلب پله‌ها و دیوارها از سنگ مرمر است. شانزده ستون مرمر منقش در وسط آن عمارت

۱- . بوسنی!

ص: ۷۳

که از پله به بالا می‌رونـد، تعبیه کرده‌انـد و این عمارت را دستی پر کرده‌انـد. بدان جهت دولمه باغچه‌سـی می گویند. باغچه بزرگی دارد و در وسط آن حوض است. کوه مصـنوعی در میان حوض ساخته‌انـد که آب از اطراف آن به حوض جاری می‌شود. اطاق‌های تحتانی و فوقانیِ طویل و عریض در آنجا بنا نهاده‌انـد که همه مزین است و اثاثه سـلطنت از هر مقوله در آنجا موجود است. آینه‌های بزرگ و قالی‌های خوب و تصویرات مرغوب و چهل‌چراغ‌های ظریف بزرگ و گلدان‌های بزرگ و کوچک در اطاق‌ها گذاشـته‌اند و مرغ‌های مختلفه غریبه و عجیبه مانند آن که زنده باشند، در طاقچه‌ها، پشت آینه‌ها را واداشته‌اند و این عمارت در آخر محله قلاته در بشیک‌تاش واقع است و محلات متصـله به آنجا محله فنـدقلی است. عمارت بیگلربیگی در آناطولی واقع است و به طرز عمارات فرنگی و ایرانی و عثمانی ساخته شده است. باغچه بزرگی در برابر عمارت دارد. شیرهای مجسمه در آنجا نهاده‌اند و درصنعت آنها، نهـایت تصـنع بکـار برده‌انـد. باغچه‌هـای دیگر هـم دارد کـه طبقـه به طبقه است و بر یکـدیگر مشـرف هسـتند و راه آنهـا را عریض ساخته‌انـد که با درشـکه هم می‌توان رفت و در مراتب باغچه، دست‌اندازهای خوب گذارده‌اند که از چدن است و در دست‌اندازها، در بعضـی جاها، اسـباب چراغ گاز نهاده‌اند و دیوار هر مرتبه را از درخت عشقه کاشته‌اند که به دیوار متصل شده، تمام دیوارها سبز و خرم به نظر می‌آمـد و در فضای باغ، به طرز فرنگی، باغچه‌بندی‌ها نموده‌اند که بسـیار باصـفا بود. در طبقات بالا باغ‌وحش بود که پلنگ و شـیر در میان اطاق‌ها بسـته‌اند و اطراف آن دیوار آهنین مشـبک تعبیه کرده‌انـد و طوطی‌های مختلفهٔالالوان و انواع وحوش و طیور در آن بـاغ است که خیلی ممتازنـد و ازارِه و دیوار و پله‌های عمارت را از سـنگ مرمر ساخته‌انـد و تالار وسـیع در این عمارت است که اغلب سقف‌های آن را از چوب و تخته ساخته‌اند.

اطاقی که تماماً از چوب منبت‌کاری نموده‌انـد، نهایت امتیاز را دارد و نقاشـی خوب کرده‌انـد. تمام اسـباب زینت و اثاثه سـلطنت در اطاق‌هـا موجـود و حاضـر اسـت. فرش اطـاق از حصـیرهای بسـیار ممتـاز اسـت. در وقـت سـکونت، کنـاره فرش فرنگی بر روی آنها می‌کشـند. و در زیر تالار بزرگ، حوضخانه مرمر معتبری ساخته‌اند که از اشکال مجسمه، آب به میان حوض می‌ریزد و بسیار خوش هوا است و حوض آن یک‌پارچه است و ستون‌های مرمر خوبی دارد

ص: ۷۴

و پنجره‌های عمارت که به بیرون باز می‌شود عریض و طویل است؛ طوری ساخته‌اند که یک بچه می‌تواند آن پنجره سنگین را در مدت یک ساعت، ده مرتبه بالا و پایین بیاورد و بدون چفت و ریزه، به هر اندازه‌ای که می‌خواهد نگاه دارد و محکم بایستد. و به دیوارهای اطاق‌های عمارت مزبور، پارچه‌های فرنگی چسبانیده‌اند که بسیار امتیاز دارد و در طرف باغچه بالا، عمارتی هم سلطان محمود ساخته است که سه اطاق و دریاچه بزرگی در برابر آنها است و همه زینت اطاق‌ها از روزگار سلطان محمود در نهایت تنقیح در آنجا برقرار است. مجسمه اسبی را که از چدن ریخته بودند، در یک طرف باغچه این طبقه گذارده‌اند و حمام خوبی هم از مرمر در مرتبه فوقانی عمرات طبقه اولی ساخته‌اند که در رختکن آن، پنجره بهصحراها دارد و گرمابه آن تماماً مرمر است و بسیار روشن است و خزانه سرد و گرم دارد که از شیرهای متعدده آب به حوضچه کوچک می‌ریزد.

عمارت یالی چراغان در سمت روملی واقع است و سلطان محمود ساخته است اغلب دیوارها و ستون‌ها و پله‌های این عمارت مرمر است که از دریای مرمره آورده‌اند.

خطوط سیاه دارد وصاف نیست. فرش زمین و ستون‌ها غالباً یکپارچه است. عمارت بسیار عالی باصفایی است و در عهد سلطان عبدالعزیز خرابی به هم رسانیده، تجدید عمارت شده است. حمّام خوبی هم از مرمر در میان عمارت است و رسم حمام‌های آنجا این است که دور از عمارت نیستند، بلکه داخل عمارت می‌باشند و سطح آنها با سطح اطاق‌ها مساوی است. زیر حمام‌ها خالی است از خارج آتش می‌کنند که سنگ‌هایصحن حمام گرم شود. شیر آب گرم خزانه را هم که باز می‌کنند، هوای حمّام گرم‌تر می‌شود. منبع شیرها در پشت حمام است که در آنجا آب را گرم می‌کنند و حوض‌های مرمر کوچک و بزرگ دارد؛ شیر را که باز می‌کنند، از یک شیر آب گرم می‌یابد و از شیر دیگر آب سرد. و در برابر این عمارت باغی است که کوچه فاصله است. از روی کوچه پل ساخته‌اند سلطان با حرم خود از آن راه به میان باغ می‌آید. اکثر وحوش در این باغ است.

چند شیر و طاوس و طوطیان خوش‌رنگ و قرقاول طلایی استرالیا و انواع قرقاول‌های افریقا و هند و چین در این باغ است و ببری در آنجا است که علاوه بر خطوط سیاه، خال‌های سفید نیز در بدن آن است. عمارتی هم اعلیحضرت سلطان امسال بنا کرده‌اند که آن هم از هر جهت نهایت امتیاز را دارد.

ص: ۷۵

نسب سلاطین عثمانی

بدان که اعلیحضرت سلطان عبدالحمیدخان که اکنون در سریر سلطنت تمکّن دارند با برادرشان سلطان مراد پنجم که معزول هستند، پسرهای سلطان عبدالمجیدخان هستند و سلطان عبدالمجیدخان پسر بزرگ سلطان محمودخان ثانی است و پسر دوم سلطان محمودخان سلطان عبدالعزیزخان بود که او را کشتند و از سلطان عبدالعزیزخان پسری باقی است که عزالدّین یوسف است. این که بعد از تقل سلطان عبدالعزیزخان سلطنت به عزالدین یوسف نرسید به جهت آن است که قانون عثمانی آن باشد که ولایت عهد را به اکبر سلاله سلطنت واگذارند، چنانچه سلطان عبدالعزیزخان هرچه خواست که عزالدین یوسف پسرش را ولیعهد کند، وکلای عثمانی تمکین ننمودند و بعد از قتل او، سلطان مراد را که اکبر سلاله بود بر سریر سلطنت نشاندند و نهایت میل را به او داشتند و او را شخص حلیم و سلیمی می‌دانستند. بعد که تغییری در حالات او به هم رسید، او را معزول و محبوس نمودند و سلطان عبدالحمیدخان را به جای او نشاندند و اکنون کمال استقلال را دارند و سن شریفشان سی و نه سال است. سلطان بایزیدخان پسر سلطان محمد فاتح است. در شهر ربیع‌الاول سنه ۸۸۶ جلوس کرد و در محرم سنه ۹۱۸ وفات نمود. سلطان سلیمان پسر سلطان سلیم اول است. در سنه ۹۲۶ جلوس کرد و چهل و هشت سال سلطنت نمود و در سنه ۹۷۴ وفات یافت. هفتاد و شش سال عمر او بود. سلطان احمدخان پسر سلطان محمدخان ثالث است. در سنه ۹۹۹ متولد شد و «حفظه‌الله» تاریخ ولادت او است. در سنه ۱۰۱۲ جلوس نمود که لفظ «بختی» تاریخ جلوس او است. در چهارده سالگی جلوس نمود و چهارده سال هم سلطنت نمود. در شهر ذیقعده سنه ۱۰۲۶ وفات یافت. سلطان عثمان پسر سلطان مصطفی‌خان ثانی است. بعد از سلطان محمودخان اول که برادر او بود، در سنه ۱۱۶۸ جلوس کرد و سه سال سلطنت نمود. سلطان محمودخان پسر سلطان عبدالحمیدخان است. در رمضان سنه ۱۱۹۹ متولد شد و در چهارم جمادی‌الاخره سنه ۱۲۲۳ جلوس نمود و روز دوشنبه، نوزدهم ربیع‌الاخر سنه ۱۲۵۵ وفات کرد. سی و یک سال و ده ماه و چهارده روز سلطنت نمود. در سنه ۱۲۴۱

ص: ۷۶

طایفه نیکی چریک را به قتل رسانید. سلطان عبدالمجیدخان پسر بزرگ سلطان محمودخان ثانی است. در چهارم شعبان سنه ۱۲۳۸ متولد شد و در نوزدهم شهر ربیع‌الاخر سنه ۱۲۵۵ جلوس کرد. در سنه ۱۲۵۹ شامات و حرمیت را به تقویت دولت بهیّه انگلیس از تصرف محمدعلی‌پاشا بیرون آورد و در سنه ۱۲۷۱ وقعه سوسته‌پل اتفاق افتاد و در هجدهم ذی‌حجهٔ الاحرام سنه ۱۲۷۷ وفات یافت. سلطان عبدالعزیزخان پسر دوم سلطان محمودخان ثانی است. در شب پانزدهم ماه ذی‌حجهٔ الحرام سنه ۱۲۷۷ جلوس کرد. در سنه ۱۲۷۹ به مصر رفت و در سنه ۱۲۸۴ به پاریس.

مساجد عالیه

مسجد ایازصوفی و مسجد سلطان سلیمان از مساجد عالیه است و مشهور آفاق و انفس است و اکثرالناس از اعالی وادانی که از آن راه رفته‌اند، هر دو را دیده و فهمیده‌اند.

مختصر این است که کمتر مسجدی به طول و ارتفاع و عرض مسجد ایازصوفی است.

دویست و شصت و نه فرت طول و دویست و چهل و دو فرت عرض و هفتاد و پنج ذرع ارتفاع آن مسجد است. ستون‌های آن تماماً یک‌پارچه است. دوازده ستون تحتانی آن از سنگ سماق است و به همه جهتصد و پانزده ستون بزرگ و کوچک دارد که در تحتانی و فوقانی و خروجی و چهار طاقی میان مسجد بکار گذاشته‌اند و دو سقاخانه مرمر منبت یکپارچه در میان مسجد است که اطراف آن شیر دارد وصورت چهار ملک مقرّب را داشت. الواح بزرگ که به خط طلاء اسامی خدا و رسول و علی و حسنین و خلفای ثلاثه را نوشته‌اند، در اطراف فوقانی مسجد نصب کرده‌اند و در غلام گردش فوقانی، محلی برای سلطان ساخته‌اند که در آنجا نماز می‌خوانند. و این مسجد خیلی قدیم است و بنای آن از هزار و سیصد سال هم متجاوز است، و در اول کلیسیا بوده، سلطان محمد فاتح، بعد از فتح اسلامبول آنجا را مسجد قرار داده و انحراف محرابش دلیل بر آن است که اول کلیسیا بوده و بعد مسجد شده است؛ چون غالب مردم از حالت این مسجد اطلاع دارند همین‌قدر را در بیان بنای آن کافی دانستم. و بعد از مسجد ایازصوفی، مسجد سلطان سلیمان است که سلطان سلیمان اول که پسر سلطان سلیم است ساخته است. چهار ستون بلند یکپارچه دارد که محیط هر یک تخمیناً پنج ذرع است و سنگ دیوارها از مرمر منقّش مخطّط است وصحن مسجد که در طرف شرقی است اطراف آن رواق دارد و بیست و پنج ستون در اطراف آن است. هفت ستون آن معیوب شده بود؛ اعلیحضرت سلطان حکم فرموده بودند تجدید کنند. و دیگر جامع سلطان محمد فاتح است که در جمادی‌الاخره سنه ۸۶۷ و سال بعد از فتح اسلامبول شروع نموده و در رجب سنه ۸۷۰ به اتمام رسیده؛ و اول مسجدی است که در اسلامبول بنا نهاده‌اند. بیست ستون دارد که شش

ص: ۷۷

ستون آن بزرگ است و گنبدش پست‌تر و کوچک‌تر از سایر مساجد است. مدرسه‌ای هم دارد. و دوم مسجدی که در اسلام و در اسلامبول ساخته شده است، جامع سلطان بایزید پسر سلطان محمد فاتح است در نهصد و سه شروع و در نهصد و یازده به اتمام رسیده است و در قرب میدان عسکریه واقع است. جامع کوچکی است. در میان مسجد چهارپایه سنگ بر روی هم نهاده‌اند. در وسط هر پایه، یک ستون نصب کرده‌اند که از سنگ یکپارچه است و به رنگ سماق است.صحن آن هم بیست ستون سنگ یکپارچه دارد. و دیگر مسجد والده سلطان عبدالعزیز خان است که بسیار ظریف ساخته‌اند و از مساجده جدیده است. در سنه ۱۲۸۸ هجری به اتمام رسیده. مسجد کوچکی است. مدرسه‌ای هم در جنب آن بنا کرده‌اند. اسباب این مسجد خیلی منقّح است. فرش و پرده گلابتون و چراغ و غیره دارد و پنج چهلچراغ در آنجا آویخته‌اند. یکی بلور بزرگ است که در وسط واقع است. چهار عدد و دیگر از برنج است که در زوایای مسجد آویخته‌اند و به روغن زیتون افروخته می‌شود. و از مساجد معروفه اسلامبول مسجد سلطان عثمان و جامع سلطان احمدخان است که این دو مسجد را هم خوب ساخته‌اند، ولی تمام آن مساجد که تعداد شد، در برابر مسجد ایازصوفی و مسجد سلطان سلیمان قابل ذکر نیستند، چون غرض تعداد مساجد معروفه بود، بنا بر آن نامی هم از این مساجد برده شد.

روز دوشنبه بیست و هشتم شهر شوال در کوک‌صو توقف شد. جناب معین‌الملک آمدند و جناب منیف‌پاشا هم حاضر بودند، بهصحبت مشغول شدیم. بعد از اتمام مجلس جناب معین‌الملک به سفارتخانه یالی‌بیک رفتند.

روز سه‌شنبه بیست و نهم جناب معین‌الملک سفیر کبیر، مرا با خواص اجزا و اتباع به

ص: ۷۸

سفارتخانه یال که در ببک است دعوت نمودند که نهار در آنجاصرف شود. با جناب منیف‌پاشا در واپور مخصوص سلطانی نشسته با خواص به سفارتخانه یالی رفتیم.

عمارت خوبی بود، باغچه ظریفی، مرتبه به مرتبه داشت. بعد از گردش باغچه به حمام مخصوصی که در آن عمارت است رفتم. استحمام به عمل آمد. بعد از آن که از حمام بیرون آمدم، جناب سعیدپاشا رئیس وکلا که مقامصدارت دارند، اما هنوز ملقب به این لقب نشده‌اند، به دیدن آمدند. با ایشان از هر مقولهصحبت دوستانه داشتیم، رفتند. امام جمعه اردبیل و آقا حسن، وکیل دولت انگلیس که به مکه معظمه می‌رفتند، امروز به آنجا آمدند. نهار در سر میزصرف شد. غذاهای ایرانی و غیرایرانی هر دو را داشت و بسیار مطبوع و ممتاز بود. عصر مراجعت به عمرات کوک‌صو نمودیم.

روز چهارشنبه سلخ جناب عاصم‌پاشا وزیر امور خارجه به دیدن ما آمدند.صحبت‌های مناسب با ایشان داشتیم و رفتند. چون امروز بنا بود که خدمت اعلیحضرت سلطان شرفیاب شوم، هشت ساعت به غروب مانده با جنابان معین‌الملک و منیف‌پاشا در واپور مخصوص نشسته به طرف روملی رفتیم، و چون از واپور بیرون آمدیم، کالسکه چهار اسبه مخصوص، در پهلوی عمارت چراغان‌یالی با سوارهنظام حاضر کرده بودند.

اعلیحضتر سلطان در عمارت یلدوز در اطاق خودشان تشریف داشتند. من با جنابان معین‌الملک و منیف‌پاشا و همراهان در اطاق دیگر ده دقیقه نشستیم. بعد به توسط مابین‌چی‌بایش احضار به حضور اعلیحضرت سلطان شدیم. التفات و احترام فرموده در نزدیک در ایستاده بودند. من و امیرزاده‌ها و جناب معین‌الملک وارد به آن اطاق شدیم و به رسم ادب خودمان سر فرود آوردم و با کمال ادب ایستادم. فرمودند: بسم‌الله ۱ بیایید.

خودشان روانه شده در پهلویصندلی ایستاده فرمودند: بیایید اینجا بنشینید. ادب کردم و خواستم دروتر بنشینم. فرمودند نزدیک‌تر بیایید و با کمال اصرار بنده را نزدیک خودشان بردند که یکصندلی میان من و سلطان فاصله بود. جناب معین‌الملک و امیرزاده‌ها را هم اذن جلوس دادند، درصندلی‌های دیگر نشستند. بعضی از عمله‌جات مخصوص سلطان نیز حاضر بودند. احوالات پرسیدند و اظهار مرحمت و مهربانی فرمودند. بنده هم بیاناتی که مناسب با اتحاد

ص: ۷۹

دولتین علیتین بود، در نهایت ادب به عرض رسانیدم و از سلم وصفوت و اتحاد این دو دولت اسلام عرض‌ها کردم. چون به زبان ترکی فرمایش می‌فرمودند، بنده هم به ترکی جواب عرض می‌نمودم و در ترجمه بعضی لغات اسلامبولی جناب معین‌الملک نیز معاونت می‌نمودند که مطلب بهتر معلوم شود و اعلیحضرت سلطان، پسر کوچک خودشان را که لباس و فانسقه «(۱)» سربازی داشت، احضار فرمودند، روزنامه‌ای خواند، خیلی خوب قرائت کرد و استعداد از وجنات احوالش نمودار بود. خلاصه مجلس طول کشید و شخص سلطان خیلی با وقار و ادب و متانت بودند. فرمودند یک شب باید زحمت کشیده بیایید و شام را در اینجاصرف نمایید. عرض کردم برای بنده زهی شرافت است که فیض حضور مبارک را مجدداً حاصل نماید. بعد برخاسته مرخص شدم. وقتی که بنده برخاستم و ایشان هم برخاسته با من آمدند، نزدیک در اطاق ایستادند و فرمودند:

معرفی عمله‌جات مخصوص خودم را که در این مجلس حاضرند باید برای شما بکنم.

جناب وکیل‌باشی و غازی عثمان‌پاشای مشیر خلوت وصمدپاشای سرقرنا که امین خلوت است و نجیب‌پاشای فریق خلوت که رئیس خدام است و رضای بیک منشی‌باشی حضور و خلیل‌پاشای آجودان حضور که همگی در آن مجلس حاضر بودند و در خدمت سلطان نشسته بودند، معرفی فرمودند. پس از آن به اطاق دیگر رفته شربت و قهوهصرف کردیم، بعد به کنار بوغاز آمده به واپور سلطانی نشسته به عمارت کوک‌صو آمدیم و عصر با منیف‌پاشا سوار شده به گردش رفتیم.

روز پنج‌شنبه غره ذی‌القعهدهٔ الحرام بعد ازصرف نهار برای بازدید جنابان، وزیر امور خارجه و وکیل‌باشی به واپور مخصوص سلطانی سوار شده با جناب معین‌الملک به شهر رفتم. اول بازدید از جناب وکیل‌باشی نمودم، بعد به خانه وزیر امور خارجه رفته از ایشان بازدید کردم. بعد از آن به سفارتخانه دولت ایران که در قرب بابعالی است رفته نماز خواندم و بعد ازصرف عصرانه و چای معاودت نمودم.

جمعه دوم ذی‌القعدهٔ الحرام در منزل که عمارت کوک‌صو است به استراحت بسر رفت.

۱- در اصل گویا به اشتباه: فالسقه. فانسقه به زبان روسی نوعی تفنگ روسی بوده که در آن عهد در ایران مرسوم بوده‌است. به جافشنگی نیز فانسقه گفته می‌شده است. دهخدا

ص: ۸۰

شنبه سیم ذی‌القعده با جنابان معین‌الملک و منیف‌پاشا و امیرزاده‌ها به منزل عداره فرِر که درصنعت عکاسی وحید عصر است رفتم که عکس ما را به اقسام مختلف بیندازد و از او به یادگار داشته باشیم. مشارالیه اسباب عکاسی را حاضر نموده، سه قسم از من عکس انداخت. یک بار ایستاده با لباس رسمی و بار دیگر نشسته با لباس رسمی بعد از آن بالاجماع، و چون هوا مساعد انداختن عکس نبود از آنجا بیرون آمده به کالسکه سوار شدیم که به کنار بوغاز آمده در واپور بنشینیم. در بین راه، باغ ملتی که جدیدالاحداث بود به نظر آمد. از کالسکه پیاده شده به باغ مزبور رفتیم. باغ با روحی باصفایی بود و مشرف بر اراضی بود که اشجار فراوان داشت. مردان و زنان فرنگی در اطراف و جوانب باغ گردش می‌نمودند و بعضی بر رویصندلی‌ها نشسته بودند. پس از آن بیرون آمده به کنار بوغاز رفتیم و در واپور نشسته به منزل جناب معین‌الملک رفته، بعد از ادای فریضه، به عمارت کوک‌صو مراجعت نمودیم.

یک‌شنبه چهارم ذی‌القعده چون جنابان معین‌الملک و منیف‌پاشا وصفی از قصر سلطان عبدالعزیز نمودند که در سمتصحرای کوک‌صو و در محل باصفایی عمارت خوش‌منظری ساخته‌اند که تفرج‌گاه سلطان مزبور بوده است، قرار بر این دادیم که امروز سوار شده به آنجا برویم و نهار نیز در آنجاصرف شده عمله‌جات اعلیحضرت سلطان که مواظب خدمت بودند، نهار را در آن قصر حاضر کردند. سه ساعت از روز گذشته با جنابان معزی‌الیهما و امیرزاده‌ها به اسب‌ها مخصوص سلطانی سوار شده به قصر سلطان عبدالعزیز رفتیم. الحق جای خوش‌منظر باصفایی است. آب جاری داشت و هوا هم برای تفرج بسیار مساعد بود:

الَّحبُ تَبْکی وَالرِّیاضُ ضَواحِکٌ وَالوقَتصاف وَالنسیمَ رخاء

با مساعدت هوا و مصاحبت جناب معزی الیهما بسیار خوش گذشت و چون شب را برای سفر شام در خدمت سلطان دعوت شده بودیم، با جناب معین‌الملک و امیرزاده‌ها به سرای سلطان رفته ابتدا در اطاقی که جناب سعیدپاشا و سایر وکلا حاضر بودند چند دقیقه نشستیم، بعد به حضور سلطان احضار شده به همان سبک سابق شرفیابی حاصل کردیم و مورد نوازش شدیم و در وقت شام در سر میز مواجه سلطان نشستیم و جناب

ص: ۸۱

معین‌الملک و امیرزاده‌ها و وکلا نیز هر یک در جای خود نشستند. غذاصرف شد، یک ظرف به سمت سلطان می‌بردند و یک ظرف به سمت من می‌آوردند. امشب نیز تفقدات فوق‌العاده مبذول داشتند؛ بعد ازصرف شام به دست خود سیگار التفات فرمودند و بعد از انقضای مجلس مرخص شده به اطاق دیگر رفتیم. چند قطعه نشان از جانب سلطان آوردند. جناب منیربیک یک قطعه نشان مرصّع بدست خود برای من آورد و سه قطعه نشان دیگر عمله سلطان از درجه اول مجیدی و درجه دوم عثمانی به جهت سلیمان میرزا و ابوالنصر میرزا و محمد میرزا، در همان مجلس آوردند. رسم تشکر به جا آورده بیرون آمدیم.

دوشنبه پنجم ذی‌القعده تا وقت نهار در عمارت کوک‌صو به سر رفت. جناب منیف‌پاشا عبدالعزیز حاضر بودند، بهصحبت گذشت و چون در مجلس سلطان تعریفی از قصر سلطان عبدالعزیز کرده بودم که بسیار باصفا بود و آب جاری هم داشت، اعلیحضرت سلطان فرمودند ما هم عمارت تازه‌ای ساخته‌ایم و آب جاری بیرون آورده‌ایم و باغچه احداث کرده‌ایم که جنگل‌های طبیعی دارد، از شما دعوت مخصوص می‌کنم که فردا عصر خودتان بیایید و آنها را تماشا کنید. سه ساعت به غروب مانده با جنابان معین‌الملک و منیف‌پاشا به واپور نشسته از بوغاز بیرون آمدیم. کالسکه‌ها آوردند سوار شده رفتیم.

اول به اصطبل همایونی و زین‌خانه رفته، تماشا کردیم. با کمال سلیقه ترتیب داده بودند.

بعد از آن کالسکه و اسب آوردند که در میان باغچه گردش نماییم. من و جنابان معین‌الملک و منیف‌پاشا با کالسکه و امیرزاده‌ها سواره در میان باغ گردش نمودیم.

جنگل‌های طبیعی داشت، باغچه‌بندی‌ها کرده بودند. بعد از آن به عمارت جدید سلطان رفتیم که تازه می‌ساختند و چشمه آب جاری را تماشا کردیم. آب مختصری داشت؛ بعد به کوشک دیگر رفته عصرانه و چایصرف نموده مراجعت کردیم.

سه‌شنبه ششم جناب معین‌الملک، هشت ساعت از روز گذشته، در سفارتخانه یالی که در محله ببک است، اوضاع مهمانی عالی فراهم آورده، قریب سیصد نفر از سفرای دول متحابه و وکلای دولت عثمانی و اعیان و اشراف اسلامبول و زن‌های محترمه سفرا و غیره را به جهت پذیرایی من، برایصرف عصرانه و چای دعوت نموده تشریفات مهمانی را به اقتضای فصل در میان باغچه عمارت مسکونی خود قرار داده بودند؛ خیمه‌ها برپا کرده

ص: ۸۲

صندلی‌ها و میزها گذاشته، آنچه ملزومات مجلس بود از هر مقوله، فراهم آورده، مجالس متعدده ترتیب داده بودند. بسیار مجلس خوبی بود و بر همه خوش گذشت.

محضر من جدا بود. مرد و زن به انواع حلی و زیور به قانون مقرر در فضای مجلس دست به کمر یکدیگر انداخته رقص می کردند و در محلی که برایصرف مشروبات معین شده بوده می‌رفتند و استعمال مشروبات می‌نمودند و به هیچ وجه مزاحمتی به حال بنده نداشتند. الحق جناب معین‌الملک زحمت کشیده و خوب از عهده این مهمانی بزرگ بر آمدند و اعلیحضرت سلطان نیز پسر بزرگ خوداشن را که دوازده ساله است، با پسر سلطان عبدالعزیز، محض التفات به این بنده، به این مجلس فرستاده بودند.

چهارشنبه هفتم سه ساعت از روز گذشته فاضل پاشای عرب به عمارت کوک‌صو آمده مرا ملاقات نمود و به عربی و فارسیصحبت داشته، مرا مشغول ساخت. آدم آگاه بصیری بود و از همه جا مطلع و خبیر. عصری با جناب معین‌الملک و امیرزاده‌ها و خواص اصحاب به طرف شهر به سفارتخانه رفته، بعضی امتعه نفیسه‌ای که تجار آورده بودند ملاحظه نموده به منزل معاوت کردیم.

پنج‌شنبه هشتم بعد از ظهر با جناب منیف‌پاشا به مدرسه دولتی که در بیگ‌اوغلی بنا نهاده‌اند رفتیم که وضع آن مدرسه را ملاحظه و تماشا نماییم. مدرسه عالی است و باغچه‌ای دارد که اشجار در دو طرف کاشته‌اند. اطاق‌های تحتانی و فوقانی متعدد دارد.

قرجه پاشای یونانی که ناظر مدرسه است، بعد از ورود به مدرسه، به استقبال آمد. اول مرا به اطاق خود برد؛ در روی کَت نشستیم، قهوهصرف شد. آنچه در آن مدرسه از علوم طبیعی و غیره کسب می‌شود،صورت آن را نوشته در آن اطاق گذاشته‌اند. همه را ملاحظه کردم. بعد به اتفاق ناظر مدرسه به اطاق‌های خوابگاه متعلمین رفتیم. پنج اطاق وسیع بود. کت‌های آهنین به ترتیب نهاده اسباب خواب را در نهایت تزیین گسترده بودند. بعد از آن به اطاق دیگر رفتیم، شاگران خط فرانسه مشغول خطاطی بودند. بعضی از روی کتاب استکتاب می‌نمودند و برخی از خارج. پس از آن به اطاق دیگر رفتیم که متعلمین بهصنعت نقاشی اشتغال داشتند و از روی سرمشق استاد،صورت تماثیل می کشیدند. از آن پس به اطاقی وارد شدیم که به حسن خط معروف بود و شاگران در نهایت خوبی خطوط

ص: ۸۳

فرانسه و غیره را می‌نگاشتند. یک نفر از آنها که به حسن خط معروف بود، در کنار تخته مشق ایستاده به عبارت ترکی به شیوه خط فارسی چند سطر نوشت که مضمونش اظهار تشکر از ورود ما بود. ما هم به همه آنها اظهار مهربانی کرده، بعد از آن به اطاق دیگر رفتیم که اسابب و آثار طبیه و احجار معدنی و حیوانات و غیره را در آنجا گذاشته بودند.

یک نفر انسان و چند رأس حیوان را تشریح کرده بودند و ماهی عظیم‌الجثه هم در وسط اطاق دیدیم که با تلاشی و تفرّق اعضا، سر آن به اندازه یک میز بزرگ بود و هفتاد عدد فقرات ظَهر داشت. بعد از آن به میان حیاط آمده، در سمت ایسر درب مدرسه به اطاق بزرگی رفتیم که جمعی از اطفال مشق ژیم‌ناستیک می‌نمودند. قدری بر رویصندلی نشسته تماشا کردیم. توفیق نامی که خلیفه آن اطفال بود، از همه آنها بهتر و چابک‌تر این مشق را می‌کرد. امروز که به تماشای مدرسه می‌رفتیم، ابوالفضل محمدبن عبدالرحمن بن نواب عبداللطیف‌خان بهادر که از اهل هندوستان است، به کوک‌صو، به دیدن ما آمده بود. او را هم، همراه خود به مدرسه آوردیم. جوان سیاه چرده باهوشی بود و به لندن و پاریس رفته عزم زیارت مکه داشت. همصاحب مکارم اخلاق و هم سیار انفس و آفاق بود.

جمعه نهم بعد ازصرف نهار با منیف‌پاشا و بعضی از اجزا به واپور نشسته به سفارتخانه شهر رفتیم و از آنجا به تماشای مسجد سلطان سلیمان و ایازصوفی رفته به منزل مراجعت نمودیم.

شنبه دهم به تحریرات دارالخلافه مشغول بودیم. بعد از نهار به تماشای عمارت بیگلربیگی رفتیم و چون جنابان سرور پاشا رئیس شورای دولتی و کامل‌پاشا ناظر معارف و حسن فهمی افندی، ناظر نافعه و جودت پاشا ناظر عدلیه و حسام‌الدین افندی پدر جناب فخری‌بیک سفیر کبیر وصلاح‌الدین بیک متصرف سابق روزه و عبدالله‌پاشا والی سابق بصره و فاضل‌پاشا، بعد از ورود به اسلامبول به دیدن آمده بودند و دو روز دیگر باید حرکت نماییم و دیگر مجال و وقتی نبود که از آنها دیدن کنیم، به عدد هر یک از آنها کارتی به جناب معین‌الملک دادم که از جانب من برای آن بفرستند.

یکشنبه یازدهم ذی‌القعده پاکت دارالخلافه را به جناب معین‌الملک دادم که با پست اسلامبول به طهران بفرستند و سه ساعت به غروب مانده به واپور نشسته به روملی

ص: ۸۴

و تماشای عمارت دولمه باغچه‌سی رفتیم.

دوشنبه دوازدهم بعد ازصرف نهار به مدرسه آمریکا که در محله ببک است رفتیم.

مدرسه عالی بود؛ غلام گردش آن ستون‌های آهنین داشت و چهارصد نفر متعلم در آنجا بودند. اول به اطاق کتابخانه رفته تماشا کردیم. بعد به اطاق فنگراف سخن رفتیم که از روی تشریح اجزا و آلات گوش اسباب اختراع کرده بودند که کلماتصوت و لهجه شخص را در آن اسباب ضبط می‌نمودند و باز به همانصوت و لهجه کلمات را پس می‌دادند که گویا خود آن شخص سخن می‌گوید و این اسباب ازصنایع غریبه است. بعد به اطاق دیگر رفتیم که مُرده تمام طیور و وحوش را در آنجا با اجزای مخصوصه نگاه داشته بودند و بعضی از کساره احجار را در آنجا ملاحظه نمودیم که اجسام حیوانات در آنجا نقش بسته بود و برخی از استخوان‌های حیواناتی را که می‌گفتند، پیش از طوفان نوح بوده و تا حالا۔ آن حیوانات دیده نشده است در آنجا بود، والعهدهٔ علی‌الراوی. بعد بر سر درس متعلمین رفتیم که همه جمع بودند. کاغذی به خط و عبارت اروپ نوشته بودند.

ناظم مدرسه بهصوت جلی قرائت نمود و دیگری ترجمه می‌کرد. مضمونش این بود که تشکر می‌نماییم از تشریف فرمایی شما که در واقع اسباب تشویق ما شد. ما هم اظهار مهربانی کردیم که اشتغال شما در کسب علوم خیلی مطبوع و پسند خاطر افتاد و چون عصر امروز باید به واپور رفته، به سمت جده برویم و اعلیحضرت سلطان، واپور مخصوص خودشان را افتات فرموده‌اند که ما را به جده برساند، سه ساعت به غروب مانده با جناب معین‌الملک و امیرزاده‌ها به عزم شرفیابی حضور سلطان رفتیم. درد دلی عارض شد، علی‌بیک آجودان حضور را فرستادم معذرت از تأخیر شرفیابی خواست.

بعد از سکون درد دل شرفیاب شدم. دو اطاق پیش تشریف آورده بودند، تعظیم کردم.

نهایت التفات را فرمودند. به اطاق سلطان رفتیم بنای نشستن شد، اصرار فرمودند مرا نزدیک خودشان نشاندند. طوری تفقّد و مهربانی فرمودند که من شرمنده شدم و چون در واپور هم اوضاع مهمانی تا جده را برای من فراهم کرده بودند، محمد افندی ناظر و توفیق‌بیک و رفعت‌بیک و عطابیک و احمدبیک و ادهم افندی و سعادالدین افندی و کریم افندی که از خدام سلطانند مأمور فرموده بودند که در واپور مواظب خدمت باشند، سفارت مرا به توفیق‌بیک

ص: ۸۵

که از خدام مخصوص حضور سلطان بود و محرمیت داشت می‌فرمودند که شاهزاده پدر پیر من است، باید درست خدمت نمایید که راحت و سلامت به مقصد برسند. لاجرم بعد از اصغای فرمایشات مرخص شده بیرون آمدیم. جنابان معین‌الملک و منیف‌پاشا با تمام اجزای سفارتخانه تا واپور به مشایعت آمدند؛ قدری نشستند و بعد وداع کرده رفتند. این واپور بسیار ظریف و زیبا بود و ساعتی دوازده میل حرکت می‌نماید، ولی به واسطه آن که زغال زیادی حمل داشت سنگین بود و ساعتی هفت میل حرکت می‌نمود.صفوت‌پاشا والی جدید مکه معظمه هم در این واپور با عیال خود به مکه می‌آمد. احمد راسم‌پاشا نیز که مأمور سامس بود، در این واپور بود و علت مأموریت او این بود که دو نفر از معارف ارامنه ساکن سامس، از حاکم آنجا شکایت نموده به اسلامبول آمده بودند، از بابعالی احمد راسم‌پاشا را مأمور کرده بودند که برود آنجا و به سخن طرفین رسیدگی نماید. و جناب معین‌الملک بیرق شیر و خورشید هم با این واپور همراه کردند که در همه جا افراخته شود. واسم کپیتان این واپور، رفعت‌بیک بود، رتبه سرتیپی داشت و مخارج این واپور تا ورود به جده دوهزار و پانصد لیر بود که به مصرف زغال و غیره می‌رسید و جز رساندن ما به جده هیچ منظوری از فرستادن این واپور نداشتند. چون ادیب اریب شیخ‌ابراهیم افندی و فیضی شاعر، به تازی و فارسی اشعاری در تاریخ ورود ما به اسلامبول انشا کرده فرستاده بودند در اینصفحهصبت و ضبط شد.

شیخ‌ابراهیم گفته است:

أهلًا بحَضْرَةِ عِمِّ مالِكِ دَوْلتِهِ عَمّ البرّيهٔ عَدْلُها وَالْازمنهٔ

مَلَكٌ بِفضْلِ جنابِه كُلّ الَورى شَهِدوُا وَقْدَ مَدحته كُلّ الالْسِنهٔ

هُوَ ناصِرُالْدّينِ المُبينِ وَحافِظُ المُلك الامين بامَّهٔ مُتمدنِهٔ

أسَدٌ لَدىَ الْهَيجاء أشرَق سَيْفه شمساً لوت قَلْب العَدوُّ وَأعْينيه

وحِسامُهُ فَوقَ الْبرّيهٔ لامِع لِلّه ما أبْهى سناهُ وَأحْسَنه

ذاكَالحِسام حِسامسلْطنهٔ العُلى مَن مِثله وَاللّهصُنعاً أتْقنَه

اللهُ اكْبر أنَّ كُلَّ فِعالَه وَخِصاله عِنْدَ الوَرى مُستَحْسنه

لا غَرْوَ فَهوَ فَريدُ ذَالْعَصر الّذى مِنْ كُلِ فَضلٍ رَبّهُ قَد مَكنَّه

ص: ۸۶

قَدْ زارِ اسلامْبُولَ ثانی مَرّهْ اذْ رامَ حجّ البَیْت ثُمَّ الامْکَنَه

فاسْتَقْبَلَتهُ وَأهلها بِمَرَةٍ وبَحُسْنِ تعظیم وَأحسَنُ طنطنه

وَأجَلّه المَلِکُالحَمید وَزَادهُ لُطْفاً وَأنزَلَهُ لعزٍّ مَسْکَنه

ورخَتْ کما شَهدالمُؤرِّخِ قائلًا «دارالسّعادهٔ فی حِسامِالسَّلْطنه» «(۱)»

فیضی شاعر گفته است:

درفریب و دل‌پسند و دلگشا شد ملک روم مژده‌ای زندانیان دارالصفا شد ملک روم

تا به اسلامبولْ نازل گشت آن کیهان خدیو پای تا سر مظهر نور خدا شد ملک روم

نیّر اقبال سرزد اینک از ایران زمین بی‌نیاز از نور خورشید سما شد ملک روم

چشم آن دارد که گردد سرور لاهوتیان تا بپای اقدست چشم آشنا شد ملک روم

روم محروم است از معصوم گویند این‌عجب پویه‌گاه مقدم خضر هدی شد ملک روم

بحر ذخاریّست موجش دولت اندر دولت است فیضیا بنگر چسان دولتسرا شد ملک روم

بر زبان خامه یک تاریخ نغز افتاده است «از حسام‌السلطنه فردوسها شد ملک روم» «(۲)»

بالجمله واپور از بوغاز اسلامبول به حرکت افتاده و مابین جنوب و مغرب می‌رفت. شب که شد از بوغاز اسلامبول بیرون آمده، داخل طول دریای مرمره شدیم. مرمره اسم جزیره‌ای است و این دریا به اسم آن موسوم است و از آنجا سنگ مرمر به اسلامبول می‌آورند. طول این دریا راصد میل انگلیسی و منهای عمق آن را ششصد و چهل و هشت قلاج نوشته‌اند. و جزیره مزبوره در سمت یسار واقع بود و سه جزیره دیگر در اطراف داشت.

دریای مرمره

سه شنبه سیزدهم چهار ساعت از روز گذشته از محاذی گلی پَوْلی گذشتیم. در سمت یمین در اول بوغاز، در دنلس واقع بود؛ چون واپور مخصوص سلطانی در این آبادی کاری نداشت مکث نکرده گذشت و بعد از دو ساعت به چاناق قلعه رسیدیم و حرکت رو به جنوب مغرب بود و چاناق قلعه در سمت یسار در طرف شرق واقع بود و این نقطه

۱-. در زیر مصرع آخر که ماده تاریخ سفر مؤلف است سال ۱۲۹۷ آمده است.

۲-این ماده تاریخ نیز همان سال ۱۲۹۷ را نشان می‌دهد.

ص: ۸۷

وسط بوغاز است و عرض بوغاز چندان زیاد نیست. در ابتدای آبادی قلعه‌ای داشت و در وسط آن بنای مرتفعی ساخته بودند که قورخانه و توپخانه بود و پس از آن عمارات بود و در سمت غربی هم آبادی بود که آن را کلید بحر می گفتند. سه باستیان داشت و استعداد بحریه و توپ داشتند. دو کشتی دودی و هفت کشتی بادی نیز در برابر چاناق قلعه لنگر انداخته بودند و چند کشتی هم دیده شد که از لندن مراجعت می‌نمودند که از پوتی و ادسا گندم ببرند و از قراری که تحقیق شد از خصایص این کشتی‌ها، یکی این است که گندم را با همان ماشینی که در آب حرکت می کند و کشتی را متحرک می‌سازد آسیا را نیز متحرک ساخته، گندم‌های انبار را بتدریخ آرد کرده و در میان کیسه ریخته سرش را می‌بندند و همان کیسه‌های آرد بیخته را به لندن می‌برند. بالجمله در چاناق قلعه بعضی ظروف سفالی می‌سازند و ملوّن و منقّش می کنند و به همین جهت آنجا را بدین اسم موسوم داشته‌اند، زیرا که چاناق در ترکی به معنی ظروف است که سفالی باشد و از آن ظروف به کشتی آوردند و بعضی از اتباع خریدند.

لنگرگاه بندر سامس

چهارشنبه چهاردهم ذی‌القعده پنج ساعت و نیم از دسته گذشته، به نزدیکی سامس رسیدیم. کشتی لنگر انداخت و یک ساعت و نیم مکث کرد و احمد راسم‌پاشا خداحافظ نموده در کرجی نشست و به محل مأموریت خود رفت. جنرال قونسول انگلیس و آلمان که مقیم سامس بود شنیده بود که ما در این واپور هستیم، به کنار آبادی آمده و در کرجی سوار شده به میان واپور آمد. ما در سطحه مرتفعصفحه کشتی بار تماشای آبادی سامس نشسته بودیم. مشارالیه آمده نشست و به زبان فرانسهصحبت کرد و فرزندی ابوالنصر میرزا ترجمه می‌نمود. آدم خوش‌رو و خوش‌صحبتی بود؛ خواهش نمود آنچه در سامس عمل می‌آید بفرمایید تا از برای شما بفرستم و مخصوصاً اسمی از شراب برد و غافل از سنت و کتاب بود. جواب دادم شراب لازم نیست؛ شنیده‌ام در اینجا انگور خوبی عمل می‌آید که آن را انگور مشک می گویند، قدری از آن بفرستید. جواب داد که انگور تمام شده، ولی از کشمش آن قدری می‌فرستم. اسم خود را در کارت نوشته به من داد و من هم کارتی به او دادم. رفت قدری که گذشت دوصندوق فرستاد، یکی کشمش بود و یکی

ص: ۸۸

شراب.صندوق شراب را به کپیتان دادم که برای دوستان فرنگی خود سوغات ببرد.

قدری که گذشت باز آدم قونسول آمد و یک سبر انگور قرمز هم پیدا کرده فرستاده بود؛ خوش‌طعم و خوش‌رایحه بود. بالجمله سامس از شهرهای قدیم است و آبادی آن چنان معمور بود که گویا تازه بنا کرده‌اند و در اطراف کوه، در نزدیکی آبادی، جنگل و محل زراعت هم داشت. از قراری که احمد راسم‌پاشا تقریر می‌نمود، چهارصدهزار قروش به طور مقاطعه از سامس به دولت علیّه عثمانی می‌رسید و زاید بر آن، آنچه عمل می‌آمدصرف نظم جزیره و مخارج حاکم می‌شود و پیش از رسیدن به سامس، قراءِ متعدّده نیز در سمت یسار ملاحظه شد که از متعلقات آنجا بود. امروز و امشب تخته کِنِه که جانور کوچکی است و از تخته‌های کهنه کشتی و غیره تولید می‌شود، اعضای مرا سر تا پا گزیده بود و جزئی روم کرده خارش می‌نمود و جای خارش زخم شده بود. تاصبح نتوانستم بخوابم؛ لاجرم پنج ساعت به غروب مانده واپور از سامس حرکت نموده به طرف شمال غربی رفت و بعد از آن که از اطراف سامس خارج شد، رو به جنوب حرکت نمود و از اواسط شب رو به مشرق حرکت کرد.

لنگرگاه رودس

پنج‌شنبه پانزدهمصبح به رودس رسیدیم. رودس به زبان یونانی شب است؛ چون این جزیره بسیار خوش هوا است و مشحون از اشجار مرکّبات است، بدان جهت بدین اسم موسوم گشته است و خدیو مصر عمارتی برای ییلاق در آنجا ساخته است و متعلقان و متعلقات او به آنجا می‌آیند. جزیره بسیار بزرگی است. چهل‌هزار نفر جمعیت دارد و در جنوب واقع است. عمارت و آبادی آنجا چندان با رونق نبود؛ در ابتدای آبادی چند آسای بادی ردیف یکدیگر ساخته بودند. مزار مرادرئیس هم در آنجا بود و چراغ هم در آن روشن کرده بودند. گوینده کپیتانی بوده است که مردم به او حسن ظن داشته‌اند.

مقبره او را محترم می‌شمارند. عمق آب در نزدیکی رود هزار و هفتصد قلّاج و در خطی که واپور حرکت می‌نماید هزار و دویست قلّاج است. از رودس که گذشتیم حرکت رو به جنوب شد و داخل دریای سفید شدیم که آن را دریای روم به ترکی آق‌دنگیز و به فرانسه مِدی‌تِرانه نامند.

ص: ۸۹

دریای سفید

بدان که این دریا از بوغاز جبل‌الطارق اتصالی به دریای محیط دارد و خودش محاط اراضی اروپا و آسیا و آفریقا است و از این جهت آن را مدیترانه گویند، زیرا که معنی آن دو کلمه نیز در لغت لیتن وسط اراضی است. و آب آن شور و تلیخ است و جزر و مدی ندارد. «(۱)» جزایری که قبل از رسیدن به دریای سفید مشهود و مرئی بود، همه را اسماً و رسماً نگاشته و معین داشته‌ایم، ولی آنچه از خریطه کپیتان معلوم می‌شد، چند جزیره دیگر غیر از آنها بوده است که ما ندیده‌ایم و از خط عبور واپور دور بوده است. از آن جمله جزیره قبرس است کهصفات آنجا معروف آفاق و انفس است وصد و چهل و پنج میل از واپور ما فاصله داشت. از آنجا که بنای ما در نگارش سفرنامه بر مشهودات است نه بر مسموعات، لهذا تعداد اسامی این جزایر را متروک داشتیم. بالجمله تا سه ساعت از روز پنجشنبه گذشته حرکت واپور رو به جنوب شرقی بود، پس از آن به جنوب حقیقی شد.

جمعه شانزدهم در دریای سفید حرکت کردیم و لیکن شب گذشته دریا منقلب بود و کشتی به یمن و یسار متقلّب. واپور به سمت جنوب حرکت می‌نمود و باد از جانب مشرق می‌وزید؛ بدین جهت ارکان کشتی بی‌قرار بود و سکّان آن در اظطرار.صبح که به نزدیکی پورت سعید رسیدیم. دریا آرام گرفت و در آنجا لنگر انداختند و مردم را آسوده ساختند و سبب مکث این بود که کپیتانی از جانب کمپانی فرانسه آمده، کشتی را از آن خط بگذراند، زیرا که بی‌اجازه کمپانی فرانسه ممنوع است که از خط بگذرند. کپیتان فرانسه آمده و کشتی را حرکت داده به نزدیک اسکله پورت سعید آورده، لنگر انداخت و وقتی که نزدیک اسکله رسیدیم، کشتی بزرگ نمساوی که در دریا سیّار بود، نزدیک آمده ساکنین کشتی به قانون خودشان خورا کشیده گذشتند و کشتی دولت علیّه عثمانی نیز موزیکان زدند و عسکری هم در پورت سعید بود در کنار اسکلهصف کشیده احترامات نظامی به عمل آوردند و بیست و یک شلّیک توپ نمودند. اسماعیل‌پاشای محافظ که حاکم پوت سعید است با لباس رسمی به میان واپور آمده مرا ملاقات نمود و چند دقیقه نشسته

۱- در اینجا عنوان تنبیه و تذییل آمده است.

ص: ۹۰

صحبت کرده برفت. بعد از خیری‌پاشای وزیر و مهردار خدیو مصر و یوسف‌پاشا و حسین فرزی‌یاور ارکان حربیّه مصر با لباس‌های رسمی به واپور آمده چنین اظهار داشتند که خدیو مصر از آمدن شما به این حدود مستحضر شده دو روز پیش‌تر ما را به اینجا فرستادند که از جانب خدیو تبریک بگوییم و اگر عزیمت مصر دارید حضرت خدیو را اطلا بدهیم، بلکه مخصوصاً از شما دعوت کرده‌اند که به آن حدود قدم گذارید و چند روز به عزم سیاحت و تفرج در آن ساحت بمانید. من نیز از روی کمال ادب و مهربانی جواب دادم که چون وقت متضیّق است و احتیاط دارم که مبادا به زیارت بیت‌الله الحرام به موقع و وقت موفق نشوم وعده می‌دهم، اگر حیاتی باشد، در ایّام أیاب، به مصر خواهم آمد و فیض خدمت خدیو را درک خواهد نمود. بالجمله بعد از رفتن آنها خواستم شهر پورت‌سعید را تماشا کنم و استحمامی نیز به عمل آورم. آدم محمّدبیک قونسول دولت علیّه ایران حاضر بود. مذکور داشت خود قونسول به جهت علّت مزاجش به ییلاق رفته است ولی در قونسولخانه حمّام آب سردی هست که می‌توان در آنجا تصفیه بدن نمود.

بعد از نهار در کرجی نشسته به شهر رفتم و به هدایت آدم محمّدبیک عرب به قونسولخانه وارد شدم و در حمام بارد، استحمامی به عمل آوردم. پس از آن به باغچه ملتی رفته گردش کردم و از آنجا مراجعت به واپور نمودم و فرزندی ابوالنصر میرزا را به اتفاق والی جدید مکه به منزل محافظ پورت سعید و سایر پاشایان مصر به بازدید فرستادم؛ بعد از بازدید مراجعت نمودند و چون ذغال واپور سلطانی قریب‌الاتمام بود، امروز و امشب در کنار اسکله مکث کردند و از غروب آفتاب تاصبح اجزای کشتی مشغول حمل و نقل ذغال بودند و برای کسی مجال خواب نماند و گرد ذغال سطحه کشتی را کثیف و آلوده کرد، هر چند در نزدیک اسکله کشتی‌های دودی و بادی و قایق‌ها در میان آب زیاد بود ولی امروز سه کشتی فرانسوی و نمساوی و انگلیسی نیز با یک کشتی بزرگ که دو طبقه داشت و از چین آمده بود به نزدیک پورت‌سعید رسیده لنگر انداختند و طرف عصر حرکت کرده به طرف اسلامبول رفتند.

پورت‌سعید

بدان که شهر پورت‌سعید نوزده سال است که آباد شده است. خیابان‌های وسیع انداخته‌اند

ص: ۹۱

و دکاکین و عمارات خوب در اطراف آن ساخته‌اند و این شهر در کنار دریای روم واقع است و در دو طرف شرقی و غربی دریا، لیمانی ساخته‌اند که بسیار طویل و محکم است و نزدیک به اسکله نیز از میان آب، خیابانی بالا آورده مُسطّح نموده‌اند که در روی آن کمپانی فرانسه و ایطالیا و نمسه و عثمانی عمارت و گمرکخانه ساخته‌اند و بیرق هر چهار دولت در آنجا بلند و افراخته است و آب رود نیل را هم که از نهر اسماعیلیه به سویس «(۱)» می‌رود جدا کرده از طرف خیابان غربی کانال با لوله‌ها به شهر آورده‌اند که مردم آب شیرین بنوشند. تلگرافخانه نیز در شهر هست که همگی در آنجا جمعند و هوای آنجا هم طوری است که در این فصل که اول عقرب بود، گل سرخ داشت و فرزندی ابونصر میرزا که از پورت‌سعید و بازدید پاشایان آنجا برگشته بود یکدسته گل سرخ معطر برای من آورد.

روز شنبه هفدهم ماه ذی‌القعدهٔ الحرام دو ساعت از روز گذشته به کانال رسیدیم و حرکت رو به جنوب بود. مناسب این است اول وضع کانال را بیان کرده از آن پس به حالات شخصیّه بپردازیم.

کانال سوئز

بدان که کانال، چنانچه سابقاً اشاره شد، تنگه‌ای را گویند که مصنوعی باشد که زمین مابین دو دریا را حفر کرده بهم متصل می‌سازند. از پورت‌سعید تا سوئز تنگه‌ای بوده است که از روی خشکی از آسیا به آفریقا می‌رفتند و این خشکی فاصله میان آسیا و آفریقا بوده است. فراعنه مصر خواسته بودند این فاصله را از میان برداشته دریای ابیض را با دریای احمر متصل نمایند و راه عبور را نزدیک سازند، نتوانسته بودند از عهده آن برآیند. در این عصر کمپانی فرانسه، در دوازدهم شهر شعبان سنه ۱۲۸۶ هجری ابتدا نموده به مهندسی لسپس فرانسوی از پورت‌سعید تا سوئز خندقی حفر کرده آب دریای سفید را در آن جاری ساخته، متصل به دریای احمر نمودند و بیست و پنج روز راه عبور از آسیا به آفریقا را نزدیک

۱- مقصود سوئز است. از این پس در متن سوئز می‌آوریم.

ص: ۹۲

ساختند و امسال یازده سال است به اتمام رسیده است. عرض کانال به اختلاف از چهل متر فرانسوی تاصد متر است و عمق آن بیست و شش فوت انگلیسی تا بیست و نه فوت است که تقریباً هشت نه ذرع است و طول کانال از پورت‌سعید تا سوئز هشتاد و پنج میل انگلیسی است و هر میل انگلیس، هزار و ششصد و نه متر است وصورت لسپس مهندسی را از مفرغ ریخته بالای سنگی در لنگرگاه سوئز گذاشته‌اند. الحق در حفر این خندق کمالصنعت و استادی را به کار برده‌اند. وقتی که به اتمام رسید، امپراطور فرانسه و امپراطور روس و امپراطور پروس و امپراطور آمریکا و امپراطور بلجیک و ملکه انگلیس و امپراطور اسپانیول و سلطان عثمانی و خدیو مصر و امپراطور اطریش و امپراطور رم و امپراطور سوئد نُروژ و خاقان چین و پادشاه پرتقال و پادشاه برزیل و پادشاه ایطالیا به تماشای کانال رفته جشن عظیم نمودند و در حقیقت حق داشتند و اتمام چنین امر بزرگی سزاوار جشن بزرگ بوده است و این کانال را در چهارصدهزار سهم منقسم کرده بودند،صد و شش سهم آن مخصوص خدیو مصر بوده، در این سنوات انگلیس‌ها از او خریده‌اند و وضع این کانال در دو جا تغییر به هم رسانیده از دو طرف بهصحرا افتاده بحیره شده است و بدین جهت منقسم به سه کانال و دو بحیره می‌شود. از پورت‌سعید که حرکت می‌نمایند، کانال اول است. طول آن چهل و یک میل است و عرض آن تقریباً در اغلب جاهاصد متر است و هشت میل به آخر کانال مانده کم شده به قدر چهل متر می‌شود و سمت غربی آن خشکی و خیابان است که زیر آن لوله کشیده آب رود نیل به پورت‌سعید آورده‌اند. چوب‌های تلگراف را هم در آن طرف نصب کرده‌اند و سمت شرقی آن مرداب است، چندان عمق ندارد. قایق‌ها در آن حرکت می‌نمایند و میان مرداب و کانال اول همان خاکریز است که در طرف شرقی و به قدر بیست یا سی ذرع فاصله است. بعد از یازده میل که از کانال اول می‌گذرند تا یک دو میل دیگر مرداب دور شده خشکی می‌شود و زمین ارتفاعی به هم می‌رساند، پس از آن تا دوازده میل باز آب مرداب نزدیک شده، مثل حالت اول می‌شود و در سمت غربی کانال اول نیز در بعضی قطعات زمین، آب بهصحرا افتاده فرا گرفته است. کانال اول که تمام می‌شود، در نزدیکی اسماعیلیه که راه نصف می‌گردد، بحیره اولی پدیدار می‌شود. زمین آن پیش از آن که آب گیرد، پست و بلند بوده، جزایرصغیره در

ص: ۹۳

میان آن نمودار است و طول این بحیره هشت میل است و عمق آن کم است. بحیره اولی که به انتها رسید، کانال دوم پدیدار می‌شود و طول آن چهار میل است. در دو سمت آن، نی و درختان گز روئیده است. کانال دوم که به آخر رسید، بحیره ثانی نمودار می‌شود و عمق آن شش هفت قلّاج است. واپورها در آن حرکت می‌نمایند. بحیره ثانیه که به انتها رسید، کانال سیّم ظاهر می‌شود و قریب به سوئز، کانال سیم نیز تمام شده. خلیج سوئز نمودار می‌شود. آبی که قریب به سوئز است، به واسطه آن که سلسله کوهی نزدیک به آن است، خلیج گویند و این همان خلیجی است که حضرت موسی علیه السلام در سنه ۱۴۹۲ قبل از ولادت عیسی با قوم بنی‌اسرائیل از این خلیج عبور فرمودند و فرعون با قومش غرق شدند. کوه سینا مابین خلیج سوئز و عقبه است و از خلیج سوئز به آن طرف، داخل دریای احمر می‌شوند. از پورت‌سعید تا سوئز، در یازده محل، در سمت مغرب استاسیون بنا نهاده‌اند و در هر چند میل قراولخانه ساخته‌اند که تلگرافخانه و آبادی دارد و فنرهای چراغ آهنین در میان آب در دو طرف نصب کرده‌اند که دایره سر فنر گردش می‌کند.

شب‌ها که روشن می‌شود از همه سمت روشنی می‌دهد. بعضی جاها ارتفاع آن از میان آب از پنج ذرع بیشتر است. آنچه در سمت شرقی است سیاه رنگ نموده‌اند و آنچه در سمت غربی است به رنگ سرخ و در کانال دوم و سیم، در بالای مناره، فنر بزرگی نصب کرده‌اند که از همه مرتفع‌تر است و از دهنه کانال تا لنگرگاه سوئز، در هر جا که بحیره نشده است یا ابتدای بحیره است و چندان عمقی ندارد، از دو طرف علامتی در میان آب نصب کرده‌اند که سرش مخروطی‌الشکل است و به رنگ سرخ ملوّن نموده‌اند و اختراع شدن این علامت برای آن است که خط عبور را معین نموده، سفاین از میان آن دو علامت بگذرد و اکثر کانال، خاصه کانال اول را از دو طرف سنگ‌چین کرده‌اند که خاک و ریگ به میان کانال ریزش نکند؛ ولی اغلب جاها خراب شده از سنگ‌چین گذشته به کانال رسیده است و در دو طرف کانال چوب‌های ضخیم کوتاه به فاصله‌های متناسب بر زمین کوبیده‌اند که در مقام ضرورت طناب واپورها را بر آنها ببندند و معمول این است غروب که شد دیگر واپورها در کانال حرکت نکرده اقامت می‌کنند و چون طول کانال از پورت سعید تا سوئز هشتاد و پنج میل است، هر میل را به ده قسمت کرده برای هر قسمتی در طرف شرقی

ص: ۹۴

چوبی به زمین نصب آورده‌انـد و آحـاد را تـا عشـره به ترتیب در روی آن چوب‌هـا نوشـته‌اند و اعـداد هشـتاد و پنـج میـل را هم به علامات معین نموده‌اند و فایده این علامات و آن تقسـیم آن است که در هر جا عیبی کند بدانند در کدام میل و در کدام عدد است و برای پاک کردن عمق کانال نیز که لجن در آن جمع نشود، واپور بزرگ عجیب‌الشکلی ساخته‌اند که با عمله‌جات مانند کشتی در آن حرکت می‌نماینـد و بـا چرخ و اسـباب، لجن را میـان آب بیرون آورده بهصـحرا می‌ریزنـد. وضع و ترکیب این واپورهـا خالی از تماشا نیست و در ساختن آن خیلیصنعت بکار برده‌اند و این واپور منحصر به یکی نیست.

واپورهـای متعـدده از برای این کـار ساخته‌انـد و در کانـال حرکت می‌دهنـد. چون حرکت کشتی در کانال خالی از احتیاط نیست و حکم حرکت کشتی بـا کپیتان فرانسوی است، بـدین جهت از پورت‌سـعید کپیتانی از اهل فرانسه به واپور سـلطانی آمـد. یک کشتی عثمانی و سه کشتی انگلیسـی که یکی از آنها بسیار بزرگ و زیبا و قشـنگ بود آمـده نزدیک ساحل لنگر انداختنـد تا واپور به آن کذرد. شتر فراوانی هم در ساحل دیدم که می‌چرخیدند و دو کشتی فرانسوی هم از شمال و جنوب آمد، ولی چندان بزرگ نبودند. واپور کوچکی هم از انگلیسی‌ها گذشت و به طرف شمال رفت. واپور بزرگی که برای پاک کردن کانال حرکت می‌نمود، در میان آب مشاهده نمودیم و از پورت سعید تا اسماعیلیه دو استاسیون در سمت مغرب ملاحظه کردیم و دو ساعت و نیم به غروب مانده به نزدیکی اسماعیلیه رسیدیم و در طرف غربی، استاسیون قشنگی دیدم که در بالای بلندی ساخته بودند و در کنار آن اسکله کوچکی دیـده شـده که در دو طرف آن اطـاقی از چوب ساخه بودنـد و چنـد نفر زن و بچه نشسـته تماشا می‌نمودنـد و از مابین دو اطاق، پل محقّر آهنی رو به بالاـ رفته به استاسـیون برونـد و پـایین‌تر از آن نیز شـش اطـاق بزرگ از چـوب سـاخته بودنـد که جـای قراولاـن و عمله‌جـات بود. اسـماعیلیه در سـمت غربی کانال واقع بود. عمارات و باغات و اشـجار آن از دور نمودار بود. بحیره اولی نیز پدیـدار شد.

چنـد عدد فنر آهنی هم در میان آب دیدیم و از اینجا حرکت کشتی رو به جنوب غربی شد. وقتی که می‌خواستیم از برابر اسـماعیلیه بگذریم، چون نوبت این کپیتان فرانسوی منقضـی شده بود، کپیتان دیگر از اسـماعیلیه با واپور کوچک آمده در جای او قرار گرفت و کپیتان اول بجای او رفت. یک ساعت و نیم به غروب مانده این بحیره تمام شده

ص: ۹۵

کانال دوم نمودار گشت. استاسیون دیگر با دو اطاق محقر در پهلوی آن دیـدم که باغچه باصـفایی در برابر آنها انداخته بودند و به فاصـله انـدکی، چشـمه آب شـیرین دیـده شـد. لوله آهنین در آنجا تعبیه کرده بودنـد که بتواننـد به واسـطه همان لوله آبی به کشتی برسانند. بعد از مدتی دو استاسیون دیگر هم دیدیم که در میان آب نزدیک به ساحل ساخته بودند و یک واپور هم مشاهده نمودیم که برای پـاک کردن کانـال حرکت می‌نمود. نیم ساعت دیگر باز یک استاسیون دیگر با یک واپور دیـدم که نیز برای پاک کردن کانال در میان آب حرکت می‌نمود و این استاسیون مشتمل بر چهار اطاق بود و اشجار چند در برابر آنها غرس کرده بودند و چون کانال دوم تمام شد، بحریه ثانیه پدیدار گشت و فنر بزرگ در میان آب، در سمت شرق دیده شد که ارتفاع آن فنر بزرگ پنج ذرع بیشتر بود. واپور کوچک زیبای قشنگی هم از طرف مغرب ظاهر و هویدا گشت و شب را لنگر انداخته اقامت نمودند.

دریای احمر

یک‌شنبه هیجدهم ذی‌القعده حرکت رو به مشرق شد. یک ساعت که گذشت استاسیون خوبی ملاحظه کردیم. عرض بحیره کم شد و واپور هم کم‌کم رو به جنوب مشرق حرکت نمود. دو ساعت و ربع از دسته گذشته، در سمت مغرب، شمندُفِری از دور دیده شـد که از سوئز به مصر می‌رفت. چوب تلگراف و کوه‌هایی در طرف غربی دیـده شد که باصفا بودند و با دوربین نیز استاسیون و چنـد پارچه دهات و اشـجار هم دیـده می‌شـد که خیلی دور بودنـد. دو واپور عظیم هم در میان آب دیـده شـد که برای پاک کردن کانال حرکت می‌نمودند. استاسیونی هم در مغرب دیده شد که بسیار بزرگ و باصفا بود. سه اطاق در خشکی داشت و انجیرستانی نیز در پهلوی آنهـا واقع بود و اطاق بزرگ هم در کنار آب ساخته بودنـد و دو دسـتگاه واپور هم دیـدیم که برای پاک کردن کانال حرکت می‌نمودند.

بحیره ثانیه تمام شده کانال سیّم نمودار گشت.

دوشنبه نوزدهم سه ساعت از دسته گذشته در سمت مغرب، استاسیونی دیده که مشتمل بر شش اطاق بود که در ردیف یکدیگر واقع بودنـد و در جلو اطاق آخری اشـجار غرس کرده بودند و در جلو تمام اطاق‌ها محجر چوبین رو به طرف کانال گذارده بودند و در ابتدای استاسیون چشمه آب شیرین بود که مانند چشمه سابق لوله آهنی برای برداشتن

ص: ۹۶

آب تعبیه کرده بودند و در سمت مشرق اطاق و اسباب چند نفر عمله دیده شد که سنگ آورده کنار کانال را سنگ‌چین می‌نمودند. سه ساعت و نیم از دسته گذشته به جایی رسیدیم که در سمت شرق، در بالای تخته لفظ گار نوشته بودند؛ یعنی خبردار و مرادشان این است که کشتی را باید از این خط به احتیاط حرکت داد. و در طرف مغرب استاسیون باصفای مشجّری دیده شد که پل چوبین هم در کنار آب داشت و آب شیرین و لوله آهنین نیز در آنجا دیدم و دو قایق سرخ رنگ هم در آنجا دیده شد که با آنها سنگ می‌آوردند. بعد رسیدیم به جایی که علامت هشتاد و چهار میل داشت؛ عرض کانال خیلی کم شده اطراف کانال اطفال در میان آب شناوری می‌نمودند و نان از ساکنین ساپور می‌گرفتند و شهر سوئز هم در سمت مغرب نمودار بود. عمارت سفید بزرگی در وسط دیده می‌شد و کشتی بزرگی هم در اسکله آنجا لنگر انداخته بود. میل هشتاد و پنجم را در سمت مغرب نصب کرده بودند. پنج ساعت از دسته گذشته به قرانتین اول رسیدیم. ابنیه متعدده داشت و اشجار در برابر آنها غرس کرده بودند، خیلی باصفا بود. از آن که گذشتیم، به محاذات کارخانه کشتی‌سازی رسیدیم و اسباب خاک‌کشی دیدیم. از آن پس به محاذات قرانتین دوم رسیدیم. واپور در خلیج سوئز لنگر انداخت و یک قایق کوچک دودی بسیار قشنگ نمودار شد؛ پنج نفرصاحب منصب‌های سوئز که کامل پاشای کماندان بحریه مصر و رئوف‌پاشا حاکم سوئز و حسین فهمی‌بک کماندان محروسه و واپورهای مصر و دیار رئیس قرانتین و لَذَی پسر او به استقبال آمدند و بیست و یک توپ شلّیک نمودند. بعد از آن که به واپور آمدند اجازه خواسته به قمره‌ای که نشسته بودم آمدند و از هر مقولهصحبت داشته، بعد خداحافظ کرده رفتند. چند کشتی دودی و بادی در خلیج لنگر انداخته بودند و یک کشتی انگلیسی هم که حجاج در میان آن بود و دو روز پیش‌تر از ما وارد خلیج شده بودند، مقارن ورود ما حرکت نموده به سمت جده رفتند. در جایی که واپور ما لنگر انداخته بود، در طرف مغرب آن، کوهی دیده شد که نزدیک بود و در طرف مشرق کوهی دیده شد که دور بود و نیز در طرف مشرق، سدّی رو به مغرب در خشکی ساخته بودند که آب خلیج از آنجا نگذرد.

ص: ۹۷

شهر سوئز

بـدان که سوئز از بنادر قـدیمه است. قلزم در نیم فرسـنگی، در طرف کوه شـمالی آن واقع بوده خراب و ویران گشـته، بعد از خرابی آن، سوئز آبـاد شـده است. در یک شـعبه‌ای آخر دریای احمر واقع است و در طرف شـرقی مصـر افتاده است. و شـهر سوئز در دامنه کوهصـغیری اسـت. هـوای سـوئز گرم اسـت و دوازده‌هزار جمعیـت دارد. پرتقـال و مرکبـات و سـیب در آنجـا زیـاد دارد و چـون اسـماعیل‌پاشا نهر اسـماعیلیه را از رود نیـل جـدا کرده به سوئز آورد، آب خوراکی آنهـا گواراست. و از مصـر تـا سوئز شـمندفر هم ساخته‌انـد که در پنـج ساعت می‌رونـد و به خط مستقیم هفتاد میل است. وقتی که واپور سـلطانی در خلیـج سوئز لنگر انـداخته بود، چهار ساعت به غروب مانده یک فروند کشتی عثمانی از جانب جنوب به شمال آمده واپور ما را که دید پرده کشتی را برای سلام و احترام ما پایین کشـید و از واپور ما هم جوابی به همان قانون شـنید. دو ساعت به غروب مانده واپور ما از خلیج سوئز مابین جنوب و مشـرق حرکت نمود. پنـج ساعت در خلیـج سوئز حرکت خواهـد کرد، از آن پس داخل دریای احمر خواهـد شـد و چون در دریای احمر بعضـی کوه‌ها هست که محل خطر است و قلاوزان «(۱)» و دیده‌بانان اعراب آن خطوط را بهتر می‌شناسـند و سفاین را بی‌خطر می‌گذراننـد، یک نفر قلاوز عرب از سوئز به واپور آمـده، در منزل کپیتان قرار گرفت و حکم حرکت کشتی با او شد. نیم ساعت به غروب مانـده که در خلیج حرکت می‌نمودیم، یک کشتی سه دکله و یک کشتی چهار دکله که بسـیار کشتی عظیم بودند به تدریج آمـده از واپور گذشـته به سـمت جنوب رفتند. سه ساعت از شب رفته از خلیج سوئز درآمده، داخل دریای احمر شدیم و سه ساعت بهصبح مانده از محل غرق فرعون گذشتیم.

دریای احمر

بدان که بحر احمر را در سابق بحر قلزم و بحر نوبه می‌گفتند. بحر قلزم از آن جهت

۱- . قلاووز کلمه‌ای ترکی است به معنای سوارانی که به جهت محافظت از لشکر در بیرون لشکر به سر می‌برند.

ص: ۹۸

می‌نامیدند که بندر قلزم قدیماً آباد بوده است، این دریا را بدان نسبت می‌دادند و اکنون آن بندر منهدم شده است. و بحر نوبه بدان جهت می‌نامیدند که به ساحل نوبه اتصال دارد و اکنون بحر احمر گفته می‌شود و وجه تسمیه آن را جهات عدیده نوشته‌اند؛ مثل آن که گوینـد از این دریا مرجان و سنگ‌های قرمز و ماهی قرمز رنگ مربع بیرون می‌ایـد و رنگ آب از تابع لون آفتاب قرمز می‌شود، بـدان جهت احمر نامنـد. و عثمانیان دریای شاب گویند، زیرا که شاب در لغت عثمانی به معنی زاج است، «(۱)» چون از اطراف این دریـا زاج بیرون آورده به ولایـات می‌برنـد، بـدان جهت به دریـای شاب معروف کرده‌انـد. و جزایر کثیره در این دریا واقع هستند و دریایی است که فرعون و قومش در آن غرق شدند، اگرچه جماعت غوّاصان مرجان و مروارید غیرممتاز و یُسْر سیاه و سفید از این دریا بیرون آورده‌انـد ولی این دریا چنـدان پرمنفعت نباشد. ماهی تَبان و قرش هم که نوعی از ماهی‌ها باشـند و طولانی می‌شوند، در این دریا است. ماهی تبان اطول از ماهی قرش می‌باشد.

طول تبان را تا سی الی چهل متر می‌گفتنـد و طول قرش را تا پنـج الی شـش متر گوینـد. و عمق این دریا هزار و پنجاه و چهار قلاج است و در این دریا، در سمت یمین جزیره‌ای است که آن را شـدوان نامنـد، جزیره بی‌آب و عرفی است و کوهسار است و مسکان مار بسیار و امتداد آن از شـمال مغرب به جنوب مشـرق است. طول این جزیره را دوازده میل و عرض آن را چهار میل نوشته‌اند و از سوئز تا آخر جزیره شدْوان راصد و هفتاد میل معین نموده‌اند و در وسط این دریا دو سنگ به ارتفاع شصت فوت واقع است که آن را دو برادر می‌گوینـد. سفاین را از آن دو سنگ دورتر حرکت می‌دهنـد که به خطر نیفتنـد. و از طرف سوئز، از ابتدای این دریا تا بحرجه آن، در سه جا فنر چراغ است که برای هدایت ملاحات سفاین ساخته‌اند. فنر اول در طرف مغرب، نزدیک به ساحل، در میان آب است. دو فنر دیگر که معتبرنـد در میـان دریـا باشـند و در سـاختن آنها نهایت‌صـنعت را به کار برده‌انـد. آن که بزرگتر اسـتصد و بیست و پنج فوت ارتفاع آن از سطح دریا است که قریب چهل ذرع می‌شود و پانزده فوت هم در میان آب است و هیجده فوت قطر آن است. اطراف آن اطاق بلور دارد و این فنر در بیست و پنج میلی جزیره شدوان واقع است و چهار نفر مستحفظ در میان آن

۱- . ملحی است معدنی و بلوری شکل که انواع و اقسام دارد.

ص: ۹۹

است و آن که کوچک‌تر از آن است و در بحرجه دریا در مکانی که مسمی به ابی‌الکیزان است واقع گشته، ارتفاع آن از سطح دریا شصت و یک فوت است و عرض آن چهارده فوت و این دریا جزر و مد دارد و جزر و مد آن را حالت معین باشد و تابع حرکت قمر است، از وصول قمر به دایره نصف‌النهار زمان مد آن است و از نصف‌النهار به آن طرف اوا جزر آن؛ و هر یک شش ساعت امتداد دارد.

سه‌شنبه بیستم چهار ساعت از روز گذشته، فنر اول را از دور مشاهده کردیم و هنگامی که در سالون کشتی نهارصرف می‌شد فنر دوم را دیدیم و پس از آن در جزیره کوچکی مابین شمال و مغرب، ملاحظه کردیم که میان آنها اندک فاصله‌ای داشت و از دور متصل به یکدیگر به نظر می‌آمدند. و شب چهار ساعت بهصبح مانده از محاذات دو سنگ بزرگ گذشتیم، ولی شب بود ندیدیم.

چهارشنبه بیست و یکم باد وزیدن گرفت و دریا اندکی تلاطمی به هم رسانیده، حرکت کشتی رو به اعوجاج گذاشت. پنج ساعت و نیم به غروب مانده فنر سیم را از دور مشاهده کردیم؛ درست معلوم نمی‌شد که به چه وضع است. شکل آن در خریطه کپیتان بود؛ خریطه را از کپیتان خواسته ملاحظه کردیم، مشکل آن را در حاشیه خریطه کشیده بودند، بسیار غریب و بدیع بود.

پنج‌شنبه بیست و دوم دو ساعت از دسته گذشته به قرب محاذات رابغ رسیدیم، چون رابغ محاذی جُحْفه است و جحفه از جمله مواقع است که حجاج شام و مصر در آنجا احرام می‌بندند و محرم می‌شوند و اکنون جحفه خراب شده؛ رابغ که محاذی آنجا است میقات قرار داده‌اند. لهذا به حکم احکام مناسک قرار دادیم در میان دریا، در محاذات رابغ، احرام ببندیم. کشتی سلطانی را که در اطاعت ما بود، محظ ملاحظهٔ احتیاط حکم کردیم قدری پیش‌تر از نقطه محاذات نگاه داشته لنگر انداختند. اول مستحبات احرام را از تنظیف بدن و غسل و دعا بعد از فریضه ظهر به عمل آوردیم؛ پس از آن به واجبات احرام پرداخته، اول دو جامه احرام پوشیدیم؛ ثانی نیت کردیم که احرام می‌بندیم برای عمره تمتع از حجهٔ‌الاسلام برای اطاعت و فرمان‌برداری خداوند تعالی. سیم تلبیه گفتیم، بدین نحو: لبّیک اللّهم لبّیک، لبیک لا شریک لک لبّیک، أنَّ الْحَمْدَ والنِّعْمَهَٔ لکَ وَالْمُلْک، لا شَریک لک

ص: ۱۰۰

بیك. و در مُحْرم شدن بیست و چهار چیز را که شکارصحرایی و تمتع از زن و عقد و استمنا و استعمال طیب و پوشیدن مخیط و کشیدن سرمه و نظر کردن در آینه و پوشیدن چکمه و جوراب و فسوق و جدال و کشتن جانور ساکن بدن و استعمال انگشتر و مالیدن روغن و ازاره مو و پوشیدن سر و سایه قرار دادن و ناخن گرفتن و دندان کندن و کندن درخت و گیاه حرم و بیرون آوردن خون از بدن و برداشتن سلاح و پوشیدنصورت و پوشیدن زیور باشد، بر خود حرام کردم و پیش از نیت، با جناب حاجی ملاباقر و تمام اجزا به هیئت اجماع ایستاده، دعای مستحب خوانده می‌شد. نیت کردیم و لبیک گفتیم؛ رقّت عظیمی دست داد و همگی لبّیک‌گویان و گریان و سر و پا برهنه با حالت وارستگی از تمام علایق به منازل خود رفتند و تشکرات نمودم که بحمدالله تعالی عجالتاً به این حالت و این نعمت فائز و نایل شدم و انشاء الله محض ملاحظه احتیاط در سعدیّه هم که وادی یَلَمْلَم است تجدید احرام کرده، از تحمل زحمت و خرج آن راه مضایقه و دریغ نخواهم نمود. بالجمله وقت غروب که چهل میل به جده مانده بود، چون بعضی کوه‌ها در دریا مغمور است که شب را نمی‌توان عبور کرد، لهذا لنگر انداخته تاصبح مکث کردیم، ولی دریا خالی از انقلاب نبود و احوال اغلب ساکنین کشتی به هم خورد.

جمعه بیست و سیمصبح که طالع شد واپور به حرکت افتاد. دیشب واپور در وقت محث رو به مغرب ایستاده بود و در وقت حرکت منحرض شده، در مابین جنوب و مشرق به حرکت انداختند و از طرف مشرق کوه‌ها نمودار بود و کپیتان کشتی با قلاوز و دو سه نفر دیگر از دکل کشتی بالا رفته و دوربین به دست گرفته به جده نگاه کرده با کمال احتیاط کشتی را حرکت می‌دادند. این فقره خیلی مایه اضطراب سکنه کشتی شده بود ولی بحمدالله تعالی به سلامت و بدون خطر و آسیب، شش ساعت به غروب مانده به محاذی جده رسیدیم. لنگر کشتی را انداخته نگاه داشتند. یک کشتی انگلیسی هم که جمعی از حجاج شیرازی از قبیل جناب نصیرالملک «(۱)» و عبدالحسین‌خان سرتیپ «(۲)» و فضلعلی‌خان

۱- . میرزا حسن‌علی‌خان نصیرالملك متولد ۱۲۳۷ شیراز از اعیان فارس بوده که در تمام عمر در نواحی مختلف این ایالت، ولایت داشته است. درباره وی نك: فارسنامه ناصری، ج ۲،ص ۹۶۷

۲- عبدالحسین‌خان سرتیپ متولد به سال ۱۲۴۴، نزد قوام‌الملك شیرازی که جد مادری او بود تربیت یافته و به نقل میرزا حسن فسائی،« از سال ۱۲۹۱ تاکنون به منصب و لقب سرتیپ توپخانه مبارکه فارس برقرار است، نك: فارسنامه ناصری، ج ۲،ص ۹۷۷

ص: ۱۰۱

و غیره با اهل و عیال در میان آن بودند، از دنبال کشتی ما آمده وارد شدند. نُه کشتی در اسکله جده لنگر انداخته بودند؛ سه کشتی دیگر متحرک بود. در ورود ما پرده‌ها را برای سلام و ملاحظه احترام پایین کشیده بودند و از واپور ما هم جواب شنیدند. بعد از آن که واپور ما ایستاد، علی‌پاشای قایم مقام جده با شریف مساعدبیک نواده جناب شریف مکه و سعادت حسن خطاطی افندی وکیل امارت جلیله جده و سعدی افندی ناظر رسومات و محمود افندی رئیس تجارت و مصطفی افندی محاسبه‌چی، یعنی مستوفی و نجیب‌بیک که منصب آلا‌بیکی و سرتیپی داشت، با لباس‌های رسمی به اتفاق عالیجاه محمدخان قونسول دولت علیه ایران که از جانب جناب معین‌الملک در جده بود، به جهت استقبال به واپور آمدند. قدری نشستهصحبت داشته رفتند. از لنگرگاه کشتی تا اسکله، مسافتی بود که بایست خودمان با زورق برویم و احمال و اثقال را نیز با قایق‌ها به کنار اسکله بیاورند و این فقره در اسکله جده زحمت بزرگی برای حجاج است و اسباب معطلی است. بالجمله قایق‌ها را حاضر کرده بودند، نشسته به کنار اسکله رفتیم. نوزده توپ برای ما ورود ما انداختند وصاحب‌منصبان جدّه تماماً با دو دسته سرباز و چند نفر تفنگچی و شاطر و اسب‌های خوب حاضر کرده بودند و در کنار اسکلهصف کشیده با قایم مقام و مستقبلین ایتاده بودند. به همه آنها اظهار مهربانی کرده سوار اسب شده به منزلی که در خانه جناب شریف مکه معین کرده بودند رفتیم وصفوت‌پاشا والی مکه هم که در واپور سلطانی همراه ما بود، بعد از ورود ما از کشتی بیرون آمده به منزل خود رفت. برای او نیز احترامات لازمه‌ای که سزاوار شأن حکومت است به عمل آمد

جدّه

جده شهر کوچکی است. خانه‌های مرتبه به مرتبه دارد و در کنار بحر احمر واقع است.

لنگرگاه بسیار بدی دارد که کشتی داخل نمی‌شود. جهازات بزرگ را خیلی دور نگاه داشته لنگر می‌اندازند. عمارات و بازارهای آن هم چندان تعریف ندارد، بلکه غالب آنها کثیف است و آب این شهر گوارا نیست. اینکه عوام، این شهر را جده می‌نامند، برای این است که

ص: ۱۰۲

قبر حضرت حوّا که جدّه بنی‌آدم است، در این شهر است. ولی خواص آن را جُده به ضم جیم دانند که به معنی وجه‌الارض است و مقبره آن بزرگوار در خارج قلعه، در طرف شرقی واقع است. و از جدّه تا مکه معظّمه شانزده ساعت راه است و دوازده فرسنگ.

شنبه بیست و چهارم در جده توقف شد. در این دو روز در خانه شریف مکه مهمان بودیم و از ما پذیرایی کردند. غذاهای عربی به قانون خودشان طبخ نموده، در سر میز می‌آوردند. بالجمله امروز قونسول‌هایی که در جده از جانب دولت فرانسه و انگلیس و هولانْدْ هستند، طالب ملاقات شده وقت خواستند. قونسول انگلیس و هولانْدْ آمده ملاقات کردند و به قدری که مناسب بودصحبت داشته رفتند. قونسول فرانسه چون ناخوش بود نیکولا مترجم خود را به معذرت فرستاده بود که به جهت نقاهت نتوانستم خود آمده ملاقات کنم. امروز در خصوص ورود خودمان به جده که با واپور و اجزای سلطانی به سلامت بدون آسیب و خطر به خشکی رسیدیم، تلگرافی خدمت اعلیحضرت سلطان نموده به سوئز فرستادیم که در تلگرافخانه آنجا مخابره نمایند.

نصیرالملک و عبدالحسین‌خان سرتیپ و فضلعلی‌خان که از راه بوشهر به جده آمدند، پاکتی از نواب مستطاب والا معتمدالدوله آورده بودند؛ از سلامت حالشان بسیار خوش‌وقت شدم. چون اکثر اجزای سلطان که با واپور آمده بودند، مراجعت می‌نمودند، عریضه حضور سلطان عرض کرده از خدمات آنها اظهار رضامندی نموده از الطاف سلطانی نیز اظهار تشکر نمودم.

یک‌شنبه بیست و پنجم در تهیه اسباب حرکت بودیم که عصری حرکت نموده برای تجدید احرام به سمت سعدیه برویم. جناب شریف مکه، نجیب‌بیک آلای بیگی را با چند سوار مخصوصاً از شهر مکه دو روز پیش‌تر به جده فرستاده بود که همه جا همراه ما باشند. بعد از آن که تخت و شکْدَوفْ‌ها و چادر برای خودمان و اتباع مهیا شد، نزدیک غروب عزیمت حرکت نمودیم. اسبان مخصوص با تفنگچیان خاصه و دو دسته سرباز با آلای بیگی و سوارهایش، تماماً دردم عمارت حاضر بودند، سوار شده از شهر بیرون آمدیم، و در حرکت نیز به قانونِ روز ورود، شلیک کرده احترامات لازمه به عمل آوردند. در بیرون دروازه سرباز و تفنگچی را مرخص کرده و در تخت نشسته روانه شدیم. آلای‌بیگ با یک نفر یوز باشی و یک نفر ملازم و چهار نفر شُرَفا و پنج نفر تفنگچی و هیجده نفر عسکر

ص: ۱۰۳

همراه بودنـد. چون آنها به اغـذیه عثمانی معتاد بودنـد، کارخانه علی حـده برای آنها مهیا کردم که به قانون خودشان برای آنها طبخ کرده بدهند. امشب هوا اعتدالی داشت؛ در اواخر شب قدری سرد شد، در طلوع فجر وارد به حرّا شدیم، مسافت چهار فرسنگ بود و حرکت رو به مغرب می‌شـد. اجزا و اتبـاع که شـکْدوفْ ندیـده و سوار شتر نشـده بودنـد، از حرکت شـکْدوفْ قـدری اظهـار انزجار می‌نمودنـد ولی ایـن زحمت و مشـقّت در برابر آن سـعادت و زیـارت خیلی مطبـوع و خوش‌گـوارا است و از برای هر زجری، اجری مقرر است وَلَمْ تَکونُوا بالِغِیه الَّا بِشقّ الأنْفُسِ. «(۱)»

دوشنبه بیست و ششم نمازصبح در بَحْرا «(۲)» خوانده شد و تا غروب در آنجا توقف نمودیم.

منزل حرّا بیابـانی بـود اطراف آن کوهسـار اسـت؛ آبـادی نـدارد جز اینکـه در دو جـا نزدیـک بـه یکـدیگر اطاق‌هـا از پوشـال و نی ساختهانـد. در یک نقطه به شـکل قلعه اطاق‌ها را ساخته‌انـد که مرتب است و در نقطه دیگر بدون ترتیب ساخته‌اند. و در این اطاق‌ها حُجاج منزل می‌کنند و بسـیار کثیف است. چادرهای ما را قدری دورتر زدند که از آن ازدحام و جنجال دور باشیم. میرزا علی ترک نیز از جـانب محمـدخان قونسول در این منـازل همراه ما آمـده است و خود محمـدخان از جـده به مکه خواهـد رفت که در ورود ما حاضر باشد.

امروز در منزل حرّا از آدم شـریف مکه، قتـل خطایی سـر زده چوبی به جمّال زد بهصـدمه همان چوب بعـد از نیم ساعت فوت شـد. غروب دوشـنبه از این منزل حرکت نمودیم؛ مسافت راه تقریباً شـش فرسنگ بود و حرکت رو به سمت مغرب می‌شد. سه ساعت‌روز سه‌شنبه گذشته وارد بئر مُرّ شدیم.

سه‌شــنبه بیسـت و هفتـم در منزل بئر مُرّ تـا غروب توقـف نمـودیم. ایـن منزل اطرافش کـوه و شـبیه بـه تنگـه اسـت. چـاهی، سـلطان عبدالحمیـدخان از برای حجـاج حفر نموده و اطراف آن را بالا آورده است. آب آن تلخی دارد، بـدان جهت معروف به بئر مُرّ شـده است.

خیمه مـا نزدیـک به آن چـاه بود. نصـیرالملک و حجـاج شـیرازی و برادر حسـین‌قلی‌خان ایلخـانی بختیـاری نیز در این منزل نزدیک خیمه‌های ما بودند. عصری برای تفرج از چادر بیرون

۱- . نحل، ۷

۲- در موارد دیگر حرّا ضبط شده.

ص: ۱۰۴

آمدم. نصیرالملک و برادر ایلخانی هم بیرون آمدند. با آنها بهصحبت مشغول شدم. بعد ازصرف شام حرکت روانه شدیم. مسافتْ شش فرسنگ بود و حرکت رو به جنوب شرقی می‌شد و پیش از طلوع آفتاب وارد منزل بیضا شدیم. این راه خار مغیلان و سنگلاخ و جنگل و زمین هموار، هر چهار را داشت که علی‌الترتیب مشاهده شد.

بیضا

چهارشنبه بیست و هشتم در منزل بیضا توقف کردیم. اطراف این منزل نیز کوه بود و در طرف یمین، در دو نقطه به فاصله مناسب دو چاه بود که اطراف آن را دو طبقه، سنگ بست کرده بودند. آب شیرین داشت. چادرهای ما را نزدیک چاه ثانی زده بودند.صبح جمعی حجاج از سعدیه با حالت احرام مراجعت کرده به سمت مکه معظمه می‌رفتند و امروز دو سه گله گوسفند در منزل بیضا دیدم که برای قربانی منی به مکه معظمه می‌بردند و در دامنه کوه‌های این منزل، پاره‌ای درخت‌های جنگلی دیدیم؛ چون فردا وارد سعدیه شده و تجدید احرام خواهیم کرد، امروز در میان چادر آب حاضر کرده تنظیف بدن به عمل آمد و چون در خاطر داشتم که در سفر هرات تصفیه بدن را با ریگ نرم می‌نمودند و بدن را خوب پاک می‌کرد، امروز به همان قانون، با ریگ نرم تصفیه بدن نمودم و با خود گفتم ببین تفاوت ره از کجا است تا به کجا. هرات کجا و راه سعدیه کجا، بینهما بون بعید و ذلک تقدیر العزیز الحمید. بالجمله بعد ازصرف شام از بیضا حرکت کردیم و جاده‌ای در سمت یمین، در میان تنگه واقع بود که نیم فرسنگ سنگلاخ بود و بعد از آن اراضی گشاده شد. خار مغیلان نیز داشت. پیش از طلوع آفتاب وارد سعدیه شدیم.

مسافت شش فرسنگ بود و حرکت رو به جنوب شرقی.

سعدیه (یلملم)

پنج‌شنبه بیست و نهم تا شب در سعدیه بودیم که تجدید احرام کنیم. اسم اصلی سعدیه وادی یَلَمْلَم است، زیرا که کوه یلملم در جنوب غربی آن واقع است. گویند سعدیه زنی بوده، چاهی حفر کرده و مسجد کوچکی در آن وادی ساخته که در برابر کوه یلملم است.

بدان جهت معروف به سعدیه شده است. مسجد در بالای کوهصغیری است و عرض سحن آن رو به مشرق است و طولصحن رو به مغرب و شبستان آن در سمت

ص: ۱۰۵

شمال است و از وسط آن دری بطور هلالی ساخته‌انـد که داخل به شبستان می‌شونـد، ولی سـقف آن خراب شـده؛ سه تیر آن افتاده است و در این مدت مردی پیدا نشده که مسـجد آن زن را تجدید نماید و در طرف درِ هلالی شبستان نیز دو طاقچه هلالی است که آن هم پنجره ندارد و در پایین مسجد، به فاصله یک میدان، چاهی است که تقریباً پانزده ذرع عمق آن است و آب قلیلی دارد که به زحمت کفایت آن جمع کثیر را می‌کنـد. دو ساعت به غروب مانـده که حجاج کم‌کم رفتنـد و آن وادی خلوت شـد، در میان خیمه غسل کرده احرام بستند و با جمیع اتباع به هیئت اجماع به جانب مسـجد رفتم و بعد از دعا و نیت، تلبیه کنان از مسـجد بیرون آمده، به خیمه آمـدم. نزدیک غروب در بیرون خیمه اسـتهلال کرده، هلال را دیدم و آلای‌بیک را خواسـته به او هم هلال را نمودم که در روز عرفه اختلافی به هم نرسـد؛ چـون از تقویم سالنـامه اسـلامبول اطلاع داشـتم، بر طبق آن جواب داد که رؤیت هلال را دیشب کرده‌انـد و امروز غره مـاه است و مقصودش این بود که عرفه به جمعه افتـاده، امسـال حـج آنها حـج اکبر است. گوینـد هر سالی که قاضـی آنها اثبات این مطلب کرده، حج را به اصطلاح آنها حج اکبر ساخت، از جانب دولت علیّه عثمانی وظیفه کلی به او عطا شود که در نسـل او بـاقی و برقرار بمانـد؛ ولی آنچه در کتب احـادیث دیـده شـده، حـج اکبر سالی بود که مسـلمین و مشـرکین هر دو به زیـارت خـانه خـدا فـائز و نایل شده‌انـد. وقتی که در روز عرفه اختلافی میان شـیعه و سـنی واقع شـد، نتیجه آن در عزیمت به عرفات معلوم گردد. آن که جمعه را عرفه می‌دانـد، روز پنج‌شـنبه را روز قرار داده حرکت می‌کند و آن که جمعه را عرفه نداند، روز جمعه را روز ترویه قرار داده حرکت می‌کنـد. بالجمله از جواب آلای‌بیک معلوم و ظاهر شـده که امسال در روز عرفه اختلاف خواهد شد. و از وقایع امروز این بود، پیرمردی از حجاج شـیعه در عقب مانده به سـعدیه نرسـیده بود وصد و پنجاه تومان هم پول و اسباب همراه داشته است که با بار خود در عقب قافله مانده است.

به مجرد آن که مطلع شدم فوراً به آلای‌بیک پیغام دادم که حتماً باید این پیرمرد را با مالش پیدا کرده به سعدیه برسانی که خیال من آسوده شود. او هم سه نفر شتر سوار فرسـتاد، بعـد از دو ساعت پیرمرد و مالش را به سـعدیه آوردنـد. چهار نفر پیاده دیگر را هم که در راه مانده بودند آوردند. الحق آلای‌بیک مرد کافی کار آمدی بود و نهایت مواظبت را در خدمات ما داشت.

ص: ۱۰۶

شب را از سعیده حرکت کرده،صبح جمعه وارد بیضا شدیم.

جمعه غرّه ذی‌الحجهٔ الحرام تا دو ساعت و نیم به غروب مانده در بیضا بودیم. بعد از آنجا به سمت مکه معظمه که هفت فرسنگ است حرکت نمودیم. شتر هر فرسنگ را در مدت دو ساعت طی کند و چون در راه مکث و درنگ می‌شود، این هفت فرسنگ را در شانزده ساعت طی کردیم. در ابتدای منزل که از بیضا حرکت می‌شد، در یمین آن بیابان، تنگه‌ای بود که از آنجا به طرف مکه معظمه می‌رفتند و ربع فرسنگ طول آن است. از آن پس اراضی راه گشاده می‌شود، ولی اطراف آن کوه است. دو ساعت از روز شنبه گذشته در جلگه شهر مکه معظمه به برکه ماجِن رسیدیم که حجاج در آنجا غسل می‌کنند و از آنجا نعلین بدست گرفته، حافیاً و راجلًا، به بیت‌الله الحرام می‌روند. چون مسافت زیاد بود و با علت پا برای من ممکن نبود که از آنجا پیاده برویم، در میان تخت رفتم و بر بخت خود گریستم که چرا نتوانستم در ورود به این اراضی مقدسه پیاده بروم.

ما کلُّ ما یتمَنّی المَرْء یُدْرِکُهُ تَجْرِی الرِیّاح بِما لا تَشْتهِی السّفُن

در آنصحرا در سمت یسار، در دامنه کوه، خانه‌های زیاد از نی و پوشال برای واردین ساخته‌اند که در کثرت حجاج در آنجا منزل می‌نمایند و به این واسطه،صحرای آن تنقیحی ندارد و خار و خاشاک زیاد در آنجا جمع شده است.

ص: ۱۰۷

مکه مکرّمه

مکه معظمه

شنبه دوم ذی‌الحجه سه ساعت از روز گذشته وارد شهر مکه معظمه شدیم. جناب شریف عبدالمطلب، که شیخ‌الحرمین و نود سال عمر داشت، شریف هاشم پسر خود را با شیخ حسن حظاظی وکیلش و دو دسته عسکر و موزیکان و سوار به استقبال فرستاده بود.

عسکر و موزیکان و سوار به استقبال فرستاده بود. عسکر و موزیکانچیان تعظیمات نظامی به عمل آوردند. مستقبلین نیز تقدیم مراسم آداب نمودند. به همه آنها از میان تخت اظهار مهربانی کردم. مرا به منزل رساندند. جناب شریف منزل ما را در عمارت خود که وسط شهر است قرار داده بودند. خودشان در عمارت دیگر که در راه منی ساخته‌اند توقف داشتند. منزل ما عمارت وسیعی بود، بیوتات فوقانی و تحتانی داشت. خودمان و تمام اجزا در آنجا نزول کردیم. نقاره‌خانه راصبح و عصر در برابر آن عمارت به قانون خودشان می‌زنند. به مسجدالحرام نزدیک است. یک بازار فاصله دارد. خیال جناب شریف این بود که در این عمارت مادام‌التوقف از ما پذیرایی کند. قبول ننمودیم، به اصرار تا سه روز پذیرایی کردند، از آن پس موقوف داشتیم. بالجمله برای این که خواستم مقدمات زیارت بیت‌الله الحرام را در منزل فراهم آورده، بعد از آن مشرف شوم، در ورود به شهر مستقیماً

ص: ۱۰۸

به مسجدالحرام رفتم. «(۱)» عصری غسل مستحب بجا آورده سه ساعت از شب گذشته به هیئت اجتماع با اتمام اجزا و اتباع به اتفاق شیخ حسن مطوّف برای بجا آوردن عمره تمتع رفتم. استحباباً و احتراماً پا برهنه از باب‌السلام داخل مسجدالحرام شدم و مستقیماً تا نزدیک ستون‌ها رفته، با کمال خضوع و خشوع به در بنی‌شیبه رسیدم و در درِ مسجدالحرام، استحباباً زیارت رسول را خواندم. چشمم که به خانه کعبه افتاد دعای مستحب را قرائت نمودم و این مصراع را به خاطر آوردم «وَقَد سَعِدَتْ عُیونٌ قَدْ رأتْها». بعد از آن به سمت حجرالاسود رفته وجوباً جزء اول بدن خود را محاذی جزء اول حجرالاسود کرده بدین نهج، نیت نمودم که هفت دور، طواف خانه کعبه می کنم، طواف عمره تمتع از فرض حَجَّۀالاسلام به جهت اطاعت فرمان خدا. بعد از آن وجوباً از همان نقطه محاذات، شروع به طواف کرده، هفت شوط در میان خانه و مقام ابراهیم طواف نمودم و هر شوطی را به حجرالاسود تمام می‌نمودم و در هر شوطی مواظب بودم که خانه در هیچ مورد، خاصه در حجر اسماعیل از دوش چپ نگذرد و در هر شوطی استحباباً استلام حجرالاسود کرده می‌بوسیدیم و دست وصورت و بدن را به حجر می‌مالیدم و چون خواجه‌های حرم مواظب حال بودند، با آن ازدحام حجاج برای من به آسانی استلام حجر دست می‌داد. مردم را دور می‌نمودند و ادعیه مأثوره را نیز در حالت طواف در اطراف خانه به القاء مطوّف می‌خواندم و استحباباً در شوط هفتم نیز نزدیک مستجار که در پشت خانه و نزدیک به رکن یمانی است رفته، خود را چسبانیده و دعا خوانده مستجار که در پشت خانه و نزدیک به رکن یمانی است رفته، خود را چسبانیده و دعا خوانده استغاثه می‌نمودم و بعد از اتمام هفت شوط در پشت مقام ابراهیم ایستاده وجوباً دو رکعت نماز خواندم. پس از آن استحباباً بر سر چاه زمزم رفته، از آب آن بیرون آورده بر سر و شکم و پشت خود ریختم و تیمناً قدری از آن آب نوشیدم. بعد از آن وجوباً از راه متعارف که در سمت غربیصحن است، رفته از باب‌الصفا بیرون شده، به ایوان کوهصفا رسیدیم. پاشنه پا را وجوباً به جزو اول پلّهصفا چسبانده، چهار درجه هم به آرامی بالا رفته ایستادم و بدین نهج نیت کرده که هفت مرتبه می‌روم ازصفا و بر می گردم، در فرض عمره تمتع، به جهت اطاعت فرمان خدا. و ادعیه مستحبه را خوانده، به همان قانونی که بالا رفته بودم پایین آمده روانه شدم

۱- نرفتم!

ص: ۱۰۹

و تا کنار مناره‌ای که نمودار است میانه‌روی کرده، از آنجا تا بازار عطاران هَرْوله‌کنان به تندی رفتم. بعد از آن تا نزدیک ایوان کوه مروه نیز میانه‌روی کرده، پاشنه پا را به جزو اول پلّه مروه مالیده به بالاـ رفتم و از آنجا پایین آمده به همان منوال که آمده بودم بهصفا رفتم.

چهار مرتبه به مروه و سه مرتبه بهصفا آمدم و بعد از آن که هفت شوط سعی را در میانصفا و مروه به انجام رسانیدم بدین نهج نیت کردم که تقصیر می‌کنم، به جهت مُحِلّ شدن از محرمات احرام در فرض حجهٔالاسلام به جهت اطاعت و فرمان‌برداری خداوند. بعد از آن شارب و ناخن را کوتاه کردم مُحِلّ شدم و غیر از تراشیدن سر، تمام آنچه را که بر خود حرام کرده بودم بر من حلال شد. چون تمام هفت شوط را با ضعف بنیه و علّت پا، پیاده بجا آورده بودم و خستگی عارض شده بود، بعد از تقصیر، سواره به مسجدالحرام رفته در نزدیک در پیاده شده، وارد مسجدالحرام گشتم، که طواف نساء را نیز بنا به احتیاطی که بعضی از علما منظور نموده‌اند بجا آورم. طواف نساء و نماز آن را هم به قانون سابق بجا آورده، نه ساعت از شب رفته به منزل مراجعت نمودم.

طُوبی لِمَنْ طافَ بِالْبَیْتِ الْعَتیق وقَدْ لَجا الَی الله فی سِرٍّ وَأجهار

وَنالَ بِالْسَّعْی کُلَّ القَصْد حینَ سَعی وطافَ جَهْراً بِأرْکانٍ وَأسْتار

ذاک السَّعیدُ الذی قَدْنال مَنْزلةً عَلیهِ فی دَهْرِه مِنْ کُلِّ أوْطارِ

وَکُلّ مَنْ طافَ بِالْبَیْتِ الْعَتیقِ غداً بَیْنَ الْوَری مُعْتَقاً حَقًّا مِن الْنّار

یک شنبه سیّم ذی الحجه جامه احرام را کنده لباس خود را پوشیدم. ناشدپاشا والی سابق مکه و حاجی و عطاءاللهخان سرتیپ و علی‌محمدخان پسر مرحوم رضاقلی‌خان نایب‌ایشک آقاسی به دیدن آمدند. با آنها بهصحبت مشغول شدیم. ناشدپاشا آدم معقول مؤدبی بود و از گفتارش چنان معلوم می‌شد که آدم درستکاری است. میرزا مرتضی حکیم هم که از راه اسکندریه و مصر آمده بود، امروز برای ملاقات ما آمد.

چون خستگی اعمال شب گذشته هنوز باقی بود، امروز نتوانستم به زیارت مسجدالحرام موفق و نایل شوم؛ به درد پا و توقف در منزل گذشت.

وصف مکه معظمه

بدان که شهر مکه معظمه در دامنه کوهستان واقع است و دو طرف آن، کوه است. کوه یمین

ص: ۱۱۰

ابتـدای آبـادی شـهر ارتفـاعش کمتر از کوه یسـار است و در بالاـی کوه، در ابتـدای آبـادی توپخانه ساختهانـد و در سه جای دیگر، قلعهای برای عسـکر بنـا نهادهانـد. یکی مـابین جنوب و مغرب کوه ابوقبیس که قلعه بزرگی است و دیگری در جبـل العمرات که در غربی کـوه ابوقـبیس واقـع است و حرم محـترم در میـانه، فاصـله است و دیگری قلعه فلنفـل «(۱)» است که فیمـابین مغرب و شـمالی ابوقبیس است. کوچههای شهر مکه پست و بلند دارد. بازار و دکاکین زیاد دارد؛ ولی به قانون اعراب است. چندان شکوهی ندارد و عمارات عالیه آنجا منحصـر به عمارات شـرفا است، خاصه عمارت مرحوم شـریف عبدالله که مانند عمارات اسـلامبول مرتبه به مرتبه ساختهاند، از سـنگ و پنجرهها و دروب عمارات غالباً از چوب‌های منبت است و آن چوب‌ها را از اندوستان می‌آورند و منبت‌کاری آن نهـایت امتیـاز را دارد. شـهر مکه کم‌آب است و در خانههای مکه آب جاری و آب‌انبار و بِرکه نیست. سـقاها از خارج آب را با مشک آورده به حجاج و غیره می‌فروشند و در شهر مکه حمام هم کم است و هوای شهر هم بسیار گرم است و بعد از رفتن حجاج، اکـثر مردم شـهر بـه ییلاقـات می‌رونـد. رونـق شـهر فی‌الحقیقه در همـان ایـامی است که حاجی‌هـا به آنجـا می‌آینـد. والی مکه تـابع شیخ‌الحرمین است و هر کس که شـیخ‌الحرمین باشد، محترم است و اگر با عُرضه باشد، حکم او بر تمام اعراب حضر و بدوی جاری است. مکه اسم جمیع بلاد است و در وجه تسـمیه آن گفتهانـد: لأنّها تَمکّ مَنْ ظَلَمَ فیها ایْ تُهلکُه؛ أوْ لَانَّها تَمکّ الـذُّنُوب ایَ تْذَهَبُ بِهـا؛ أو لقِلّةِ مائِهـا مِنْ قَوْلِ العَرَب: مَکَّ الفَصـیل ضَـرْعَ أُمِّه، أذا لم یبق فیهـا لَبَناً. بکّه اسم بقعه کعبه و مسـجدالحرام است و در وجه تسـمیه آن گفتهانـد: لأنَّها تَبکّ أعْناق الجَبابره، أی تـدفعها؛ وما قصـدها جبّار الّا قصـمه اللّه تعالی وَلانَّه تَضع مِنْ نخوهٔ التکبر وَلِـٰذا لا یَدْخُلُ فیها مُتکبّرٌ إلّا ذلّ.

مسجدالحرام

بدان که مسجدالحرام که کعبه در میان آن است، در وسط شهر واقع شده است.

مسجدالحرامی که در روزگار حضرت پیغمبر خاتمصلی الله علیه و آله بوده است، کوچک‌تر از

۱- یا: ملنفل

ص: ۱۱۱

مسجدی است که حالا هست، مکان مسجد قدیم را در اطراف کعبه، علاماتی از ستون‌های آهنین گذارده‌اند، معلوم می‌شود که به چه اندازه بوده است. زمین مسجد قدیم اندکی پست‌تر از اراضی مضافه است. طول مسجد قدیم که مسجدالحرام حقیقی است، سیصد و پنجاه و شش ذرع و ثمن است و از شرق به غرب امتداد دارد و عرض آن از شمال به جنوب، دویست و شصت و شش ذرع است و ذراع سه شبر است و شبر سی و سه اصبع است و اصبع شش شعیر معتدله است که در عرض به یکدیگر ملصق باشند. و شعیر شش تار موی یال اسب است که به هم ملصق گردند و اکنون طول مسجد قدیم با اراضی مضافه هفتصد و پنجاه و پنج ذراع است و عرض آن چهارصد و شصت و پنج ذراع است و این قول حافظ ابن عساکر است؛ ولیکن ابوالمعالی المشرفصاحب «مثیرالغرام» طول را هفتصد و هشتاد و چهار ذراع و عرض را چهارصد و پنجاه و پنج ذراع می‌نویسد و ناصرخسرو علوی در «سفرنامه» خود، طول شرقی را ششصد و هشتاد و سه ذراع و طول غربی را ششصد و پنجاه ذراع و عرض را چهارصد و هشتاد و سه ذراع می‌نگارد. و اراضی مضافه چند خیابان دارد که با احجار کبود فرش کرده‌اند و چند باغچه در اطراف خیابان‌ها است که اشجار ندارند و در وقت کثرت جمعیتصفوف جماعت در میان آنها نماز می‌گزارند و اطراف حرم مبارك نیز رواق‌ها است که در آنها ستون‌های متعدده نصب کرده‌اند وصفوف جماعت در آنجا بسته می‌شود.

ابواب حرم مبارک

بدان که حرم مبارك از جوانب اربعه ابواب متعدده دارد که داخلصحن می‌شوند. اسامی بعضی از آنها با اسامی قدیمه که در کتب ضبط است موافق باشند و اسامی بعضی مخالف؛ اما آنچه موافق است و تغییر ننموده، باب‌العمره و باب‌ابراهیم که در سمت جنوب باشند و باب‌السلام و باب‌العباس و باب‌علی که در سمت شمال واقعند، باب امهانی و باب مدرسهٔالشریفه و باب‌الجیاد و باب‌البغله و باب‌الصفا که در سمت مشرق هستند (باب‌الجیاد را باب اجیادالصغیر هم نوشته‌اند) و باب‌الزیاده است که در سمت مغرب است. اما ابوابی که اسامی آنها تغییر کرده است، باب‌الجنائز و باب‌البازان و باب‌المجاهدین

ص: ۱۱۲

و بـاب عزوره مصحَّف خزوره و باب‌السدّه و باب دارالعجله و باب‌السکینه است که در کتب قدیمه به همین نو که رقم شد، ضبط نموده‌اند؛ ولی در این عصر اسامی دیگر دارند که بدین نحو می‌نامند: باب داودیه، باب‌الرداع، باب‌النبی، باب‌الدریه، باب‌العتیق، باب‌البسطی، باب‌القبطی، باب‌القاضی، باب‌الحنّاطین. و معلوم نیست کدام‌یک از این اسامی جدیده در ازای کدام یک از آن اسامی قدیمه است. و عدد ابواب حالیه نیز افزون‌تر از عدد ابواب قدیمه است و بعضی یک طاق دارند و بعضی دو طاق و بعضی سه طاق.

بنای کعبه

بدان که حضرت خلیل به امر رب جلیل، بنای کعبه را در سنصد سالگی کهصد و هشتاد و نه سال قبل از ولادت عیسی علیه السلام است بنیاد نهاد و تاکنون که هزار و دویست و نود و هفت هجری است، سه‌هزار و هفتصد و هفتاد سال شمسی است که بنا شده است؛ تا دوهزار و هفتصد و هفتاد و پنج سال تغییر نکرده، به همان منوال باقی ماند. بعد از آن، طایفه قریش خراب نموده ارتفاع آن را افزون‌تر کردند و در آن وقت حضرت رسولصلی الله علیه و آله در سن سی و پنج سالگی بودند. هشتاد و دو سال نیز به همان حال باقی ماند؛ پس از آن، حصین بن نمیر ملعون در ایام یزید بن معاویه– علیه‌الهاویه– در سنه ۶۴ هجری منهدم ساخته سوزاند. از آن به بعد، عبدالله زبیر تجدید بنا کرده، بر طرز بنای حضرت خلیل بنیاد نهاد و نه سال بدان منوال ماند. بعد حَجّاج ملعون در سنه ۷۴ هجری هدم بنای کعبه نمود و به وضع دیگر تجدید بنا کرده، حجرالاسود را از درون خانه بیرون آورده، نصب نمود و سیصد و هفده سال که از هجرت گذشت، ابوطاهر سلیمان قرمطیصاحب بحرین، در عصرالمهدی بالله عبیدالله، اول خلفای فاطمیین، در روز ترویه وارد مکه شده قتل و غارت کرده، حجرالاسود را از آنجا به ولایت خود برد و بیست و دو سال در آنجا ماند.صاحب «کتاب‌الخزاین» می‌نویسد: دخل‌القرامطه فی مکهٔ فی ایام الموسم و أخذوا الحجرالاسود و قتلوا خلقاً کثیرا وبقی الحجر عندهم عشرین سنهٔ. و در این چند سال کسی در ایام حج به زیارت حجرالاسود نمی‌رفت و در آن ولایت متروک ماند. بعد از بیست و دو سال، در سنه ۳۳۹ به مکه آورده نصب کردند. بالجمله در بنای کعبه تبدیلات

ص: ۱۱۳

و تغییرات زیاد شده است. سلاطین و ملوک عثمانیه و چرکسیه نیز تجدید عمارت کرده‌اند چنان که ملک‌الاشرف خادم‌الحرمین برسبای «(۱)» در سنه ۸۲۶ تجدید عمارت کرده و خادم‌الحرمین قایتبای «(۲)» در سنه ۸۸۴ تجدید عمارت نموده؛ بعد از آن سلاطین عثمانی مرمت کردند و اسامی آنها در اندرون خانه در طرف رکن یمانی در چند سنگ منقور است.

عرض و طول و استار کعبه معظمه

بدان که طول خانه، سی ارش و عرض آن شانزده ارش است و ارتفاع آن از سطح مسجد سی ذراع است و قطر دیوارش شش شبر است. و چون سطح اندرون بیت چهار ارش از مسجد، یعنی زمین مسجد بالاتر است و سقف آن هم پوشش دیگر دارد، لهذا ارتفاع اندرون خانه از سطح تا سقف، هفده ذراع است و سطح اندرون خانه را به سنگ مرمر مفروش کرده‌اند؛ بعضی بزرگ و بعضی کوچک و برخی شکسته‌اند و پاره‌ای درست؛ و در دیوارهای آن نیز از همان احجار نصب نموده‌اند که اسامی بعضی از سلاطین در آنها منقور است و بر سقف اندرون خانه پرده‌های دیبای ممتاز آویخته‌اند و در طول خانه سه عدد ستون چوبین است که قنادیل نقره‌ای کوچک به آنها آویخته‌اند و در وسط دو ستون آن، یک عدد سنگ قرمز طولانی است که حضرت پیغمبر خاتم‌صلی الله علیه و آله بر روز آن نماز خوانده اند؛ و در زاویه دست راست اندرون خانه، دریچه‌ای است که به بام می‌روند و آن را باب‌الرحمه نامند و بیست و نه پله دارد که از آنها بر فراز بام روند. و بر بالای کعبه از بیرون خانه، جامه ضخیمی از جنس حریر پوشانیده‌اند که اسم سلاطین را با مفتول زرد بر منطقه آن دوخته‌اند و هر سال در موسم حج تجدید نمایند و جامه سابق را خدام کعبه پاره کرده مابین خود قسمت نمایند؛ اکثر حجاج تیمناً و تبرّکاً هدیه‌ای داده از آنها می‌ستانند.

ارکان کعبه

بدان که کعبه را از چهار زاویه، چهار رکن است و هر رکنی به نامی موسوم است که نسبت

۱- از ممالیک مصر که از سال ۸۲۵ تا ۸۴۱ سلطنت کرد.

۲- سیف‌الدین قایتبای که آثار وی در حرمین شریفین بسیار گسترده است، در شمار ممالیک مصر است که از سال ۸۷۲ تا ۹۰۱ هجری که درگذشت سلطنت کرد.

ص: ۱۱۴

به مملکتی است و قبله اهل آن مملکت است. اول رکنی است که در جنوب شرقی است و آن را رکن عراقی نامند و حجرالاسود در آن رکن واقع است؛ و دوم رکنی است که در شمال شرق است و آن را رکن شامی گویند و محاذی حجرالاسود است، ولی سنی‌ها این رکن را عراقی نامند و این غلط است، رکن عراقی همان است که حجرالاسود در آن است. سیم رکنی است که در شمال و غرب است که آن را رکن مغربی نامند، ولی سنی‌ها آن را رکن شامی گویند و غلط است، زیرا که رکن شامی، همان رکن شرقی است که ذکر شد. چهارم رکنی است که در جنوب و غرب است و آن را رکن یمانی نامند و اسم این رکن متّفق علیه شیعه و سنی است، هیچ یک از این دو طایفه اختلافی در تسمیه آن ندارند.

درب کعبه معظمه

بدان که در کعبه، سوی مشرق است و چهار ارش از زمین بالاتر است که با نردبان باید از آن در به بیت‌الله الحرام داخل شد و طول درب خانه نیز تقریباً شش ارش و نیم است و پهنای هر مصراعی یک گز و سه چارک است و چهار حلقه نقره بر آن نصب است.

حجرالاسود

بدان که طول حجرالاسود یک دست و چهار انگشت و عرض آن هشت انگشت است و شکسته شده، هفده پارچه است، به هم وصل کرده، دور آن را نقره گرفته‌اند. از حجرالاسود تا درب خانه چهار ارش است.

مقام ابراهیم

بدان که مقام ابراهیمصلی الله علیه و آله در برابر خانه کعبه واقع است، در مشرقی مایل به جنوب بیت است و تقریباً بیست و شش ذراع و نصف، میان خانه و مقام فاصله است. بقعه و ضریح کوچکی دارد. روی ضریح روپوش گلابتون است که هر سال تجدید می‌شود. سنگی که جای پای حضرت ابراهیم علیه السلام بر روی آن است و در بنای کعبه در بالای آن ایستاده بودند، در میان ضریح است. آب زمزم را برای استشفا در میان چای پا ریخته می‌نوشند. و پشت بقعه، چهار طاقی کوچکی است که سه طرف آن باز است و حجاج در آنجا نماز می‌خوانند. ملک‌الاشرف خادم‌الحرمین اینال ناصری، «(۱)» بقعه را تجدید

۱- الملک‌الاشرف سیف‌الدین أینال علائی ظاهری اجرود از ممالک مصر است که از سال ۸۵۷ تا ۸۶۵ سلطنت کرد. در متن« ناصری» آمده که قاعدتاً باید« ظاهری» باشد.

ص: ۱۱۵

عمارت کرده، اسم و تاریخ او را در دو طرف غربی پایه سنگ نَقْر کرده‌اند. بعد از آن ملك‌الکامل خادم‌الحرمین قانْصوه غَوری، «(۱)» در سنه ۹۱۵ تجدید عمارت کرده، اسم و تاریخ بنای آن را نیز در دو طرف شمال و جنوب در پایه سنگ نقر کرده‌اند.

حجر اسماعیل

بدان که حجر اسماعیل فضایی است در برابر رکن شامی و رکن غربی شمالی، دیوار از سنگ بر دور آن کشیده‌اند. دو ذراع ارتفاع آن است و دو ذراع عرض دارد و از طرف رکن شامی و رکن غربی، به قدر دو ذراع و نیم از دیوار خانه فاصله دارد که حجاج از آن دو طرف داخل حِجر می‌شوند. میزاب رحمت هم در وسط بام خانه، در طرف حجر واقع شده، آب آن بدانجا می‌ریزد. طول میزاب سه گز است و عرض آن دو ثلث ذراع و به قدر دو ثلث ذراع هم داخل دیوار است. و زیر ناودان در حجر اسماعیل، سنگ سبزی است که مقام ابراهیم است و حضرت اسماعیل و هاجر در آنجا مدفونند.

مستجار

بدان که مستجار در پشت درِ خانه است و به رکن یمانی اتصال دارد. سابقاً درِ خانه از آنجا بوده است. چون محل استجاره انبیا بوده، لهذا آنجا را مستجار می‌نامند.

چاه زمزم

بدان که چاه زمزم، در شرقی خانه واقع است. میان خانه و زمزم، چهل و شش ارش فاصله است. حظیره بر سر چاه ساخته‌اند و اطراف چاه را از مرمر بالاـ آورده‌اند. قطر چاه دو ذرع و نیم است و عمق چاه از قرقره که آب می‌کشند تا سطح آب، چهارده ذرع است که از قرقره تا سطح زمین سه ذرع است؛ و پایین‌تر از حظیره چاه زمزم، دو بقعه دیگر است که یکی محل ساعت و دیگری کتابخانه است.

شاذروان

بدان که شاذروانصفه پایین دیوار خانه است که الواح رخام خمیده بر آنجا نصب کرده‌اند.

۱- الملك الاشرف قانصوه الغوری از آخرین سلاطین مملوك است که از سال ۹۰۶ تا ۹۲۲ سلطنت کرد. پس از وی‌طومان‌بای به سلطنت رسید، اما در همان سال یعنی سال ۹۲۲ عثمانی‌ها مصر را فتح کردند.

ص: ۱۱۶

دو ثلث شبر، ارتفاع شاذروان است و نصف ذراع عرض آن است و طول سنگ‌ها یک ذرع و نیم است.

مصلی

بـدان که در اطراف مسـجدالحرام قـدیم سه مصـلی است. میـان رکن یمـانی و غربی، مصـلای مـالکی است. مقابـل حجر اسـماعیل، مصـلای حنفی اسـت. مقابـل حجرالا-سود، مصـلای حنبلی اسـت. شـافعی مصـلای جـداگانه ندارنـد؛ در طرف مقـام ابراهیـم، نمـاز می‌خوانند. و ترتیب نماز هم بدین نحو است: اول شافعی در مقام ابراهیم؛ دوم حنفی در مصـلای خود؛ سیم مالک در مصلای خود؛ چهارم حنبلی در مصلای خود.

صفا و مروه

بـدان که کوهصـفا و مروه را اکنون نمی‌توان (کوه) گفت. شـریف عبـدالمطلب، خراب کرده، خانه ساخته است. اکنون دو ایوان در آنجا است که از آنجا سعی می‌کنند.صفا در شرقی خانه، در دامنه کوه ابوقبیس است. مروه مابین شمال و مشرق خانه است و سیصد و چهارده ذرع فاصـله آن دو کوه است. و ازصـفا تا مروه بازار و دکاکین است و معتبر عام است و در وقت سـعی، باید از میان بازار گذشت.

حطیم

بدان که در روایات لفظ حطیمی وارد شده است که از اجزای کعبه است و در تعیین آن اختلاف کرده‌اند؛ بعضـی نوسند: وَهُوَ مابَین الرکن الذی فیهِ الحَجَرالاسوَد وبین الباب کما جاءت بِهِ الروایهٔ؛ سُمِّ حطیماً لانَّ النّاس یَزدَحِموُنَ فیهِ عَلَی الدُّعاء ویحطم بعضهم بَعضاً. «(۱)»

وصـاحب قـاموس می‌نویسـد: الحطیم حِجر الکعبـهٔ، أو جِـداره، أو مابین الرُّکنِ وزمزم والمقام وزادَ بَعضـهُم الحِجر، أو من المقام إلی البـاب، أو مـابین الرن الا-سود إلی البـاب، أو إلی المقـام حیثُ یتحطّم النـاس للـدعاء وکـانت الجاهلیـهٔ تتخالف هناک. «(۲)» اگرچه تردیداتصاحب قاموس زیاد است ولی علی‌الاشهر، حطیم یا حجر اسماعیل است یا ما

۱- کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲،ص ۱۹۲، ح ۲۱۱۵

۲- قاموس المحیط،ص ۱۴۱۵ چاپ موسسهٔ الرسالهٔ عبارت فوق بر اساس آنچه در آن چاپ آمده اصلاح شد.

ص: ۱۱۷

بین رکن حجرالاسود و درب خانه است که حجاج در آنجا جمع شده، قرائت ادعیه می‌نمایند.

دوشنبه چهارم مصمم طواف بیت‌الله الحرام شده از باب‌الزیاده داخل گشته، پابرهنه از سمت مصلای حنفی رفتم. سنگ‌های خیابان مسجد به طوری گرم بود که پا را متألّم می‌ساخت. بعد از اتمام هفت شوط، چنون طواف مستحب بود، نماز طواف را در حجر اسماعیل خواندم و بعد به مصلای حنبلی رفته، شروع به تلاوت قرآن نمودم که ان‌شاء الله در ایام توقف مکه معظمه بتوانم یک قرآن ختم کنم. شیخ ابراهیم رئیس خواجه‌های حرم با معدودی از خواجه‌ها در آنجا بودند، به آنها اظهار مهربانی کردم. عدد خواجه‌ها را پرسیدم، پنجاه و پنج خواجه سیاه در حرم مبارک است که سلاطین عثمانی آنها را به مرور از اسلامبول فرستاده، موظف نموده‌اند که در حرم مبارک خدمت نمایند. دو خواجه هم با واپور همراه ما روانه کرده بودند. اغلب آنها در سنّ کهولت هستند و رئیس آنها خواجه پیر موقّری است و همه خواجه‌ها از او احترام می‌نمودند. خواجه‌های حرم را اگر رعایت نمایند با حجاج خوب رفتار می‌کنند و اگر رعایت ننمایند در نهایت سختی و درشتی حرکت می‌نمایند. امسال به ملاحظه رعایتی که از من می‌دیدند و سفارشاتی که از من شنیدند، با حجاج به احترام حرکت می‌نمودند و اذیت نمی‌کردند. بالجمله بعد از خواندن قرآن، از باب‌الصفا برون آمده به بازدید ناشدپاشا والی سابق مکه که در جوار مسجدالحرام است رفتم. نظیف‌پاشا مستشار بحریه هم در منزل او بود. هر دو تا کنار درب خانه به استقبال آمده، بازوی مرا گرفته به بالا بردند. قهوه و چایصرف شده مراجعت نمودم و در مراجعت نیز به همان منوال در نهایت ادب مشایعت نمودند. والی مزبور درشکه خود را برای من حاضر کرده بود، سوار شده به منزل آمدند. عصری جنابان حاجی محمدحسین پسر مرحوم میرزا باقر مجتهد تبریزی و حاجی میرزا یوسف‌دایی، که آدم ادیب فاضلی است، به دیدن آمدند؛ با آنها بهصحبت مشغول شدیم. نصیرالملک و عبدالحسین‌خان سرتیپ و محمدتقی‌خان قاجار هم حاضر بودند. پس از آن سرعسکر آمده یک ساعت نشسته وصحبت داشته رفت و به واسطه امتداد زمانِ مجلس امشب، نتوانستم به مسجدالحرام مشرف شوم.

سه‌شنبه پنجم مصمم طواف گشته، از باب‌الزیاده داخل شده، طواف کردم و در حجر

ص: ۱۱۸

اسماعیل نماز خواندم و در مصلای حنبلی قرائت قرآن نمودم و از آنجا به منزل مراجعت کردم. والی‌پاشا و کامل افندی آمدند با آنهاصحبت داشتیم. بعد از آن میرزا اسحاق مستوفی آذربایجان و پسرهای حاجی کاظم ملک‌التجار تبریز، به دیدن آمدند. بعد از رفتن آنها، چون شنیدمصبیه نواب مستطاب معتمدالدوله، که عیال وزیر لشکر است، و دختران مرحوم فخرالدوله از راه جبل آمده بودند، رقعه‌ای به آنها نوشته فرستادم و احوالپرسی کردم. و عصری جناب شیخ‌الحرمین شریف عبدالمطلب با والی‌پاشا آمدند.

جناب شریف با درشکه و با یک دسته سرباز آمده بودند. سربازها در جلو عمارتصف کشیدند. جناب مشارالیه به میان اطاقی که منزل فرزندی ابوالنصر میرزا بود آمدند، بهصحبت مشغول شدیم و در خصوص رؤیت هلال و غرّه ماه سخن به میان آوردیم.

جناب حاجی ملاباقر واعظ هم حضور داشت. از جواب‌های جناب شریف معلوم شد در غرّه بودن روز پنج‌شنبه احتجاجی جز لجاج ندارد. ما هم چون حال او را چنین دیدم، چندان وقعی نگذاشتیم. بعد از ختم مجلس، خداحافظ کرده رفت. شب را به مسجدالحرام مشرف شده، طواف مخصوص به جهت اعلیحضرت شاهنشاه- روحنافداه- که ولی‌نعمت کل هستند و طواف دیگر به جهت اعلیحضرت سلطان روم که در این سفر تفقد و التفات فرمودند بجا آوردم و در این ایام و لیالی برای هر یبک از شاهزادگان عظام و اخوان کرام و وزراء فخام و احباب عالی مقام و کذلک برای خاقان مغفور و شاهنشاه مبرور و سایر مرحومین و مرحومات نیز طواف‌های مخصوص به عمل خواهد آمد، و ذکر نام آنها موجب ریا خواهد بود.

چهارشنبه ششم دو ساعت از روز گذشته به دیدن حاجی میرزا حبیب‌الله مجتهد رشتی که از شاگردان معتبر مرحوم مبرور شیخ محمدحسن- اعلی‌الله مقامه- است رفتم و از ملاقات ایشان بهره‌مند گشتم؛ مجتهد کامل جلیل‌القدری است در باب رؤیت هلال و غره ماه نیز با ایشانصحبت داشتیم. بر جناب معزی‌الیه نیز ثابت نشده بود که در چهارشنبه هلال دیده شده، حتی حجاج ایرانی و شامی و مصری نیز که از راه بحر و جبل آمده بودند، در روز چهارشنبه، هلال را ندیده بودند. بالجمله بعد از انقضای مجلس، خداحافظ کرده به منزل آمدم. در قرب عمارت شریف عبدالله مرحوم، ازدحام و جمعیت زیاد از سوار و تفنگچی و سرباز پدیدار شد که به اتفاق جناب شریف با محمل مصری

ص: ۱۱۹

می‌آمدنـد. چون کثرت ازدحام، عرض و طول کوچه را فرا گرفته بود، لهذا عبور از آنجا برای ما مشـکل بود، لابداً بر بالای سـکوی جلوی عمارت شـریف عبداللهصـندلی گذارده نشـستیم. جناب شریف که با محمل مصری می‌آمدند، از دور مرا دیده، تعارف کرده گـذشت؛ مـا هم خواستیم که از سـکو پایین آمـده به منزل برویم. کسان مرحوم شـریف عبـدالله، تکلیف قهوه و غلیان کردنـد؛ چون شریف مرحوم مزبور به قتل رسیده و کسانش دلشکسـته بودنـد، تکلیف آنها را پذیرفته به میان اطاق رفتیم که دلجویی از آنها شده باشد.

مرا در اطـاق دیوانخانه شـریف مرحوم جا دادنـد و از قراری که می‌گفتنـد، از بعـد قتل شـریف تا امروز، در این اطاق باز نشـده بوده است. تمـام اسـباب مبـل اطاق در نهایت تزئین موجود بود. قهوه و شـربت در ظروف مرصع با دسـتمال‌های مفتول دوز که شـده‌های مروارید به آنها آویخته بود آوردند. برادرزاده‌های مرحوم شیف نیز خبر شده فوراً حاضر شدند. هر دو یآنها جوان مودب بودند و به عربی و ترکی حرف می‌زدند و از ورود ما اظهار امتنان نمودند که بعد از شـریف مرحوم، درب خانه او باز نشده بود و ورود شما را به فال نیک گرفتیم. یکی از آنها پسـر شیخ عثمانی بود و بیست ساله به نظر می‌آمد و دیگری پسر شریف عبدالاله بود که از دیگری بزرگتر بود. بعـد از انقضـای مجلس، برخاسـتم، هردوی آنهـا بازوی مرا گرفته تا درب عمارت آوردنـد. اسب عربی با یراق‌های طلا حاضـر کرده بودنـد. سوار شده به منزل آمدم و عصـری به دیدنصبیه نواب مسـتطاب معتمدالدوله- دام اقباله- رفته، مراجعت به منزل نمودم و شب را به مسجدالحرام مشرف شده، طواف مستحب بجا آوردم.

پنج‌شـنبه هفتم جناب حاجی میرزا حبیب‌الله مجتهـد به بازدیـد آمدنـد. عبـدالرحمن، امیر حاج جبل نیز به دیـدن آمـد. اظهار مهربانی نمودم. از او هم در باب رؤیت هلال سئوال کردیم، جواب داد، هر قدر در بین راه اسـتهلال کردیم در روز چهارشنبه گذشته، هلال دیـده نشـد؛ چون امروز به حساب‌سـنی‌ها روز هشـتم ماه و روز ترویه است و بایـد امروز به جانب منی و عرفات حرکت نمایند، و به حساب اهل تشیع روز هفتم است، نه روز ترویه و بایست فردا از شـهر مکه حرکت نماینـد، لهذا به حاجی محمد مخرج قدغن کردم به حمله‌داران ایرانی بسپارد، امروز حرکت نکرده فردا را مستعد حرکت باشند. خروج روز ترویه را بعضی از علما مستحب دانستند و بعضی واجب. در هر حال، چون به حساب ما،

ص: ۱۲۰

روز ترویه فردا است، تکلیف شرعی خود را در این دانستم که فردا خارج شویم و متابعت دیگران را ننماییم. اکثر اهل تشیع نیز متابعت ما را نموده خارج نشدند. محمدخان قونسول به حرف حمله‌داران احتیاطی از این مخالفت داشت که بعضی مفاسد واقع خواهد شد؛ چون نیت خود را خالص دانسته، طریق لجاج را پیشنهاد خود نکرده بودم، ملاحظه این احتیاط را نکرده در شهر ماندیم و شب به مسجدالحرام مشرف شده، طوافنمودم و چون شب جمعه بود و به عادت معموله می‌بایست غسل نموده زیارت جامعه بخوانیم، خواجه‌های حرم حظیره چاه زمزم را قورق کردند، به آنجا رفته، غسل کردم و بعد زیارت خوانده، هفت شوط دیگر نیز بجا آورده، معاودت نمودم.

جمعه هشتم چون روز ترویه و روز خروج از مکه معظمه است،صبح به مسجدالحرام رفته، طواف کرده، بعد به چاه زمزم رفته غسل نموده، به حجر اسماعیل آمده، احرام بسته، چهار ساعت از روز گذشته، به میان تخت نشسته، عازم منی و عرفات شدیم. تمام شیعه‌ای هم که در شهر بودند امروز حرکت کردند، اگرچه در وقت (رفتن) به عرفات بیتوته در منی مستحب است، ولی ما این استحباب را موقوف داشته، مختصراً بجا آوردیم. ساعتی، در وقت عبور از منی پیاده شده، توقف نمودیم، پس از آن سوار شده سه ساعت به غروب مانده وارد عرفات شدیم. خیمه ما را در جایی زده بودند که نزدیک به عرفات بود. وجوب وقوف در عرفات، اگرچه روز نهم بعد از زوال تا غروب شرعی است که وقت افطار و نماز مغرب باشد، ولی توقف امروز ما، من باب‌المقدمه بود که فردا نیت وقوف کرده بمانیم و این وقوف واجب است ولیکن رکن نیست. بالجمله اردوی شامی و مصری با جناب شریف مکه، در سمت یمین بود و اردوی ما با تمام شیعه‌ها، در سمت یسار و محمدخان قونسول هم در نزدیک ما خیمه زده، بیرق شیر و خورشید دولتی را برافراخته بود. عسکر و تفنگچی و ضبطیه هم که از جانب والی‌پاشا همراه ما آمده بودند، در نزدیک خیمه ما منزل کردند و چون هنوز اردوی سنی‌ها حرکت نکرده بودند،صحرای عرفات یمیناً و یساراً مملو از جمعیت بود. محل شامی و مصری با جناب شریف و والی‌پاشا، نزدیک غروب با توپ و مشعل رفتند و ما با حجاج شیعه توقف نموده در عرفات ماندیم و شب را جناب حاجی میرزا حبیب‌الله مجتهد نماز به جماعت مشغول گشته،

ص: ۱۲۱

صفوف زیاد بسته شد و بعد از نماز در خیمه‌ها روضه‌ها خوانده شده،صدای گریه و ناله و دعا به آسمان بلند گشت.

قَومٌ علی عَرَفاتِ قَدْ وقفُوا وَقَد باهی بِهِم ذُوالعرشِ أملاک السَّماء

اذ قالَ یا أهلَ السّمواتِ انْظُروا وفدی وَکل قَدْ أضَّرَ به الظمآء

أشْهَدتکم انّی غَفَرْتُ ذُنُوبَهُمْ وَعَفَوْتُ عَنهُم أجمَعینَ تَکَرُّما

عرفات

بدان که از عرفات تا شهر مکه، چهار فرسنگ است و در طرف شرق و جنوب مکه، واقع است. منی و مشعر در راه عرفات واقع است. از شهر تا منی یک فرسنگ است و از منی تا مشعرالحرام یک فرسنگ و از مشعر تا عرفات دو فرسنگ می‌باشد. در اول خاک عرفات، عَلَمین برای حدود آن وضع کرده‌اند؛ از آنها که داخل شوند، اول عرفات است.

در نزدیک کوه عرفات، بِرکه است که از آب زبیده پر می‌کنند. آب عرفات را زبیده، زن هارون‌الرشید قناتی کنده، آب را از آن کوه‌های طایف تا عرفات آورده و از آنجا به شهر مکه داخل نموده است و آب مکه معظمه همان آب است. به فاصله دو ذرع و سه ذرع در زیر زمین جاری است و خواب زبیده در احداث این قنات معروف است. حاجت به نارش نیست. و در عرفات مسجدی نیز هست که در وقت ورود به آنجا، در طرف یمین واقع است و معروف به مسجد ابراهیم می‌باشد.

شنبه نهم دو ساعت از روز گذشته به بازدید حاجی میرزا یوسف‌دایی رفتم و نزدیک به ظهر به دامنه کوه عرفات رفته، از آب قنات غسل نموده معاودت به منزل نمودم و بعد از زوال، نیت وقوف را وجوبا بدین نهج کردیم: «می‌باشم در عرفات از پیشین امروز تا شام در حج تمتع حجهٔ‌الاسلام به جهت اطاعت خداوند عالم.» و بعد، به خواندن ادعیه مستحبه پرداختیم و نماز ظهر و عصر را در اول وقت بجا آوردیم، به یک اذان و اقامه، چهار ساعت به غروب مانده حکم کردیم شیپور زده مردم را خبر نمایند که غروب حرکت کنند. بعد از غروب، شیپور ثانی برای حرکت زده شده، تمام حجاج حرکت نمودند. منصور شریف را با پنجاه سوار از دنبال گذاشتیم که اگر کسی در عقب مانده باشد به قافله برسانند و خودمان

ص: ۱۲۲

بـا عسـکر و تفنگچی و ضـبطیه از دنبـال حجـاج حرکت می‌نمـودیم که بـا امنیت و انتظـام برونـد. دو سـاعت و نیم از گـذشـته، وارد مشـعرالحرام شـده، اسـتحباباً در طرف دست راست، در شـکم وادی منزل نمودیم. در رفتن به مشـعرالحرام، مسـتحبات آن را به عمل آوردیم. اولّا به آرامی تن و دل و ذکر و استغفار، حرکت می‌نمودیم؛ ثانیـاً از جـانب دست راست، به تلّ سـرخ که رسـیدیم، دعای مخصوص را خوانـدیم و نماز مغرب و نماز عشا را به تأخیر انـداختیم تا به مشـعرالحرام رسـیدیم و هر دو نماز را به یک اذان و اقامه جمع کردیم و چون به مشـعرالحرام رسدیم، نیت کردیم که: «شب را به روز می‌آوریم در مشعرالحرام، در حج تمتع از جهت رضای خدا». و بعضـی از علما بیتوته در مشـعرالحرام را واجب می‌دانند و چون در شـکم وادی فرود آمدیم، دعای مخصوص را خواندیم و شب رابه عبـادت و طـاعت پرداخـتیم و بـا وضو به دامنه کوه رفته، هفتـاد سـنگ ریزه برای رمی جمرات به همـان علامـاتی که مقرر است، یک‌یک را برچیدیـدم. سـنگ‌ریزه‌ها سـرمه رنگ و منقط بود، نه سـخت بود و نه سـست و به قدر سـر انگشت بود و در وقت برچیـدن سـنگ، دامنه کوه مشـعرالحرام از کثرت مردم چراغـان شـده، پر از لاله و فانوس بود که ذکوراً و اناثاً سـنگ بر می‌چیدنـد. نزدیـک به طلـوع فجر، نیت وقـوف در مشـعرالحرام را، که واجب رکن است، بـدین نهـج کردیم: «ی‌بـاشم در مشـعرالحرام تـا طلوع آفتاب، در حج تمتع، به جهت وجوب آن، قربتاً الی‌الله». و بعد از نیت مشغول خواندن ادعیه شدیم، مشعرالحرام را مُزدَلفِه نیز گویند.

منی

یک‌شـنبه دهم بعد از طلوع آفتاب حرکت کردیم. وقتی که آفتاب به کوه بیشتر تابید، دعای مستحب را خواندم و به آرامی و وقار و ذکر الهی و اسـتغفار گـذشتیم و به وادی که اول خاک منی است رسـیدیم. از روی اسـتحباب، هروله‌کنان گذشتیم؛ به این معنی که مرکب را تند راندیم و دعای مستحب را خواندیم. یک میدان به منی مانده، والی‌پاشا یدک و اسب سواری فرستاده، ولی سوار اسب نشـده با تخت و به همان هیئت اجتماع به خط مسـتقیم به جمره عقبه رفته، اسـتحباباً پیاده شـده، ده ذرع فاصـله گذارده، پشت به قبله ایسـتاده، با وضو و دعا، هفت سـنگ‌ریزه در دسـتم گرفتم؛ بدین نهج وجوباً نیت کردم که، هفت سـنگ به جمره عقبه می‌اندازم در حج تمتع، به جهت واجب بودن آن، قربةً الی‌الله.

بعد از آن به

ص: ۱۲۳

ترتیب هفت سنگ را انداختم به جمره عقبه برخورد. مراجعت به منزل نمودم؛ قربانی و تقصیر کرده، محِل شدم، غیر از زن وصید و بوی خوش آنچه را بر خود حرام کرده بودم بر من حلال شـد. سه ساعت به غروب مانده با اصحاب و اتباع و سوار و عسکر، وجوباً به شهر رفته، داخل مسجدالحرام گشته، به قانون سابق، طواف حج تمتع و نماز و سعی میان مروه وصفا نمودم؛ بوی خوش بر من حلال شد ولی به حکم احوط اجتناب از بوی خوش کردم و بعد طواف نساء و نماز، آن را که واجب غیرر کن است بجا آوردم؛ زن وصید هم بر من حلال گشت. امشب چون خسته بودم سعی میان مروه وصفا را سواره نمودم و بعد از طواف نساء، یک ساعت از شب گذشته مراجعت به منی کردم. امشب را جناب شریف و والی‌پاشا در اردوی خود آتش‌بازی می‌نمودند و محمدخان قونسول در اردوی ما آتش‌بازی و هر دو اردو چراغان شد. خیلی باشکوه و باصفا بودند و چون بیتوته در منی واجب است، امشب که شب یازدهم است با شب دوازدهم در منی مانده بیتوته خواهم کرد.

دوشنبه یازدهم سوار شده به اردوی جناب شریف و والی‌پاشا رفته بازدید کردم.صحبت از حجاج شد، والی‌پاشا حجاج جاوه را اکنون در تحت اختیار دولت فلمنک «(۱)» هستند، هشتادهزار نفر می‌گفت و سایر حجاج هم از ایرانی و مصری و شامی و غیره هفتادهزار می‌شوند، که همه جهت امسال یک‌صد و پنجاه‌هزار نفر بودند. بالجمله مراجعت به منزل نموده، برای رمی جمرات اولی و وسطی و عقبه رفته، به قانون سابق، با وضو و دعا، نیت رمی جمرات کردم و در رمی جمره اولی و وسطی رو به عقبه ایستادم و بعد بن منزل آمدم. جنابان حاجی شیخ‌الرئیس و حاجی میرزا یوسف‌آقا به دیدن آمدند. با آنها بهصحبت مشغول شدیم و بعد از رفتن آنها به مسجد خیف رفته، نماز مغرب و عشا را در آنجا خوانده، مراجعت به منزل نمودم و شب را به دیدنصبایای مرحومه فخرالدوله رفتم و امروز بعد از ظهر جناب شریف مکه معظمه و والی‌پاشا با حجاج شامی و مصری معاودت به شهر کرده و ما در منی ماندیم.

بدان که منی در سمت مشرق و جنوب شهر مکه است و در میان دو کوه واقع است

۱- . مقصود دولت هلند است.

ص: ۱۲۴

و در آنجـا ابنیه و عماراتی در دو طرف خیابان ساختهانـد که حجاج منزل می کننـد ولی کفایت تمام آنها را نمی‌دهـد؛ اکثر در میان خیمه توقف می‌نمایند و قربانی را در آنجا می کنند.

مسجد خیف

بـدان که مسـجد خیـف در منی و در وقت رفتن، در سـمت یمین و در دامنه کـوه است.صـحن بزرگی دارد و در وسـط آن گنبـدی است، اطراف آن بـاز است. محرابی دارد که هفتـاد و پنـج پیغمبر در آنجـا نمـاز خواندهانـد و چنین گوینـد که، قبر هفتـاد پیغمبر در خیف است ولی علامـت ندارنـد و نیز گوینـد قبر حضـرت آدم نزدیک مناره است و مناره وسـطی را ملک مظفرصاحب یَمَن ساخته است و مناره نزدیک درب مسجد را ملک قایتبای بنا کرده است و اصل مسجد را هم که در جنوبصحن واقع است، ملک قایتبای در سنه ۸۹۴ بنا کرده است. اسم او در بالای محراب است. بیست و یک سـتون در طول مسـجد واقع شده و چهار ستون در عرض آن و طولصـحن مسـجد یک‌صد و هشت ذرع است و عرض آن نود و یک ذرع. سلطان احمدخان پسر سلطان محمدخان ثانی نیز در سنه ۱۰۲۵ تجدیـد عمـارت کرده، تاریـخ و اسم او را در آنجـا نگاشـته‌اند و اسم قاتیبـای بـانی اول را هم در بالاـی محراب به حـال خود گذاشته‌اند. دیشب در مراجعت از مسجد خیف، شریف منصوری که با محافظین عسکریه همراه من بودند و محافظت اردوی حجاج می‌نمودنـد، به این خیـال افتـاده بود که برای حق‌الزحمه خودش و محـافظین، شتری یـک ریـال فرانسوی از حجاج گرفته شود و این مطلب را به من اظهـار کرده به عربی تقریر نمود که، معمولی همه ساله بوده است و امشب وقت مطالبه آن است والامرُ مِنکُم! جواب دادم، این وجه زیـاد است، ولی قراری خـواهم داد که به شـما هم حق‌الزحمه برسـد. از احمـدخان قونسول تحقیق کردم، جواب داد، این بـدعت و بی‌اعتدالی را همیشه می کرده‌اند ولی چند سال است سـفارت، اهتمامی در موقوفی این بدعت دارد، اجرای آن با شـما است. خیـالی که شـریف منصور کرده بود از پنـج‌هزار تومـان هم زیادتر می‌شـد و محافظین دویست نفر بودنـد و مخارج آنها را هم خود من می‌دادم، به ملاحظه آن که سال‌های بعد از محافظت حجاج

ص: ۱۲۵

غفلت ننمایند و امیدوار باشند، قرار دادم و دایره‌ای کشیدم، اسامی هفتاد هشتاد نفر معارف و اعیان حجاج را نوشتند که هر کس به میل خود وجهی بدد. پنجاه تومان و یک خلعت هم خود من بدهم، این وجه را جمع و تقسیم کرده به محافظین بدهند. اگر سابقاً وجود گزاف به طور اعتساف می‌گرفتند، امسال و سال‌های بعد به قاعده و انصاف بگیرند و به سایر حجاج ضرری وارد نیامده، در رفاه باشند.

سه‌شنبه دوازدهم مانند روز گذشته، به رمی جمرات پرداخته بیست و یک سنگ دیگر که از هفتاد سنگ باقی مانده بود، استحباباً در میان خیمه خاک کرده حکم کوچیدن دادم که حجاج به سمت شهر حرکت نمایند. تخمیناً بیست‌هزار نفر شیعه، از ایرانی و غیره در منی با من مانده بودند. در وقت حرکت راه منی، مملو از جمعیت بود که طریق عبور و مرور را مسدود کرده بودند. یک ساعت و نیم به غروب مانده وارد شهر شده، به مسجدالحرام مشرف گشته، بعد از طواف مستحب مراجعت به منزل نموده، شکرها نمودم که بحمدالله اعمال واجبه و مستحبه حج تمتع را هم بجا آوردیم.

جمرات

بدان که جمرات سه‌مکانی است در منی که در آنجا سنگ‌ریزه می‌اندازند. مفرد آن جمره است، جمره اولی و وسطی در میان خیابان آبادی منی است و وضع آنها این است:

سنگ بلندی در وسط نصب کرده‌اند که سنگ‌های ریزه را بر آن می‌زنند و اطراف آن را محوطه کوچکی ساخته‌اند که سنگ‌های ریزه در آنجا جمع می‌شود و جمره عقبه در آخر آبادی، متصل به دیوار است و در وقت رفتن به منی، در سمت یسار است. محوطه ندارد و جمره در لغت به معنی حصاهٔ و سنگ‌ریزه است و چون سنگ‌ریزه را به آن سه مکان می‌اندازند، علم از برای آن سه مکان نیز شده است. و فی‌القاموس: وجمره، أعطاه جمْراً و جمر فلاناً: نحّاه ومنه: الجمار بمنی؛ أو من اجمر: أسرع، لانَّ آدم رمی إبلیس، فأجمر بین یدیه. «(۱)» چهارشنبه سیزدهم امروز آمد و شد مردم نگذاشت که به مسجدالحرام مشرف شوم. شب را مشرف شده، طواف مستحب به عمل آورده، از این فیض محروم نشده، ادای نماز

۱- قاموس المحیط،ص ۴۶۹ مؤسسهٔ‌الرساله متن فوق بر اساس چاپ مذکور اصلاح شد.

ص: ۱۲۶

واجب نموده، مراجعت کردم.

پنج‌شنبه چهاردهم ناشدپاشا والی سابق مکه، برای وداع آمده بود که به اسلامبول برود و ساعتی نشسته وداع کرد و رفت و پاکتی به جناب معین‌الملک نوشته نزد ناشدپاشا فرستادم که برساند. پس از آن ضعیفه غازیه آمد که نشان از دولت علیّه عثمانی داشت و گویا در یکی از غزوات عثمانی دلیری و پایداری از آن زن به ظهور رسده است. دولت عثمانی به او نشان داده‌اند، اگرچه در لباس زنانه بود ولی سبک مردانه حرکت می‌نمود.

چند دقیقه مکث کرده رفت. شب را به مسجدالحرام مشرف گشته، بعد از طواف و نماز به منزل مراجعت کردم.

جمعه پانزدهم عزیمت زیارت شعب ابی‌طالب نمودم. «(۱)» قبور آن بزرگواران در مقبره حجون واقعند و حجون در اواخر آبادی شهر مکه، در طرف ایسر واقع شده است.

قبرستان وسیعی است؛ حضرت ابی‌طالب و عبدالمطلب و عبدمناف و حضرت آمنه بنت وهب مادر حضرت رسولصلی الله علیه و آله و خدیجه کُبری زوجه حضر رسولصلی الله علیه و آله در این قبرستان مدفونند. حضرت ابی‌طالب و عبدالمطلب و عبدمناف در یک محوطه هستند و در آن محوطه دو بقعه است؛ در بقعه اول در سمت ایمن، عبدالمطلب و عبدمناف مدفونند و هر یک ضریح علی حده دارند و در بقعه دیگر، ابی‌طالب است که ضریح مخصوص دارد.

حضرت آمنه و حضرت خدیجه نیز در قرب آن محوطه هر یک بقعه و ضریح علی حده دارند، ولی اهل تحقیق، قبر آمنه را در ابْواء می‌دانند، زیرا که آن بزرگوار در ابواْ که سه منزلی مدینه است، مرحومه و مدفونه شده‌اند. بالجمله از زیارت آن بزرگواران مراجعت به منزل نمودم و چهار ساعت از شب گذشته، به مسجدالحرام مشرف گشته، طواف مستحب به عمل آورده، هشت ساعت از شب گذشته، به منزل آمدم.

شنبه شانزدهم به زیارت مولود خانه حضرت رسولصلی الله علیه و آله مشرف شده و همچنین به مولدخانه جناب امیرمؤمنان علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام رفتم. مولودخانه آن بزرگواران

۱- . معلوم می‌شود که در آن زمان نیز این خطا در میان حجاج ایرانی بوده که قبرستان معلی یا ابوطالب را شعب‌ابی‌طالب تصور می‌کرده‌اند. این در حالی است که شعب ابی‌طالب یا شعب بنی‌هاشم یا شعب علی، که مولدالنبی نیز در آن قرار دارد، در نزدیکی مسجدالحرام واقع شده است.

ص: ۱۲۷

در سوق‌اللیل است. مولِدْ پیغمبرصلی الله علیه و آله در اول کوچه سوق‌اللیل است و در گودی واقع شده، چند پله پایین رفته، وارد بقعه می‌شوند که مولد نبیصلی الله علیه و آله در وسط آن است؛ ضریح دارد و در وسط ضریح حفره‌ای از سنگ است، مانند تنور کوچک که حضرت در آنجا تولد شده‌اند. محرابی هم در آن بقعه است که گویند حضرت در زمان حیات خودشان در آنجا نماز خوانده‌اند و چند طاقنما هم در آنجا هست که پرده‌ای بر آنها آویخته‌اند، مولد جناب امیرمؤمنان علیه السلام هم در همان محله است. «(۱)» بقعه و ضریح و محرابی دارد. مولد حضرت فاطمه علیها السلام نیز در همان محله، در خانه خدیجه کبری است. خانه کوچکی است، بیوتات آن در سمت یمین آن واقع است. به دهلیز بیوتات که داخل می‌شوند، در سمت ایسر دهلیز، اطاق کوچک گودی است که حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله در وقت نزول وحی در آنجا می‌نشسته‌اند، محرابی هم دارد که می‌گویند حضرت جبرئیل در آنجا نزول می‌نمود و در ابتدای اطاق نیز جایی است که محل وضوی حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله بوده و در سمت ایمن دهلیز، اطاقی است مستطیل که مولد حضرت فاطمه علیها السلام است. ضریح کوچک دارد و آسیای حضرت فاطمه هم در آن اطاق است، آسیای کوچکی است، اطاق حضرت خدیجه هم محاذی درِ دهلیز واقع است. اطاق مربعی است، محراب دارد، با آن کوچکی فضا و بیوتات چنان روحانیتی از آن خانه نمودار است که گویا یکی از غرفات جنان است.

یک‌شنبه هفدهم بعد از طلوع آفتاب، چند رأس اسب حاضر کردند. سه ساعت و نیم از روز گذشته، سوار شده به سمت جبل‌الثور رفتیم. جبل‌الثور کوهی است که غار معروف که حضرت ختمی مآبصلی الله علیه و آله به آنجا تشریف فرما شدند، در آنجا است. آن را ثور اطحل نامند. اطحل اسم آن جبل است و ثور، اسم ثور بن عبدمناف است که بر آن جبل نزول نموده است. از شهر مکه تا آنجا یک فرسنگ و نیم است و این جبل در جنوب واقعی مکه، در سمت یمین واقع است. کوه بسیار سختی است. از پای کوه تا بالای آن، بهصعوبت، تا دو ساعت می‌توان رفت. ارتفاع کوه، تخمیناً یک میل است. غار در زبر آن کوه واقع است. سنگ مجوفی است، طول آن به اندازه پنج ذرع است و عرض آن کمتر از دو ذرع است

۱- این قول در مآخذ اهل سنت آمده. بر اساس آنچه در بسیاری از متون تاریخی و حدیثی آمده، مولد امیرمؤمنان علیه السلام در خانه خدا دانسته شده است.

ص: ۱۲۸

و امتداد آن از مشرق به مغرب است. درب آن از طرف مشرق است که داخل آن می‌شوند. از طرف مغرب نیز منفذی دارد، ولی نمی‌توان داخل شد. در برابر غار، درختی است که آن را شجریان گویند و از بالای آن، دریای جده و عرفات و وادی فاطمه نمودار است. بالجمله این کوه را به زحمت طی کردم. قدری سوار رفتم. اسب واماند؛ بعد از آن پیاده رفتم تا به غار رسیدم. به درون آن رفته، دو رکعت نماز به جهت هدیه روح پر فتوح حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله بجا آودرم و دو ساعت و نیم به غروب مانده معاودت نمودیم. از حسن اتفاق، امروز نسیم سرد و خشک در کوه می‌وزید که اسباب ترویح روح بود و الا با سختی راه و گرمی هوا و ضعف بنیه، خیلی دشوار بود که بتوان به آن مکان شریف داخل شد. امشب از خستگی نشد که به مسجدالحرام مشرف شوم.

دوشنبه هیجدهم به مسجدالحرام مشرف شده هفت شوط طواف مستحب بجا آورده، بعد از نماز طواف به منزل آمدم و شکر خدا را بجا آوردم که در چنین روز، که عید غدیر است، به زیارت بیت‌الله الحرام مشرف شده‌ام.

سه‌شنبه نوزدهم‌صبح زود به مسجدالحرام مشرف شده، دو طواف مستحب که چهارده شوط بود بجا آورده به منزل آمدم.

چهارشنبه بیستم به کوه ابوقبیس رفتم. کوه مزبور در شرقی، مایل به جنوب کعبه است و ازصحن مبارک نمودار است. دو مقام در بالای این کوه است، یکی سقف ندارد، محل شقُ‌القمر است و دیگری مسقف است و محل اذان بال است و گویند قبر شیث با حضرت آدم و حوا در آنجا است. بعد از مراجعت از کوه، به مسجدالحرام رفته، بعد از طواف و نماز به منزل آمدم.

جبل‌النور

بدان که جبل‌النور «(۱)» مابین شمال و مشرق مکه است و در راه منی واقع است و آن را به آن جهت جبل‌النور نامند که حضرت ختمی مآبصلی الله علیه و آله غالباً در آنجا مجاورت داشته‌اند و قبل از بعثت، محل عبادت آن حضرت بوده است و وحی در آنجا نازل شده، مبعوث گشته‌اند. فی‌الحقیقه مهبط انوار الهی بوده است. سوره علق نیز در آنجا نازل شده است

۱- در اصل به اشتباه: جبل‌الثور

ص: ۱۲۹

و آن را جبل حرا نیز گویند؛ زیرا که غار حرا که محل عبادت حضرت بوده، در جنوب و مغرب آن کوه است. در بالای کوه، قبّه‌ای ساخته‌اند، سفید است و از دور سفیدی آن نمودار است و در میان قبّه، سنگ بزرگی است، موربا شکافته‌اند. گویند شقصدر «(۱)» آن حضرت، در آنجا شده است و در نزدیکی آن کوه در سمت یسار جاده منی، برکه‌ای است که حجاج در وقت رفتن به آن کوه از آنجا آب بر می‌دارند؛ اگرچه خودمان به آن کوه نرفتیم و ضعف بنیه مانع شد، ولی تفصیل آن را تحقیق کرده بودیم، در اینصفحه نگاشته شد.

پنج‌شنبه بیست و یکم به مسجدالحرام مشرف شده، بعد از طواف و نماز، به کتابخانه دولتی رفتم. کتب معتبره ممتاز از هر علمی در آنجا دیده شد. بعضی از آنها را رطوبت رسیده اوراق آنها به یکدیگر چسبیده بوده است، باز کرده‌اند؛ خطوط آنها را به زحمت می‌توان خواند؛ از سبب آن پرسیدم؛ گفتند: وقتی سیل به مسجدالحرام آمد و آب فرا گرفته بود، این رطوبت از آن سیل به کتابخانه رسیده است. بعد به ساعتخانه رفته تماشا کردم؛ ساعت ممتازی در آنجا نصب کرده‌اند و این دو مکان، در قرب حظیره چاه زمزم است. بعد بیرون آمده به اتفاق آقا حسن وکیل دولت انگلیس که در طواف همراه بود، به بازار برده فروشان رفتم. کنیزان و غلامان را زینت داده در آنجا نشانده‌اند. چندان امتیازی نداشتند، ابتیاع نشد؛ مراجعت به منزل کردیم. امروز و امشب باران شدیدی در مکه آمد و هوا طراوت پیدا کرد و از قراری که خبر رسید، در راه جبل نیز باران فراوان آمده، تمام برکه‌ها مملو از آب شده‌اند و حجاج متشکر شدند.

جمعه بیست و سیم عصری به مسجدالحرام مشرف شده، طواف مستحب بجا آوردم و با کلیدارخانه مبارکه قراری داده شد که امشب مجدداً به مسجدالحرام رفته در چهار ساعتی، به زیارت اندرون بیت مشرف شوم. کلیددار از طایفه بنی‌شیبه است و این خدمت مخصوص خانواده آنها است. سه ساعت از شب رفته به حرم مبارك رفتم. در حظیره چاه زمزم غسل نموده، در ساعت چهار درب حرم را باز کردند. از نردبان بالا رفته با نهایت خضوع و خشوع و وحشت و دهشتی که از خوف خدا مرا گرفته بود دعا خوانده،

۱- اشاره به حدیث مجعولی مربوط به کودکی رسول خداصلی الله علیه و آله که فرشتگان سینه آن حضرت را شکافته و غده سیاهی‌را از آن خارج کردند.

ص: ۱۳۰

داخل بیت شدم و به آرامی به میان دو ستون رفته، در روی سنگ سرخ، دو رکعت نماز خواندم و اطراف ستون‌ها را طواف کرده، شکم خود را به آنها مالیدم و در هر یک از زوایای بیت نیز دو رکعت نماز خواندم و متجاوز از یک ساعت در اندرون بیت با حضور قلب مشغول دعا و نماز و استغاثه و استغفار بودم و شکر خدا را بجا آوردم که بحمدالله توفیق الهی راهبر گشته، با پای علیل به این مقام جلیل که محل نزول پیغمبران و ملائکه و جبرئیل است مشرف گشتم و غبار این درگاه را زینت چهره وجبین خود ساختم. بالجمله بعد از جبهه‌سایی و بیرون آمدن از آن مکان محترم، آب زمزم نوشیده و دو رکعت نماز در برابر خانه خدا بجا آورده، شش ساعت از شب گذشته به منزل آمدم.

شنبه بیست و سیم جناب شریف عبدالمطلب مرا به خانه خود دعوت کرده بودند و کالسکه خود را فرستاده بودند، سوار شده به خانه جناب معزّی‌الیه رفتم. رسم ادب بجا آورده مشغولصحبت شدیم.صفوت‌پاشا والی جدید مکه نیز آمد. عمارت جناب شریف بسیار با روح بود و باغچه مرغوبی داشت. باغبان از اسلامبول آورده، به طرز آنجا باغچه‌بندی‌ها کرده‌اند و درخت کُنار و تمر هندی در آن باغچه کاشته‌اند که میوه داشته از تمر آن چیده آوردند و در میان شربت ریختند، با یخ مصنوعیصرف شد، بسیار خوشگوار بود. مدتی بود آب سرد در انیصفحان ننوشیده بودم. بسیار بر من گوارا شد.

بعد ازصرف نهار معاودت به منزل نمودم و شب از باب‌الزیاده به حرم مبارک رفتم.

صفوف جماعت بسته شده بود. درصف مصلای حنفی سجاده انداختند. در جماعت اقتدا نمودم و بعد از نماز دو مرتبه طواف نموده، نماز طوافین را در حجر اسماعیل و مقام ابراهیم بجا آورده، معاوت به منزل کردم.صادق افندیصرّه‌امین «(۱)» که از جانب خدیو مصر با حمل مصری به مکه معظمه آمده بود، به دیدن آمد. مدتی نشست پنجاه سال داشت؛ آدم غیور عاقلی بود. بعضی تفصیلات به عربی در قواعد حرکت دادن حجاج مصری که به سهورت از راه دریا بیایند و بروند و محتاج عسکر و زحمت نشوند نوشته بود، قرائت نمود. فصیح و مسجّع بود و خوب نوشته بود؛ بعد ازصرف شام رفت.

۱- امینصره نوعی منصب است که بعد از این به معنای آن اشاره می‌کند. اجمالا این که ناظر خرج محمل شامی است.

ص: ۱۳۱

یک‌شنبه بیست و چهارم چون اتیان به عمره مفرده مستحب است، امروز سوار شده به خواص اصحاب به اتفاق جناب حاجی ملاباقر واعظ به طرف تنعیم رفتیم که از آنجا احرام ببندیم. تنعیم محلی است در وادی نعمان و به آن جهت تنعیم نامند که در یمین آن جبل نعیم است و در یسار آن جبل ناعم؛ و از شهر مکه تا آنجا سه میل راه است و در راه مدینه واقع است. در آنجا مسجدی بنا کرده‌اند. سه سمت آن باز است و بعضی بیوتات هم در اطراف آن است. در میان یکی از اطاق‌ها، آب حاضر کرده غسل نمودم و نماز ظهر و عصر را خوانده، جامه احرام پوشیده، نیت احرام کرده، تلبیه کنان به سمت شهر آمدم و از باب عرفه داخل شدم.صفوف نماز جماعت بسته شده بود، حنفی و شافتی نماز می‌خواندند. در روی پله نشستم، نماز آنها که تمام شد، طواف کرده نماز خواندم و بعد سعی میان مروه وصفا را سوار بجا آورده، غروب به منزل آمدم و شب به حرم مبارک رفته، طواف نساء و نماز آن را بجا آورده، مراجعت به منزل نمودم. چون از روز ورود به مکه معظمه شروع در خواندن کلام‌الله کرده بودم، امروز قرآن را ختم نمودم، تمام کردم و به جهت ثواب و استحباب، یک نفر از جواری خود را که مسمات به برله بود، در راه خدا آزاد کردم. امشب در مکه معظمه باران شدیدی بارید وهوا طراوت به هم رسانید.

دوشنبه بیست و پنجم ت امروز به حکم حدیث من حجَ‌البیت ولم یَزُرنی فقد جفانی «(۱)»

بنای حرکت به سمت مدینه منوره است. بعد از ظهر به مسجدالحرام مشرف شده، طواف وداع بجا آورده و در هر شوط دست خود را به حجرالاسود و رکن یمانی و مستجار رسانده، ادعیه ماثوره را خواندم و حمد و ثنای باری تعالی را بجای آورده،صلوات بر روان پیغمبر و آل‌پیغمبر علیهم السلام فرستاده، از باب حناطین بیرون آمده، معاودت به منزل نمودم.

یک ساعت به غروب مانده حرکت کرده، به وادی زاهر «(۲)» که در نیم فرسخی شهر است آمدیم. خیمه‌های ما را در آنصحرا به پا کرده‌بودند. از برای پاشایان مصری و شامی بیوتاتی در آنجا بنا نهاده‌اند که در ذهاب و ایاب در آنجا منزل می‌کنند. شهدای فخ نیز در آن وادی، در دامنه کوهی واقع است، بقعه دارند و چند قبر در میان آن است، ولی

۱- بحارالنوار، ج ۱۰۲،ص ۳۷۱ و ۳۷۳

۲- . در اصل به اشتباه: ظاهر

ص: ۱۳۲

اهل تحقیق شهدای فخ را در طایف دانند که در سمت شرقی مکه معظمه است. «(۱)» بالجمله برای ما از جانب حکومت خیمه‌ای در روی سکوی برابر مقابر شهدای فخ زده بودند.

والی‌پاشا و پسر شریف نیز با عسکر و موزیکان و توپ به مشایعت آمده بودند. در همان چادر وارد شده، با والی و پسر شریفصحبت داشته و وداع کرده رفتند و یک ساعت از شب رفته، به خیمه خودمان آمدیم. از مکه معظمه به مدینه منوره از دو راه می‌توان رفت، یکی از راه فرع که منازل آن وادی فاطمه و بئر عسفان و قضیمه و رابغ و بئر رضوان وامالضّباع «(۲)» و ریّان و سمت الابیض و بئرالعذب و بئرالماشی است و دیگر راه سلطانیاست که منازل آن از مکه معظمه تا رابغ یکی است و از آنجا جدا شده، منازل آن بئر مستوره و بئر حصان و بئر عباس و مسجد شجره است و مسجد شجره منتهاالیه هریک از این دو راه است. امسال حجاج از راه فرع رفتنی شدند و انشاء الله ده روزه به مدینه منوره مشرف خواهیم شد و مصداق: مَن حَجَّ إلی مکهٔ ثمّ قَصَدنی فی مَسجدی کُتبَت له حَجتان مبرورتان «(۳)»

خواهیم گشت. و جناب ختمی مآب نیز به فرمایش خودشان، مصداق مَن زارَنی فِی المدینهٔ کُنتُ له شفیعا وشهیداً «(۴)»

خواهند بود و از مدینه منوره نیز از راه شام به بیت‌المقدس خواهیم رفت و زائر قبلتین خواهیم گشت.

سه‌شنبه بیست و ششم به واسطه آن که حجاج ایرانی هنوز تماماً از شهر مکه معظمه حرکت ننموده معطّلی داشتند که مخرج شتران آنها را حاضر کرده، بیرون بیایند، در وادی زاهر توقف کردیم و فردا حرکت خواهیم نمود. امروز به خیمه‌ای که والی زده بود رفته، در آنجا بسر بردیم. مگس چنان فراوان بود که در وقت نهار، اتصالًا از همه طرف با بادبزن آنها را دور می‌نمودند، باز چاره نمی‌شد. غروب معاودت به خیمه خود کردیم و شب را به پیان رساندم.

چهارشنبه بیست و هفتم حجاج در وادی زاهر جمع شدند. قرار دادیم سه ساعت به

۱- شهدای فخ مربوط به قیام حسین بن علی بن حسن بن علی بن ابی‌طالب در سال ۱۶۹ هجری است. یاقوت معجم‌البلدان، ذیل مورد فخ محل فخ را در همان وادی زاهر دانسته است. پیش از او در دیگر منابع معتبری نیز چون کتاب المناسک و اماکن طرق الحج از الحربی ۴۶۷ منطقه فخ در همین طریق تنعیم دانسته شده است.

۲- پس از این به عنوان ابوالضباع از آن یاد می‌کند.

۳- با این مضون یافت نشد، اما با تعابیر دیگر نک: الکافی، ج ۴،ص ۵۴۸؛ التهذیب، ج ۶،ص ۴

۴- نک: الکافی، ج ۴،ص ۵۴۸ و ۵۷۹

ص: ۱۳۳

غروب مانده حرکت نماییم. عسکر و ضبطیه و موزیکانچیانصف کشیده، تعظیمات نظامی به عمل آوردند و نوزده شلیک توپ در وقت سواری نمودند. عسکر و سایر موزیکانچیان و غیره را مرخص کرده، آلای‌بیک و بیست نفر عسکر و ضبطیه با شریف عبدالله و هفت نفر شُرفا از جانب جناب شیخ‌الحرمین و والی‌پاشا همراه ما آمدند.

مسافت شش ساعت بود و حرکت ما بین شمال و مشرق، و در دو جا مکث شد؛ یکی در تنعیم برای نماز و دیگر در قرب مقبره میمونه زوجه حضرت رسولصلی الله علیه و آله برای گذشتن حجاج، چهار ساعت بهصبح مانده وارد وادی فاطمه شدیم. خیمه ما را در زمین مرتفعی زده بودند. چشمه آب گرم و نخلستان و زراعت در برابر آن بود. تا به این منزل، آب جاری دیده نشده بود. اغلب حجاج در این چشمه، تصفیه ابدان و البسه کردند و تا سه ساعت به غروب پنج‌شنبه مانده در وادی فاطمه بودیم.

پنج‌شنبه بیست و هشتم سه ساعت به غروب مانده از وادی فاطمه حرکت نموده، یک ساعت که رفتیم وارد بوغاز «(۱)» شدیم. دو ساعت طول بوغاز بود. کوه یمین آن از جنوب به شمال تا منزل عسفان امتداد داشت و کوه یسار آن تا مسافت دو ساعت ممتد بود و سنگ‌های سخت بزرگ در این بوغاز بود و از قراری که می‌گفتند، این بوغاز دزدگاه اعراب است. حرکت در بوغاز قریب به جانب مغرب بود. از آن پس، مابین شمال و مغرب شد. در راه، دو جا برای نماز مکث کردیم و این مکث را اعراب عواف گویند و دو ساعت از روز جمعه گذشته، وارد بئر عسفان شدیم. این منزلصحرای وسیع داشت و اطراف آن جبال بود و آب شیرین داشت. از قراری که می‌گفتند، حضرت رسولصلی الله علیه و آله آب دهان مبارک را به آن چاه انداخته‌اند، شیرین شده است و تا چهار به غروب جمعه مانده، در بئر عسفان بودیم.

جمعه بیست و نهم اعرابی که اخوه «(۲)» می‌گیرند، حاضر شده مطالبه دراهم و دنانیر کردند.

چون وجه اخوه را در مکه معظمه، شاهر نصّار کهصاحب طایفه و قبیله بسیار است از ما گرفته، نوشته سپرده بود که به اعراب بدهد و هنوز بارد و ملحقنشده به آنها نداده بود،

۱- تنگه، گلوگاه، مضیق. اصل لغت ترکی است.

۲- . وعی مالیات

ص: ۱۳۴

قرار دادیم آن قدر تأمل نمایند که تا شاهر حاضر گردد. هنگام حرکت حاضر شد و از قصه آگاه گشته زبان اعراب را کوتاه نمود. چهار ساعت به غروب مانده، از بئر عسفان حرکت نموده، پنج ساعت از روز شنبه غرّه محرم گذشته وارد قضیمه شدیم ودر بین راه در دو جا مکث نمودیم. از بئر عسفان که حرکت کردیم، اراضی وسیع بودند. از آن پس وارد دربند شدیم. نیم ساعت امتداد داشت و سنگ‌های سخت در آن بود. ولی راه را پاک کرده از دو طرف سنگ‌چین نموده بودند. حجاج از میان این دربند می گذشتند. یک طرف دربند، کوه عسفان بود که از مشرق به مغرب امتداد داشت و طرف دیگر سنگستانی بود که از شمال به جنوب ممتد بود. از دربند که خارج شدیمصحرا وسیع شد و حرکت ما بین شمال و مغرب بود و تا پنج ساعت درختان گز در راه بود. بعد از آن حرهٔ دیگر در سمت یمین نمودار شد که بسیار سخت بود و به قدر چهار ساعت اراضی راه، ریگ نرم داشت و شتر بهصعوبت حرکت می‌نمود و هرچه به طرف قضیمه نزدیک می‌شدیم، دریای احمر نزدیک‌تر می‌شد. دو ساعت راه به قضیمه مانده، حرکت رو به شمال شد و آب این منزل به واسطه نزدیکی دریا بدمزه و ناگوار بود.

محرم سال ۱۲۹۸ ق.

شنبه غره تا یک ساعت از شب گذشته در قضیمه بودیم. عصری شُرفا آمده، چنینصلاح دانستند که شب‌ها زودتر حرکت نموده در هیچ جا مکث نشود تا به اردوی مصری و شامی برسند و به اتفاق آنها حرکت نمایند. چون احتیاطی از ناامنی راه داشتند و در اردوی شامی استعداد عسکری و توپ، زیادتر بود. من همصوابدید آنها را قبول کرده قرار دادیم به عجله حرکت نموده، به اردوی مصری و شامی برسیم، ولی جمّالان به واسطه خستگی شتر و طول مسافت، اکراهی در عجله رفتن داشتند. به هر نحو بود آنها را نیز راضی کرده شام را در اول شبصرف نموده، از قضیمه به سمت رابغ حرکت نمودیم و روز یک‌شنبه چهار ساعت به غروب مانده وارد رابغ شدیم و در حقیقت بیست ساعت در حرکت بودیم. اراضی این راه مسطح بود و حرکت رو به شمال و دریای احمر در طرف ایسر واقع بود و فاصله آن گاهی دو ساعت و گاهی یک ساعت و گاهی نیم ساعت بود

ص: ۱۳۵

و اغلب اراضی ریگزار و نمگزار بود و گوش‌ماهی زیاد در میان ریگ‌ها نمایان بود.

چنین معلوم می‌شد که آب دریا تا آنجا جزر و مد به هم رسانیده بوده است. بالجمله بعد از ورود به رابغ، معلوم شد اردوی شامی و مصری از آنجا رفته‌اند. حجاج هندی و جاوه‌ای و مغربی مانده‌اند. در ابتدای آبادی لقعه عسکری نمودار بود. تخت ما که از پهلوی آن می‌گذشت، شریف دخیل داماد شیخ‌الحرمین که برای راه انداختن اردوی شامی تا به آنجا آمده بود، از میان قلعه بیرون آمده ما را به درون قلعه تکلیف کرد. به جهت آن که شاید خانه و جای خلوتی باشد که بتوان در آنجا از بی‌خوابی شب استراحت کرد از تخت پیاده گردیده به میان قلعه و منزل او رفتم. قهوه و غلیانیصرف شد. دیدم اعراب جمعند، نمی‌توان آسایش کرد؛ بیرون آمده به منزل رفتم. دیشب و امروز بی‌خوابی و درد دندان اذیت کرد.

رابغ

بدان که رابغ چون مکه و جده و ینبع جزو تهامه است و مدینه و طایف جزو حجاز و فاصله میان رابغ تا دریای احمر، مسافت یک ساعت است. هم آب جاری دارد و هم آب چاه. آب جاری تلخ است و آب چاه آن شیرین. بیوتات رعیتی و نخلستان در آن زیاد دیده شد؛ اگرچه سابقاً میقات اهل شام و مصر و مغرب، جحفه بوده است، ولی چون جحفه در میان کوه واقع شده و به واسطه سیل خراب شده است و به هیچ وجه آبادی ندارد، اکنون رابغ را میقات قرار داده‌اند و از رابغ تا جحفه سه ساعت مسافت است.

یک‌شنبه دوم تا هشت ساعت از شب گذشته، به جهت محاسباتی که اعراب با یکدیگر داشتند در رابغ توقف کردیم. بعد از آن که حساب آنها تمام شد، حرکت نمودیم. شریف عبداللّٰه که تا اینجا آمده بود، خیال مراجعت داشت که خودش رفته، پسرش را با سایر شرفا همراه ما روانه کند. کاغذ رضایت‌نامه برای جناب شیخ‌الحرمین می‌خواست. نوشته به او دادم و او را روانه کردیم. پیرمرد معقولی بود و در این راه خیلی مواظبت داشت.

دوشنبه سیم اتصالا در حرکت بودیم. چهار ساعت از شب سه‌شنبه گذشته وارد بئر رضوان شدیم. وقتی رسیدیم که اردوی شامی و مصری حرکت نکرده بودند. به واسطه طول مسافت و خستگی میل به شام نکرده استراحت نمودم. امروز آلای‌بیک در سر

ص: ۱۳۶

سواری به خواب رفته بود، طبانچه‌ای که همراه داشته است باز شده به پای او خروده بود و چند ساچمه به پای او فرو رفته بود، ساچمه‌ها را بیرون آوردند. میرزا سید مهدی حکیم که از تربیت‌یافتگان مردسه دارالفنون بود فرستادم، به پای او مشمع انداخت؛ اگرچهصدمه خورده بود ولی خطر نداشت. انصافاً آلای‌بیک مرد معقولی بود و زحمت ما را در این سفر خیلی متحمل شد. بالجمله تا روز سه‌شنبه در این منزل بودیم و آب این منزل شیرین و گوارا بود و درخت جنگلی زیاد داشت.

سه‌شنبه چهارم جناب حاجی میرزا یوسف‌آقا که با محمل شامی آمده بود،صبح زود به دیدن ما آمده، با ایشان قدریصحبت داشتیم. توپ شامی‌ها را پیش از طلوع آفتاب انداختند. حجاج دست به مقدمات حرکت زدند؛ ما هم حرکت کردیم. چهار ساعت از شب گذشته وارد ابوالضباع «(۱)» شدیم و حرکت غالباً رو به شمال و مشرق بود. اردوی ما را هم نزدیک اردوی شامی و مصری زده بودند. چون جناب اجی میرزا یوسف‌آقا، روضه‌خوانی داشت در منزل او فرود آمدم. آبادی ابوالضباع در دامنه کوه واقع بود.

نخلستانی در وسط بود و دو طرف آن عمارات و کوه‌های متصله به آبادی چندان ارتفاع نداشتند. آب این منزل جاری بود و شیخ فُرعی که از شاگردان مرحوم شیخ است در این آبادی توقف دارد، مروّج مذهب امامیه است و جمعی را شیعه کرده و هر سال به مکه معظمه می‌رود و مقام اجتهاد دارد. چون شب بود و از آبادی دور بودیم ملاقات اتفاق نیفتاد.

اردوی شام

محملی که هر سال از ولایات شام به مکه معظمه می‌آورند، اسباب احترام آن را طوری از جانب دولت مهیا می‌دارند که گویا یک امیر بزرگی به یکی از ولایات می‌رود. از جمله دو عراده توپ همراه این اردو است که با اشتران حمل می‌نمایند و دویست نفر عسکر با یازده نفرصاحب منصب همراه است که همگی سوار اشتران راهوارند و یک نفر امینصرّه همراه اردو است که تنخواه کلی برای مخارج اجزای اردو و وجه اخوه اعراب تحویل او کرده‌اند، به مصرف می‌رساند و تمام اجزا در تحت اختیار یک نفر رئیس هستند که مواظب

۱- پیش از این، از این محل به عنوان« امالضباع» یاد کرده بود.

ص: ۱۳۷

نظم اردو است و چند سال است رئیس اردو سعیدپاشا است که مرد معقول متینی است و رفتار و کردارش مطبوع و دلنشین،صاحبت مکنت و دولت است و مانند امرا و سرداران بسیار معتبر رفتار و حرکت می‌کند و تمام اعراب از او نهایت خوف و بیم را دارند و چنان مواظب اردو است که به قدر سر مویی در اردوی شامی بی‌نظمی واقع نمی‌شود. و وضع تشکیل اردو نیز بدین میزان است که خیمه‌ای حجاج را مرتباً به نحو تدویر برپا نموده، جای هر کس را معین می‌نمایند که در هیچ نقشه‌ای تغییر نمی‌کند وصبح دو توپ می‌اندازند، یکی برای اخبار تهیه حرکت که قاطبه حجاج بارهای خود را بسته آماده حرکت باشند و دیگر در وقت سواری که حجاج حرکت نمایند و وقتی که برای عواف می‌نمایند، خواه نمازصبح باشد و خواه نماز ظهر، یک توپ می‌اندازند که حجاج پیاده شده نماز بخوانند و در وقت ظهر، برای محترمین، خیمه مختصری درصحرا برپا می‌کنند که از حرارت آفتاب محفوظ باشند و در ورود به منزل هم یک توپ می‌اندازند که حجاج پیاده شوند و در وقت نماز عشا نیز در اردو یک توپ می‌اندازند که بعد از آن کسی از اردو خارج و داخل نشود. قراول هم در اطراف اردو می‌گذارند که تاصبح کشک می‌کشند. بالجمله اردوی شامی از هر جهت نهایت نظم و آراستگی را دارد و شخص با کمال امنیت و استراحت و احترام می‌توانـد با این اردو حرکت کند و شترهای شامی، راهوارتراز شترهای اعراب است و زودتر به منزل می‌رسند. هزار و چهارصد شتر در این اردو بود و پانزده نفر سوار از جانب جناب سعیدپاشا همراه ما آمد و خودش در وقت سواری می‌آمد که ما را راه بیندازد.

چهارشنبه پنجم از ابوالضباع روانه شدیم. حرکت رو به شمال بود. سه ساعت که گذشت به تنگه‌ای رسیدیم. بسیار تنگه باصفایی بود؛ در یمین و یسار آن نخلستان بود و رودخانه و چشمه‌ها در فضای آن جاری است. دو ساعت به غروب مانده به جبل ریان رسیدیم. یا حبذا جبل‌الریان من جبل الحق. کوه‌های آن بسیار باصفا است و در دامنه آنها نخل‌های برومند روییده است و آبادی و قلعه ریان در سمت یسار واقع است و نخلستان وسیعی دارد. مردان و زنان در کنار راه، طبق‌ها و خیک‌ها و ظرف‌های خرما گذارده می‌فروختند و اطفال، عباراتی در قبولی زیارات به آهنگ خوش می‌سرودند. امشب در ریان ماندیم

ص: ۱۳۸

و به جهت آب وصفا بسیار خوش گذشت.

پنج‌شنبه ششم از ریان روانه شدیم. حرکت رو به شمال بود. اراضی این راه بلندی و پستی و سنگلاخ داشت. نیم فرسنگ به منزل مانده، در سمت یمین، تلی است که از آنجا تا منزل ریگزار و سمطح است و در پاره‌ای نقاط، خارهای مغیلان دارد. ما و حجاج مصری و شامی سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. حجاج دیگر چهار از شب رفته، وارد منزل شدند و اسم منزل سمت‌الابیض بود و هوای آن سرد؛ اکثر حجاج از سردی هوا در برابر خیمه‌های خودشان آتش افروخته بودند.

جمعه هفتم دو ساعت از روز گذشته از سمت‌الابیض روانه شدیم. حرکت به جانب شمال؛ در اواسط راه چاهی در طرف یمین بود که آن را بئرالعذب می‌گفتند. آب آن شیرین است و دو نخل بزرگ در برابر آن واقع است و محاذی نخل‌ها در سمت یسار راه، سه گوهی دیده شد که مخروطی‌الشکل بودند. کوه وسط کوچک‌تر از آن دو کوه دیگر بودند و در بالای کوه آخر، سنگ‌های عظیم به اندازه بالای انسان نصب کرده بودند که در شب تار، به هیئت انسان شباهت دارد. اراضی این منزل غالباً مسطح بود و در بعضی نقاط پستی و بلندی و سنگلاخ داشت. ما با حجاج مصری و شامی، شش ساعت از شب گذشته وارد منزل شدیم. حجاج دیگرصبح شنبه وارد شدند. اسم منزل بئرالماشی بود.

گوینده چاهی که در آنجاست آدم رهگذری ساخته است، به آن جهت به بئرالماشی نامیده شده است. قلعه کوچکی در آنجا ساخته‌اند که مشتمل بر بیوتات اصطبل است و اطراف دیوار را سفید کرده‌اند. خیمه‌های ما را بالاتر از قلعه برپا کرده بودند.

شنبه هشتم در بئرالماشی توقف کردیم. حجاج مصری و شامی امروز به طرف مدینه منوره رفتند و ما فردا وارد خواهیم شد. آنچه نوشته‌اند از مکه تا مدینه، هزار و سیصد و هشتاد و هفت میل و نصف است و فردا منزل آخر است و این مسافت را به انتها خواهیم رسانید. امروز باد شدیدی در این منزل وزید و اغلب چادرها را خوابانید. از آن جمله، دیرک چادر ما را هم در سر نهار انداخت. اجزار برخاتسه گفتند بخیر گذشت و بعد از سکون باد، هوا گرم شد. هوای اینجا مختلف بود و تا پنج ساعت از شب رفته در این منزل بودیم و چون شب تاسوعا بود، جناب حاجی ملاباقر واعظ روضه خواندند. رقّت عظیمی دست داد.

ص: ۱۳۹

یک‌شنبه نهم طلوعصبح وارد مسجد شجره شدیم. همه حجاج پیدا شده، نماز خواندند، ما هم به نماز مشغول شدیم. پس از آن به میان مسجد رفتیم. مسجد مزبور مربع است و پنجاه و دو ذراع طول آن است. از سنگ و گچ ساخته‌اند. در سمت جنوب آن ایوانی است که بر روی آن طاق زده‌اند و گنبد آن را از بیرون سفید کرده‌اند و محرابی در وسط آن است. و این مسجد را زین‌الدین، که از امرای مملکت مغربیه بوده است، در سنه ۸۶۱ تجدید عمارت کرده؛ قراباش نیز مرمت نموده است، و این مسجد میقات اهل مدینه است که در آنجا محرم می‌شوند و اطراف آن نخلستان و آباد است و حجاج از آب آن بئرها غسل نموده احرام می‌بندند. اعراب آنجا را بئر علی گویند و در اخبار ذوالحلیفه عنوان کرده‌اند. حلفاء نبات معروف است و حُلَیفه مصغَّر حلفه است. احتمال است که این علف در آن وادی یا در مکان آن مسجد روئیده است، به آن جهت، آن مسجد یا آن وادی را ذوالحلیفه عنوان کرده‌اند، و از آنجا تا شهر مدینه را شش میل نوشته‌اند، ولی جمّالان یک فرسخ و نیم می‌گفتند و گویا همین قدرها باشد. حدیثی ازصحیح بخاری در آن مسجد نوشته‌اند که جناب ختمی مآب در آن مسجد نماز خوانده‌اند. حجاج نیز تماماً در آن مسجد نماز خواندند و پس از آن بیرون آمده، روانه شهر شدیم و حرکت ما بین شمال و مشرق بود. قدری که حرکت کردیم، چهار یدک و دوازده اسب، احمد فاضل‌پاشا محافظ مدینه برای ما و امیرزاده‌ها و خواص اصحاب فرستاده بود که همگی سوار شوند. از مدرج که بالا آمدیم، میل‌های گنبد مبارک نمودار شد. چشمم که به آنها افتاد، از تخت بیرون آمده به خاک افتاده، سجده شکر کرده، سوار اسب شدم. بالجمله جناب شوکت‌بیک شیخ‌الحرم با احمد فاضل پاشا محافظ مدینه، تشریفات ورود را در بیرون شهر مهیا کرده خودشان هم به استقبال آمده بودند. دو چادر در بیرون دروازه برپا کرده کت وصندلی گذاشته، اسباب قهوه و غلیان حاضر کرده بودند و دو عراده توپ و سه دسته سوار و پیاده حاضر کرده، ترتیب داده بودند. دسته اول ممباشی با دویست سوار؛ دسته دوم ممباشی دیگر با عساکر پیاده؛ دسته سیم محافظ با لباس رسمی با یک فوج طاپور و توپچیان ایستاده بودند. به هر یک از دسته‌جات که رسیدیم تعارف کرده گذشتیم؛ بعد پیاده شدیم، به چادر رفتیم، به جانب شیخ‌الحرم و محافظ مدینه اظهار مهربانی نمودم، اگرچه راضی نبودم در شرفیابی

ص: ۱۴۰

آستانِ چنین بزرگواری که تمـام موجودات، خاک راه درگاه او هسـتند، برای من توپ بیندازنـد، ولی هر چه منع کردم قبول نکرده نوزده شـلیک توپ نمودنـد. سـرهنگ و عسـکر اردوی شامی هم به اسـتقبال آمـده بودند. دسـته‌جات را از جلو ما گذراندند، سـلام نظامی داده رفتنـد و من با محافظ مـدینه و اجزا، راجلًا وارد شـهر شـدیم. هر چه محافظ اصـرار کرد که سوار شوم قبول نکرده و اگر علت پا نبود تمام آن اراضـی مقـدسه را پیاده می‌آمدم. از دروازه سور جدید وارد خیابان شدم؛ پس از آن که مسافت خیابان را طی نمودیم، وارد میدانی شدیم که باراناز بود. بعد وارد دروازه قلعه شده به طرف خانه سیدصافی رفتیم که غسل نموده، از آن پس، به زیارت آستان مبارک حضرت ختمی مآبصلی الله علیه و آله مشرف گردم. در بین راه جوانی را دیدیم که سوار اسب کرده، جمعیت زیـادی اطراف او را گرفتـه، در جلـو او دهـل می‌زدنـد. از سـبب آن پرسـیدم، گفتنـد: رسـم ایـن بلـد این است، هر کس را که ختنه می‌کنند، او را به این آیین در شـهر می‌گردانند. بالجمله از آنجا گذشـته به کوچه‌ای رسـیدیم که در سمت یسار آن مقبره مالک بن سنان «(۱)» بـود و پنجره آهنین از مقـبره به کـوچه گذاردهانـد. فـاتحه خوانـدیم گـذشتیم و پنـج سـاعت از روز گذشـته، وارد خـانه سیـدصافی شـدیم. بیوتـات فوقـانی و تحتانی داشت و در برابر ایوان آن، برکه و باغچه بود که اشـجار نخل غرس کرده بودنـد. خانه سیدصافی خالی ازصـفا نبود. خودمان و امیرزاده‌ها و خواص اصـحاب در آنجا منزل کردیم. عصری به حمام رفته، تنظیف بدن نمده با سیدصـلاح‌الدین مزور به سـمت حرم مبارک رفته، در درب جبرئیل، که در سـمت شرقی مسجد واقع است، خاضعاً خاشعاً ایستاده دعای اذن دخول خوانده وارد مسجد شدیم و به آرامی به خط مستقیم نزدیک درب روضه مبارکه رفته، زیارت خوانده‌ایم.

فَلما وقَفْنا قَبرَ احمد لَاح من سَناهُ ضِیاءٌ أخجلَ الّمس والبَدر

وَقَفنا مَقاماً أشهد اللَّه أنَّهُ یُذِکِّرنا مِن فرطِ هَیبته الحَشر

بعد از طواف روضه مبارکه را نموده، زیارتصدیقه طاهره علیها السـلام را نیز در طرف شـرقی روضه منوره خواندم و این اشـعار را به خاطر آوردم:

۱- . مالک بن سـنان خدری، پدر ابوسـعید خدری است که در احد شـهید شد و جنازه‌اش را به مدینه آوردند. قبر وی‌قبه‌ای داشته و سمهودی نیز در قرن دهم از آن یاد کرده است. نک: وفاء الوفا، ج ۳،ص ۹۲۳.

ص: ۱۴۱

نَفسی الَداء بَقْیرٍ أنت ساکِنُهُ فیهِالعِفافُ وَفیهِالجُود وَالکَرمُ

یا خَیرَ مَن دفنَتْ بِالقاعِ أعظمه فطابَ مِن طیبهن القاع والاکم

بعد از آن نزدیک استوانه ابی‌لبابه آمده، مشغول نماز شدیم و سجدات شکر بجا آوردیم که بحمداللّه پس از چندین شهور و سنین به زیارت آستانه‌ای که چون بهشت برین است مشرف شدم. بالجمله بعد از نماز و ادعیه و عجز و نیاز از باب‌الرحمه که در سمت مغرب است بیرون آمده به منزل رسیدیم. چون امشب شب عاشورا بود، جناب حاجی ملاباقر واعظ ذکر مصیبت نموده، بدین فیض فائز شدم.

ص:۱۴۲

ص: ۱۴۳

مدینه منوّره

مدینه منوّره

بدان که شـهر مدینه در جلگه وسـیعی واقع است و بسـیار باروح و باصـفا است. جبالی که در اطراف آن است، هر یک اسامی معین دارنـد، در موقعش ذکر خواهـد شـد. شـهر مـدینه را دو سور باشـد، سور قـدیم و سور جدید. سور قدیم را محمد بن علی‌الملقب به جمال‌الدین المعروف بالجواد الاصفهانی بنا نهاده است. آثار او در مکه و مدینه بسیار است و در سنه ۵۵۹ وفات یافته، قبر او در بقیع است و این سور را بطور اعوجاج بر دور شـهر کشـیده‌اند و اکنون این سور معروف به سور سـلطان سـلیمان است؛ ولی حق این است که از بناهای جمال‌الـدین است. و خانه‌های منوره غالباً آب دارد و بیوتات آن را فوقانی و تحتانی می‌سازنـد و حمام‌های متعدد دارد و از هر جهت اسباب تمدن در این شهر موجود است.

دروازه‌های مدینه

بـدان کـه شـهر مـدینه را هفـت دروازه باشـد و هر یـک اسـامی مخصـوصه دارنـد. اول بـاب‌العنبریه است. دوم باب‌القُبـا است. سـیم باب‌الکوفه است. چهارم باب‌المجیدیه است.

پنجم باب‌العوالی است. ششم باب‌الشام است و آن را باب‌الجمبل نیز گویند، زیرا که جبل سلع نزدیک به آن است. هفتم باب‌الجمعه است.

ص: ۱۴۴

مسجد حضرت ختمی مآبصلی الله علیه و آله

بـدان که مسـجد مبارک، چنانچه در کتب نوشـته‌اند، در عهد جناب ختمی مآبصـلی الله علیه و آله پیش از آن که بنا شود، مربد تمر «(۱)» بوده است یـا موضع قبور مشـرکین یا ملک بنی‌نجار. جناب ختمی مآبصـلی الله علیه و آله بر وجه شـرعی آنجا را اخـذ فرموده، مسجد بنا نموده‌اند و خودشان نیز در وقت بناء با انصار موافقت فرموده، این رجز را برای ترغیب آنها بیان می‌فرمودند:

أللّهُم لا عیش إلا عیش الآخرة فانصر الانصار والمُهاجرة

و بنیان مسجد از خشت بوده است و سقف و اعمده آن از جریده نخل و در طول آن از مشرق به مغرب هفت استوانه واقع بوده است و در عرض آن از جنوب به شمال، شش ستون و بعد از عهد پیغمبرصلی الله علیه و آله عمر و عثمان بر عرض و طول مسجد افزودند و جـدار آن را از احجار منقوشه نمودند و در عهد بنی‌امیه نیز عمر بن عبدالعزیز، والی مدینه، به امر ولید بن عبدالملک، هدم مسـجد و بیوتات ازواج بنی نموده، داخل مسـجد کرد و بر عرض و طول آن افزود. خلافت که به نبی عباس رسید و مهدی والی شد، مسجد را وسیع نموده، سقف آن را مرتفع ساخت و در سنه ۶۵۴ در زمان ملک ظاهر، مسـجد محترق شد، مجدداً ساختند. «(۲)» و در سنه ۸۸۶صاعقه به مدینه آمد، مسـجد وصـحایف و کتب را بسوخت، ملک قایتبای در سـنه ۸۸۸ تجدید عمارت کرد. «(۳)» پس از آن، سلطان عبدالمجیدخان در سـلطنت خود مسجد وصحن را تجدید کرده، در پانزده سال به اتمام رسانید و به روضه مبارکه که از بنای ملک قایتبای بود نپرداخت و الحق خوب بنا کرده‌اند و اکنون در طول مسجد نه ستون واقع است و در عرض آن شش ستون و فاصله ستون‌هـا هفت قـدم است و طول مسـجد بر حسب اقـدام، دویست و بیست قـدم است و عرض آنصـد و چهل قـدم. و اکنون در میان مسـجد قدیم و اضافه جدید، به اسوانه‌ها فرق گذارده‌اند. آنچه اسطوانه مسجد قدیم است، هفت عدد، آن علامت معین دارند و سی و پنج عدد دیگر، نصف پایین آن مرمر

۱- محل خشک کردن خرما

۲- نک: وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج ۲،ص ۵۹۸ فصل ۲۶

۳- گزارش این آتش‌سوزی را فضـل‌الله بن روزبهـان در رسـاله هدایـة التصـدیق الی حکایـة الحریق آورده است. خلاـصه‌ترجمه این رساله را ما در مجله میقات ش ۱۰ به چاپ رسانده‌ایم.

ص: ۱۴۵

است و مابقی سنگ. عدد ستون‌های مسجد قدیم چهل و دو بوده و اکنون پنجاه و چهار است. تقریباً ارتفاع استوانه‌ها شش ذرع است و قطر آنها مختلف، نصفه مرمرها سه چارك قطر دارد و سایرین بعضی یک ذرع و نیم برخی یک ذرع و سه چارك و بزرگ‌ها سه ذرع. بالجمله مسجد مبارك، به واسطه نورانیت وجود مبارك جناب پیغمبرصلی الله علیه و آله چنان روحانیت دارد که گویا شخص در بهشت برین است و هرگز نمی‌خواهد از آنجا بیرون برود.

اسطوانه‌های مسجدالنبی

بدان که هفت اسطوانه است که شرافت مخصوص دارند و هر یک را نامی نهادند و اسم آن را نگاشته‌اند که بدان علامت شناسند. اول اسطوانه سریر است که محل سریر حضرت پیغمبر بوده است. دوم اسطوانه محرّس است که حضرت امیر در آن محل محارست حضرت پیغمبر را می‌نموده است. سیم اسطوانه وفود است که جناب پیغمبر برای وفود اعراب در آنجا جلوس می‌فرمودند و این سه اسطوانه اتصالی به روضه مبارکه دارند.

چهارم اسطوانه ابی‌لبابه است که توبه او در آنجا قبول شده است. اسطوانه اول از قطار دوم است. پنجم اسطوانه عایشه است که در آنجا می‌نشسته. اسطوانه دوم از بطار سیم است. ششم اسطوانه مخلقه است، اسطوانه چهارم از قطار اول و در پشت محراب مبارك است. هفت اسطوانه حنانه است که ستون پنجم از قطار ثانی است و بر پله اول منبر مبارك است و این ستون در جای شجره بنا شده است که جناب ختمی مآب به آن تکیه فرمودند و مردم را موعظه می‌نمودند و بعد از ساختن منبر، آن شجره به حنین و ناله آمد و جناب ختمی مآب وعده بهشت به او دادند. یک اسطوانه هم در کتب دیده شد که اسطوانه تهجد نامیده‌اند، «(۱)» ولی در مسجد اسطوانه‌ای به این علامت دیده نشد. اسطوانه محرس را اسطوانه حرس نوشته‌اند و آن غلط است! «(۲)»

۱- . قاعدتاً مقصود محراب تهجد یا ستونی است که در نزد آن است و در قسمت شمالی ضریح نبوی، در محلی است که‌پشت خانه فاطمه زهرا علیها السلام است.

۲- معلوم نشد که چرا غلط است.

ص: ۱۴۶

لوازم مسجد

بدان که در مسجد مبارک، چهار چهلچراغ قرمز و سفید بزرگ و کوچک آویخته‌اند و چند جار ممتاز و سایر چراغ‌ها گذارده‌اند و در دو جا، تخت مرتفعی ساخته‌اند که جای مؤذن و مکبر است، یکی نزدیک به وسط مسجد و دیگری در سمت شمالی مسجد؛ و برای خواجه‌های حرم نیز اطاقی ساخته‌اند که در زاویه شمالی مسجد است و در زاویه جنوبی مسجد اطاقی است که بالای آن مناره بلال است و نیز در زاویه جنوبی دیگر مسجد، اطاقی در زیر است که بالای آن منار دیگر است. و در مسجد دو محراب است، یکی محراب‌النبی است و دوم محراب دیگر است که سلطان سلیمان ساخته و منبر مبارک در وسط این دو محراب است.

ابواب مسجد

بدان که مسجد مبارک را غیر از بابصحن، چهار باب است: اول باب‌السلام است که در سمت مغرب است. دوم باب‌الرحمه است که آن نیز در زاویه دیگر سمت مغرب است.

سیم باب‌جبرئیل است که در سمت شرقی، در پشت روضه مبارکه است. چهارم باب‌النساء است که آن نیز در طرف شرقی و زن‌ها از آن داخل می‌شوند. باب‌الرحمه را در سابق باب عاتکه می‌گفتند و باب‌السلام را باب مروان می‌نامند و باب جبرئیل را باب عثمان!

روضه مبارکه

بدان که روضه منوره که مرقد حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله وصدیقه طاهره علیها السلام در آن است، در سمت شرقی مسجد مبارک واقع است و از جهات اربعه، از جدار مسجد منفصل است که در اطراف آن طواف می‌نمایند و سمت غربی روضه مبارکه، فضای مسجد است که در آن انعقادصفوف جماعت شود. طول روضه مبارکه از جنوب به شمال، شش حجره است؛ عرضش از شرق به غرب سه حجره و اطراف روضه مبارکه را شباک برنجی و فولادی نصب کرده‌اند که ضریح مبارک از آنها نمودار است. در سمت غربی آن شبکه برنجی است و در سایر اطراف آن، شبکه فولادی است که لون آن را اخضر

ص: ۱۴۷

نموده‌اند. و در روضه مبارکه دو حجره است که در یکی از آنها ضریح مطهر جناب پیغمبرصلی الله علیه و آله و قبر شخین است و در حجره دیگر ضریحصدیقه طاهره است و از زاویه حجره مبارکه حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله دری به حجرهصدیقه طاهره گذارده‌اند که از آن در به این حجره داخل می‌شوند و درِ حجره مبارکه جناب پیغمبرصلی الله علیه و آله دو شمعدان مرصع گذارده‌اند که شب‌ها روشن می‌نمایند. حجره پیغمبرصلی الله علیه و آله را یک در است که در طرف جنوب واقع است و حجرهصدیقه طاهره را دو در است که یکی در سمت شرقی است و مَضْجع مبارکشان نزدیک آن در است و دیگری در سمت شمال است که اسم قایتبای در بالای آن نوشته‌اند و شب‌ها چراغ را از این دو در داخل کرده از حجره مبارکهصدیقه طاهره به حجره مبارکه حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله می‌برند و گنبد مبارک را بر روی چهارپایه روضه منوره بنا کرده و روضه مبارکه از بنای ملک قایتبای است که در ذی‌حجه سنه هشتصد و هشتاد و هشت بنا کرده است و اسم او در روضه مبارکه، در پهلوی اسطوانه وفود در پشت محراب است.

صحن مبارک

بدان که سه سمتصحن مبارک مسقف است که در آنها نیز نماز می‌خوانند. در سمت شرقی آن به انضمام نصفه ستون‌هایی که وصل به دیوار است، سی و نه عدد ستون است.

در سمت غربی آن، به انضمام نصفه ستون‌ها، پنجاه و دو ستون است و در سمت شمال آن نیز هیجده ستون است و فاصله ستون‌ها نه قدم است. عدد ستون‌های مسجد مبارک کُلّیتاً دویست و بیست و چهار باشد و در میانصحن باغچه کوچکی است که معروف به باغچه حضرت فاطمه علیها السلام است. چند درخت خرما و کرفس در آنجا کاشته‌اند و در سمت ایمن آن چاهی است که چهار پنج ذرع ریسمان می‌برد و باغچه را از آن مشروب می‌نمایند و در دو سمت شمالیصحن مبارک در بالای بام، دو منار ساخته‌اند که خیلی مرتفعند وصحن مبارک را در زاویه شمالی یک باب است که در قدیم باب توسل می‌نامیدند و بعد از تجدید عمارت سلطان عبدالمجید، به باب‌مجدیه معروف شده است و در اطراف دیوارهایصحن مبارک اسامی خدا و رسول و ائمه هدی علیها السلام و

ص: ۱۴۸

اصحاب و عشره مبشره را نوشته‌اند. در سمت جنوب، در زاویه یمنی نوشته‌اند: اصحابی کالنُّجوم بایِّهم اقْتَدیتُم اهتدِیتُم «(۱)» و در زاویه یسری نوشته: اقْتَدُوا بالذین من بعدی ابی‌بَکر وعُمر «(۲)» و بعد از زاویه یمنی شروع کرده‌اند تا زاویه یسری بدین نحو نوشته‌اند: ابوبکر الصدیق رضی الله عنه، عثمان ذوالنورین رضی الله عنه، حسن‌السبط رضی الله عنه، هو الله الذی لا اله الا هو، ماشاء الله، لا حول ولا قوة الا بالله، محمد رسول‌اللهصلی الله علیه و آله اشهد بالله، عمرالفاروق رضی الله عنه، علی‌المرتضی علیه السلام حسین‌السبط علیه السلام در سمت شمال در زاویه یمنی نوشته‌اند: أحبّ أهل بیتی الحسن والحسین؛ و در زاویه یُسری نوشته‌اند: اکرموا أصحابی فانّهُم خیارُکم؛ و بعد از زاویه یمنی شروع کرده بدین نحو نوشته‌اند: نعمان بن ثابت رضی الله عنه، محمد بن ادریس شافعی، احمد بن حنبل، مالک بن انس رضی الله عنه؛ در سمت مشرق از طرف یمین شروع کرده نوشته‌اند: ابوالفضل عباس رضی الله عنه، زبیر بن العوام رضی الله عنه، عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه، ابوهریره رضی الله عنه، زین‌العابدین رضی الله عنه، جعفرالصادق رضی الله عنه، علی‌الرضا رضی الله عنه، علی‌النقی رضی الله عنه، محمدالمهدی رضی الله عنه؛ در طرف مغرب از سمت یمین شروع کرده بدین نحو نوشته‌اند: الحسن العسکری رضی الله عنه، موسی‌الکاظم رضی الله عنه، محمدالباقر رضی الله عنه، اسامهٔ بن زید رضی الله عنه، تمیم ابن حبیب الداری، ابوعبیدهٔ الجراح رضی الله عنه، سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه، طلحهٔالخیر رضی الله عنه، حمزه اسدالله و رسوله رضی الله عنه. این بیانصحن مبارک بود.

دوشنبه عاشورا به عزم زیارت مقبره جناب عبدالله پدر بزرگوار حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله و زیارت ائمه اربعه بقیع علیهم السلام از منزل بیرون آمدم. بقعه و مقبره آن بزرگوار در سوق‌الطوّال، در سمت یسار کوچه واقع است. درب بقعه بسته بود، مدتی معطل شدیم تا متولی را حاضر کردند، در را باز کرد، داخل بقعه شده، آغاز زیارت نمودیم. ضریح چوبین

۱- این حدیث در کتاب با عنوان« سلسلهٔ الاحادیث الموضوعهٔ، حدیث اصحابی کالنجوم» سیدعلی میلانی، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه، ۱۳۹۶ ق. مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

۲- این حدیث در برخی از منابع اهل سنت آمده و محققی در ضمن مقالی مفصل به جعلی بودن آن پرداخته است. نک: تراثنا، شماره مسلسل ۲۰،صص ۵۶- ۷

ص:۱۴۹

ص:۱۵۰

ص: ۱۵۱

داشت جامه گُلی مفتول‌دوز، دور مَضجع آن بزرگوار کشیده بودند و این جامه را والده سلطان عبدالمجیدخان در سلطنت سلطان عبدالعزیزخان دوخته است. در محراب آن دو رکعت نماز کردیم. در سمت یسار محراب، طاقچه‌ای بود که به سمت باغچه باز می‌شد و بعد از آن بیرون آمده به سمت بقیع رفتیم و از دروازه‌ای که نزدیک به حرم مبارک است بیرون آمدیم. مسافت کمی که طی شد به قبرستان بقیع رسیدیم.

قبرستان بقیع

بدان که قبرستان بقیع نسبت به حرم شریف در مشرق مایل به جنوب است و بقاعی که در قبرستان مزبور است، اول بقعه ائمه اربع است که امام حسن مجتبی و علی بن الحسین و امام محمدباقر و امام جعفرصادق علیهم السلام است. در وسط بقعه مبارکه، ضریح‌صندوق بزرگی است که دوصندوق در میان آن است، یکیصندوقی است که قبور ائمه اربعه در میان آن باشد و دیگریصندوقی است که قبر عباس عموی پیغمبرصلی الله علیه و آله در میان آن است. میانصندوق و ضریح، قریب نیم ذرع فاصله است و طرف پایین ضریح که سمت پای ائمه اربعه محسوب می‌شود شبکه است و این بقعه را محمدعلی‌پاشای مصری در سنه ۱۲۳۴ به امر سلطان محموخان تجدید عمارت کرده است و در طرف جنوب این بقعه نیز ضریحصدیقه طاهره علیهم السلام است که متصل به دیوار است. در اطراف ضریح نیز از فلزّ برنج، شباکی قرار داده‌اند که ده دهنه دارد؛ سه دهنه آن از طرف یمین باز است و باقی مشبّک است و در بالای آن دو قبّه نقره گذاشته‌اند که از هندوستان آورده‌اند و چهلچراغ هم از سقف بر بالای ضریح آویخته‌اند که از بلو است. دوم بقعه رقیه و زینت ام‌کلثوم بنات حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله است. سیم بقعه عایشه بنت ابی‌بکر و حفصه بنت عمر و ام‌حبیبه بنت ابی‌سفیان و ام‌سلمه بنت امیه وصفیه بن حیی بن اخطب و زینت بنت جَحش و جویریه بنت الحارث و ریحانه و ماریه قبطیه زوجات پیغمبرصلی الله علیه و آله است. چهارم بقعه ابراهیم پسر حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله است که ضریح‌های عبدالله بن مسعود و عثمان بن مظعون و سعد بن ابی‌وقاص و عبدالرحمن بن عوف و سعید بن زید

ص: ۱۵۲

و اخنت بن خضاعه «(۱)» نیز در میان آن است. پنجم بقعه عقیل و سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب و عبدالله بن جعفر طیار و ابوهریره است. ششم بقعه مالک است. هفتم بقعه نافع مولی عبدالله بن عمر است. هشتم بقعه عثمان ذوالنورین است. نهم بقعه حلیمه سعدیه است. دهم بقعه ابوسعید خدری است. و بیت‌الاحزان نیز در قبرستان بقیع، در پشت بقعه ائمه اربعه است، بقعه کوچکی است، محرابی دارد و در سمت یسار، ضریحی از چوب متصل به دیوار کرده‌اند، رنگش سبز است و زمین درون ضریح، حفره دارد، گویند محل نشستنصدیقه طاهره علیها السلام همان موضع بوده است. و در خارج قبرستان نیز دو بقعه است که اول آن بقعه فاطمه بنت اسد، والده حضرت امیر علیه السلام است که از دیوار دور بقیع خارج است و ثانی آن بقعهصفیه و عاتکه دو عمه پیغمبرصلی الله علیه و آله است،صحنی دارد و بقعه آن نزدیک درصحن، در سمت یسار است. بالجمله اول به زیارت ائمه اربعه رفته، خاضعاً و خاشعاً و باکیاً مشغول زیارت شدیم و بر روان آن بزرگواران تحیت و درود فرستادیم و شکر خدا را به جای آوردم که بحمدالله در چنین روزی که روز عاشورا است به زیارت آستانه مبارکه چهار امام علیهم السلام مشرف شدم. چون بوّابان بقعه مبارکه درب بقعه را بر روی حجاج می‌بستند که به ضرب و شتم پول گرفته در را باز کنند، لهذا به آنها سفارش کرده نوید رعایت و نوازش دادم که مانع حجاج نشوند و درب بقعه را در این چند روز مفتوح بگذارند که حجاج به آسودگی زیارت نمایند. آنها هم قبول نمودند و از قراری که می گفتند که چند نفر بوّاب هستند و جمعی عیار دارند و موظف نیستند، اگر از جانب دولت در حق آنها وظیفه برقار شود هرگز مانع حجاج نمی‌شوند، بلکه نزدیک آنها هم نمی‌روند؛ عمده تحصیل معاش آنها در تمام سال منحصر به موسم حج است. خلاصه از بقعه مبارکه بیرون آمده به بیت‌الاحزان رفتم و زیارت عاشورا را تماماً با لعن وصلوات در آن مکان شریف خواندم و چهار ساعت به غروب مانده به منزل آمدم و بعد ازصرف غذا، از باب‌السلام وارد مسجد مبارک شده، زیارت جناب پیغمبرصلی الله علیه و آله را با حضور قلب به جار آوردم. نزدیک اسطوانه ابی‌لبابه

۱- در میان اصحاب رسول خداصلی الله علیه و آله این نام شناخته شده نیست. تنها از اخنس سلمی یاد شده است. مقایسه کنید باالاصابه، ذیل مورد.

ص: ۱۵۳

نماز خوانده پس از آن به منزل آمدم.

سه‌شنبه یازدهمصبح رفعت‌آغا نایب شیخ‌الحرم آمد. خواجه مودّبی بود، به اوصحبت داشته مهربانی کردم، پس از آن قاضی معزول مدینه آمد؛ قدری با اوصحبت داشتیم، در این اثنا، روسای سادات حسینیه و موسویه و نخاوله آمدند. چون این دو طایفه شیعه هستند و در مدینه مسکن دارند و لازم الرعایه می‌باشند سیصد تومان بالمناصفه به آنها نیاز شد کهصرف معاش خود نمایند و چون قصد زیارت جناب حمزه سیدالشهداء و سایر شهدای احد داشتم، دوازده اسب و سی نفر عسکر و ده نفر پیاده و دو نفر شترسوار با یک مِمباشی و یوزباشی از جانب حکومت حاضر شدند، سوار گشته از دروازه شام بیرون رفتیم. خیمه جناب سعیدپاشا و اردوی شامی در سر راه بود. به جهت بازدید سعیدپاشا به خیمه او رفته با او قرار دادیم که اردوی شامی را روز جمعه حرکت بدهد که به فضیلت زیارت شب جمعه نیز فائز شویم؛ او هم قبول کرده بالاخره بعد ازصرف قهوه و شربت سوار شده به طرف کوه احد رفتیم.

کوه احُد

بدان که کوه احُد در شمال میدنه و مایل به مشرق است، کوه منقطعی است، طرف شمالی و شرقی او به شهر نزدیک‌تر است و از شهر مدینه تا احد مسطح است و سه ربع ساعت مسافت دارد. جبل سلع در سمت یسار راه احد، در شمال و مغرب مدینه واقع است. کوه منقطعی است و یک گوشه آن به سور است. مسجد فتح، که احزاب هم گویند، در دامنه غربی کوه سلع است. قلعه توپخانه هم در بالای کوه نزدیک به کوه سلع است و در شمال و مغرب حرم واقع است و مشرف به میدان است که حجاج شامی در آنجا خیمه زده‌اند.

(قبر) نفس زکیه محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام در سر راه احد، در نزدیکی کوه سلع است. ثنیات الوداع نیز که دو تپه کوجکی است و در طرف شمال و مغرب شهر است، یکی از آنها اتصال به کوه سلع دارد. در وسط راه احُد سکوی مرتفعی بعد از آن عمارات اعیان مدینه است که در ماه رجب برای زیارت حمزه سیدالشهدا رفته

ص: ۱۵۴

منزل می‌کنند. بعد از آن که این مسافت را طی کردیم به جلگه‌ای رسیدیم که در دامنه کوه احد است. پیش از رسیدن به بقعه حمزه، در سمت یسار راه، قبرستانی است، در جلو آن ایوانی بود که از آنجا به قبرستان وارد می‌شوند. بعضی از شهدای احد در آنجا مدفونند؛ آثار قبرستان نمودار بود، ولی سنگ قبر و اسمشان معلوم نبود، فاتحه خوانده گذشتیم.

قبرستان دیگر هم بالاتر از آن است و به مسافت قلیلی پایین‌تر از بقعه حمزه سیدالشهداء است. قبرستان طولانی است. اطراف آن را دیوار کشیده سفید کرده‌اند، ولی راهی به قبرستان نگذارده‌اند. بقیه شهدا در آنجا مدفونند و هیچ‌یک سنگ قبر و اسمشان معلوم نیست. غزوه احد در هفتم شوال سنه سوم هجرت واقع شد. حمزه سیدالشهدا به دست وحشی بن حرب، غلام جبیر بن مطعم شهید شد. مصعب بن عمیر حامل لواء و عبدالله بن جحش برادر زینب زوجه حضرت رسولصلی الله علیه و آله و ذکوان انصاری و حنظلهٔ بن ابی‌عامر غسیل‌الملائکه و جمع دیگرند ولیکن در مدینه جز حمزه و عبدالله بن جَحش کسی دیگر معروف نیست. بالجمله اول وارد بقعه مبارکه حمزه سیدالشهدا علیه السلام شدیم. دهلیزی داشت از آنجا داخلصحن شدیم. بقعه مبارکه در سمت یسار دربصحن واقع است و شبیه به دو تالار تو در تو است که یک شاهنشین در وسط داشته باشد. ضریح مبارکه در بقعه اول است و از دو طرف شاهنشین راهی به طرف بقعه دوم است و در سمت یمین ضریح مبارک، ضریح کوچکی است که عقیل نام در آنجا مدفون و از اهل تسنن است.

بقعه مبارکه حمزه را اول ملک‌اشرف بنا کرده، بعد سلطان محمود تجدید عمارت نموده است و سلطان عبدالعزیزصحن آن را وسیع کرده است. بالجمله زیارت حمزه را خوانده و در محراب بقعه دوم نماز بجا آورده بیرون آمدم. در سمت غربی بقعه مبارکه، در بالای سکو نمد انداختند، چایصرف شد. فقرا جمع شدند، احسانی به عمل آمد. بعد سواره شده فاتحه به قبرستان بزرگ شهدا خوانده، از آنجا به مسجدالثنایا «(۱)» رفتیم که دندان مبارک حضرت ختمی مآبصلی الله علیه و آله را در آن مکات عتبهٔ بن ابی‌وقاص مکسور نموده است.

صحن کوچکی است و گنبدی دارد. به دورن آن رفته، در محراب آن دو رکعت نماز خواندیم و این مسجد، بالاتر از بقعه حمزه، در شمالی آن واقع است. مسجدی

۱- در اصل به اشتباه: السنایا

ص: ۱۵۵

هم در آخر دره است که گوینـد از بقعه مبـارکه تا آنجا هشـتصد و شانزده قـدم است و حضـرت رسولصـلی الله علیه و آله در آن‌جا مجروح شده و نماز خوانده‌اند، ولی به آنجا نرفتیم. و در محاذات بقعه مبارکه حمزه نیز گنبدی است که می گویند آنجا مشهد حمزه بوده است.

چون وقت مساعـد نبود به آنجـا نرفته مراجعت به شـهر نمودیم و شب به زیارت حرم مبارك مشرف شـده معاودت به منزل کردیم. احمـدفاضل‌پاشا محافظ مـدینه آمـد و اظهار کرد، هر چند جناب سـعیدپاشا قرار داده بود روز جمعه با شـما حرکت نماید ولی چون آذوقه و جو و کاه در مدینه کم است، لابدّاً اردوی شامی روز پنج‌شـنبه حرکت خواهد کرد. جواب دادمصبح شما و سعیدپاشا بیایید نزد اینجانب تا آن که قرار حرکت را بدهیم.

مجلس به همین جواب ختم شده رفت.

چهارشـنبه دوازدهـم محافـظ و سـعیدپاشا آمدنـد کـه قرار حرکـت را بـدهیم. چـون در راه مـدینه نظم اردوی شـامی را به رأی‌العین مشاهـده کرده بـودیم و عزیمـت زیـارت بیت‌المقـدس را هـم در نظر داشـتیم و حـاجی محمـدآقای شــیرازی نیز مخرج و حملـه دار است،صـفای راه شام را تعریف کرده بود، لهـذا از حاجی محمدآقا مال کرایه کرده قرار داده بودیم که با اردوی شامی حرکت کند که به شام رفته از آنجا به بیروت و یافه و بیت‌المقـدس، برّاً و بحراً حرکت نماییم. قادر آقای مخرج که حمله‌دار حجاج شامی بود به علت غرضـی که با حاجی محمـدآقا داشت، می خواست اسـبابی فراهم بیاورد که اردوی شامی زودتر حرکت نمایـد و وضع حاجی محمـدآقا بر هم خورده نتوانـد بـا اردوی شامی حرکت کنـد. این بود که به قلّت آذوقه مـدینه متعـذر شـده می‌خواست سـعیدپاشا و اردوی شامی را زودتر حرکت بدهد، اگرچه در قلّت آذوقه چندان بی‌حق نبود و به واسطه بی‌نظمی خارج مدینه کمتر آذوقه به شهر می‌آوردند و خود محافظ نیز از نداشتن استعداد نظم خارج مدینه شکایت داشت و با او قرار دادیم در اسلامبول در شرفیابی حضرت اعلیحضـرت سـلطان مراتب را عرض کنم که به اسـتعداد او بیفزاینـد تا بتوانـد از عهده نظم خارج شـهر بر آید، معهذا ممکن بود که یك روز هم مکث کند و اقامت یك روز چندان سـعوبت نداشت، لهذا فرزندی ابوالنصر میرزا را با محافظ و سعیدپاشا گفتم با قادر آقا نشسته او را حتماً راض کنند که روز جمعه حرکت کند؛ رفتند و با او حرف زدند و هر

ص: ۱۵۶

طور بود قرار حرکت را به روز جمعه دادند. از این فقره اطمینانی حاصل نموده پنج ساعت به غروب مانده سوار شده به مسجد قُبا رفتیم.

مسجد قُبا

بدان که مسجد قُبا در جنوب مدینه واقع است و از شهر تا آنجا دو میل راه است. از باب‌القُبا که بیرون می‌روند، باید از وادی رانوناء «(۱)» که در پایین شهر و در جنوب مدینه است گذشت و به وای بطحان داخل شد و این دو وادی متصل به وادی عقیق می‌شوند، از آن پس باغات و نخلستان است که اعراب در وقت رسیدن ثمر نخیلات به میان باغات نیایند دزدی کنند. در سمت یمین نخلستان مزار بنات‌النجار است. گویند وقتی که حضرت رسولصلی الله علیه و آله به قُبا تشریف آوردند، این دخترها تهنیت ورود و تحیت و دورد گفتند. بالجمله مسجد قُبا مسجدی است که حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله، وقتی که به آن حدود تشریف آوردند، در آن مکان بنا کردند و در قرآن مجید آیه مبارکه «لَمَسْجِدٌ اسِّسَ علی التقوی» «(۲)»
اشاره به این مسجد است و این آیه شریفه نیز در آن مسجد نازل شده است. و این مسجد راصحنی است و در وسط، چهار طاقی بنا کرده‌اند که جای اناخه شتر آن حضرت بوده و در برابر آن چاهی است که منوسب به ابوایوب انصاری است و در جنوب چهار طاقی، محرابی است که آیه مزبوره فوق در آنجا نازل شده و اصل مسجد در سمت یمینصحن است و سه ستون در عرض آن واقع است و محرابی در سمت جنوبی آن است و محراب دیگر نیز در آخر دیوار جنوبی است که آن را طاقهٔالکشف می‌نامیدند و به همین عبارت نیز در بالای آن نوشته‌اند و گویند از آنجا کعبه منکشف و نمودار شده، به آن نماز خوانده‌اند و این حدیث را نیز در آن مسجد نوشته‌اند: مَنْ تَطَهَّرَ فی بَیْته ثُمَّ أتی مَسْجد قُبا فَصَلّی لیهصَلاهً کانَ لَهُ أجْر کَأجرِ عُمرهْ. «(۳)»
بالجمله چون به مسجد قبا رسیدیم احتراماً پا

۱- در اصل: زانو

۲- توبه، ۱۰۸

۳- وفاء الوفاء، ج ۳،ص ۸۰۱

ص: ۱۵۷

برهنه واردصحن شدیم و در محراب مسجد و در طاقه‌الکشف و محراب نزولِ آیه لَمَسجد اسِّسَ عَلَی التقوی، نماز خوانده از آب چاه ابوایوب انصاری تجدید وضو نموده بیرون آمدیم و این شعر عبدالرحمن‌الحکم را بخاطر آوردم.

فان أهلك فقد اقررت عیناً من‌المتعمرات الی قبا

و اماکن متبرکه که در اطراف مسجد قبا است، یکی خانه جناب امیرمؤمنان علیه السلام است، بقعه‌ای دارد و در سمت یسار بقعه، سنگ آسیایی در فضای کوچکی گذاشته بودند و می‌گفتند، آسیای حضرتصدیقه طاهره علیها السلام استاً دوم خانهصدیقه طاهره علیها السلام که در کوچه پشت خانه جناب امیر علیه السلام است. فضای مختصری دارد، از آنجا داخل بقعه می‌شوند و در میان بقعه محرابی استاً سیم چاهی است که انگشتر حضرت ختمی مآب در میان آن افتاده بوده است. حیاط کوچك و مسجد کوچکی در آنجا بنا کرده‌اند و پنجره از طرف مسجد به سمت چاه گذارده‌اند؛ پنجم بئری است که از دو سمت آن آب شیرین و شور دارد، داخل چاه می‌شود و مخلوط یکدیگر و گویند، وقتی که این دو آب ممزوج از ته چاه خارج شده به طرف شهر جاری می‌شوند، از هم جدا گشته هر یك مجرای علی حده دارند. به همه اماکن مزبوره رفته، نماز خوانده بیرون آمدیم. در قبا از همه قسم مرکبات خوب پیدا می‌شد، قدری آوردند، نارنج‌های آن از نارنج‌های دو بهاره شیراز بزرگتر بود. عصر به شهر مراجعت نموده، به حرم مطهر مشرف شده، چون به جناب شیخ‌الحرم قرار داده بودیم که در ساعت یازده داخل روضه معطره گشته به این نعمت فائز گردیم، دو عدد شمعدان نقره بزرگی که از طهران به جهت پیشکش آورده بودم به مسجد آوردند، تسلیم جناب شیخ‌الحرم شد و عمامه و ردای سفید آوردند، پوشیده با شیخ‌الحرم و فرزندی ابوالنصر میرزا و دو نفر از خواجه‌ها که نام آنها سالم‌آغا و قادرآغا بود، با خضوع و خشوع تمام از درب حجرهصدیقه طاهره علیها السلام وارد شده، بعد از زیارت آن بزرگوار وارد حجره منوره جناب پیغمبرصلی الله علیه و آله وارد شدیم. یك شمعدان مرصع روضه مطهره را به دست خود روشن کرده، در دست گرفته بودم و یك شمعدان دیگر را جناب شیخ‌الحرم روشن نموده در دست گرفته بود. هر دومان مانند اذْنی چاکری که به بارگاه پادشاه تا جداری مشرف شود،

ص: ۱۵۸

شرفیابی حاصر کرده، شمعدان‌ها را در محل خود گذاشتیم. بعد از آن با کمال ادب دست به سینه ایستاده استغاثه و استغفار نموده، درود و تحیت به روان خواجه کاینات و خلاصه موجودات فرستادم و این منظومه را چون غلامی که در برابر مولای خود مناجات و عرض حاجات کند، در برابر ضریح مبارک خواندم و پس از آن خاک آستانه را بوسیده بیرون آمدم که زیارت این بنده درگاه در آن آستان مبارک قبول و عرایضم مقبول افتد.

حاشاه أنْ یحرم الراجی مکارمه أو یَرجع الجارُ مْنِهُ غیر مُحترم

منظومه این است:

ای سرورِ کاینات عالم وی بر همه انبیا مقدم

هر چند مؤخری به ظاهر ذات تو بود نخستصادر

ذات تو از آن مؤخر افتاد که علت غایئی در ایجاد

بودی تو نبی ایزد پاک روزی که نبود آدم و خاک

نور تو بهصلب آدم آمد از نور تو او مُکرم آمد

اصلاب پیمبران مرسل بودند به نور تو مسلسل

روزی که پیمبری نمودند با نور تو رهبری نمودند

انوار وجود تابناکت شد جمع بذات دُخت پاکت

دخت تو چو با علی قرین شد با نور تو نور او عجین شد

زو گشت پدید یازده نور هر یک بهصفا چو لمعه نور

در مذهب ما همه ولیند از نسل تواند و از علیند

معراج‌کنان زنقطه خاک با جسم شدی به سوی افلاک

رفتی به فراز چرخ نهم جایی که عقول می‌شود گُم

جبریل و بُراق را بهشتی وز سدره منتهی گذشتی

عرش از قدمت مُزین آمد وین معجزه‌ات مبین آمد

زافراد پیمبران ممتاز این گوشه کسی ندیده اعجاز

تو خاتم جمله انبیایی تو مظهر ذات کبریایی

من بنده کمترین مرادم جز تو نبود کسی مرادم

ص: ۱۵۹

با جسم نحیف و پای خسته احرام به سوی کعبه بسته

در مکه و خانه خداوند بستم به زیارت تو پیوند

اینک زپناه بیت باری بر کوی تو آمدم به زاری

اقبال و سعادتم قرین شد تا خاک تو زینت جبین شد

هستم یکی از سکان کویت با شوق شدم به جستجویت

در کوی تو خاک و خاکساری بالاست زتاج و تاجداری

این کوی تو راه حق و دین است بر سوی خدا رهی مبین است

این عمرِ گذشته‌ام تبه شد گهصرفصواف و گه گنه شد

در مدت شصت و پنج سالم امروز قرین این وصالم

یک عمر دگر کجا بیارم تا جبهه به درگهت گذارم

در دنی و آخرت تو شاهی زینت دِه افسری و جاهی

هم منبع فضل و رحمتستی هم شافع جمله امتستی

خواهم که به حسن‌فضل و رحمت بخشی گنهم، دهی تو عزت

قلب شه تاجدار غازی بر من تو همی رئوف‌سازی

وز خدمت من شوند راضی چونان که بُدی به عهد ماضی

چون جناب شوکت‌بیک شیخ‌الحرم، در خصوص روشن کردن شمعدان‌ها که من پیشکش کرده بودم، چنین تقریر کرد که باید از اعلیحضرت سلطان عثمانی تحصیل اجازه شود، بنابر اصول قانون خوداشن رقعه‌ای از من خواست که خدمت سلطان بفرستد، لهذا رقعه‌ای به این مضمون مختصر نگاشته نزد شیخ‌الحرم فرستادم. مضمون رقعه این است:

کِتابی إلَیْکَ أیُّها الصّاحِب الرُّتبهٔ العلیَّهٔ وذوالسَّعادهٔ والشوکهٔ السنیَّهٔ، الشَّفیق المکرَّم والصدیق المعظَّم شَیخ الحَرَمِ المُحتَرَم- دامَ مَجْده- انّی أهْدیْتُ إلی القُبَّهٔ المقدَّسهِ المبارکهٔ الّتی کانَتِ الشّمس لُمعهٔ مِن لَمَعاتِ سَنائها والقَمر مُتَنیراً مِن نورها و ضِیائها، مِصباحَین مِن فِضَّهٔ وزنهما أربَعَهٔ آلافِ مثقال و رَجائی مِنکَ أن تَضَعهما فی هذا المَقام المُتَعال اسْتُنیر فِی اللّیالی ویَکونا هدیتان مِنّی فی هذا المَقام الشریف الطّاهر العالی، إنَّ الهَدایا عَلی مِقدارِ مُهدیها.

پنج‌شنبه سیزدهم بعد از ظهر به قبرستان بقیع رفته، بعد از زیارت ائمه اربعه به تمام

ص: ۱۶۰

بقاع عمات و بنات و زجات پیغمبرصلی الله علیه و آله و بقعه ابراهیم و بقعه عقیل و حلیمه سعدیه و غیره رفته، فاتحه خوانده از پشت قبرستان، از میان کوچه مراجعت نموده، به دروازه داخل شدم، از سمت ایسر به مقبره اسماعیل بن جعفرالصادق رفته زیارت خواندم؛ پس از آن به خانه امام زین‌العابدین علیه السلام رفتم. از بنای خانه آن بزرگوار، ایوان و محرابی باقی بود و چاهی در سمت یسار آن بود که آبش شور بود. گویند این همان چاهی است که آن حضرت مشغول نماز بودند و امام محمدباقر در طفولیت به آن چاه افتادند و آن بزرگوار بعد از فراغ از نماز او را از میان چاه، بی‌نقص و عیب بیرون آوردند. و از آنجا مراجعت به منزل نمودم. چون شب جمعه بود غسل کرده به مسجد مبارک رفتم. حاجی ملاباقر ترک حاضر بود. دعای اذن دخول و زیارت خوانده بعد از زیارت آمده، در پهلوی اسطوانه ابی‌لبابه نماز و قرآن و زیارت جامعه را خواندم و برای احباب و اموات سیاهه‌ای به او دادم و وکیل نمودم که به نیابت، زیارت به جای آرد؛ تا هفت و نیم از شب رفته در مسجد مبارک اعتکاف داشتم، بعد از آن نزدیک شباک رفته، عرایض خود را عرض کرده از باب‌السلام مراجعت به منزل نمودم. امشب باران شدیدی در مدینه منوره بارید، وقت مراجعت از حرم کوچه‌ها گل شده بود. چون فردا از مدینه حرکت کرده به سمت شام خواهیم رفت، لهذا آنچه که از متعلقات شهر مدینه ذکر شده بود، در اینصفحه نگاشته می‌شود که تروک نماند.

آبار مدینه

بدان که در مدینه منوره هفت بئر است که به وجود مبارک حضرت ختمی مآب متبرک شده‌اند، به این معنی که یا وضو گرفته‌اند یا آب دهان مبارک در آن انداخته‌اند و اسامی آنها در این دو بیت جمعند.

اذا رُمْتَ آبارالنَبیّ بِطیبةٍ فَعِدَّتها سَبعٌ مَقالًا بِلا وَهنٍ

اریسٌ وَغَرْسٌ رَومةٌ وَبَضاعَةٌ کَذا بُصَّةٌ قُل بئر حاءٍ مَع العهْنِ

»(۱)

۱- . سمهودی از آن با عنوان بیر حاء یاد کرده است این چاه از ابوطلحه انصاری بود که از ثروتمندان بود و زمانی که آیه« لن تنال البرّ حتی تنفقوا مما تحبون» نازل شد به رسول خداصلی الله علیه و آله عرض کرد که: انّ احبَّ اموالی الیّ بیر حاء. آنگاه آن راصدقه قرار داد. نک: وفاء الوفاء، ج ۳،ص ۹۶۱.

ص: ۱۶۱

اکثر این آبار در اطراف مسجد قبا است، مگر بضاعه که در دروازه شام است و حاء که وسط شهر است. «(۱)»

مساجد مدینه

بدان که مساجد معروفه که حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله در آنها نماز خوانده‌اند، ده مسجد است.

اول مسجد قبا است که ذکر شد. دوم مشربه ماریه قبطیه، «(۲)» امابراهیم است که در جنوب و شرق مدینه است. مسجد کوچکی است، سقف آن خراب شده و این مسجد را از سنگ سیاه ساخته‌اند، سه طرف آن خراب است و سمت قبله آن آباد است. گویند مسجدی است که جناب ختمی مآبصلی الله علیه و آله به زوجات خود خشم نموده در آن مسجد اقامت فرمودند. سیم مسجد فضیخ است که در جنوب شهر مدینه است، مسجد طولانی است،صحنی دارد، دیوار آن از آهن است، ولی سقف مسجد خراب شده و این مسجد مابین مسجد قبا و مشربه است. چهارم مسجد فتح است. پنجم مسجدالاجابه است. ششم مسجد ذوالقبلتین است. هفتم مسجد فسح است. هشتم مسجد غمامه است که مصلی نیز گویند، مابین جنوب و مغرب شهر است. نهم مسجد ابی‌ذر است و در خارج سور قدیم است، سقف ندارد، دیواری از سمت کوچه کشیده، دری گذارده‌اند. دهم مسجد ابیّ بن کعب است که در بقیع نزدیک درب قبرستان است. آنچه را که به علامت ننوشتیم وقت نبوده است که برویم و ملاحظه نماییم.

کوه‌های مدینه

بدان که در مدینه منوره هفت جبل است که اسامی آنها معروف است. اول کوه احُد است که بیان شد. دوم کوه سلح است که آنهم ذکر شده است. سیم کوه وَعیر است که در مغرب

۱- درباره بئر العهن، سمهودی در وفاء ج ۱،صص ۹۷۸- ۹۷۷ توضیحاتی آورده است که در روشن کردن محل دقیق آن مفید است.

۲- مشربه امابراهیم مکانی است که قسمت عوالی مدینه و در نزدیکی حره شرقی. رسول خداصلی الله علیه و آله همسر خود ماریه‌را در آنجا گذاشته بود. محتمل است که این به دلیل اظهار تنفر برخی از همسران آن حضرت از ماریه بود کهصاحب فرزندی برای رسول خداصلی الله علیه و آله شده و شخص پیامبر نیز سخت به ماریه علاقمند بود. مشربه در اینجا به معنای پستان است. بنا به نقل سمهودی، این محل بعدها در اختیار نوادگان امام هادی علیه السلام بوده است. نک: وفاءالوفا، ج ۳،ص ۸۲۶

ص: ۱۶۲

حقیقی است، کوه منقطعی است و از شمال به جنوب امتداد دارد و تا شهر یک فرسخ و نیم است. چهارم و پنجم جماءالکبری و جماءالصغری است که مواجه کوه وعیرند و نیم فرسنگ فاصله دارند. دو کوه منقطع هستند و به مغرب و جنوب مغرب امتداد دارند و جماءالصغری به مسجد شجره اتصال دارد. ششم و هفتم اصیغرین است، دو کوه کوچکی که منقطع هستند و در میان جنوب و مغرب شهر مدینه واقع هستند.

حره مدینه

بدان که در مدینه دو حره است که معروف و مشهورند. اول حره بنی‌قریظه است که مابین مشرق و جنوب مدینه است. دوم حره بنی‌النضیر است که در جنوب و مغرب مدینه است.

گویند قتل جمعی در آنجا شد و قبور شهدای حره «(۱)» در آن مکان است و یوم‌الحره مشهور و معروف است.

خندق معروف

بدان که خندق منطمس گشته است. طول آن از مربته اعلی وادی بطحان است که از شمال به جنوب امتداد دارد. طرف شرقی آن جب سلع است و طرف غربی آن حره.

وادی عقیق

بدان که وادی عقیق میان مدینه و فُرع است و فُرع در جنوب مدینه است و تا مدینه چهار روزه راه است. نعم ماقیل:

یاصاحِبی هذَا العَقیق فَقِفْ بِهِ مُتوالیاً ان کُنتَ لَستَ بوالِهِ

جمعه چهردهم چون امروز از مدینه خارج شده به سمت شام خواهیم رفت،صبح به زیارت مشرف شده، زیارت وداع را با کمال افسوس خوانده، مرخصی حاصل کرده، به زیارت ائمه بقیع مشرف شده، درب ضریح را باز کرده با نهایت خضوع و خشوع به زیارت قبور ائمه اربعه علیهم السلام و عباس عمّ رسول‌اللهصلی الله علیه و آله تشرف حاصل نموده و تشکرها نمودم که بحمدالله تعالی به این سعادت فایز گردیدیم؛ پس از آن مرخص حاصل نموده به منزل آمدم که تهیه اسباب حرکت شود. نصیرالملک و عبدالحسین‌خان آمده بودند، قدری با آنهاصحبت داشت. شریف عبدالمنعم که از مکه معظمه همراه آمده

۱- اشاره به شورش مردم مدینه در سال ۶۳ بر ضد امویان و حمله امویان به این شهر که منجر به شکست شورشیان وشکستن حریم نبوی شد.

ص: ۱۶۳

بود پاره‌ای گفتگوها داشت. مـدتی معطل گفتگوی او شـدیم. اول شب از خانه سیدصافی بیرون آمده، سوار تخت شدم. محافظ در وقت سواری نزدیک تخت حاضر شده یک ساعت از شب رفته وارد بئر عثمان شدیم. اردو بالاتر از بئر عثمان افتاده بودند. محافظ و سیدصلاح‌الدین و سیدحسن و کمال‌بیک نایب محمدخان قونسول و ممباشـی آمـده خداحافظی کرده رفتند. حرکت امروز رو به شمال بود و مسافت یک فرسخ و بئر عثمان در طرف یسار واقع بود و مسجدی هم در آنجا بنا نهاده‌انـد که مشتمل بر دو طاق‌نمای هلالی بود، از دو طرف باز و گشاده بود.

شنبه پانزدهمصبح اردوی شامی به همان ترتیبی که سابقاً ذکر شد، حرکت کرده رفتند. ما هم با سوار و جمعیتی که همراه داشتیم از دنبال حرکت نمودیم. حرکت رو به شمال غربی بود و راه غالباً مُسطّح و اطراف آن یميناً و یساراً کوه. در پاره‌ای جاها فاصله کوه‌ها بسیار بود و در بعضـی جاها کم و مانند بوغاز به نظر می‌آمد. مسافت پنج فرسنگ بود، ولی در مدت یازده ساعت طی کردیم و دو ساعت به غروب مانـده وارد بئر جَبْری شـدیم. آب این منزل گـل‌آلود بود. آب بـارانی است که در غـدیر جمع می‌شود، بئر حقیقی نیست، بئر جبری است و اسـمش با مسمی مطابق. درخت گز در این منزل زیاد است، حجاج در جلو چادرها آتش‌ها افروخته بودند. امروز وقت ظهر در بین راه عواف شـد. چادر زدنـد، نماز خواندم، درد دلی عارض شد که تا ورود به منزل این درد را داشـتم؛ حتی تخت را که به زمین گذاردنـد، قادر نبودم که از میان تخت بیرون بیایم، تا غروب در میان تخت در جلو چادر نشسـتم. بعـد از مداوا رفع شده از تخت بیرون آمدم و در اطراف خیام راه رفتم. هوا هم چندان سرد نبود.

یک‌شنبه شانزدهم اول طلوعصبح اردو حرکت کرد. ما هم از دنبال روانه شـدیم. حرکت رو به شـمال بود، اما تا یک مدان به منزل مانده، راه مسطح و اطراف آن جبال بود، بعد سنگلاخ شد، ولی سنگ‌های آن کوچک بود و امروز مسافتْ هفت فرسنگ بود. سه ساعت بـه غروب مانـده وارد منزل شـدیم و در جـایی عـواف نشـد، امروز می‌بـایست در بئر نسـیف منزل نمـاییم. نسـیف مـأخوذ از نسـفت‌الریاح است، ولی چون باد شدیـد آمده بئر مزبور را پر کرده است. اردو در آنجا نیفتاد و از آنجا مسافت دو ساعت راه را طی کرده، در

ص: ۱۶۴

صحرایی که آب باران دو شب پیش آمده، در غدیری جمع شده بود افتادند، ولی آب آن خیلی گل‌آلود بود، به کار نوشیدن و چای پختن نمی‌خورد. هر کس از منزل بئر عثمان آبصاف در مشک‌ها داشت، باقی حجاج به آنها رشک‌ها داشت. هوای این منزل ملایم بود و حجاج رشتی در خیمه‌های خود شب روضه‌خوانی کردند. زکامی به من عارض شده بود، کسالت داشتم. اول شب خوابیدم، برای شام بیدار شدم. جناب حاجی میرزا یوسف‌آقا به احوالپرسی آمد. او را نگاهداشته بهصحبت مشغول شدیم.

دوشنبه هفدهم طلوعصبح حرکت نمودیم. یازده ساعت در راه بودیم. یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اول منزل تا یک ساعت راه خارستان بود. تپه‌های خاکی داشت و بر روی آنها خار روییده بود و از خارستان که گذشتیم سه دماغه کوه علی‌الترتیب در سمت یسار نمودار شدند که از پهلوی آنها گذشتیم. به دماغه اولی که رسیدیم اراضی راه سنگلاخ شد، ولی سنگ‌های آن چندان بزرگ نبودند. بعد از یک ساعت به دماغه ثانیه رسیدیم. زمین ریگزار شد و عرض مابین جبال یمین و یسار کم گشت و بعد از نیم ساعت به دماغه ثالثه رسدیم.صحرا وسیع شد و حرکت به سمت شمال غربی گشت و از آنجا قلعه عنتر که در فراز جبل مرتفعی است نمدار شد، ولی از آنجا تا به قلعه پنج فرسخ بود، یک ساعت به غروب مانده از پهلوی آن گذشتیم. این کوه در یسار راه و در طرف شمال واقع است و در فراز آن قلعه مستطیلی است که آن را اصطبل عنتر می‌گویند، ولی خراب شده است و دیوار یک سمت آن باقی است و در طرف یمین نیز دماغه کوه دیگر نزدیک شده. از فاصله وسط این دو کوه گذشتیم. اردو را درصحرای وسیعی انداخته بودند، آب این منزل بسیار کم و گل‌آلود بود که از آب باران جمع شده و از بابت آب به مردم بسیار بد گذشت، مگر کسانی که از منازل سابقه آبصاف همراه داشتند. اینصحرا در سابق منزلگاه نبوده است و چند سال است به جهت نزدیکی مسافت، منزل قرار داده‌اند. عنتر از شجاعان عرب بوده است که به دست جناب ولایت مآب علیه السلام به قتل رسیده و بدان جهت آن حضرت را قاتل عمرو و عنتر گویند. «(۱)» هوای این منزل ملایم بود، چندان برودتی

۱- عنتری که معمولًا در اشعار فارسی نیز در کنان عمرو بن عبدود یاد می‌شود، عنترهٔ بن شداد بن عمرو بن معاویه ازقهرمانان و شعرای بنام عرب است که به نقل منابع، بیست و دو سال پیش از هجرت از دنیا رفته است و بنا بر این ربطی به زمان امیرمؤمنان علیه السلام ندارد.

ص: ۱۶۵

نداشت و چون مسافت منزل فردا بعید است، امشب در اردوی شامی جار کشیدند الشیل بین‌السبعه! و مرادشان این بود، هفت ساعت از شب گذشته باید حرکت کرد.

سه‌شنبه هیجدهم از دیشب تاصبح سه‌شنبه در حرکت بودیم و حرکت غالباً رو به شمال غربی بود و وقتصبح و ظهر در دو جا عواف کرده و اراضی راه غالباً مسطح بود و در چند جا، جبال یمین و یسار به هم نزدیک شده از وسط آن عبور کرده بهصحرای وسیعی وارد شدیم که یا ریگزار بود و یا سنگستان و یا اشجار گز و خار مغیلان داشت، ولی خارهای آن به سبب ترشح هوا سبز و خرم بودند و در عرض راه، در سمت یسار، تل بسیار مرتفعی دیدیم که مخروطی‌الشکل بود و خاک آن چنان نرم بود که گویا با غربال و بیخته و بر روی هم ریخته بودند. دو ساعت راه به منزل مانده، اراضی سنگلاخ شد و فراز و نشیب به هم رسانید. یک ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم و در حقیقت با عوافین شانزده ساعت از دیشب تا حالا راه رفتیم. اسم این منزل را حَدره می‌گفتند، و فی اللغهٔ الحدر الحط من علو الی سفل. چون در آخر این منزل از بلندی به پستی می‌آیند، بدان جهت به این اسم موسوم شده است. اردو را به جهت مجاروت با آب در دامنه کوه، در جایی انداخته بودند که دارای درختان گز و خار مغیلان بود و همه آنها سبز بودند و آب این منزل هم آب باران بود که از سیل جمع شده بود، ولیصاف‌تر از آب منزل دیروز بود. اینجا هم سابقاً منزلگاه نبوده است و منزل معمول، هدیه است که در مسافت دو ساعت قبل از این منزل واقع است. و در طرف یمین راه قلعه مخروبه و برکه‌ای بود، ولی به واسطه آن که برکه آنجا آب نداشت از آنجا گذشته اینجا را منزل قرار دادند.

نزدیک بهصبح در این منزل سیل آمد، آب آنصاف بود، مشک‌ها را از این آب پر کردند و از این منزل تا قلعه خیبر شش فرسنگ راه است.

چهارشنبه نوزدهم نیم ساعت به طلوع آفتاب مانده روانه شدیم و حرکت به جانب شمال غربی بود. وقت ظهر عواف شد. اراضی این راه شش تنگه داشت. از اول منزل که حرکت کردیم تا نیم ساعت اراضی راه فراز و نشیب داشت، ولی به سنگ و ریگ بود و اطراف آن کوه بود. بعد از آن که از فراز و نشیب بیرون آمدیم سنگلاخ شد ولی سنگ‌های

ص: ۱۶۶

آن چندان بزرگ نبودند. بعد از سه ساعت به تنگه اولی رسیدیم. از آنجا که بیرون آمدیم به جلگه وسعی وارد شدیم. اراضی آن مسطح بود. دو ثلث آن سنگستان بود و یک ثلث دیگرش خاک. بعد از دو ساعت به تنگه دوم رسیدیم. جلگه وسیعی نمودار گشت.

اطراف آن نیز جبال بود. بعد از پانزده دقیقه به تنگه سیم رسیدیم. فراز و نشیب داشت و تا به جلگه وارد شدیم سنگلاخ بود و احجاری داشت که سیاه‌رنگ بودند و بعد از یک ساعت و چهل و پنج دقیقه به تنگه چهارم رسیدیم. آن نیز جلگه وسیعی داشت و دو ساعت مسافت آن بود پس از آن به تنگه پنجم رسیدیم؛ یک ساعت و نیم مسافت آن بود و جلگه وسیع داشت و اطراف آن جبال بود. دو ساعت به غروب مانده وارد تنگه ششم شدیم. اردو را در ابتدای این تنگه انداخته بودند و اسم این منزل را بلّاعه می‌نامیدند والبلّاعهٔ فی اللغهٔ بئر ضیقُ الرأس یَجری فیهِ ماء المَطر و چون بئر این منزل نیز بدین نحو بود، لهذا به این اسم موسوم شده است، ولی بئر و برکه آن آب نداشت. اهل اردو آب را از منزل دیروز آورده بودند و در اراضی راه امروز چوب مسواک و سناء مکی فراوان بود، اهل اردو می‌چیدند.

پنج‌شنبه بیستم طلوعصبح روانه شدیم. حرکت رو به شمال غربی بود. اراضی این راه مسطح بود و نشیب و فراز آن کم، ولی اطراف آن کوه بود. در بعضی نقاط اراضی یمین نزدیک می‌شد و در بعضی جاها جبال یسار. پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم این منزل بئر جدیدی است. چاهی است که به تازگی آن را حفر کرده‌اند و آب آن شیرین است. اردو را در نزدیک جبال شرقی انداخته بودند. در این منزل بر اهل اردو از بابت آب و از جهت آذوقه که اعراب از بره و گسفند و غیره برای فروش آورده بودند، بسیار خوش گذشت. سلطان سلیم در طرف جنوب غربی این منزل، قلعه کوچکی ساخته که اطراف آن را طاق زده روی آن را مهتابی ساخته‌اند و چند اطاق هم در مرتبه تحتانی است و ابراهیم‌پاشای مصری تجدید عمارت نموده است. تقریباً ده ذرع طول قلعه است و درب قلعه به سمت مشرق باز می‌شود و در سمت یسار قلعه باغچه مستطیلی است. دیواری در اطراف آن کشیده‌اند و دو نخل بزرگ در وسط آن است و در سمت شمال قلعه، برکه بزرگی است که از آب چاه پر می‌کنند و چاه در وسط قلعه است. دیواری در اطراف آن کشیده‌اند و اسبابی برای کشیدن آب در آنجا گذاشته‌اند و دلوها آویخته‌اند که با حیوان

ص: ۱۶۷

حرکت می‌دهند، دلوها به میان چاه رفته پر می‌شود و بیرون آمده به میان حوضچه می‌ریزد و از آن حوضچه مجرایی به برکه گذاشته‌اند که آب از آن مجری به میان برکه می‌آید و برکه را پر می‌کند. چاهی نیز ابراهیم‌پاشا در سمت غربی قرعه حفر نموده است که بسیار بزرگ است و در این قلعه و سایر قلاعی که در عرض راه شام است، غالباً قراول و عسکر است و عدد آنها به اختلاف است. در بعضی از قلعه‌ها پنج نفر است و در برخی از قلاع ده نفر. در پاره‌ای قراول ندارند و خالی از سکنه است.

جمعه بیست و یکم نیم ساعت از دسته رفته حرکت شد و هفت ساعت در حرکت بودیم.

در ابتدای منزل، حرکت رو به جنوب بود، بعد رو به جنوب غربی شد. امروز چهار گردنه طی کردیم. بعد از یک ساعت و سه ربع به گردنه اولی رسیدیم. نشیب و فراز داشت و بعد از گذشتن از گردنه، حرکت رو به مغرب شد و مسافت گردنه سه ربع ساعت بود. پس از آنکه گردنه را طی کردیم، جبال یمین و یسار نزدیک گشته و سه کوه در قرب جاده واقع بود. بعد از آن، وسعتی در اراضی به هم رسید و بعد از نیم ساعت، گردینه دوم نمودار شد. فراز و نشیب مختصر داشت. پس از آن اراضی مسطح گشت، ولی سنگستان بود.

یک ربع که حرکت کردیم، کوه‌ها نزدیک‌تر شدند. یک ساعت که گذشتیم، گردنه چهارم نمودار گشت و سنگلاخ بود. حرکت رو به جنوب شرقی بود؛ بعد از آنکه به نشیب رسیدیم، به تنگه‌ای وارد شدیم که سه ربع ساعت مسافت آن بود و در آخر تنگه مزبوره، در سمت یمین آن، قلعه‌ای در طرف مغرب واقع بود که درب آن به سمت مشرق باز می‌شد و برکه‌ای در پهلوی آن بود که آبش سبز و کثیف بود، بدان جهت بئر زمرد می‌نامیدند. اردو در آنجا افتاده، در سمت یسار قلعه، برکه‌ای بود، آبی از باران در آنجا جمع شده،صاف بود، ولی آبش اندک و کفایت اردو را نمی‌نمود. از آب منزل دیروز همراه داشتند. در این منزل میوه دیده شد که آن را لَوزالنبی می‌گفتند، مانند بادامِ تر پوست سبز داشت. وقتی که پوست آن را می‌کنند، مغز آن مانند گل‌های پُرپر بود و در میان هر پری تخمی داشت، مادامی که نارس است رنگ مغز آن سفید است، وقتی که رسیده شد، رنگ آن زرد است، اگر خلی بماند تیره می‌شود.

شنبه بیست و دوم نه ساعت از شب گذشته از بئر زمرد روانه شدیم و حرکت رو به

ص: ۱۶۸

شمال بود و اراضی این راه مسطح بود و اطراف آن جبال؛ ولی وسعتی در عرض آن بود.

برای نمازصبح و ظهر عواف شد. هوا سرد بود و باد می‌وزید. یک فرسنگ به منزل مانده زمین هموارتر گشت و وسیع‌تر شد و رنگ خاک آن اندکی میل به زردی داشت و نزدیک منزل، جبال یمین و یسار نزدیک به یکدیگر می‌شد و در سمت یمین راه کوهی دیده شد که به شکل مخروطی بود. از آن که گذشتیم یک ساعت و نیم به غروب مانده وارد منزل شدیم که آن را بعضی سهل‌المطران و برخی مَربْع می‌نامیدند. اردو را درصحرا در دامنه کوه انداخته بودند. از دیشب تا حالا چهارده ساعت در حرکت بودیم و منزل معمول اینجا نبوده است، بلکه در طرف یمین آن مسافت یک فرسنگ، محلی بود که آن را بئرالغنم می‌نامیدند. چون زمین آن کویر است و شتر نمی‌تواند از آنجا حرکت نماید و پای آن بر زمین فرو می‌رود بدان جهت آن منزل را متروک داشته‌اند و اگر باران ببارد، گذشتن از آن راه در غایت اشکال است. بالجمله امشب سه ساعت از شب رفته باران آمد ولی زود قطع شد.

یک‌شنبه بیست و سیم نه ساعت از شب یک‌شنبه گذشته روانه شدیم. حرکت به سمت شمال غربی بود و اراضی این راه مشتمل بر هفت تنگه بود که اراضی بعضی از آنها وسیع و بعضی اوسَعْ و در بعضی از طرف ایسر داخل می‌شدند و در برخی از طرف ایْمَن. تنگه هفتم سنگستان بود و سنگ‌های سخت و عظیم داشت و درصبح و ظهر عواف شد. بعد از آن که از تنگه‌ها بیرون رفتیم، بهصحرای وسیعی وارد شدیم که از طرف مغرب کوهی امتداد داشت و مسافت آن خیلی بعید بود و دو ساعت به غروب مانده وارد مداینصالح شدیم. در نزدیک منزل در چند جا کوه‌های کوچک دیدیم که منقطع و به اشکال مختلف بودند از ابتدای آنصحرا تا منزل، سه ساعت و نیم مسافت داشت. جلگه مداینصالح بسیار وسیع بود و کوه طرف مغرب آن به طور دایره بر اطراف این جلگه احاطه کرده بود. در سمت مغرب قلعه کوچکی ساخته‌اند، سه درخت نخل بزرگ در برابر آن است و چهار نخل کوچک در پهلوی آن و در میان قلعه چاهی است و در بیرون قلعه برکه‌ای که آب آن از همان چاه است و در برابر قلعه، دو قبر دیده شد که در بالا سنگ یکی اسم حاجی سلیمان را نوشته بودند و در سنگ دیگر نام احمد افندی را و این دو نفر در این منزل وفات یافته‌اند و مدفون شده‌اند. و در این منزلصد نفر عسکر با یک عراده توپ وصد بار

ص: ۱۶۹

آذوقه از شـام برای اردوی شـامی آمـد و مرکبـات در اردو فراوان بـود. از قراری که معلوم شـد از سه فرسـنگی این منزل از شـهر اله می‌آوردنـد. می گفتند شـهر خوبی است، نخیلات و باغات فراوان دارد و نارنج و ترنج و سایر مرکبات و انار در آنجا به عمل می‌اید و چشمه آب دارد. امروز در ارضی این راه مرمرهای ریزه دیده شد و جاشیر «(۱)» زیاد به هم می‌رسد و هوا هم سرد بود.

درصفت مداین صالح است

بدان که مداینصالح چند شـهر بوده است که در قدیم، در اطراف اینصـحرا بنیاد کرده بودند و آن آبادی‌ها در طرف مغرب، در کوه ممتـدی واقع بوده است. چون از اردو تـا آنجا مسافت بعیـد بود، خودمان آثار آن مـداین را ندیـدیم، آنچه در این منزل دیـدیم، این بود: چنـد کوه شـرقاً و غرباً در این جلگه واقع بود، علامات عمارات قوم ثمود در آنها دیـده شد که کوه را تخت نموده خانه ساخته بودند و آیه مبارکه «وتنحتون من‌الجبال بیوتاً» «(۲)»

اشـاره به آن بیوت است. انـدرون خانه‌هـا، چون اطاق‌هـای مربع بود و چنـدان هم وسـیع نبودنـد و دیوارهای درون خانه نیز حجاری نشده بود و در بعضی خانه‌ها نیز چند حجره ساخته بودند و حجاری نموده بودند و در وسط آن غالباً حفره داشت، ولی درب خانه‌ها را مرتفع و عالی ساخته‌اند. اصل دری که از آن داخل بیوتات می‌شوند، زیاده از دو ذرع و نیم ارتفاع نداشت، ولی سـرداب آن را تا پنـج ذرع حجاری نموده بودند و از دو طرف سـتون‌ها بیرون آورده، سـر سـتون‌ها ساخته بودند و در بالای در مثلثی از سـنگ بیرون آوردنـد. در وسـط آن، در بعضـی درهـا،صورت عقاب ساخته بودنـد که پرهای خود را باز کرده بودنـد و در دو طرف عقاب نیز به فاصـله کمی،ماننـد سـر سـتون از سـنگ سـاخته بودنـد و عقاب‌ها در بعضـی درها مجسـمه و برجسـته بود و در بعضـی درهاصورت خورشـید و در پاره درهاصورت انسان که از دو طرف، دو گیسو آویخته بودند و عقاب‌ها مکسورالرأس بودند و بعضیصورت انسان را شکل ضحّاک و آن گیسوها را هیکل مار می گفتند و در برخی درب‌ها

۱- نـام درسـت جاوشـیر اسـت. در لغتنـامه دهخـدا آمـده:صـمغی باشـد دوایی و معرب گاوشـیر اسـت که همانصـمغ باشـد. دربـاره ویژگی‌های دارویی آن به دهخدا ذیل مورد نگاه کنید.

۲- شعراء، ۱۴۹

ص: ۱۷۰

عقاب نداشت وصورت دو تازی در بالای در ساخته بودند و در وسطصورت خورشید بود. و در سر در اکثر بوتات به خط سریانی چند سطر نقر کرده بودند. معلوم نشد که چه نوشته‌اند. از قرینه گویا اسمصاحب خانه و تاریخ بنای آن را نقر کرده‌اند. و کوه‌ها غالباً از باران و تابش آفتاب ریزش کرده‌اند.

بناهای بسیار گردد خراب زباران و از تابش آفتاب

این بیوتات را چنان می‌دانستم که محمل نشیمن قوم ثمود بوده است، ولی از قراری که جناب سعیدپاشا، رئیس اردوی شامی تقریر کرد، چند سال پیش از این، شخص فرنگی به این حدود آمده، یک سال در اینصفحات اقامت نموده و حجرات بیوتات را نبش کرده، نعش اموات را بیرون آورده است و کافور فراوانی در میان قبر آنها ریخته بوده است. کافورها را جمع کرده، استخوان‌های اموات را بیرون ریخته است که در چند حجره خودمان استخوان‌ها را دیدیم و از تقریر جناب سعیدپاشا، چنین معلوم شد که مقابر قوم ثمود بوده است، یا بعد از آن قبرستان شده والله اعلم.

دوشنبه بیست و چهارم بعد از نمازصبح روانه شدیم. حرکت غالباً رو به شمال شرقی بود.

چهار ساعت که از دسته گذشت، دایره کوهی که برصحرای مداین احاطه داشت، انفصال به هم رسانید و مسافت انفصال آن، قریب ده ذرع بود که شبیه به دروازه شده از میان آن می‌گذشتند و اراضی راه در قرب آن پستی و بلندی پیدا کرد. حجاج پیاده شدند و راجلًا حرکت نمودند و آن نقطه کوه، معروف به مبرک‌الناقهٔ است. از قراری که می‌گویند، بچه ناقهصالح بعد از عقر و هلاک مادرش بر سر آن کوه رفته است و هنگام رسیدن به آن مکان، که مَفْصل جبر است، جماعت جمالان، های و هوی می‌کنند و تفنگ‌ها می‌اندازند. عقیده آنها این است که اگر اینصداها بلند نشود، اشتران قافله، ناله بچه ناقهصالح را شنیده حالشان دگرگون خواهد شد و رقبه آنها از ربقه اطاعت بیرون خواهد شد. بالجمله از مفصل جبل که گذشتیم، فراز و نشیب به هم خواهد رسید و یمیناً و یساراً جبار مختلفهٔالاشکال نمودار گردید که به هیئت گنبد بودند و پس از آن، در سه محل، به فاصله بعیدی سه مفصل دیده شد که نظیر مفصل مبرک الناقه بودند و قافله از میان آن می‌گذشت. ظهر عواف شد و بعد از ادای فریضه حرکت نمودیم. دو ساعت و نیم به منزل مانده، در

ص: ۱۷۱

سمت یمین، جبلی دیده شد که سر آن شباهت به طاق داشت و به همین مناسبت آن را ابوطاقه می گفتند و بعد از گذشتن از آنجا، اراضی راه سنگستان شده، احجار طولانی بر زمین فرو رفته بود که سطح ظاهر آنصاف بود و پای شتران در روی آنها می‌لغزید و بدین جهت آن اراضی را زلّاقه می‌نامیدند. غروب به منزل رسیدیم و اسم منزل شقۀالعجوز می گفتند و در آن ناحیه، دره‌ای است که آب باران در آنجا جمع شده، عکّام‌ها از آنجا برای اهل اردو می‌آورند و چون در اردو آب کم بود، قرار شد فردا دیرتر حرکت نمایند تا آن که عکام‌ها از آن ناحیه آب آورده همراه بردارند و از قراری که می گفتند، از این منزل تا قریه تبوک، گربه کوهی و شترمرغ و افعی و آهو به هم می‌رسد و گربه کوهی مانند بچه‌شیر و رنگش زرد است.

سه‌شنبه بیست و پنجم دو ساعت از دسته گذشته روانه شدیم. حرکت رو به شمال بود و اراضی مسطح و ریگزار؛ بعد از آن سنگلاخ شده، بلندی و پستی بهم رسانید و پس از آنب از مسطح شده، ریگزار و سنگستان شد و سنگ‌ریگ‌ها و سنگ‌ها نفش بود. بعد از آن سنگلاخ‌عظیمی شد که عبور از آنجا مورد خطر بود. ظهر عواف کردند و بعد از ادای فریضه حرکت نمودند. چهار ساعت به غروب مانده، در سمت یمین کوهی دیده شد که اجزای آن از یکدیگر جدا شده، از دور شبیه به نخلستان بود. دو ساعت و نیم به غروب مانده به مکانی وارد شدیم که آن را ظهرالحمراء می گفتند. قلعه‌ای در سمت یسار داشت که سابقاً منزلگاه بوده است، ولی چون آب نداشت، اردو در آنجا منزل نکرده گذشتند و نیم ساعت به غروب مانده، واردصحرایی شدند که آب داشت و آنجا را منزل قرار دادند. از ظهرالحمراه تا این منزل، مسطح و ریگزار بود و رنگ ریگ‌ها سفید و سیاه بود و دُرّ نیز در میان آنها پیدا می‌شد.

چهارشنبه بیست و ششم طلوعصبح روانه شدیم و حرکت رو به شمال غربی بود. اراضی این راه، از اول تا آخر مسطح بود و جبال یمین و یسار، در بعضی نقاط دور و غیر مرئی بودند و در برخی نقاط نزدیک و مرئی. ظهر عواف کردند و بعد از ادای نماز روانه شدند، یک ساعت به منزل مانده، جنگلی در برابر بود. اسجار گز و خار مغیلان داشت.

قافله از میان آن گذشت. در قرب منزل، کوه‌ها از دو طرف، یمیناً و یساراً، نزدیک شده،

ص: ۱۷۲

قافله از میان جبلین گذشته، قدری بالاتر منزل کردند و وقتی که به منزل رسیدیم غروب بود و اسم این منزل را بئر معظم می‌نامیدند. چاه عظیم و برکه بزرگی داشت و قلعه آن در سمت یسار واقع شده، درب آن رو به مشرق باز می‌شد و از بئر معظم تا مسافت دویست قدم، سدی از طرف یمین بسته بودند که آب از آنجا به برکه جاری شود. آب برکه سبزرنگ و ناصاف بود و به کار شُرب دواب می‌آمد. از این منزل تا بغداد هشت منزل است، ولی به واسطه تطاول اعراب، کسی از این راه عبور نمی‌کند و اعراب این راه نیز عربان سلیبی هستند که ارذل طوایف اعراب می‌باشد.

پنج‌شنبه بیست و هفتم طلوعصبح روانه شدیم. حرکت به جانب مغرب بود. اول جنگل مختصری دیدیم که خار مغیلان داشت، بعد چند تنگه بهم رسید که چندان طولانی نبود؛ پس از آنصحرا وسیع شد. گاهی کوه‌ها نزدیک می‌شدند و گاهی دور بودند. شش ساعت به غروب مانده، حرکت رو به شمال شد. ظهر عواف کردند و بعد از ادای نماز حرکت نموده، یک ساعت به منزل مانده، سنگلاخ شد. سنگ‌های آن سیاه بود. بعد از آن از دامنه کوهی گذشتیم. حرکت رو به شمال غربی شد. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم و اسم این منزل جنان قاضی بود. گویند در پشت کوه چشمه است. شخصی قاضی در آنجا غرس اشجار کرده است، بدان جهت اسم این منزل به جنان قاضی موسوم شده است، ولی از آنجا تا محل اردو، مسافت بعیدی است و چون اطراف اردو را کوه احاطه کرده است و کوه‌ها به یکدیگر نزدیک بودند، هوای این منزل برودت نداشت و بسیار ملایم بود.

جمعه بیست و هشتم یک ساعت و نیم از دسته گذشته روانه شدیم. حرکت رو به شمال غربی بود. در نیمه راه، جبال اطرافصحرا به یکدیگر نزدکی شدند، ولی فضای میان جبال وسیع بود و اراضی آن مسطح و در نیمه دیگر تنگه‌ای بود غیر مسطح، و حرکت رو به شمال شرقی شد و در آخر منزل، اراضیصاف و هموار گشت و دو ساعت به غروب مانده وارد منزل اخضر شدیم. قلعه‌ای در سمت یسار راه، در قب کوه ساخته بود که در سمت شمال آن برکه عظیمی بود که اطراف آن دیوار کشیده، به چهار برکه قسمت نموده بودند و آب برکه از مجرای درون قلعه به بیرون آمد و آبش شیرین وصاف بود و

ص: ۱۷۳

در فراز جبال از همه سمت ایمالصغیره متعدده نصب کرده بودند که از دور معلوم شود منزل همین نقطه است لاغیر. و امروز و امشب هوا بسیار سرد بود که حجاج در خیمه‌ها آتش‌ها افروخته بودند.

شنبه بیست و نهم یک ساعت از دسته گذشته روانه شدیم. تا مسافت یک ساعت حرکت به جانب شمال غربی بود، پس از آن وارد تنگه شدیم. حرکت به سمت شمال شرقی شد.

بعد از آن به تنگه دیگر رسیدیم. حرکت به جانب شمال غربی گردید و اراضی آن بسیار ناهموار و سنگلاخ بود و فراز و نشیب داشت و بعد از بیرون آمدن از تنگه دوم، اراضی وسیع گشت و باز فراز و نشیب داشت و بعد از آن که پست و بلندی تمام شد،صحرا وسیع گردیده، سراشیب و سنگلاخ گردید. نزدیک منزل اشجار مغیلان نمودار گشت که از شمال به مغرب امتداد داشتند. ظهر عواف شد و یک ساعت از شب رفته وارد منزل شدیم و اسم این منزل را ظهرالمقر می‌نامیدند و بیابان این منزل طوری وسیع بود که از هیچ طرف کوهی نمایان نبود و هوای این منزل بسیار سرد بود. امروز دو ساعت به منزل مانده، از فرسنگ‌های عدیده کوهی نمودار بود که شباهت به منبر داشت و آن را منبرالنبی می‌گفتند. گویند کوهی است که حضرت رسولصلی الله علیه و آله در غزوه تبوک بر فراز آن تشریف برده جناب امیرمؤمنان علیه السلام را از آن‌جاصدا کرده‌اند، از مدینه جواب داده‌اند و به طیّ‌الارض به جناب ختمی مآبصلی الله علیه و آله ملحق شده‌اند و شرح این حدیث را مرحوم مجلسی- اعلی الله مقامه- مفصلًا در کتاب خود نوشته‌اند.

یک‌شنبه غره شهرصفر یک ساعت از دسته گذشته روانه شدیم. از اول منزل تا آخر حرکت به سمت شمال، اراضی آن ساف و مسطح و جبال اطراف آن بسیار بعید و دور بودند. یک میدان به منزل مانده، در سمت یسار، آثاری از دو قلعه نمودار شد که خراب شده، تل خاکی شده بودند و یک کوه کوچکی نیز در نزدیکی آنها واقع بود که سنگ سخت داشت. پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل تبوک شدیم و از اردوی ما تا آبای تبوک دویست قدم فاصله بود و در آخر اردو چاهی بود. دواب را از آن چاه آب می‌دادند و بالاتر از آن زراعتگاه بود و جو کاشته بودند، به قدری که انگشت از زمین بالا آمده بود و بالاتر از محل زراعت، قبرستانی بود که در یمین و یسار آن باغات بود.

درخت انار و انجیر

ص: ۱۷۴

و شفتالو در بعضی از باغات بود و بعض دیگر بی‌درخت بودند و در آنها زراعت نموده بودند.

تبوک

بدان که تبوك راصاحب قاموس به تقدیم با نوشته است «(۱)» وصاحب مجمع‌البحرین به تقدیم تا نوشته. مسجد و خانه‌های رعیتی و قلعه عسکریه دارد که تخمیناً ده ذرع طول آن است و در پشت قلعه، در سمت شمال، چشمه آب و سه برکه است که از آب چشمه پر می‌شوند و سکنه آنجا تقریباً دویست خانوار است، ولی امروز جز معدودی از طایفه نسوان دیده نشد و رجال آن دیده نشدند. چنین می‌گفتند، امسال بعد از آمدن محمل شامی، خونی در میان آنها واقع شده، مردان آنها نزد مشایخ اعراب رفته‌اند که عمل خون را بگذرانند، ولی جناب سعیدپاشا می‌گفت: دروغ می‌گویند، مردان آنها مخفی شده‌اند و عجب‌تر آن که، در این آبادی غیر از خرما و کاوه و جو آذوقه پیدا نمی‌شد.

دوشنبه دوم یک ساعت از دسته گذشته روانه شدیم. حرکت رو به شمال غربی بود.

اراضی این راه از اول تا آخرصاف و مسطح و وسیع بود و در دو سه جا انحطاط و انخفاض اندکی در راه به هم می‌رسید و جبال اطراف بسیار دور بودند و منبرالنبی دیروز و امروز نمودار بود. ظهر عواف کردند. یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم و اسم منزل را قاع می‌نامیدند. آب نداشت. تمام حجاج از منزل تبوک آب برداشته بودند.

امروز در این راه افعی شاخدار مخطّطی دیده شد که دو وجب قد آن بود. سرش را کوبیده آوردند، ملاحظه نمودیم.

سه‌شنبه سیم طلوعصبح روانه شدیم. اراضی این راه نیز وسیع بود و بعضی جاها شوره‌زار بود که سنگ‌ها شوره بسته بود. دو ساعت به منزل مانده، در سه چهار محل سنگلاخ شد، ولی چندان خت نبودند و فاصله سنگلاخ‌ها مسطح بود و نزدیک به منزل، نخل‌هایی دیده شد که بعضی بلند بودند و پاره‌ای کوتاه، ولی نخل‌هایی که ساقه آنها کوتاه بود، بیشتر از نخل‌های بلند بودند. ظهر عواف کردند. غروب وارد منزل شدیم. اسم منزل را

۱- در قاموس از تبوک یاد نشده، در ذیل بتک به معنای قطع، از البتوک یاد کرده ه ربطی به منطقه تبوک ندارد.

ص: ۱۷۵

ذات‌الحج می‌نامیدنـد. قلعه‌ای در سـمت شـمال داشت و برکه‌ای در بیرون قلعه بود که آب آن از میان قلعه می‌آیـد و آب این منزل جاری بود، ولی گوگرد داشت. آب خوراکی را از ذخیره آب منزل تبوک داشـتند و درِ طرف شـرقی قلعه، نخلسـتان بود که اشـجار آن بعضی بزرگ بودند و برخی کوچک.

چهارشـنبه چهارم طلوع آفتاب روانه شدیم. حرکت رو به شـمال بود و اراضی راه از اول تا آخر وسیع و مسطح بود و فراز و نشیب و سنگلاخ آن قلیل. ظهر عواف کرده، یک ساعت به غروب مانـده وارد منزل شـدیم. اسم منزل را مـدوّر می‌گفتنـد. قلعه‌ای در سـمت یسار داشت و این قلعه در نقطه‌ای واقع شده است که کوه‌ها از جهات اربعه احاطه کرده فضایصحرای آن مدور شده است و جاده‌ای از جنوب به شـمال دارد که قافله حجاج عبور می‌کنند وصد و پنجاه قدم به قلعه مانده، چشـمه است که بر دور آن ساخته‌اند که آب از وسط آن برکه جوشیده بالا می‌آید و به برکه‌ای که در پهلوی آنجا ساخته بودند ولی خراب و بی‌آب بودند.

پنج‌شـنبه پنجم طلوعصبح روانه شدیم. حرکت رو به شـمال بود و اراضی غالباً مسطح بود و فراز و نشیب کمتر داشت. در اول منزل، تنگه کوچکی پدیدار شد. از آنجا که گذشتیم همه جا وسیع بود و بعد از تنگه کوچک چند کوه در سـمت یسار دیده شد. از آنها که گـذشتیم، دیگر کوهی دیـده نشـد. ظهر عواف کرده، چهار ساعت به غروب مانده در طرف مغرب و مشرق چند کوه و چند تپه نمودار شد، ولی کوه‌ها چندان ارتفاع نداشتند.

بعـد از آن دیگر کوهی ندیدیم، مگر نیم ساعت به منزل مانده، کوه‌ها و تپه‌های کوتاه دیدیم که در یمین و یسار جاده واقع بودند و از آنجـا تا به منزل سـنگلاخ بود، ولی سـنگ‌ها چنـدان بزرگ نبودنـد. غروب به منزل رسـیدیم و اسم این منزل را بعضـی ظهرالعقبه می‌گفتنـد و برخی بطن‌الغـول می‌نامیدنـد. این منزل هیـچ آب نـداشت. از منزل دیروز آب آورده بودنـد. محـل اردو اتصـال به تنگه کوهی داشت. امروز در عرض راه سنگ چقماق زیاد بود و مردم بر حسب اتفاق جمع می‌نمودند.

جمعه ششم طلوعصبح روانه شدیم. حرکت به جانب شمال غربی بود. در اول منزل،

ص: ۱۷۶

تنگه پرسنگی بود. آخرش منتهی شد به گردنه‌ای که بایست از پستی به بلندی بروند، اگر چه چندان سخت نبود، ولی اهل قافله، غالباً پیاده شده بالا رفتند و مسافت نمودند. تقریباً نیم ساعت بود که وقتی از گردنه بالا آمدند، در طرف یسار، به مسافت یک ربع آبی بود.

عکّام‌ها مشک‌ها را برده آب پر کرده آوردند که برای این منزل بردارند و از قراری که جمّالان مذکور داشتند تا این گردنه خاک حجاز است و از گردنه به آن طرف داخل خاک شامات می‌شوند. پس از آن که از گردنه گذشتند تنگه دیگر بهم رسید که سنگلاخ بود و آخر آن نیز منتهی شد به گردنه مختصری که چندان ارتفاع نداشت. بعد از آنصحرا بود و آخر آن نیز منتهی شد به گردنه مختصری که چندان ارتفاع نداشت. بعد از آنصحرا وسیع شد و از هیچ طرف کوهی نمایان نبود، ولی در اکثر نقاط فراز و نشیب داشت و باقی مسطح بود و جنگ خارِ مغیلان هم زیاد دیده شد. چهار ساعت و نیم به غروب مانده برای نماز ظهر عواف کرده و یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم منزل را غدیر می‌گفتند و در نزدیکی منزل، غدیری بود که آب باران در آنجا جمع می‌شود، ولی امروز آن غدیر آب نداشت.

شنبه هفتم نه ساعت از شب گذشته روانه شدیم. حرکت به سمت شمال غربی بود. از اول منزل تا نیم ساعت به منزل مانده، اراضی راه مسطح و وسیع بود و از هیچ طرف کوهی دیده نمی‌شد، ولی در بعضی نقاط، فراز و نشیب داشت. در بین‌الطلوعین عواف کرده، بعد از ادای فریضه‌صبح روانه شدند. در طرف یمین راه قبر زنی بود، عیوش نام. سنگ زیادی بر روی قبر او انبوه کرده بودند. از قراری که می‌گفتند، این زن به جنون وصرع مبتلا بوده، در این راه وفات یافته، مدفون شده است. چون احترام احیا و اموات مجانین در اینصفحات منظور می‌دارند، لهذا هر وقت از این راه بگذرند، غالباً فاتحه در دور این قبر خوانده، پارچه لباسی از قبیل پیراهن و غیره بر سر قبر او می‌گذارند. امروز هم زنی از اهل تسنن پارچه سفیدی پیچیده بر سر قبر او گذاشت و گذشت. نیم ساعت به منزل مانده، گردنه بهم رسید که چندان سخت و مرتبع نبود. از این گردنه که پایین آمدیم، آبادی معان نمودار شد. پنج ساعت به غروب مانده وارد معان شدیم.

معان

بدان که معان آبادی معتبری است و در این آبادی دو معان است، یک قدیم و یکی جدید و

ص: ۱۷۷

در میان آنها به قدر یک میدان فاصله است. از گردنه که پایین می‌آیند، معان قدیم نمودار می‌شود که در سمت یسار واقع است و متصل به دیوار آن چشمه و قبرستان است که در سر راه واقع است. از آنجا که می‌گذرند نشیب و فراز به هم می‌رسد، به جلگه بالا که می‌روند، معان جدید نمودار است که در سمت مشرق واقع شده است و باغات زیاد دارد که در سمت یمین احداث کرده‌اند. زراعتصیفی و شتوی هر دو در این آبادی به عمل می‌آید و جو را زیادتر از گندم زراعت می‌نمایند و میوه‌جات تابستانی و زمستانی از هر مقوله در این آبادی زیاد به عمل می‌آید. این اوقات میوه انار در خانه‌ها یافت می‌شد، اهل قافله خریدند و اهالی این دو آبادی با هم عداوت دارند و هر سال در میان آنها نزاع می‌شود و خون واقع می‌شود. این اوقات، خونی واقع شده بود. جناب سعیدپاشا ریش‌سفیدان طرفین را در خیمه خود جمع کرده اصلاح می‌نمود. چند سال قبل از این هم خود سعیدپاشا برای رفع نزاع آنها مأمور شده به معان آمده بود و اکنون نیز آدمی از جانب خود در اینجا گذارده است. در معان همیشه باد شدید می‌وزید و باد آنجا معروف است، ولی از حسن اتفاق امروز با نیامد و هوا معتدل بود. چهار روز بود در منازل سابق گوشت پیدا نمی‌شد. مردم به جای گوشت، خرما در میان طعام می‌گذاشتند. امروز گوسفند و بره و مرغ در معان فراوان بود. اهل قافله از قحطی و سختی بیرون آمدند و برای منازل دیگر هم برداشتند. از معان تا شام هوای منازل بسیار سرد بود و اولِ سبزی و خرمی راه شام دو روز دیگر است که از قیطرانیه به آن طرف باشد.

یک‌شنبه هشتم طلوعصبح حرکت شد و حرکت رو به شمال غربی بود، آفتاب که طلوع کرد، تپه‌های زیاد از دو طرف به هم رسید که جاده در میان آنها، در اراضی منخفضه‌ای واقع شده بود و اینصحرا را اعراب وادی‌المسوخات می‌نامیدند. آخرِ تنگه منتهی شد به مکانی که در دو طرف سنگ‌های کروی‌الشکل افتاده بود، بعضی بزرگ بودند و بعضی کوچک و آنها که کوچک بودند چنانصاف و مودر بودند که شباهتی به سر انسان داشتند و اعتقاد اعراب این بود که آنها سر انسانند که مسخ شده‌اند و بدان جهت، آنصحرا را وادی‌المسوخات می‌نامیدند؛ از آنجا که گذشتیم، اراضی راه، گاهی مسطح بود و گاه فراز و نشیب داشت، ولی اراضی مسطحه آن غالباً مرتفعه و منخفضه بود و در سه محل

ص: ۱۷۸

سنگ‌های اراضـی راه سیاه بودنـد، در یک جا کوچک بودند و در دو جا بزرگ. سه ساعت به غروب مانده وارد قلعه عنیزه شدیم. این محـل همیشه منزلگـاه حجاج بوده است، ولی برای آن که منزل فردا سـبک‌تر گردد امروز در اینجا منزل ننموده گذشـتند و برای نماز ظهر در اینجا عواف نمودند. قلعه‌ای در طرف مغرب داشت و نزدیک قلعه چاهی بود، دیوار به دور چاه کشیده بودند و نزدیک چاه در سـمت شـمال، برکه بزرگی ساخته بودند و از پهلوی برکه، سدی به طرف مغرب بسته بودند که تقریباً دویست قدم طول آن بود و این سـد برای این است که آب بـاران داخـل برکه شود. بـالجمله از قلعه عنیزه گذشـته غروب بهصـحرایی رسـیدیم که قلعه‌ای مخروبه داشت و آن وادی را منزل قرار دادند. امشب تصرف هوا شده!، حالم خوش نبود، درد سینه عارض شده مداوا کردم.

دوشـنبه نهمصـبح روانه شدیم. حرکت غالباً به جانب شمال غربی بود و اراضی راهصاف و وسیع بودند. از هیچ طرف کوهی نمودار نبود، ولی خالی از ارتفاع و انخفاض نبود. گاهی از اراضی مرتفعه به اراضـی منخفضه می‌رسیدیم و گاه به عکس؛ و زمین مرتفع به زمیـن منخفضـه بـه قـدر ده زرع ارتفـاع داشـت و در وسـط منزل در سـمت یمیـن، راه به قـدر دویست قـدم طـول وصـد قـدم عرض زمینصـحرا عمیق گشـته دو ذرع عمق آن بود و چنـان معلوم شـد که جریـان سـیل آنجـا را به این حـالت انـداخته است. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم و اسم این منزل را حصاۀ می‌نامیدند. در نزدیکی قلعه حصاۀ حرکت رو به شـمال شـرقی شد. وقتی که به محاذات قلعه آمدیم، رو به شرقی گشت قلعه را رو به مشرق ساخته بودند و در جلو آن پلی بنا نهاده بودند که سه چشمه داشت و ارتفاع هر چشـمه تقریباً چهار ذرع بود. اهل قافله که از پل گذشـتند، حرکت رو به شـمال شـد. محل اردو تا قلعه یک میدان فاصـله داشت و این پل را محمدعلی‌پاشای خدیو مصـر بنا کرده، روی آن را سـنگفرش نموده است و خیلی به کار حجاج می‌آمد. اگر این پل نباشد در وقت بارندگی از آن نقطه با هیچ مرکوبی نمی‌توان گذشت، خاصه این که شتر باشد.

بـالجمله کسـالتی کـه دیشـب داشـتم امروز رفـع شـد و در اردو نیز بـه واسـطه آذوقه از بره و غیره که جمعی از اعراب آورده بـودند فراوانی بهم رسید.

سه‌شنبه دهم سه ساعت بهصبحِ روز مزبور روانه شدیم. حرکت به جانب شمال

ص: ۱۷۹

غربی بود. جناب سعیدپاشا، اگر چه اغلب روزها، چنانچه سابقاً اشاره شد، آمده مرا راه می‌انداخت، ولی امشب مخصوصاً در وقت سواری آمد و به جهت آن که شب بود، در راه احتیاط داشت. بلد همراه کرده سوار در اطراف گذاشت و با کمال مواظبت مرا راه انداخته رفت. قدری که رفتیم اراضی ارتفاع بهم رسانید که از نشیب باید به فراز برود و به قدر مسافت یک ساعت، به همین حالت بود که به بلندی می‌رفتند و از جمالان آواز قُدّامقُدّام بلند می‌شد، برای آن که کجاوه‌نشینان خود را به سمت جلو کجاوه بیاورند. بعد از آن اراضی مسطح شد، ولی در بعضی نقاط نیز خالی از فراز و نشیب نبود. روز که شد، در چند جا، در سمت یسار، آبصاف شیرین گوارا در گودال‌ها دیده شد که آب باران بود و اهل قافله بر می‌داشتند. پس از آن در چند نقطه نیز به فاصله زیادیصحرای سبز و خرم دیده شد که سبزه و علف داشتند و خیلی باصفا و طراوت بودند و برای نماز ظهر در کنار سبزه‌زار عواف کردند. این نقطه اولصفای راه شام است. هر قدر تا کنون از خشکیصحرا و کمی آب بر مردم بد گذشت، بعدها از طراوت وصفایصحرا خوش خواهد گذشت. بالجمله نیم ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم و اسم این منزل را قیطرانیه می گفتند. قلعه آن در طرف شمال شرقی واقع است و در میان قلعه چاهی و در بیرون قلعه برکه‌ای است که از آب آن چاه پر می‌شود. در نزدیکی اردو نیز آبصافی بود که از آب باران جمع شده است و از این منزل تا شهر کَرَک شش فرسنگ است. شیخ علی کرکی «(۱)» که معاصر با شیخ بهایی بوده است از این شهر برخاسته و این شهر حالا هم آباد است و اکثر اهل آنجا شیعه باشند.

چهارشنبه یازدهم سه ساعت بهصبح مانده روانه شدیم و حرکت به سمت شمال غربی بود. اراضی این راه مسطح بودند و وسیع و گاهی ارتفاع و انخفاض به هم رسانیده، در طرف یمین و یسار راه، بعضی تپه‌ها نمودار می‌شد، ولی تمامصحرا سبز و خرم بود. دو روز پیش‌تر باران آمده، بر این سبزه‌ها باریده، طراوت و خرمی دیگر داشت. آفتاب که طالع شد شبنم از زمین برخاسته و مه در هوا بهم رسید. چهار ساعت و نیم به غروب مانده در

۱- مشهور به محقق ثانی، شیخ‌الاسلام ایران در دوره شاه طهماسب، وی بسال ۹۴۰ هجری درگذشته و معاصر با شیخ‌بهایی متوفاق ۱۰۳۰ هجری نبوده است.

ص: ۱۸۰

نزدیکی کاروانسرایی که معروف به زینب است عواف شد. این کاروانسرا در سمت یسار راه واقع است، مانند قلعه کوچکی است، دیوارهای کوتاه دارد که تقریباً دو ذرع ارتفاع آن است، ولی مخروبه است و از این کاروانسرا تا منزل سه فرسنگ است و در نزدیکی عوافگاه، لاشه‌های اشتران فراوان دیده شد که در چهار سال قبل از این، از شدت سرما و عدم آذوقه در اینصحرا با پنج نفر آدم خشک شده و مرده‌اند و استخوان‌های آنها باقی مانده است و آن شترها از قادر آقای مکاری بوده است و عدد آنها را سیصد نفر می گفتند. امروز هم هوا سرد بود و پنج نفر از اشتران قادرآقا و حاجی محمد از خستگی و طول راه وامانده مرده‌اند. نیم ساعت به منزل مانده از تخت بیرون آمد، سوار مادیان جناب سعیدپاشا شدم و بعد از سوار شدن، قدری که گذشت، تخت بر زمین خورده افتاده. این فقره از تفضیلات خداوند دانستم که میل سواری را بر دل من انداخت و ازصدمه افتادن تخت محفوظ ماندم. بالجمله یک ساعت و نیم به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم این منزل را بَلقا می‌نامیدند. قلعه در طرف یسار داشت. درِ آن به سمت مشرق باز می‌شد و یک سمت دیوار آن از طرف یسار دربِ قلعه خراب شده. عسکری در آن قلعه نبود و چند چادر سیاه در پشت قلعه در طرف مغرب زده بودند که متعلق به اعراب بود و بره و مرغ می‌فروختند. در این منزل اندکی بوی آبادی می‌آمد و امروز ازنابلس برای سعیدپاشا پرتقال آورده بودند. چند عدد برای من فرستاده بود. بسیار بزرگ و خوش‌طعم بود و غالباً به شکلصنوبری بودند. نابلس جای آبادی است. اهالی آنجا تمام شیعه هستند و خارجه را به خود راه نمی‌دهند وصابون نابلس در شامات معروف به پای است.

پنج‌شنبه دوازدهم بعد از طلوع روانه شدیم. حرکت به جانب شمال غربی بود و اراضی این راه تا نیم ساعت به منزل مانده تماماً مسطح وصاف است وصحرا از هر طرف وسیع بود که هد قدر اشعّه بَصَر ممتد می‌شد به جزصحرا و سبزی و خرمی چیز دیگر به نظر نمی‌آمد. هوا هم غالباً ابر داشت و گاهی ترشح می‌نمود.صفا و طراوت دیگر داشت و از قرار که می گفتند اعراب عنیزه بیست روز دیگر به این منازل آمده مدتی اقامت کرده علفصحرا را چرانیده می‌روند. یک ساعت به منزل مانده، چاهی در راه دیدیم. دو سنگ بزرگ که یکی مدوّر و دیگری مربع بود و وسط آن مانند حوضچه حفره داشت، در دو

ص: ۱۸۱

طرف چاه گذاشته بودند که اعراب از چاه آب کشیده به میان آنها می‌ریزند و به اشرتان خود می‌خورانند. نیم ساعت به منزل مانده اراضی راه دره ماهور و فراز و نشیب بهم رسانید، به مادیان سوار شدم. سه ربع به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم این منزل را بلاط می‌گفتند. قلعه مخروبه‌ای در بالای تپه داشت و در کوه‌های این منزل درخت سقّز روییده بود. امشب بارندگی شده چادرها تر شدند؛ قرار دادیم فردا دیرتر حرکت نماییم که چادرها خشک شوند.

جمعه سیزدهم چهار ساعت و ربع از روز گذشته که هواصاف شد، روانه شدیم و به واسطه پیچ و خم راه، حرکت گاهی به شمال شرقی و گاهی به شمال غربی بوده و اراضی این راه مسطح و وسیع نبود. تپه ماهور داشت و از یمین و یسار کوه‌ها بر آن احاطه کرده بود و در تمام کوه‌ها اشجار شقّز بود و تا چهار ساعت و ربعی به منزل مانده رودخانه بی‌آبی در راه بود؛ پس از آن به رودخانه رسیدیم که آب آن از طرف شمال به جنوب می‌آمد و تا این منزل آب جاری دیده نشده بود. اهل قافله از مشاهده آب جاری وجدها کردند. در اول رودخانه، درختان خر زهره زیاد روییده بود و از این رودخانه تا منزل به قدر یک ساعت مسافت است و تا منزل در طرف یمین رودخانه نی‌ها روییده است چون در اردوی شامی شیخ سعید و شیخ ناصر حورانی بودند که از مکه معظمه بر می‌گشتند، محمدبیک حاکم نابلس که داماد شیخ‌سعید بود، تا کنار رودخانه به استقبال آمده بود و همچنین اعراب حورانی نیز به استقبال شیخ ناصر آمده بودند، اسبان و مادیان‌های خوب سوار شده بودند، در کنار رودخانه پیاده شده، قهوه و غلیانیصرف کرده، روانه شدیم. از رودخانه که گذشتیم، کوه‌های طرف یمین تمام شد، کوه‌های طرف یسار باقی بود.

نزدیک منزل، کوه‌های یسار نیز تمام گشت و در سمت یمین، تپه ممتدی که از جنوب به شمال امتداد داشت، نمودار شد. سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم این منزل را عین ضربه می‌گفتند. قلعه‌ای در بالای همان تپه ساخته بودند که اطراف آن را دیوار کشیده در فضای قلعه برخی بنا نهاده بودند که از دیوار قلعه بلندتر بود و بانی این قلعه را می‌گفتند شعیب برادر عنتر بوده است. اردو را در دامنه آن تپه انداخته بودند وصحرا پر از زراعت بود که در ورود به منزل اهل قافله لابدّاً از میان زراعت می‌گذشتند و این منزل به واسطه

ص: ۱۸۲

کثرت میاه و وفور سبزی و گیاه، بسیار باصفا و طراوت بود. شیخ ناصر نود سال داشت و چهار پنج پسر و دختر داشت. دو پسرش به استقبال آمده بودند. از عجایب آن که امشب بعد از ملاقات پسرانش فوراً مرحوم شد «وَما تَدری نَفسٌ بِایّ ارضٍ تَمُوتُ». «(۱)» شنبه چهاردهم یک ساعت از دسته گذشته، روانه شدیم. حرکت به جانب شمال بود. اولِ منزل قدری فراز و نشیب داشت، بعد از آن اراضی راهصاف و مسطح شده،صحراها و کوه‌ها سبز و خرم بودند و در طرف یسار تپه‌ها نمودار بودند کهصاف و بی‌اشجار بودند. نیم ساعت که رفتیم، ده عدد ستون سنگی با سرستون و ته‌ستون در طرف یسار راه افتاده بود. از قراری که می گفتند، در قدیم این اراضی آبادی داشته است و این ستون‌ها از آثار آبادی قدیم است. یک میدان که رفتیم پنج ستون دیگر در طرف یمین افتاده بود و پس از مسافتی رودخانه خشکی نمودرا شد که از مشرق به مغرب امتداد داشت. از آنجا که گذشتیم، حرکت به جانب شمال غربی شد و بعد از آن در طرف یمین، یک ستون بر زمین نصب کرده بودند که دو ذرع ارتفاع داشت و دو سه ستون در طرف یمین، یک ستون بر زمین نصب کرده بودند که دو ذرع ارتفاع داشت و دو سه ستون شکسته هم به زمین افتاده بود. قدری که گذشت دو ستون دیگر در طرف یسار دیدیم که یکی بر زمین نصب شده بود و دیگری افتاده. پنج ساعت به غروب مانده عواف کردند و در عوافگاه، در طرف یسار، سه ستون منصوب و دو ستون افتاده دیدیم. یک ساعت به منزل مانده،صحرا از هر طرف وسیع شده فراز و نشیب تمام گشت و تپه و کوه ابداً نبود. یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم این منزل مَفرَقْ بود. قلعه‌ای در سمت یمین داشت و این منزل آب نداشت. از منزل دیروز آورده بودند.

یک‌شنبه پانزدهم نیم ساعت بهصبح مانده روانه شدیم. حرکت رو به شمال غربی بود.

اراضی راه امروز نیز سبز و خرم و وسیع و مسطح بود. کوهی از هیچ طرف دیده نمی‌شد.

پنج ساعت از دسته گذشته به قریه رَمْطاء رسیدیم که در خط شمالی، در بالای تپه ممتدی واقع بود و خانه‌های رعیتی داشت و در برابر آن، رودخانه خشکی واقع بود و یمین و یسار راه، زراعت بود که تعلق به همین دهکده داشت و این دهکده از قرای معتبر حوران

۱- لقمان، ۳۴

ص: ۱۸۳

است. زنان رَمطاء طبق‌های نان بر سر راه آورده بودند، به عابرین می‌فروختند و اکثر آنها چانه و لب و پیشانی خود را خال کوبیده بودند و از قرار معلوم این فقره، مخصوص زنان حورانی است. از قریه مزبوره که گذشتیم، حرکت به جانب شمال شرقی شد و قریه دیگر پیدا گشت، اسم آن را طَرطَر می‌نامیدند و در سمت یسار واقع بود. این دهکده نیز رعیت و زراعت فراوان داشت و زن‌های آنجا به همان منوال بر سر راه آمده نان می‌فروختند. از آنجا که گذشتیم حرکت به جانب شمال غربی شد. یک اسعت به منزل مانده، پلی در طرف یسار نمودار گشت. سه چشمه داشت، ولی اهل قافله از پل نمی‌گذشتند، بلکه از جاده حرکت می‌نمودند. قدری که رفتیم، گردنه مختصری به هم رسید؛ از آنجا که بالا آمدیم اراضی مسطح شد. سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم این منزل را مُضَیْرِبْ می گفتند و در ورود به منزل اعلب عسکر شامی همراه من بودند و مصطفی پاشای مریوا با یک نفر مِمباشی و یک نفر ملازم‌سوار با نظام و هارون افندی مترجم قونسولخانه با ده نفر سوارنظام و ده نفر سوار جَندرمه از جانب مشیرپاشا، از شهر شام، استقبال آمده بودند. به هیأت اجتماع وارد مُضَیرِب شدیم. مضیرب در خط شمال واقع بود. دهکده در شمال غربی بود و قلعه در شمال شرقی و در وسط آنها سه طاحونه به سمت دهکده و یک دکان به سمت قلعه ساخته بودند و رودخانه عریضی نیز در آنجا بود که در نزدیکی دهکده پلی بر روی آن ساخته بودند، دو چشمه داشت. آب رودخانه از شیخ سعدی می‌امد که تا مُضَیرب شش ساعت مسافت است و شیخ سعدی جایی است که متصرف حوران در آنجا اقامت دارد؛ قصبه معتبری است و شیخ سعد نام پیری بوده است. گویند، سنگی در آنجا هست که حضرت ایوب علیه السلام بر آن تکیه کرده است. علامت تکیه ایشان در آن سنگ نقش بسته است و چشمه هم هست که از آنجا آب جاری شده به اعجاز حضرت ایوب علیه السلام.

دوشنبه شانزدهم سه ساعت بهصبح مانده روانه شدیم. حرکت به جانب شمال غربی بود.

اراضی این راه مسطح بود، ولی اغلب نقاط آن سنگلاخ بود و در هر جا آبادی داشت، اطراف آن زراعت و سبز و خرم بود. از آبادی که خارج شدیم سبزی کمتر می‌شد. از آبادی‌هایی که در راه ملاحظه کردیم، یکی کبیته بود که در سمت یسار در بالای تپه واقع بود و برکه‌ای داشت که آب جاری بر آن وارد می‌شد و همیشه منزلگاه حجاج شامی همین

ص:۱۸۴

ص: ۱۸۵

دمشق

اشاره

سه‌شنبه هفدهم پنج ساعت از شب رفته روانه شهر دمشق شدیم و حرکت رو به شمال بود. اراضی این منزل از قدیم خیابانی داشته است که روی آن را سنگ‌فرش نموده بوده‌اند، ولی آثار خیابان را در بیشتر از سه جا ندیدیم، باقی خراب و مفقودالاثر بود و تا اواسط راه که تپه مخروطی در سمت یمین نمودار گشت، اراضی سنگلاخ بود و در نزدیکی تپه مزبور چند قبّه دکاکین در یمین و یسار بود و به آن مناسبت اسم آن را قباب می‌نامیدند و اسباب قهوه و غلیان و جای در آنها گذاشته و به عابرین می‌فروختند. از آن نقطه که گذشتیم، اراضی مسطح و هموار گشت. پنج ساعت به ورود شهر مانده آبادی پیدا شد که آنجا را دنّون می‌نامیدند. اشجار و نهر آب داشت. چند اطاق و چند خیمه نیز در یسار راه برای عابرین برپا کرده بودند و مجّاناً طعامی به ابناءالسبیل می‌دادند. عسکرها از قِشله بیرون آمده، در کنار راهصف کشیدند و تعظیمات نظامی به عمل آوردند. از آنها گذشته، اول طلوعصبح چهارشنبه وارد کسوه شدیم. از آنجا تا به شهر یک فرسخ است.

آبادی خوب و مرغوبی است. رودخانه و باغات و اشجار فراوان دارد و قهوه‌خانه و دکاکین در دو طرف جاده بنا نهاده‌اند. حسن‌پاشا میر لوای ارکان حربیه و اسماعیل‌بیک قرّل آقاسی و شکیب‌پاشا و محمودبیک یوزباشی و عزت افندی ملازم با البسه رسمیه تا آنجا به

ص: ۱۸۶

استقبال آمدند. به همه آنها اظهار مهربانی نموده، برای ادای فریضه در آنجا پیاده شدیم.

جناب سعیدپاشا وصرّه امین نیز رسیدند، با آنها بهصحبت مشغول شدیم. توقف ما در کِسوه به قدر دو ساعت طول کشید. بعد از آن به تخت نشسته روانه شدیم. از کِسوه که حرکت نمودیم اراضی فراز و نشیب داشت، ولی بسیار باصفا و وسیع بود و وسعت طرف یمین بیشتر از طرف یسار بود، تا به جایی رسیدیم که سراشیب بود. شهر و باغات اطراف آن نمودار شد. تمام باغات و شهر در خط شمالی در دامنه کوه واقع بودند.صحرای باصفایی بود و اغلب باغات، اشجار زیتون و سیب و گلابی و به بودند و در وسطصحرا محوطه نمودار بود که می‌گفتند، قصر یکی از اعیان شهر است. حاجی محمدصادق قونسول دولت ایران با جرجیس افندی مترجم اول، سه کالسکه برای ما آورده بودند. از تخت پیاده شده خودمان و امیرزادگان در کالسکه نشستیم. درویس افندی و سلیم افندی که متولیان رینبیه هستند به استقبال آمدند و هر دوی آنها شیعه و از ساعات موسویه بودند. از آن پس مصطفی‌پاشا آمده کالسکه والی‌پاشا را برای ما آورده بود. در ثانی به آن کالسکه نشستیم. نزدیک باغات که رسیدیم مستقبلین نمودار شدند. آنچه افواج نظام و توپ و توپچی و موزیکانچی در شام بود تماماً با کسبه و اصناف شهری به استقبال آمده بودند و در دو طرف راهصف کشیده ایستاده بودند. توپخانه و موزیکانچیان تعظیمات نظامی به عمل آورده به همه آنها یکان‌یکان مهربانی کرده گذشتیم و نوزده شلیک توپ نمودند و در نزدیک دروازه، در پهلوی قدمگاه حضرت رسولصلی الله علیه و آله که گنبد و بارگاه دارد، خیمه‌ها برپا کرده، حسین فرزی‌پاشا مشیر اردوی پنجم و ابراهیم ادهم پاشای متصرف و حول پاشای میرمیران و ستاربیک میرآلای و شوکت‌پاشای فریق عسکر و عبدالکریم‌پاشای فریق و عمربیک آلای‌بیک ضبطیه، همگی با البسه رسمیه به اتفاق کاظم‌بیک قاضی نایب شام و مترجم‌های قونسول‌های دولت‌های فرانسه و انگلیس و نمسه و ایطالیا و اسپانیا و یونان و هولاند با غواصان به استقبال آمده بودند، از کالسکه که خواستیم پیاده شویم، تماماً از چادر بیرون آمده، مشیرپاشا نزدیک آمده، مرا پیاده کرده، رفتیم در چادر نشستیم و به همه مهربانی نموده، بعد ازصرف چای و قهوه و غلیان از خیمه بیرون آمده با مشیرپاشا در یک کالسکه سوار شده روانه شهر شدیم. برای امیرزادگان و خواص نیز درشکه‌ها حاضر

ص: ۱۸۷

کرده روانه شدنـد. در نزدیـک دروازه‌ها، در سـمت یمین، قبرسـتانی و در سـمت یسار قشـله‌ای دیـده شـد. پس از آن داخل دروازه شـدیم که به وضع دو طاق هلالی ساخته بودنـد ولی دَربی از چوب یا آهن بر آن ننهاده بودند. از آنجا وارد خیابان طولی شدیم که تقریباً ربع فرسنگ طـول داشـت و در اطراف آن دکـاکین و عمـاراتی به طرز ایران بـود که از بیوتـات انـدرون خانه‌هـا پنجره‌هـا و دربچه‌ها به بازار و برزن نگذاشته بودند و تمام این خیابان، از دو طرف، از سطح کوچه تا بام مملوّ از مرد و زن بود که به استقبال و تماشا آمـده بودنـد، حتی دکاکین را یک روز پیش‌تر برای جلوس و قیام خود کرایه کرده بودند که ساعتی در آنجا بسر برند و این خیابـان چنـان مملوّ از جمعیت بود که غیر از راه عبور کالسـکه، دیگر جـایی و راهی برای کس باقی نمانـده بود. بعـد از طی امتـداد خیابـان، وارد بـازاری شـدیم که به طرز بازارهـای ایران سـقف داشت و در آن بازار نیز به همان منوال مرد و زن در اطراف ایسـتاده ازدحـام کرده بودنـد. از آن پس وارد بـازار جدیـدی شـدیم که به حکم مـدحت‌پاشا در زمان ایالت شام بنا کرده‌انـد. بازار وسیع و مرتفعی است و سقف آن را مانند شیروانی از چوب ساخته‌اند و از دو طرف به بنای دکاکین آن خوب پرداخته‌اند و در هر جا که به قراولخانه‌هـا می‌رسـیدیم، عسـاکر در جلو سـربازخانه و قراولخـانهصف کشـیده، تعظیمـات نظامی به عمل می‌آوردنـد. ما هم تعارف نظامی به جا آورده می‌گـذشتیم. بعـد از آن که امتداد بازار را طی کردیم، از طرف یمین بازار، به کوچه‌ای وارد شدیم که منتهی به خـانه عالیجـاه حسن قوتلو می‌شـد و خـانه او را که بهترین عمـارت شـهر است برای مـا از جانب ایالت شام معین کرده بودنـد. چهار ساعت به غروب مانـده وارد آن منزل شـدیم. در اطراف درب کوچه، به وضع بـدیع خوشـی که معمول آنصـفحات است شاخه‌های درخـت نارنـج را بـا برگش بـه طـول هلالـی بر دیوارهـا نصـب نمـوده، چراغ‌هـا بر آن شاخه‌هـا تعـبیه کرده بودنـد و شب‌هـا روشـن می‌نمودنـد و آن کوچه تـا پنجاه قـدم چراغـان می‌گشت. وقتی که وارد عمـارت حسن قوتلو شـدیم،صـاحب منصب‌هایی هم که به اسـتقبال آمـده بودنـد همراه بودند، در اطاق مزینی نشسـته قهوه و غلیانیصـرف شد. بعد از آن که به اطاق دیگر که سالون می‌گویند رفته، در سر میزْ غذاصرف کردیم. اجزای مجلس رفتنـد. وقت عصـر به حمـامی که از جـانب حکومت در بازار خلوت کرده بودند رفتم. حمام‌های شام نهایت امتیاز را دارند و از حد وصف و

ص: ۱۸۸

تعریف بیرون است. یک ساعت از شب رفته از حمام بیرون آمدم. احمد افندی کاتب اسرار و مهردار ایالت با تحسین‌بیک محاسب مرکز لوا و حلمی‌بیک مدیر مرکز تحریرات و حسن فهمی افندی ممیز املاک و مراد افندی برادر حسن قوتلو به دیدن آمدند. به آنها مهربانی کرده رفتند. در این چند روز که در شام بودیم لیلًا و نهاراً در خانه حسن قوتلو مهمان دولت بودیم و در نهایت خوبی خدّام خاص ایالت پذیرایی می‌نمودند و دو روز پیش از ورود ما، تمام اسباب پذیرایی را در خانه مشار الیه فراهم آورده، بر زینت بیوتات افزوده بودند. منزل خودمان و هر یک از امیرزادگان و جناب حاجی ملاباقر واعظ و غیره اطاق‌های علی حده بودند و شب‌ها تمام چهلچراغ‌ها و لاله‌ها و فنرهای حیاط افروخته شده مانند روز روشن بود. خانه حسن قوتلو دارای دو خلوت کوچک و بزرگ و یک حیات مستطیل بود. حیاط مزبور از چهار سمت بیوتات فوقانی و تحتانی داشت و بر بالای دیوار آن محجر آهنین از چهار سمت گذاشته بودند و حوض مُدوّری در میان حیاط بود و سطح حیاط را تماماً از احجار شفّاف ممتاز مفروش و متبّت کرده بودند که نهایت امتیاز را داشت و اینصنعت در ولایت شام در همه جا معمول و متداول است که سطوح عمارت و حمامات را به نقوش مختلفه با احجار ممتاز متبّت و مفروش می‌کنند و در اطراف حیاط در نزدیکی پنجره‌ها اشجار سرو و گل کاشته اطراف آن را به شکل هلالی، سنگ‌ها بر زمین نصب کرده‌اند. باغچه مختصری شده است، از آب دستی مشروب می‌شوند. بالجمله عمارت مشارالیه نهایت آراستگی و زیبایی را داشت و کمتر عمارتی بدین قشنگی و مطبوعی ساخته شده است. یک خلوت آن معبر بود که از درب کوچه داخل آنجا شده و از آنجا وارد حیاط مستطیل می‌شوند و خلوت دیگر آن خلوت خاص بود که اطاق سالون در میان آن بنا نهاده، حوضخانه نیز در آن خلوت ساخته‌اند که آن را قاع می‌نامیدند و در واقع اطاق مسقّف مذهّب مزیّنی است که حوض هم در وسط آن واقع است و آب بر آن جاری است و چون هوا سر بود، روی حوض را تخته گذاشته پوشانیده بودند و ماهوت قرمز بر آن گسترده‌اند،صورت میز به هم رسانیده بود و در آن اطاقصنوف و اقسام ظروف از چینی‌های قدیم در اطراف آن در طاقچه‌ها گذاشته بودند و نهایت امتیاز را داشت. بعد ازصرف شام به آن اطاق رفته نشستیم و قهوه و غلیانصرف کردیم. شکلی بر دیوار نصب

ص: ۱۸۹

کرده بودنـد، آوردنـد تماشا کردیم، زنی بهصـنعت خیاطت، تمام اعضا و اجزای آن شـکل را برجسـته ساخته است که مانند اشـکال مجسـمه بـه نظر می‌آمـد و در حقیقـت کمـال تصـنع را در دوختن و سـاختن آن به کـار برده است و از قراری که حسن قوتلـو تقریر می‌نمود،صورت سـلطان عثمـانی است. بـالجمله اشخاصـی که از جانب والی شام، لیلًا و نهاراً، مواظب خـدمت ما بودنـد، عالیجاهان اسماعیل‌بیک قرّل آقاسی و شکیب‌بیک یوزباشی و محمدبیک یوزباشی و عزت افندی ملازم ثانی و توفیق افندی ملازم ثالث و امین افندی که اجزای اداره نظارت است و یحیی افندی چاوش و کامل افندی و سـلیم افندی دهباشـی و بکر افندی و بیست نفر عسـکر و محمـدآقای ملازم و ده نفر جَنـدرمه بودنـد. در هنگام ورود ما، جناب حمـدی‌پاشا، والی شام، در بیروت بودنـد. همین که از بیروت مراجعت نموده وارد شد، به دیدن ما آمدند. با ایشانصحبت داشتیم، بسیار مرد معقولی بود.

دمشق

بدان که شهر شام از اقدم مدن عالم است. اگر چه لفظ شام اسم است از برای تمام مملکت شام، ولی چون شهر دمشق که مقر ایالت و وُلات است افضل و اوسع و اجمل تمام شـهرهای این مملکت است، اکنون شام گویند و از آن شهر دمشق اراده کنند و تسمیه این مملکت به اسم شام در سنه ۶۳۴ مسیحی شد که مسلمانان بر کفار عرب مستولی شدند و از این جهت این مملکت را شام گفتند که در شـمال کعبه واقع است، چنانکه یمن را از این جهت یمن گوینـد که در یمین کعبه واقع است و در اوایل زمان تمام مملکت را بر پنج ناحیت قسـمت کرده شامات می‌گفتند و اکنون نیز بدان سـبب این لفظ در السنه و افواه مستعمل است. شام اول فلسطین بوده که رمله و قدس شـریف و عسـقلان و سمبطیه و نابلس و غزه از شهرهای این ناحیت است. شام دوم حوران بوده که شهر آن طبریه و در وقت آمدن از مدینه منوره از اراضـی دهات این ناحیت می‌گذرند. شام سیم غرطه بوده است که اکنون شهر آن معموره دمشق است و غرطه در دو فرسنگی شهر دمشق است و چنانکه اهل سیر و تواریخ نوشته‌اند از جنات اربعه روی زمین است و آن سه جنت دیگر

ص: ۱۹۰

سُغد سمرقند و شعیب بوّان و نهرالاُبُله باشد؛ بلکه غرطه را افضل جنات اربعه شمرده‌اند زیرا که طول آن سی میل و عرض آن پانزده میل می‌باشد و تمام این مسافت مشتمل بر انهار و اشجار است که مشبک به یکدیگرند، کَانَّها بُستانٌ واحدٌ، و هیچ یک از آن جنات را این عرض و طول و وسعت وصفا نباشد. شام چهارم حِمص بوده است. شام پنجم قِیسرین که شهر آن حلب است و از زمانی که دولت عثمانی بر مملکت شام مستولی شده است، تقسیمات آن به نحو دیگر گشته است. سلاطین قدیمه عثمانی به دو قسمت نموده بودند. اول سوری و دوم فلسطین و سلاطین عثمانی بر چهار ایالت تقسیم نمودند، اول ایالت حلب، دوم ایالت دمشق، سیم ایالتصَیدا، چهارم ایارت قدس شریف. و متأخرین سلاطین عثمانی تمام آن ممکلت را سوری گفتند، ولی در سلطنت سلطان عبدالعزیز به دو قسمت شده، ولایت حلب، ولایت سوریه که مرکزش دمشق است و در این زمان جزئی از ولایت سوریه را که قدس شریف باشد، به جهت وسعت و اعتبارش منفصل نموده مستقلًا متعلق به بابعالی داشته‌اند و در لفظ شام سه لغت است، شام و شأْم و شِآم.

حدود شام

بدان که شمال شام، آسیاسیصغری است و جنوب آن جزئی از بلاد عرب است که آن را تیه بنی‌اسرائیل گویند و شرق آن عراق و بادیه است و غرب آن بحر روم است.

القاب شام

بدان که شهر شام را چهار لقب باشد و ادبا و فصحا در نظم و نثر خود بدان لقب استعمال نمایند. لقب اول آن دمشق است و در وجه تسمیه آن چنین بیان کرده‌اند که دمشق بن کنعان یا دمشق بن نمرود بانی این بلد بوده است. لقب دوم آن جیرون است و در وجه تسمیه آن چنین گفته‌اند که جیرون بن سعد بن عاد بن عوص بن دمشق بنای این شهر نموده است. لقب سوم و چهارم جلق و فیجاء است و وجه تسمیه آن را بیان ننموده‌اند.

اقسام و ابواب شام

بدان که شهر شام مشتمل بر دو قسمت است، یکی داخل سور و دیگری خارج سور.

آنچه داخل سور است بنای قدیم آن باشد ولی به مرور خراب و ویران شده، بعضی مخازن

ص: ۱۹۱

مهمات عسکریه آن باقی مانده است. تجدید عمارت نموده‌اند و خارج سور آن جدید است و در اسلام بنا نهاده‌اند و هر یک را دروازه‌ای باشد. داخل سور را هشت دروازه است، کما قیل:

دمشق فی اوصافها جنّهٔ خُلدٍ راضیهٔ أما تَری أبوابها قَد جُعلْت ثَمانیهٔ

و در سمت شمال چهار دروازه می‌باشد و هر یک را نامی نهاده‌اند. اول را باب‌التوما گویند. دوم را باب‌السلام. سیم را باب‌العماره. چهارم را باب‌البوابجیه. و باب‌العماره را باب‌الفرادیس و باب‌البوابجیه را باب‌الفرج گفته‌اند و باب‌الفرج را در عهد سیف‌الدین ابوبکر بن ایوب تجدید نموده‌اند. شیخ عبدالغنی نابلسی در وسصف شام و باب‌الفرج گویند:

قُل ما تَشاءُ من جُلّق وَانْسِب لها ولا حرج فالخیر والیُمن بها وبابها باب‌الفرج

و در سمت جنوب یک دروازه است، آن را باب‌الثاغور گویند و باب‌الصغیر نیز گفته‌اند.

و در سمت مشرق یک دروازه است که آن را مسلمانان باب‌الکیسان گویند و نصاری باب بولس و چون سلطان سلیم در وقت آمدن به شام از این دروازه داخل شده است از آن وقت تاکنون به جهت احترام او این دروازه را مسدود داشته‌اند و در سمت مغرب دو دروازه است، اول را باب‌الثرایا گویند و دوم را باب‌الجابیه و معروف این است اهل‌بیت حضرت سیدالشهدا-صلوات الله علیه و علی اهل بیته- را از این دروازه وارد کرده‌اند و خارج سور را سه دروازه است و آنها را نامی ننهاده‌اند. دو باب آن بزرگ است و یک باب آن کوچک. بالجمله شام کثیرالمیاه است و از هفت نهر مشروب می‌شود که آنها را بَردی و یزیدی و دیرانی و ثوراء و نهر قنوات و بانْیاس و عَقْربا گویند. اصل همه آنها بَرْدی است، منشعب شده، هفت نهر گشته است و به واسطه کثرت میاه در تمام عمارات، در تمام موارد آب جاری است و مخصوصاً در اغلب خانه‌ها حوضخانه‌ها می‌سازند که آنها را قاعات گویند کما قیل: وفی بعض‌الدّور قاعات رفیهٔ مدهونهٔ باجمل الادهان فی وسطها بِرکٌ یَجْری الیها الْتماء باتّصال حتی در کوچه‌ها و بازارها نیز در جنب دیوارها، حوضچه‌ها ساخته‌اند، آب جاری در آنها موجود است و هوای این بلد در همه فصل خوب است مگر در خریف که تب زیاد است و به واسطه کثرت میاه امراض عصبانی بهم می‌رسد و خاک این بلد سهل و خمراء و کثیره‌الخصب است که غالباً سبز و خرم باشد و این شهر مشتمل است بر جوامع و مدارس

ص: ۱۹۲

و کنایس و خانات متعدده وصنایع این بلد نساجی وصباغی و بنایی و خیاطت و حدادی است و شمشیر را مخصوصاً در نهایت امتیاز می‌سازند و سیوف دمشقیه معروف آفاق است.

متنزهات شام

به واسطهصفایی که در آب و خاک شام است، نزهتگاه آن متعدد باشد و هر یک را اسمی جداگانه نهاده‌اند و اسامی آنصوفانیه و طَربله و مَرجه و رَبوه است و افضل همه آنها ربوه است «وَاوَیناهُما الی رَبوةٍ ذاتَ قَرارٍ وَمُعین» «(۱)»

به اعتقاد بعضی اشاره به این ربوه که در خارج شهر شام است و آنچه در ایام توقف شام از متنزهات این بلد مشاهده کردیم مَرجه و ربوه بود. از عمارت والی شام، از کنار نهر بَردی و پل که می گذرند مَرجه است و آن نهر را تا چهارصد قدم از دو طرف سنگ‌چین کرده، در ابتدا و وسط و انتهای آن قنطری بسته‌اند. قنطر اول و آخر از سنگ است و سه چشمه دارد و قنطر وسط آهنین است و چشمه ندارد و در نهایت استحکام ساخته‌اند و از دو طرف، دیوار بر آن قرار داده‌اند و عرض نهر تقریباً ده ذرع است و این پل را بر روی آن بسته‌اند و دو طرف نهر عمارات و بساتین است. از آن جمله باغی است که مدحت‌پاشا در طرف یسار نهر احداث نموده است و آن را باغ ملتی گویند. عمارتی در وسط آن است که تحتانی آن بیوتات است و از چهار سمت گشاده است و فوقانی آن مهتابی است که از چهار طرف باز است. بعد از مَرجه داخل ربوه می‌شوند. دو طرف آن سبز و خرم است و رودخانه از وسط می گذرد و قوه‌خانه‌ها و عمارات در دو سمت آن بنا نهاده‌اند. کسیب حمراء نیز که کوه معینی است در یک طرف ربوه است.

بالجمله نزهتگاه ربوه بسیار باصفا و باروح است و از شدت طراوت و خضارت «(۲)» خیلی نشاطانگیز و فرح‌آمیز است. نعم ما قیل:

انهض إلیالرّبوهٔ مُستَمْتِعاً تَجِد مِنَاللّذات ما یَکفی

فالْطّیرُ قَد غَنّی علی عوده فِیالرّوضِ بینالحیک والذَفّ

مولوی در مثنوی گفته:

۱- مؤمنون، ۵۰

۲- سبزه‌زاری

ص: ۱۹۳

چونکه غم آمد کنارش کش بغش از سر ربوه نظر کن بر دمشق

و از ربوه که به آن طرف گذرنـد، ساحت دمار است که عمارات چنـد در آن حـدود ساختهانـد و بسـیار خوش منظر و خوش آب و هواست.

جامع امویه

از جوامع معتبره این بلد جامع امویه است. گویند در عهد سلیمان بن داود بنا شده.

کنیسه‌ای در جنب آن بوده است. ولی بن عبدالملك بن مروان در سـنه ۸۹ هجری هـدم کنیسه نموده داخل جامع کرده است و از نو بنا نهاده است. در طول آن بیست ستون واقع است و در عرض آن دو ستون و به همه جهت اسطوانه‌های این جامع چهل عدد است و اعتقاد اکثر اهل شام که بر مشرب محی‌الدین اعرابی (کذا) هستند، این است که ستون شرقی جامع امویه که در آخر قطار اول است، مکان نزول حضـرت عیسی علیه السلام است که در آخرالزمان در دمشق بر آن اسطوانه بیضا نازل خواهد گشت. بالجمله این مسجد به امر ولید بن عبدالملك به اتمام رسـیده و بسـیار محکم ساخته‌اند. طول آن دویست گام است و عرض آنصد و پنجاه گام و آن را سه در است. یکی در طرف جنوب و دو تا در اول و آخر است. شـمالِ مصـلای حنبلی در سـمت ایسـر درب جنوب است و مصلای شافعی در سـمت ایمن آن. پس از آن مصـلای حنفی است و بعد از آن مصلای مالکی و از سمت شمال جامع، بیست و دو پنجره به طرفصحن گذاشته‌اند که در تابستان باز می‌شود و بقعه سر حضرت یحیی در وسط این جامع است.

صحن جامع امویه

صحن جامع امویه بسیار وسـیع است و از برای آن ده در قرار داده‌انـد و هر یك را نامی نهاده‌اند. در طرف جنوب دو در است یکی باب‌العبرانیه که آن را باب‌الساعات نیز گویند و دیگری باب‌الزیاده است. و در طرف شمال چهار در است، یکی باب‌الفرادیس است و دیگری باب‌السلسله و دو در دیگر آن را نامی ننهاده‌اند، یکی کوچك است و دیگری بزرگ و در سمت شرقی یکی است که آن را باب‌جیرون گویند و در سمت غربی نیز یکی

ص: ۱۹۴

است که آن را باب‌البریدیه نامند و در وسط باب‌البریدیه قبّه‌ای است. این دو شعر را آنجا نوشته‌اند:

عرّج رکابک عَن دمشق فانّها بلد تذّل لهاالاسود وتخضع

ما بین جابیها وباب بریدها قمر یغیب والف بدر یطلع

و درصحن دو گنبد است که سلطان عثمانی ساخته است. یکی محاذی ایوان شرقی است و دیگری محاذی سمت غربی. گنبد شرقی میقات است که در آنجا ساعت گذارده‌اند، گنبد دیگر حوضخانه است که آب از فواره آن جاری است. گویند وقتی که سلطان عثمانی این دو گنبد را بنا کرد، علمای اهل تسنن بر او بحث نمودند که این تصرف شما در اراضی مسجد جائز نباشد. برای آنکه رفع ایراد آنها را نموده تصرف اوصحیح باشد، گنبد حوضخانه را طوری ساخت که مؤذن بر فراز آن رفته اذان بگوید و گنبد میقات را هم به این شرط ساخت کخه در آن باز بوده هر کس بخواهد برود در آنجا نماز بخواند. و در پشت گنبد حوضخانه گنبد دیگر است که از ابنیه قدیمه است و کسی نمی‌داند برای چه ساخته‌اند. گویند یکی از وزرای شام درب آن را باز کرده کاوش کرد که بداند در میان آن چیست، غیر از مکاتیب چیزی ندید. و در سمت شرقیصحن، ایوانی است که از آخر آن ایوان، دری به مسجدالرأس جناب سیدالشهدا علیه السلام باز می‌شود.

مسجدالرّأس

بدان که مسجدالرّأس سه مسجد است که توی یکدیگر واقعند. مسجد اول اطول از ثانی است و مسجد ثانی اطول از ثالث و در وسط مسجد اول، سنگ‌های مربعصاف گسترده‌اند و در آن مسجد دو پنجره به سمت ایوان گذاشته‌اند که روشنی بخشد و محاذی در مسجد ثانی حوضچه‌ای است که به دیوار شرقی اتصال دارد و گویند جریان آب آن از اعجاز سید سجاد علیه السلام است، چه این مساجد، مجلس یزید- علیه‌اللعنه- بوده است که اهل‌بیت را داخل آن نموده‌اند و بالاتر از حوضچه ضریحی است که دو ذرع طول آن است و یک ذرع عرض آن. گویند مقام حضرت سید سجاد علیه السلام است که در مجلس یزید در آن مقام نشسته‌اند و بالاتر از آن منفذی است در دیوار که به قدر دو وجب طول آن

ص: ۱۹۵

است و پرده‌ای بر روی آن آویخته‌اند و آن منفذ به مسجد سیم‌باز می‌شود و برابر ضریح رأس‌الحسین است و بالاتر از آن دری است که از آنجا داخل مسجد سیم می‌شوند.

مسجد مربعی است و اضلاع آن تقریباً یک ذرع و نیم طول آن است و سه چارک عرض آن. قبّه کوچکی در میان ضریح است، جامه سبزی بر روی آن پوشانیده‌اند و عَلَمی که با جمل شامی حرکت می‌دهند و پنجه آن طلا ـ است، در زاویه این مسجد گذارده‌اند.

پنج‌شنبه نوزدهم بعد ازصرف نهار کالسکه حاضر کردند، به اتفاق حسن‌پاشا، به عزم بازدید جناب والی‌پاشا و مشیرپاشا رفتیم. والی‌پاشا عسکر و موزیکانچی در درب خانه خود احتراماً حاضر کرده بود، تعظیمات نظامی به جا آوردند و موزیکان زدند. وارد خانه شدیم تا نزدیک پله به استقبال آمد. از پله‌ها بالا رفته وارد اطاق شدیه مشغولصحبت شدیم. آدم معقول پخته ساده است، چندان پیرایه برای خود در منزل قرار نداده بود. بعد از انقضای مجلس بیرون آمده به خانه مشیرپاشا رفتیم. او نیز عسکر و موزیکانچی در درب خانه خود حاضر کرده بود. در یک سمت جلو عمارت او باغچه‌ای بود.

موزیکانچیان در میان باغچه موزیکان می‌زدند و در طرف دیگر یک دسته عسکرصف کشیده تعظیمات نظامی بجا آوردند. خود مشیرپاشا نیز تا نزدیک کالسکه به استقبال آمده بود. خودش مرا از کالسکه پیاده کرده بازوی مرا گرفت و به عمارت خود برد. مشغولصحبت شدیم و بعد از انقضای مجلس مراجعت نمودم.

جمعه بیستم بعد از ظهر کالسکه‌ها حاضر کردند با امیرزادگان و خواص اصحاب از باب‌الثاغور به سمت زینبیه رفتیم. از شهر تا زینبیه به قدر یک ساعت و نیم مسافت و هر دو طرف خیابان سبز و خرم است. دو گنبد در طرف یسار است و یک دهکده در سمت یمین و اسم آن راا بابیله می‌گفتند. زینبیه در قریه رادیه واقع است. عمارات و آبادی دارد و برابر زینبیه عمارات عالی است که متعلق به سعید آقای موصلی است و از آن بالاتر حمامی است که تازه بنا شده.

صحن و مسجد زینبیه

بدان کهصحن و مسجد زینبیه در سمت یسار شرقی واقع است. از در که داخل می‌شوند،

ص: ۱۹۶

دالانی است، دو طرف آن را حجرات ساخته‌اند. بعد از آن وارد فضایی می‌شوند که سقف ندارد و از آن فضا دری بهصحن گشوده می‌شود. قریب ده ذرع طولصحن است و در میانصحن حوض مدوری است، نصفصحن را از طرف بالا سنگ کرده‌اند و نصف دیگر بی‌سنگ است و در طرف بالایصحن که سمت شرقی است، ایوان ساخته‌اند که یک ستون در وسط آن است و دو سمت یمینصحن که طرف جنوب است به امتداد طول آن سکویی است و در آخر سکّو چاهی است و در پهلوی چاه گلدسته است که دوازده پله دارد. بالجمله از ایوان داخل مسجدی می‌شوند که درب آن در زاویه یمنای ایوان است و این مسجد مربع است. چهار ستون در طول آن واقع است و چهار ستون در عرض آن و دو پنجره از مسجد به ایوان گذاشته‌اند و در وسط مسجد چهار ستون مربع است که قبّه بقعه زینبیه را بر روی آن نهاده‌اند. درب بقعه از سمت جنوب است و چهارصفه دارد و اطراف آن را شباک آهنین نصب کرده‌اند. ضریح مبارک به فاصله دو ذرع در وسط آن بقعه است و از چوب ساخته‌اند و این مسجد و بقعه را در این سنوات شخص تاجری تجدید عمارت کرده است و قبر والده جناب سپهسالار اعظم نیز در این مسجد در پهلوی منبر است. چون امروز روز اربعین بود، بعد از زیارت آن مظلومه، مشغول خواندن زیارت اربعین شدیم و بعد از ادای فریضه، دو نفر روضه‌خوان ترک در آنجا ذکر مصیبت نمودند. رقّتی دست داد؛ پس از آن بیرون آمده درصحن نشستیم. درویش افندی و سلیم افندی متولیان زینبیه قدری تنقّلات آوردصرف شد.

جناب حاجی میرزا یوسف‌آقا و میرزا اسحاق مستوفی آذربایجان نیز در آنجا بودند و بعد از آن بیرون آمده مراجعت به منزل نمودم. شنبه بیست و یکم بعد از ظهر به جامع امویه رفتیم و بعد از زیارت رأس حضرت یحیی علیه السلام به مسجد رأس‌الحسین وارد شدیم و از آنجا به مقبره سیدصلاح‌الدین رفتیم که از سلاطین شام بوده است. جلو مقبره او مسقف است و بقعه آن مربع، دیوارهای آن تا نصف کاشی مُعرّق نصب نموده‌اند. در نهایت امتیاز بود و مانند چینی به نظر می‌آمد. در یک سمت قبر آن نوشته‌اند. تَجَدّد هذهِ المَقبرة فی الف ومِأتینِ وَخَمس وَتِسعین؛ تولدَ فی قَلعة تِکریت فی خَمسَمأة واثنَین وَثلاثین، مُدّة سَلطنتهِ عِشرینَ

ص: ۱۹۷

سنهٔ، توفی یوم الاربعاء فی تِسعهٔ و عِشرینصفر سنهٔ خَمس مأهٔ و تِسعهٔ و ثمانین. قبر ابراهیم پسر او نیز در همان بقعه است. از آنجا بهصحن جامع امویه مراجعت نمودیم. از درب اواسط شمالی آن بیرون رفتیم، یکی دو کوچه که طی کرده به درب بقعه مبارکه رقیه رسیدیم. در سمت یسار بازار در طرف غربی واقع بود.

بقعه مبارکه رقیه علیها السلام

از در که داخل می‌شوند دالان مختصری دارد. بعد از آن فضای مسقفی که حوضچه در میان آن است و بعد از آن مسجدی است که تقریباً شش ذرع طول و پنج ذرع عرض آن است. از در که داخل می‌شوند در سمت یمین آن که سمت جنوب است، ضریح مستطیلی است که از چوب ساخته‌اند و متصل به دیوار است. تقریباً دو ذرع طول و یک ذرع عرض آن است. گویند این مسجد همان خرابه‌ای بوده است که اهل‌بیت را در آنجا جا دادند و این ضریح در محلی است که سر مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام را به خرابه آورده در آنجا گذارده‌اند و بالاتر از ضریح محراب است و بالاتر از محراب منفذ مربعی است.
گویند قبر فرنگی که در مجلس یزید بوده، کشته شده است، در آنجا است و در سمت شرقی مسجد سکویی است که در عرض مسجد واقع است و در زاویه سمت شمالی دری است که از آن در داخل بقعه مبارکه می‌شوند. بقعه مربعی است، چندان وسیع نیست. بر ضریح مبارک جامه زری زمینه گُلی پوشانیده‌اند و در آن طرف ضریح قبری است، روی آن جامه ماهوت سیاه پوشانیده‌اند. اعتقاد اهل آنجا این است که دست‌های مبارک حضرت عباس علیه السلام در آنجا مدفون است. بعد از زیارت آن بقعه مبارکه به بازدید امیر عبدالقادر پاشای مغربی رفتیم. از ملوک جزایر است. دولت فرانسه او را اخراج کرده به شام فرستاده‌اند و ماهی ششصد لیره شهریه به او می‌دهند. در عمارت او در حوضخانه‌ای نشسته، بعد ازصحبت وصرف قهوه و شربت بیرون آمده در کالسکه نشسته با حسین‌پاشا که از ارکان حربیه است و چند نفر عسکر به سمتصالحیه رفتیم. از پلی که روی نهر بردی بسته‌اند، و تفصیل آن در ضمن نزهتگاه مرجه بیان شده است، گذشته رو به شمال وارد خیابانی شدیم که مدحت‌پاشا یک سال است در زمان ایالت خود تسطیح

ص: ۱۹۸

نموده است. در سمت ایسر خیابان، مریضخانه عالی ساخته‌اند که آن را خسته خانه گویند. طبقات تحتانی و فوقانی دارد و دربچه‌ها رو به خیابان گذاشته‌اند و در سمت یمین آن عمارت کمپانی است که آن نیز عالی است و از آنجا ابتدایصالحیه است و بیوت دیگر نیز در دو سمت خیابان است ولی چندان عالی نیستند. مسافت خیابان را که طی کردیم به کوچه‌ای که رو به مشرق بود رسیدیم، تا به جایی که وسعت داشت با کالسکه رفتیم، بعد از آن که فراز و نشیب به هم رسانید سوار اسب شدیم و دو طرف کوچه نیز دکاکین و عمارات است. مسجد و مقبره محی‌الدین در منتهاالیه این کوچه در سمت یمین واقع است وصالحیه در جبل قاسیون واقع است. گویند اصحاب کهف در این جبل مدفونند. و در وجه تسمیهصالحیه گویند: شیخ ابوعمرو جماعیلی مقدس، مدرسه‌ای در آنجا ساخت و چون اصحابش ازصالحین بودند آن ناحیت راصالحیه نامیدند. و شیخ مزبور در سنه ۶۰۷ مرحوم شده است و در وصفصالحیه گفته‌اند:

الصالحیة جنة والصالحون بها أقاموا فعلی الدیار وأهلها منی التحیة والسلام

بالجمله واردصحن و مسجد و مقبره محی‌الدین شده فاتحه خوانده مراجعت به منزل نمودیم و شب والی‌پاشا و مشیرپاشا و سعیدپاشا آمده، چند ساعتی نشستند و رفتند.

مُحی‌الدین عربی

مُحی‌الدین بن احمد بن عبدالله، امامصوفیه و رب طریقت آنها بود. در سنه ۵۶۰ متولد شده و در شب جمعه بیست و دوم ربیع‌الثانی سنه ۶۳۸ نزدیکصبح وفات یافت. مسکن آن در دمشق بود و نشر علوم می‌نمود و به لقب حاتمی نیز معروف بود. در ماده تاریخ او گفته‌اند:

انما الحاتمی فی‌الکَون فَردٌ وهو غَوثٌ وسیّدٌ وامامٌ

ان شئتم متی توّفی حمیداً قُلتُ أرّخ مات قُطب همام

قبر او بعد از وفاتش تا زمان سلاطین آل‌عثمان پیدا نبود. سلطان سلیم به شام آمده پیدا نمود و مدرسه عظیمه‌ای در آنجا بنا کرد و جامعی ساخت و اوقافی برای او معین نمود و این عبارت از محی‌الدین معروف است: اذا دخل السینُ فی الشین ظَهر قَبر مُحی‌الدّین. مُراد از سین سلطان سلیم و مراد از شین شام است.

ص: ۱۹۹

صحن و مسجد و بقعه محی‌الدین

از دربصحن داخل دالان وسیعی می‌شوند و از آنجا واردصحن می گردند و در ورود بهصحن در یمین و یسار آن ایوان سرپوشیده است که چهار ستون در طول آنها واقع است و در طرف غربیصحن نیز ایوانی است که چهار ستون دارد و در وسطصحن، حوضی است و در جنوبصحن جامع ظریفی است که دیوار جنوب آن مشرف بر باغچه است و چهار دربچه به باغچه گذاشته‌اند و در این مسجد چهار اسطوانه است و درب مقبره شیخ در زاویه دیوار شرقیصحن است که اتصالی به زاویه جنوبی دارد و سطح مقبره پست‌تر از سطحصحن است. شانزده پله از سنگ گذارده‌اند تا وارد مقبره شوند.

محاذی در مقبره سه قبر است. بر فراز هر یک عمامه سبز بزرگی گذارده‌اند. دو نفر آنها که نزدیک به ضریح شیخ محی‌الدین هستند، از احفاد او باشند. یک نفر دیگر که قدری دورتر است، محمدامین‌پاشا است که در آنجا مدفون است. این مقبره مستطیل است و تقریباً ده ذرع طول آن است. در طرف جنوب دو دربچه به نارنجستان باز است و در سمت مغرب، طاقچه بزرگی که یک ذرع و نیم طول آن است، ساخته، پنجره‌ای نصب کرده، شیشه انداخته‌اند و کتاب‌های شیخ را در آنجا گذاشته‌اند و در سمت مشرق نیز دو دربچه گذارده‌اند که به باغچه باز می‌شود و در شمال مقبره نیز دری است که از زمین بالاتر است. ضریح شیخ در وسط مقبره است و این اشعار را در اطراف آن نوشته‌اند. در طرف شرقی این شعر است:

قَد کانَصاحِبُ هذا القَبر جوهرةٌ یَتی – مؤُصاغَها الباری مِنَ النطف

و در سمت غربی آن این بیت است:

عَزّت فَلم تَعرف الایام قَیمتها فَردّها غیرةً مِنهُ الی الصّدَفِ

و در تاریخ مرمت ضریح نیز در اطراف آن نوشته‌اند:

مقامک محی‌الدین سامی الذّرا وإن کُنت محجوباً بهذا الضریح

و أنت سِرّ الله فی الأولیاء وأنت من فیه یلیق المدیح

مُصطفی‌پاشا وَزیر العُلوم وافاک فی قلب سلیمٍصحیح

فأقبلت وأقبل منه شهریه یرجو بها التاریخ خیر تسبیح

ص: ۲۰۰

از این اشعار معلوم می‌شود مصطفی‌پاشای وزیر علوم، در سنه ۱۲۹۰ مرمت ضریح نموده است. و در جنوب ضریح این شعر است:

قبر مُحی‌الدین ابنِ مَغربی کُلٌّ مَن لاذ بِهِ أو زاره

قُضیت حاجاته مِن بعدها غَفر الله له أوزاره

روز یک‌شنبه بیست و دوم جایی نرفته و کسی هم نزد ما نیامد. فقط در منزل به استراحت گذشت.

دوشنبه بیست و سیم کالسکه حاضر کردند. بعد از نهار عازم نزهتگاه رَبوه شدیم. اول از مرجه گذشتیم و تا قشله کوچکی که در سمت یسار ساخته‌اند و ده نفر عسکر گذاشته‌اند مرجه است و از آنجا که گذشتیم وارد بوغازی شدیم که ابتدای ربوه است. آب نهر بژدی از وسط می‌گذرد و دو طرف آن سبز و خرم است، ولیصفای ربوه در بهار است که مشحون از ریاحین و ازهار است. میر عبدالقادر مغربی عمارتی در سمت یمین ساخته است. تا آنجا ربوه است، از آنجا که گذشتیم، داخل ساحت دمّار شدیم. احمد افندی و راشدپاشا عماراتی در سمت یمین ساخته‌اند، بسیار خوش‌وضع بود. بعد از آن به عماراتی رسیدیم که در سمت یسار در کنار نهر ساخته بودند. داخل آن عمارت شدیم.

اختصاص به شخص یهودی داشت و بسیار باصفا بود. از آنجا بیرون آمده به عمارت خواجه موسی یهودی رفتیم کهدر سمت یمین واقع بود. سطح عمارت را تماماً سنگ‌هاصاف گسترده بودند و در اطراف حیاط باغچه‌های کوچک تعبیه کرده اشجار کاشته بودند و در طرف مشرقصفه‌ای بود که چوب بست کرده سه شیروانی از چوب بر روی آن ساخته بودند و حوضی در وسط داشت و از دو طرف راهرو گذارده بودند و در پشت آن عمارت نیز باغچه کوچکی بود که خالی ازصفا نبود. قدری در آن عمارت نشسته تفرج کردیم، پس از آن به منزل مراجعت نمودیم.

سه‌شنبه بیست و چهارم خیال حرکت از شام داشتیم که به سمت بیروت برویم. تدارک اسباب حرکت تا شب کشید. عصری والی‌پاشا و مشیرپاشا آمده وداع کرده رفتند. یازده ساعت از شب رفته در کالسکه نشسته نزدیک پل آهنین رفتیم و از آنجا در کالسکه مخصوصی که به جهت راه بیروت ساخته‌اند سوار شده روانه شدیم. حرکت از آنجا تا

ص: ۲۰۱

ربوه رو به مغرب بود. بعد رو به جنوب شد و پس از آن رو به شمال و بعد از آن به واسطه پیچ و خم راه کمپانی، ضبط حرکت ممکن نشد. از شام تا بیروت‌صد و ده کیلومتر است.

این راه را کمپانی فرانسه شوسه کرده است. با آنکه فراز و نشیب و دره‌ها دارد، چنان که قانون هندسی پیچ و خم را را مسطح نموده که کالسکه در نهایت سهولت و آسانی می‌گذرد. الحق بسیار خوب ساخته است و شرط کرده تا چهل سال در دست کمپانی باشد و مخارج خود را ببرد. هیده سال آن گذشته بیست و دو سال دیگر باقی مانده و تقریباً دو میلیان! خرج این راه کرده است. سنگ‌ریزه و چرخ تسطیح راه در اغلب نقاط حاضر است که هر جا عیب کند فوراً می‌سازند. از شام تا بیروت دوازده محطه است و سکنه آنها اهل فرانسه می‌باشند. و اسامی محطه‌ها از این قرار است: الهامه، راس‌الصحرا، مَیشلون، جُدیده، مَصنع، جسر زینون، هشطوره، مُریْجاتْ، خان‌مراد،صَوفر، خان‌بودخان، جمهور. و در این محوطه‌ها اصطبل و قهوه‌خانه و مهمانخانه ساخته‌اند. اسب‌ها را در آن عوض می‌کنند و هشت نفر عسکری هم که همراه ما بودند در هر محطه عوض می‌شدند.

این راه بسیار باصفا است. دره‌های خوش‌منظر دارد و اغلب کوه‌ها مشجرند و درختان کاج و گردو و غیره در کوه‌ها و دره‌ها بسیارند و تمامصحرا سبز و خرم است.

چهار شنبه (بیست و پنجم) به محطه هشطوره که رسیدیم، حبیب‌بیک قایم مقام از جانب حکومت زَهله که متعلق به لبنان است به استقبال آمد، به او مهربانی کردیم و در محطه جمهور مورل‌بیک مأمور پولتیک با لباس رسمی و اسکندربیک مترجم اول با نشان شیر و خورشید از جانب حکومت لبنان به استقبال آمدند و خواجه اسکندر نصرانی کارپرداز ایران و حاجی علی افندی و یسقونسول لاذقیّه و حسین افندی وکیل کارپرداز سوریه و حاجی ابراهیم اصفهانی و آقا عبدالصمد یزدی و مشهدی محمد طهرانی و آقا سید ابراهیم تبریزی و حاجی بابای دیلقانی و آقا محمد حسین اصفهانی و حاجی محمود و حاجی جعفر حکاک که از اهالی ایران هستند، از بیروت تا جمهور به استقبال آمدند. به آنها نیز مهربانی شد و در حازمیه که تا بیروت سه ربع ساعت مسافت است، خیمه‌ای برپا کرده بودند. رستم‌پاشا متصرف لبنان که مرکز حکومتش بیت‌الدین است و فخری‌بیک رئیس بلدیه و امین‌پاشا کماندان عسکر بیروت و طیارپاشا کماندان سواره و خلیل افندی

ص: ۲۰۲

خَوری مدیر روزنامه جنت که در ولایت سوریه رتبه اولی دارد با نشان شیر و خورشید و یوسف افندی کاتب پولتیک و محمد شریف افندی محاسبه‌چی وکیل متصرف و نعوم افندی رئیس مجلس جنایات با البسه رسمیه به اتفاق شیخ عبدالباسط فاخوری مفتی و جمال‌الدین افندی قاضی همگی با کالسکه‌ها به استقبال آمده بودند. در خیمه نشستند به تمام آنها اظهار مهربانی کرده با متصرف لبنان در یک کالسکه نشسته روانه شدیم و در سرحد بیروت که تا شهر ربع ساعت مسافت دارد، موزیکانچی و نظام حاضر کرده بودند و قریب پنج‌هزار نفر مرد و زن از نصاری و غیره ازدحام کرده پیاده و سواره با کالسکه‌ها و درشکه‌ها به استقبال آمده بودند و مرد و زن با هم در یک کالسکه نشسته بودند. اهل نظام تعظیمات نظامی به عمل آوردند. ما هم تعارف نظامی با آنها کرده گذشتیم. چون غروب بود شب وارد خانه حاج محمی‌الدین پسر مرحوم سید عبدالفتاح عرب شدیم و خانه او را از جانب حکومت از برای ما مشخص کرده بودند، عمارت زیبایی بود. باغچه ظریف مطبوعی داشت و در یک طرف باغچه عمارت سرپوشیده قشنگی داشت که همه اسباب و مُبل آن حاضر و آماده بود. اول در اطاق پایین نشسته با مستقبلین بهصحبت مشغول شدیم. بعد برایصرف غذا و استراحت به عمارت سرپوشیده رفتیم. خوابگاه مرا در همانجا مشخص کرده بودند. شیخ عبدالله مجتهد عامل «(۱)» نیز که مرد مُعمّری است و هشتاد سال عمر دارد، درویش بیک و نعیم بیک را با یک ملّا از عامل برای تهنیت ورود ما تا بیروت فرستاده بودند. به آنها هم اظهار مهربانی نموده رفتند. جبل عامل محطل توطن حُرّ شهید «(۲)» و شیخ بهایی بوده، از طایفه شیخ بهایی کسی نمانده است، ولی از طایفه حُرّ باقی هستند.

وصف بیروت

بیروت از بنادر فلسطین و از اقدم مُدُن سوریه می‌باشد. در بانی آن اختلاف کرده‌اند.
بعضی گویند جرجسا یولس یا جرجسی خامس از ابناء کنعان است و بعضی ساتور نوس

۱- مقصود جبل عامل است. در اصل و در موارد بعدی نیز به اشتباه: آمل

۲- کذا!! شیخ حر عاملی م ۱۱۰۴صاحب وسائل‌الشیعه است، مؤلف شهید ثانی م ۹۶۵ را با شیخ حر اشتباه کرده‌است.

ص: ۲۰۳

دانند و در نزد جمهور بانی آن مجهول است. در عهود سالفه، در دست فرنگی‌ها و ملوک ترکیه، دیار مصریه و چرکسیه بوده است. از عهد سلطان سلیم اول که آنجا را تصرف نمود الی کنون در دست سلاطین عثمانی است. مدارس زیادی دارد. از آن جمله کمپانی انگلیس و فرانسه و امریکا و آرمان مخارج زیاد کرده برای هزار نفر دختران رومیه و ارامنه و کاتولیک مدرسه‌ها ساخته‌اند که در آنجا درس می‌خوانند و در شهر بیروت بازده مطبعه است که جراید و روزنامه‌ها در آن طبع می‌شوند و پانزده جامع است و بیست و سه کنیسه و آثار قدیمه در این شهر بسیار است، ولی در تحت‌الارض واقعند. هر وقت حفر کرده‌اند اعمده و احجار عظیمه بیرون آمده است. رودخانه‌ای از شرقی شهر می‌گذرد و تا به آنجا نیم ساعت مسافت است ولی آب آن خوب نیست. رودخانه دیگری است که آن را نهرالکلب گویند. از جبل قَسردان که در شرقی بیروت واقع است جاری می‌شود.

آب آن گوارا است و از شهر تا آنجا چهار ساعت مسافت است. کمپانی انگلیس مخارج کرده آن آب را به شهر آورده است و با لوله‌های آهنین وارد خانه‌ها می‌شود و هر مِتری را که به قدر یک لوله کوچک است سالی بهصد و پنجاه فرانک می‌فروشد. جبل قسردان رشته از جبل لبنان است و جبل لبنان از طرابلس تاصیدا امتداد دارد و شرقی و غربی و جنوبی بیروت را احاطه کرده است و برف شهر بیروت را در تابستان از جبر قسردان می‌آورند زیرا که برف این کوه در زمستان زیاد است، برای تابستان نگاه می‌دارند.

بالجمله بلده بیروت شهر خوبی است، قلعه و سور ندارد و از بیست سال قبل ابتدا به آبادی آنجا کرده‌اند و پنج سال است که آبادی آن تمام شده، عمارات و باغچه‌های خوب دارد و بازار این شهر غالباً در کنار اسکله است و هفت سال پیش از این کم آب بوده است. از وقتی که کمپانی انگلیس آب رودخانه را به شهر آورده است آب این شهر حالا به قدر کفاف است، اگر چه آب و هوای این شهر لطیف است ولی هوای لبنان از بیروت و شام بهتر است و اغلب اعیان شام و بیروت در فصل ییلاق به بیروت می‌روند.

روز پنج‌شنبه بیست و ششم تا عصر در بیروت ماندیم. دو ساعت از روز گذشته قونسول طرابلس به دیدن آمد. با اوصحبت داشتیم، رفت. بعد از تجار ایرانی آمدند. اظهار مهربانی کردم رفتند. بعد از آن اعیان بیروت آنهایی که دیروز به استقبال آمده بودند

ص: ۲۰۴

حاضر شدند که عصری ما را راه بیندازند، چون بازدید حکام لبنان لازم بود. سه ساعت به غروب مانده به خانه او رفتیم. تشریفاتی فراهم آورده بود. از او بازدید کردیم و بیرون آمدیم و به قشله رفتیم. طیارپاشا کماندان عسکر حاضر بود، موزیکان و سرباز حاضر کرده بودند، تعظیمات نظامی به عمل آورده بیرون آمدیم. چون دیروز که به بیروت آمدیم شبانه وارد شدیم و شب‌ها رسم نیست توپ بیندازند، امروز که به قشله رفته بودیم، از آنجا که خواستیم به کشتی برویم بیست و یک شلیک توپ انداختند.

فخری‌بیک رئیس بلدیه و وکیل متصرف و یوسف افندی مترجم و پاشایان تماماً تا کنار اسکله به مشایعت آمدند. از آنها خداحافظی کرده در قایق نشسته به کشتی فرانسه آمدیم.

از اسکله بیروت تا لنگرگاه کشتی، نیم ساعت مسافت بود. غروب وارد کشتی شدیم و هوا خیلی مساعت بود و دریا به هیچ وجه انقلابی نداشت و کشتی نیز کشتی ممتازی بود.

ساعت ده میل حرکت می‌نمود و این کشتی با سفاین دیگر چند امتیاز داشت، یکی آنکه قمرات آن پنجره‌ها داشت که هوا داخل و خارج می‌شد و دیگر یکی از استوانه‌های سالون آن را که در وسط واقع بود، به طرز بخاری ساخته، دودکش آن را از سقف خارج کرده بودند، بخاری را روشن می‌نمودند، هوای سالون همیشه گرم بود و نیز میز سالون را در دو طرف قرار داده بودند، وسط آن گشاده بود. پیشخدمت به آسانی در سالون حرکت می‌نمود و این کشتی قوت سیصد اسب داشت، قریبصد و شش متر طول آن بود و قرب شش متر عرض آن و چهار دیگ داشت. اسم کپیتان آن وِلیت بود و اسم محرک جراثقال کشتی موسیو کیران. شب در دریا حرکت کردیم. بسیار باصفا بود. از برابر بندر حیفا وصور وصیدا گذشتیم.

جمعه بیست و هفتم بعد از طلوعصبح به نزدیک اسکله یافه رسیدیم، اگر چه آب دریا در نزدیک اسکله یافته همیشه تلاطم دارد و نمی‌توان با قایق از لنگرگاه کشتی تا کنار اسکله رفت، ولی از تفضلات الهی امروز دریا ملایم بود و از این خطرات مصون بودیم.

محمدبیک، توفیق بیک قایم مقام یافه و احمد رئیس مجلس بلدیه و یوسف افندی مترجم پولتیک و سایرصاحب منصبان با عارف افندی طبیب ایرانی و احمد خراسانی و سید حسین، قونسول معزول دولت ایران و عطاء افندی مترجم، تماماً با البسه رسمیه تا به کشتی به استقبال آمدند. با آنها اظهار مهربانی کرده و در قایق نشسته به کنار اسکله آمدیم

ص: ۲۰۵

و از آنجا سوار شده به منزل رفتیم. منزل ما عمارتی بود که از جانب حکومت معین کرده بودند. بیوت تحتانی و فوقانی و در جلو آن باغچه وسیعی داشت که سبز و خرم بود. برای عملجات در اطراف باغچه چادر زدند و خودمان با خواص اصحاب در عمارت فوقانی به سر بردیم. در اطاق سالون حلویات چیده بودند. تنقلی نموده، پس از آن غذا آوردند، در سر میزصرف شد. دو ساعت به غروب مانده قونسول‌های فرانسه و نمسه و انگلیس و عثمانی و مسکو و اسپانیا و امریکا به دیدن آمدند. با آنهاصحبت داشته رفتند. امروز و امشب در یافه مهمان دولت بودیم و خوب پذیرایی از ما کردند.

وصف یافه

یافه شهر خوبی است و آن را یافا نیز گویند و یونانیان جوبه نامند. مشهورترین بلاد است و در طرف شرقی دریا واقع است. گویند پیش از طولان نوح نیز بوده است و در نزدیکی اسلکه در میان دریا سنگ‌ها است. معلوم می‌شود قدیم آبادی تا به آنجا بوده، به واسطه طغیان آب خراب شده است. در روزگار یونانیانصد و نود و شش محله بوده است. بعد خراب شده و حالا هفتاد و چهار سال است که آبادی و حالت حالیه را به هم رسانیده است. حصاری در طرف دریا ساخته‌اند. از طغیان آب در بعضی نقاط شکستگی بهم رسیده؛ عمارات و مدارس و باغات آن زیاد است و اغلب میوه باغات آن مرکبات است و از اقسام مرکبات پورتقال زیاد است و خیلی بزرگ می‌شود. چهار پنج عدد آن یک من است و بدون تخم است. نهایت امتیاز را دارد و بسیار خوش‌چاشنی است. آب آن را گرفته به جای شربت استعمال می‌نمایند و باغات را از آب چاه مشروب می‌کنند و در تمام باغات سیصد چاه است که آنها را بیار گویند و آب چاه‌ها شیرین است و دور باغات یافه را از درختصبّار کاشته‌اند که به منزله دیوار است. ساق‌های قوی و سخت دارد و برگ‌های آنها پر از خار است. نمی‌توان از آنها عبور کرد. در حقیقت برای حفظ باغات سد محکمی است و این درخت را به فارسی درخت انجیر فرنگی گویند. و عدد نفوس یافه چهل‌هزار است. نصف مسلمان و نصف دیگر یهود و نصاری هستند و هوای یافه در همه فصل خوب است مگر در تابستان که شب‌ها اختلاف پیدا می‌کند، بدین جهت اهالی آنجا از

ص: ۲۰۶

تصرف هوا مبتلا به امراض می‌شوند. خسته خانه‌ای شخص مسکوی بر حسب نذر در یافه ساخته و در باغچه آن انواع حیوانات از وحوش و طیور در قفس‌ها گذارده‌اند. خیلی باصفا است و مخارج مریض‌ها را در آن خسته‌خانه از خودش می‌دهد و در این فصل در باغات یافه شکوفه بادام بود و سنگی بهصورت انسان در کنار اسکله یافه در روی عراده دیدیم که دست و شکم و ریش و سبیل آن معلوم بود و سه ذرع طول آن بود. می گفتند در غره که دوازده فرسنگی یافه است، در تحت‌الارض پیدا کرده بودند و از مسکو آمده بودند و به قیمت گزاف آن سنگ را خواستند بخرند نفروختند و حالا می‌خواستند به اسلامبول ببرند. گویند غزّه مولد سلیمان بن داود و محمد بن ادریس شافعی است.

شنبه بیست و هشتم پیش از طلوع آفتاب یک درشکه و پنج عراده از برای ما و اصحاب آوردند که سوار شده به سمت بیت‌المقدس برویم. خودمان در درشکه سوار شده و سایرین در عراده‌ها نشسته روانه شدیم.صاحب درشکه خودش ناخوش بود، زنش جای شوهرش آمده در جلو درشکه نشسته، عنان اسب‌ها را به دست گرفت، کلاهی از سبد بر سر نهاده، گیسوان را از عقب بالا زده، درشکه را در نهایت چابکی می‌راند. از یافه تا بیت‌المقدس دوازده ساعت مسافت است که غروب به منزل می‌رسند و راه‌ها از یافه تا بیت‌المقدس به قاعده هندسه تسطیح کرده‌اند. هر جا ممر سیل و آب بوده است وسیع نموده است و پل بسته‌اند و هر جا کوه و تپه بوده مسطح نموده اطراف آن را سنگ‌چین کرده‌اند و در هر نیم ساعت مسافت قراولخانه ساخته‌اند که محطوه مربعی است و زیر آن اصطبل است و بالای آن مهتابی و در وسط مهتابی نیز اطاق مربعی ساخته‌اند که جای قراول است و در هر قراولخانه دو نفر سوار گذارده‌اند و قراولخانه‌ها در بعضی جاها در سمت یمین هستند و برخی در سمت یسار و نیز از یافه تا بیت‌المقدس چوب تلگراف نصب کرده‌اند. بالجمله این راه را طوری مسطح نموده‌اند که درشکه و عراده در نهایت سهولت از فراز و نشیب می گذرد و حرکت از یافه تا بیت‌المقدس رو به جنوب شرقی است. نصف اول این راه بی‌فراز و نشیب است. بر حسب ساعات زودتر طی کنند. از یافه که حرکت نمودیم تا ثلث فرسنگ خیابان وسیع است و اطراف آن تماماً باغات است و مشحون از اشجار مرکبات و پورتقال و لیمو و سایر مرکبات طوری انبوع است که چشم از

ص: ۲۰۷

دیـدن آنهـا خیره می‌شود و در بعضـی باغات عماراتی هم بنا نهاده‌انـد که در فصل میوه به آنجا می‌رونـد. از خیابان که بیرون رفتیم قراء یاز و بَیت و ژَن وصَیِرفند را به فاصـله‌ای چند در سـمت یمین دیدم. بعد از آن وارد آبادی رمله شدیم که آن نیز در سمت یمین بود.

مدیر و قاضـی و مفتی آنجا با معدودی از عسـکر در کنار قهوه‌خانه که در سر راه است به استقبال آمده ایستاده بودند، به آنها اظهار مهربانی نموده گذشتیم.

رمله

رمله در عهد بنی‌اسـرائیل شـهر بزرگی بوده است و دوازده دروازه داشته است. مورخین می‌نویسند حضرت یونس علیه السلام مدتی در آن شـهر اقامت داشـته، بعد به بیت‌المقدس عزیمت نموده‌اند. از روزگار ملک ناصر محمد بن قلاوون به بعد، جوامع چند در آن شهر بنا شـده است. «(۱)» از آن جمله جامع کبیری سـلیمان بن عبدالملک در سـنه ۹۸ در آنجـا بنا نهاده موسوم به جامع ابیض شـده اسـت. گوینـد حضـرتصالح علیـه السـلام و فضـل بن عبـاس ابن عم حضـرت رسولصـلی الله علیه و آله در مغارهصـحن جـامع ابیض مدفونند و این جامع در زمان ملک ناصرصـلاح‌الدین نیز در سنه ۵۸۶ به دست الیاس بن عبـدالله تجدید شده و اکنون خراب و ویران است و از قراری که تحقیق شـد، چهـار جـامع معمور و ده جامع مخروب در این آبادی است و در اول و آخر آبادی رمله، قبرسـتانی مشاهـده شـد که یکی از مسـلمانان است و دیگری از گَبران و آنچه دیـدیم آبـادی رمله کثیرالاشـجار است و اغرب آنها نخل و این آبادی به دریا نزدیک است. گویند در سـمت غربی رمله، در نزدیک دریا، بقعه و ضـریح روبیل بن یعقوب است. در موسم معین از غزّه و رمله جمعی به زیات او می‌روند و در رمله جمعی از مجذومین را دیدیم که در کنار راه جمع شده سئوال می‌نمودند. از قراری که گفتنـد از اطراف به آنجـا آمـده جمع شده‌انـد. چون از رمله گذشـته مسـافتی طی کردیم، قراء بریّه و دانیال و قُباب را در یمین و یسار دیدیم و پیش از ظهر وارد قطرون شدیم که در سمت یمین واقع است و همه جای این راه باصفا و طراوت بود.

۱- این ملک ناصر از ممالک است که سه بار یکی در سال ۶۹۳ بار دوم در ۶۹۸ و بار سوم در سال ۷۰۹ هجری به‌سلطنت رسد.

ص: ۲۰۸

قطرون

قریه قطرون آبادی معتبری است و کمپانی انگلیس لکانته و مهمانخانه در کنار جاده بنا نهاده که محل آسایش است و خودش نیز در آبادی قریه مزبوره عمارتی ساخته است که منزل او است و تا این دهکده راه نصف می‌شود وصحرا از همه طرف وسیع و فسیح است و همه جا سبز و خرم است. چون از جانب حکومت قدس شریف در آن لُکانته تهیه و تدارک نهار دیده بودند پیاده شده به آنجا رفتیم و قدری نشسته بعد از ادای فریضه حرکت نمودیم. بوغازی نمودار شد. اول آن را باب‌الوادی می گفتند و تتمّه آن را وادی علی و وجه تسمیه آن این بود که در اواسط این تنگه، در طرف یمین راه، در زیر اشجار،صفه‌ای است که جناب امیرمؤمنان علیه السلام در آنجا نماز خوانده‌اند. مسجد کوچکی در آنجا بنا نهاده‌بودند، خراب شده، محراب آن باقی است. بالجمله عاصم‌بیک ممباشی سوار در نزدیک قهوه‌خانه‌ای که در قرب باب‌الوادی است از قدس شریف به استقبال آمده در کنار راه ایستاده بود. به او مهربانی کردم سوار شده به جلو درشکه افتاد و بعد از طی مسافتی دهکده بئر ایّوب و سَرِیس را در طرف یمین به قریه ابی‌غَوش رسیدیم که آن نیز در طرف یمین واقع بود.

ابی‌غوش

این دهکده موسوم به کُنیه کسی است که در این ناحیت اقتدار داشته است و نوزده سال است که وفات یافته و از اولاد و احفاد او در این دهکده هستند. آبادی معتبری است و عمارات آن مانند عمارات شهرستان است و کلیسیائی در کنار راه دارد و مقبره ابی‌غوش هم در نزدیکی جاده است و اشجار زیتون و رَز نیز در این دهکده بسیار است و قهوه‌خانه و باراندازی هم در آخر آبادی ساخته‌اند. چون از دهکده ابی‌غوش گذشتیم بعد از مسافتی آبادیصوبعه و عین کارم را در طرف یمین دیدیم و در عین‌کارم پلی از چوب بر روی آب بسته بودند که می‌بایست از روی آن گذشت و قهوه‌خانه‌ای هم در کنار پل ساخته بودند که خالی از امتیاز نبود. دو نفر کشیش با اسبان سفید از جانب بطریق ارمن به استقبال آمده در

ص: ۲۰۹

کنار راه ایستاده بودند. به آنها اظهار مهربانی نموده سوار شدند و به جلو درشکه‌ها افتاده مسافتی که طی شد دهکده حکونیا را در سمت ایسر ملاحظه نمودیم و از آن گذشتیم نیم ساعت به غروب مانده به اول جلگه شهر قدس شریف رسیدیم. خسته خانه معتبری در طرف یمین راه ساخته بودند و به جهت تشریفات ما خیمه‌ای در نزدیکی آن برپا کرده اسباب شربت و قهوه و غلیان فراهم نموده بودند. یک فوج سرباز با موزیکانچی حاضر کرده، پس از آنکه به آنها رسیدیم، تعظیمات نظامی به جا آوردند. رئوف‌پاشای متصرف قدس شریف با سلیمان‌پاشای کماندان عسکر و یوسف افندی مترجم و فرزی افندی قاضی با البسه رسمیه تا دم کالسکه آمده مرا پیاده کرده به خیمه بردند. به تمام آنها اظهار مهربانی نمودم و بعد ازصرف شربت و قهوه و غلیان بر اسبان مخصوص که حاضر کرده بودند سوار شده روانه شدیم. از آنجا تا منزلی که در میان قلعه قدیم برای ما مشخص کرده بودند تقریباً یک ساعت مسافت است و تمام این مسافت را از دو طرف مرد و زن از نصاری و یهود و غیره با البسه فاخره در بالا و پایین و در کوچه‌ها و کنار دیوارها احاطه کرده به استقبال آمده بودند و متصرف و مستقبلین نیز همه جا همراه بودند. ازدحام غریبی مشاهده شد که گویا دو ثلث اهالی این شهر به استقبال آمده بودند و در ورد به شهر شانزده توپ شلیک کردند. از خیابان گذشته به دروازه قلعه قدیم رسیدیم.

از دروازه داخل شده به خانه موسی افندی که شیعه است رفتیم. پیرمرد محاسن سفید معقولی بود و از سادات حسینی است. خانه او را برای ما مشخص کرده بودند.

متصرف‌پاشا و سلیمان‌پاشای کماندان عسکر و فرزی افندی قاضی نیز تا آنجا آمدند.

قدریصحبت داشته رفتند. امشب متصرف‌پاشا پذیرایی کرده بود. محض اتحاد دولتین علیتین پذیرایی یک شب را قبول کرده ضمناً خواهش کردم که دیگر زحمت پذیرایی را نکشد. امشب چون خسته بودم به زیارت مشرف نشدم، به استراحت گذشت. ولی سجدات شکر خداوند را به جا آوردم که بحمدالله توفیق رفیق شده بهصحت و سلامت به بیت‌المقدس رسیدم و این شعر حافظ ابن حجر را به خاطر آوردم

الی البیت القُدس جئتُ أرجُو جَنان الخُلدِ نُزلًا مِن کریم

قَطعنا فی محَبّتهِ عقاباً و ما بعدالعقابِ سَویَ النّعیم

ص: ۲۱۰

یک‌شنبه بیست و نهم از منزل به عزم زیارتصخره شریفه رفتیم و از باب‌الناظر داخل شدیم. متولی تا آنجا به استقبال آمده بود. ما را با اصحاب و اجزا از طرف شمالیصحن به طرف قبّهصخره شریفه برد. چون وسطصحن مرتفع است از پله‌های سمت شمالی بالاّ رفته در نزدیک درب شمالی قبّه ایستاده دعا خواندیم. بعد از آن داخل فضای قبّه مبارکه شدیم. در حقیقت بیت‌المقدس همان قبّه مبارکه است کهصخره شریفه در آن است.

محاذی درب شمالی، سنگ مربع مُشبّکی در سطح زمین گسترده‌اند. زیر آن خالی است.

گویند حضرت سلیمان علیه السلام در آنجا مدفونند. در آنجا دو رکعت نماز خوانده به سمتصخره شریفه رفتیم که در وسط واقع است و ضریحی بر دور آن احاطه کرده است. بعد از زیارت، از درب جنوبی ضریح به مغازه تحت‌الصّخره رفتیم، نماز خوانده بیرون آمده به سمت جامع قبلی و مسجد عمر رفته تماشا کردیم و از آنجا به قبّه حضرت سلیمان- علی نبینا و آله و علیه‌السلام- رفته نماز خوانده بیرون آمدم و داخل مسجداقصی شدم و بعد بیرون آمده ازصحن خارج گشته به سمت مقبره حضرت داود علیه السلام رفته بعد از زیارت به منزل مراجعت نمودم.

ص: ۲۱۱

بیت‌المقدس

اشاره

اسم این شهر در عهد حضرت داود علیه السلام به محراب معروف بوده است زیرا که در حِصن آن محرابی ساخته منزل نموده بودند، به محراب داود معروف شد، بعد از آن به قدس شریف و بیت‌المقدس و بیت‌الاقدس موسوم گردید. وقتی که بیت‌القدس گویند معنی آن این باشد: مکان طهارت از گناهان و چون بیت‌المقدس مفهومش این باشد بیتی است مطهر از اصنام و به عبرانیه دُرّ شلم به تشدید «راء» گویند و حالا به اورشلیم معروف و معنی آن به عبرانی بیت‌السلام است. این شهر از بلاد معتبر فلسطین است و فلسطین یکی از اقسام پنج‌گانه شام است که در سابق ذکر شد و تمام ولایت شام را سوریه نامند.

بیت‌المقدس سابقاً تابع شام بوده است. چند سال است به به جهت اعتبارش منفصل کرده حکومت مستقله نموده‌اند. از اقدام مداین کره ارض است و همیشه طمع اصحاب همت بر افتتاح آن هیجان داشته است. از شهرهای عظیم محکم‌البنایی است. تسخیرات و تغییرات در این شهر بسیار واقع شده است و در عهود قدیمه در تصرف فرنگیان بوده است. بعد از آن به تصرف سلاطین اسلام در آمده و از سلاطینی که فتح بیت‌المقدس نموده‌اند ملک ناصرصلاح‌الدین یوسف بن ایوب بوده است که بعد از انقراض دولت

ص: ۲۱۲

فاطمیین در دیار مصر سلطنت نمود و در ششم محرم سنه ۵۷۸ حرکت نموده درصفر به دمشق رسید و در ماهصفر سنه ۵۷۹ به حلب رفته آنجا را تصرف نمود و در بیست و هفتم رجب سنه ۵۸۳ قدس شریف را فتح نمود. محی‌الدین ابن زکی قاضی پیش از فتح او قصیده‌ای انشا کرده بود این فرد از آن است:

وَ فَتْحَتُم حَلَباً بالسیفِ فیصَفرٍ مُبَشِّر بِفُتُوح القُدس فی رجبٍ

بانی شهر بیت‌المقدس

بعضی نویسند مدینه قدس شریف در ابتداصحرایی بوده است میان اودیه و جبال که سام بن نوح به آنجا آمده، در یکی از جبال آن به عبادت مشغول شده است. پادشاهان آن عصر که دوازده نفر ملوک‌الطوایف بوده‌اند، بر حال آنها واقف شده اعتقاد بهم رسانیدند و وجوهی ایثار قدوم آنها نمودند که در آنجا عمارت کند. ایشان هم عمارت نمودند موسوم به روشلّم شد و آن مولک اتفاقی بر سلطنت و اطاعت ایشان نموده مکّنی باب‌الملوک ساختند و در آن وقت، مکان مسجداقصی در وست شهر واقع شده،صخره شریفه نیزدر وسط مکان مسجد بوده است، ولی مشهور این است که حضرت سلیمان- علی نبینا وآله وعلیه‌السلام- بعد از فراغت از بنای مسجد، شهر را بنا کرده، در مددت سیزده سال به اتمام رسانید و وقتی که تمام شد، بیست و چهار سال از سلطنت ایشان گذشته بود. و بعضی نویسند بانی اول سور آن افریدون بن القیان بوده است که از ملوک فارس است و ابنای بیت‌المقدس تا هجرت آنچه نوشته‌اند، هزار و سیصد و شصت سال فاصله بوده است و بعضی دوهزار و سیصد و شصت سال نوشته‌اند.

هدم و عمارت شهر

این شهر را بخت‌النصر، هزار و سیصد و پنجاه سال قبل از هرجت خراب نمود و برج داود را که برج عظیمی بوده به حال خود گذاشت. پنج مرتبه این شهر خراب و آباد شده است.

عمارت رابعه را عمر نموده، خامسه را ولید بن عبدالملک نموده است. داریوش ثانی و هیلانه مادر قسطنطین و عبدالملک مروان و مهدی نیز عمارت کرده‌اند و در عهد سلطان

ص: ۲۱۳

سلیمـان نیز قلعه را تجدیـد عمـارت نموده‌انـد و سـلطان محمود در سـنه ۱۲۳۳ و سـلطان عبـدالعزیز در سـنه ۱۲۹۳ بعضـی عمارت‌ها نمودنـد. برج داود حالا موجود است. آنچه نوشـته‌اند، ملک ناصـر داود که در سـنه ۶۳۷ فتح شـهر بیت‌المقدس نمود، خراب کرد و عاقبت به طاعون مبتلا شد و در شب بیست و شـشم ماه جمادی‌الاولی سـنه ۶۵۶ در دمشق در قریه بُویضـا وفات یافت، درصالحیه در مقبره پدرش عیسـی بن ابوبکر بن ایوبصاحب دمشق مدوفن شد. روس‌ها نیز در وقتی که متصـرف بیت‌المقدس بودند قلعه را تجدید عمارت نموده‌اند.

قلعه شهر

قلعه آن در عهد قدیم بزرگ بوده، مسجداقصـی در وسط قلعه واقع بوده است و اکنون طرف شـرقی و غربی مسجد بیابان است. و از قراری که نوشـته‌اند، در قـدیم آبادی این شـهر از مصـر و بغـداد زیادتر بوده است. ارتفاع قلعه حالیه آنصدصـد و بیست قدم است و طولش دوهزار ذرع و عرض آن هزار ذرع و از سـنگ و گچ ساخته‌اند. باروی آن بسیار محکم است و این قلعه دوازده دروازه دارد. در طرف شـرق یـک دروازه است، آن را باب‌الاسـباط گوینـد، زیرا که منازل یوسف و روبیل و شـمعون و یهودا در آن سـمت بوده اسـت و در سـمت غربی سه دروازه است و اسـامی آن بـاب سرّالصـغیر و بـاب‌المحراب و بـاب‌الرّجه است و اکنـون بـاب‌المحراب را باب‌الخلیـل و بـاب بیت‌اللحم نامنـد، زیرا که از آن دروازه به سـمت خلیـل‌الرحمن و بیت‌اللحم رونـد. و در طرف جنـوب دو دروازه است و اسامی آنها باب‌المغاربه و بابصیهون است و اکنون بابصیهون را باب داود می‌گویند و در قدیم باب‌الیهود نیز می‌گفتند. و در سمت شـمال چهار دروازه و اسامی آنها دیرالسـرب و باب‌العمود یا باب‌العامود و باب‌الداعیه و باب‌الساهره است و اکنون باب‌العمود را باب‌الشـام نامنـد. کوچه‌هـای میـان قلعـه پسـت و بلنـد است و بازارهـای قـدیم تنـگ و تاریـک و ده بـازار دارد؛ یکی از آنهـا که سوق‌القطّانین است، در نهایت ارتفاع است، و در غربی بابصـحن مسجداقصـی است و اکنون بیرون قلعه نیز شمالًا و غرباً آبادی شده، عمارات و کنایس ساخته‌اند. و عمارات بیرون قلعه خیلی باشکوه است و اغلب آنها باغچه دارد.

ص: ۲۱۴

و عدد نفوس این شهر سی‌هزار نفر است. بیست‌هزار نفر یهود است و پنج‌هزار نفر نصارا و پنج‌هزار نفر دیگر سنی و غیره است.

جبال شهر

از جبار معروفه آن یکی طورزیتون است که جبل زیتا نیز گوینـد و در جانب شـرقی مسجداقصـی واقع است و این کوه را جبل‌الخمر نیز گوینـد، زیرا کـه کثیرالشــجر اسـت و خمر در لغـت عرب مفیـد همیـن معنی باشـد. و در آنجـا شـجره خَرنـوب اسـت کـه آن را خرنوبةالعشره نیز گویند، ولی وجه تسمیه آن معلوم نشد. و مسجدی در پهلوی آن شجره است که زیر آن مغاره است و در فراز طور زیتون کنیسه‌ای بنـا نهاده‌انـد که آن را کنیسهٔالصّعود می‌نامنـد، از بنـای امپراطور هیلانـه است. گوینـد آن مکان مَصـعَد عیسـی علیه السلام است و در آنجا اثر گام ایشان هست و آیه مبارکه والتّین والزّیتون اشاره به این کوه است.

و دیگر جبل سـلوان است که در جنوب غربی زیتون است. قبور یهود در آنجا است و چشـمه سَلوان هم که آب شیرین گوارا دارد، در این کوه است و به همـان جهت موسوم به جبل سَلوان گشـته است. گوینـد هر وقت دشـمنی برای تسـخیر این شـهر آمـده اسـت اطراف آن چشمه را گرفته‌اند که بر قلعه‌گیان سخت بگذرد، زیرا که شهر بیت‌المقدس آب ندارد؛ آب باران را در ایام بارندگی در چاه‌ها ذخیره می‌نمایند.

شوارع معروفه شهر

سه شارع در این شـهر است که اسم مخصوص دارند. اول شارع اعظمی است که آن را خط داود نامند و در وجه تسـمیه آن گویند: حضـرت داود علیه السـلام از منزل خودشان سـردابی در زیر این خط بنا نهاده، از آنجا به مسجداقصی تشریف می‌بردند و حد آن از باب‌الخلیـل تـا بـاب السلسـله است که یکی از ابواب مسجداقصـی است. دوم شـارعی است که آن را خط مرزبان گوینـد، ولی وجه تسمیه آن معلوم نباشد. در قباله‌جات به این اسم می‌نگارند. سیّم شارعی است که آن را خط وادی‌الطّواحین نامند. طاحونه‌های «(۱)» شهر در آن خط واقع است و این شارع نیز عظیم و ممتد است.

۱- آسیاب

ص: ۲۱۵

بئر ایوب

در جهت غربی طورزیتون بقیعی است که آن را ساهره نامند و آیه اذا هُمْ بالسّاهرهٔ «(۱)»

اشاره به آن بقیع است. گویند در زمان قیامت، حشر مردم از آنجا خواهد شد. و اکنون مقابر مسلمین وصالحین در آن بقیع است. و گویند در برابر ساهره، مغاره‌ای است که آن را مغارهٔالکتان نامند، از تحت سور شهر، اتصالی به زیرصخره شریفه دارد. مغاره کبیره‌ای مستطیله است و امور مهوّله از آن نقل کرده‌اند و بئر ایوب در نزدیکی چشمه سلوان است. گویند هشتاد و پنج ذرع عمق آن است و وسعت سر آن قریب ده ذرع است و عرض چاه، چهار ذرع و از سنگ‌های پنج ذرعی بالا آورده‌اند و آب آن سرد و خفیف و گوارا است و آیه مبارکه ارکُض بِرجْلِک هذا مُغتسلٌ باردٌ و شراب «(۲)»

اشاره به این آب است.

در موسم تابستان جوشیده و از سر چاه بیرون می‌ریزد.

وادی جهنم

در پشت سور شرقیصحن مسجداقصی، وادی است که آن را وادی جهنم گویند که در ذیل طورزیتون است و در وجه تسمیه آن گویند: وقتی که عمر بن خطاب در فتح بیت‌المقدس لشکر فراوان به آنجا آورد، چون به این وادی رسید، گفتند: این وادی جهنم است، پس از آن به این اسم معروف گشت. و از بنای قدیم، دو خانه از سنگ در آن وادی است که گنبدی از سنگ بر سر آنها گذارده‌اند. گویند خانه فرعون و زوجه‌اش آنجا بوده. مردم سنگ می‌اندازند و بعضی گویند قبر زکریا و یحیی در آنجا است و برخی این راصحیح ندانند و گویند قبر زکریا و یحیی در سبطیه انابلس یا به جامع دمشق است و بالجمله غرایب شهر بیت‌المقدس بسیار است و مدارس و کنایس و رباطات آن بی‌شمار و از قرار روایت کعب‌الاحبار قبر هزار پیغمبر در آنجاست.

۱- نازعات، ۱۴

۲- ص، ۴۲

ص: ۲۱۶

صحن قبّه صخره شریفه

طولصحن از جنوب به شمال است و عرض آن از مشرق به مغرب. اگر چه شهر بیت‌المقدس در سر کوه واقع بوده است، ولی سطحصحن را مستوی و هموار کرده‌اند و سوری بر اطراف آن نهاده‌اند و از بیرون وادی، هر جا که نشیب است، سور آن بلند است و هر جا فراز است سور آن کوتاه است؛ چنانچه سور جنوبی آن از بیرون وادی تقریباًصد ذرع است و از سنگ‌های عظیم بنا نموده‌اند، گل و گچ در میان آن نهاده‌اند. و طول صحن بر حسب ذرع این زمان، ششصد و شصت ذرع است و عرضش چهارصد و شش ذرع و وسط اینصحن را طولًا دویست و پنج ذرع و عرضاًصد و هشتاد و نه ذرع مرتفع نموده‌اند و حجاره ابیض بر آن گسترده‌اند و ارتفاع آن هفت ذرع می‌شود و از چهار طرف پله‌ها از سنگ گذارده‌اند و عدد پله‌ها بیست و پنج باشد که همه از سنگ است و عریض ساخته‌اند و قبّهصخره شریفه در وسط این سطح است.

مسجداقصی

مسجداقصی مسجد عظیمی است که در تحت تمامصحن بزرگ واقع است و در آن از زاویه سور شرقیصحن است و این مسجد را در نهایت استحکام بنا کرده‌اند و بنای آن از عجایب روزگار است و اگر کسی ستون‌ها و سنگ‌های آن مسجد را مشاهده نماید، می‌داند که کسی را غیر از نبوّت، قدرت و توانایی آن نیست که مسجدی به آن وسعت و فسحت با اعمده عظیمه متعدده در تحت‌الارض بنا کند؛ افسوس که بنای به آن عظمت و اتقان را، دست تطاول اشرار روزگار خراب و ویران کرده است و دیگر به هیچ وجه بهصورت اولی عود نخواهد کرد،

هیهات أن یأتی الزمان بِمثله انّ الَزْمان بِمثله لَبخیل

آنچه از بنای آن نمودار بود دوازده طاق در طول و یازده طاق در عرض بود و ستون‌های ده ذرعی در پایه‌های طاق نصب کرده بودند و بر دیوارها سنگ‌های ده ذرعی و پانزده ذرعی نشانده بودند که شخص از مشاهده آنها حیران می‌شود و باقی مسجد خراب و مسدود

ص: ۲۱۷

است که نمی‌توان رفت. از قراری که خدّام می‌گفتند، پنج طبقه هم در زیر آن است و العهدهٔ علی‌الراوی؛ ولی آثاری از آنها پدیدار نبود. و این مسجد را به آن جهت اقصی گویند که از کعبه دور است و پاره گویند که در وسط عالم واقع است. از جهت قبله، حجاز و یمن و هند بر آن محیط است و از جهت شرق، بغداد و عراق و مملکت عجم بر آن احاطه دارد، و از جهت شمال بلاد شام و روم بر آن محیط است و از جهت غرب بلاد مصریه و مملکت عرب بر آن احاطه دارد. اکنون سنی‌ها جامع قبلیصحن را که عبدالملک مروان ساخته است به مسجداقصی موسوم کرده‌اند وصاحب تاریخ «انس‌الجلیل» می‌نویسد: وحَقیقَةُ الحال انّ الاقصی اسمٌ لجَمیع المسجد ممّا دار علیه السّور. «(۱)»

بانی مسجد

بعضی روایت کرده‌اند مسجداقصی از بنای مُحکمه بوده است که به امر خدا ساخته‌اند و پاره‌ای نویسند از بنای اسرافیل بوده؛ و برخی نویسند از بنای آدم بوده و بعضی دیگر از بناهای سام بن نوح دانسته‌اند و پاره‌ای دیگر نوشته‌اند بانی آن یعقوب بن اسحق بوده، ولی مشهور این است که از جانب ایزد تعالی به حضرت داود امر شد بنا کند، ناتمام ماند، وصیت نمودند، حضرت سلیمان به اتمام رسانیدند. و ممکن است جمع مابین همه روایات نموده گفته شود که هر یک تجدید بنای یکدیگر را نموده عمارت مرمّت کرده‌اند. العلم عندالله. «(۲)»

قبه صخره شریفه

ارتفاع قبّه ازصحن مرتفع پنجاه و یک ذرع است و شکل بقعه مثمن است و محیط آن از اندرون بقعه دویست و بیست و چهار ذرع است و از بیرون دویست و چهل ذرع و به حکم تثمین هشت ضلع دارد، ولی از بیرون به پنجاه و دو طاق‌نما تقسیم کرده‌اند. فاصله دیوار ازصخره شریفهصد گز است و بام قبّه را با زر اندود کرده‌اند. در عهد حضرت سلیمان زینت آن قبّه شریفه از حد افزون بوده است و به انواع جواهر و ذهب و فضّه

۱- الانس الجلیل، بتاریخ القدس والخلیل، ج ۲،ص ۲۴

۲- الانس الجلیل، بتاریخ القدس والخلیل، ج ۱،صص ۸- ۷

ص: ۲۱۸

و یاقوت و مرجان مزیّن نموده بودند و مورخین بعضی تفصیلات نوشته‌اند که ذکر آنها خارج از بنیان این سفرنامه است، ولی آنچه این اوقات در قبّهصخره شریفه دیده شد از این قرار است: از جهات اربعه ابوابی به اندرون بقعه گذارده‌اند که راه خروج و دخول است. باب شرقی را باب اسرائیل گویند و باب شمال را باب‌الجنهٔ نامند و در اطراف باطنی قه نیز دو دوره ستون از سنگ نصب کرده‌اند که دوره اولی شانزده ستون دارد و دوره ثانیه دوازده ستون و در دوره اولی هشت ستون آن مضلّع مربع است که ضلع کبیرش دو ذرع و یک چارک است و ضلعصغیرش یک ذرع و دو گره و مابین هر دو مضلّع نیز دو ستون مدور است که دو ذرع و یک چارک قطر آن است. سنگ‌های ستون‌های مضلّع از احجار شفّافه منقشه طبیعی است. گویند سنگ‌های ستون‌های مدور را از هند آورده‌اند و به رنگ یشم است و میان ستون‌ها شش گز است و بالای ستون‌ها را از سنگ‌های ریزه منبت کرده‌اند که شبیه به خاتم‌سازی است. الحق نهایت امتیاز را داشت و دوره دوم هم به همین منوال بود الا آن که مضلع آن چهار عدد است و مدور آن هشت عدد و دیوارهای بقعه را تا نزدیک سقف تماماً از همان احجار منقشه طبیعی نصب نموده‌اند و در میان دوره دوم قندیل‌ها از اطراف آویخته‌اند و یک قندیل آهنی آن در طرف جنوب واقع است و جای هزار چراغ دارد و در برابر درب جنوبی در سمت ایسر ایوان، مسقّفی است که آن را دکهٔالمؤذّنین نامند. سه ذرع طول دارد و ده ستون در اطراف آن نصب کرده‌اند و در سقف آن قرآن بزرگی بالای رحل گذارده‌اند و برابر سنگ مشبّکی که در سمت درب شمالی است و به مقام سلیمان معروف است، دیوار کوچکی از سنگ نهاده‌اند و دو ذرع طول و یک ذرع ارتفاع آن است. و در بین قبّه زینت ندارد جز اینکه طوق بلندی از فلزّ طلای احمر در بالای قبّه شریفه نصب نموده‌اند.

صخره شریفه

در قدیم قبله پیغمبران و اهل عالمصخره شریفه بوده است. حضرت موسی، قبّه بر آن نهاد و حضرت خاتم‌الانبیاصلی الله علیه و آله در شب معراج از روی آن عروج فرموده‌اند. در وسط بقعه واقع است، سنگ بزرگی است سی و سه ذرع در بیست و هفت ذرع است و تأثیر قدم

ص: ۲۱۹

مبارک در آنصخره بوده است. بخت‌النصر شکسته است و ازصخره شریفه منفصل گشته و آن را در ضمن، در قبّه‌ای علی‌حده گذارده‌اند که معروف به قبّه موضع‌القدم است. یک طرفصخره از جانب جنوب متمایل است. گویند وقتی که حضرت رسولصلی الله علیه و آله بر رویصخره شریفه تشریف بدند، از هیبت ایشان یک طرف آن متمایل شده است. و در جهت دیگر موضع اصابع ملائکه است که آن را در آن وقت نگاه داشته‌اند. و بعضی گویند نشان پای حضرت اسحاق است که در طفولیت بالایصخره رفته‌اند. و اینصخره شریفه عظیمه معلق است و در زیر آن سردابی است که انبیا علیهم السلام در آنجا نماز خوانده‌اند و مورد اجابت دعوات است و لیکن محی‌الدین اعرابی (کذا) اطراف آن را بالا آورده بهصخره شریف متصل ساخته است و ظاهراً از حالت تعلیق انداخته و سبب را چنین می‌گویند که مقصود محی‌الدین این بوده که این سرّ از نظر مردم مستتر ماند و وحشت ننمایند زیرا که حالت معلق بودنصخره عظیمی خالی از مهابت نیست، چنانچه گویند زنی حامله به میان آن مغاره رفته و وحشت کرده از ترس بچه سقط نموده بوده است. محی‌الدین به این جهت اطراف آن را متصل نمود که دیگر از این گونه حوادث روی ندهد. و در سرداب از طرف جنوب است و یازده پله پایین می‌رود تا وارد آنجا شوند و در آن سرداب مقامات انبیا علیهم السلام است که در آنجا عبادت کرده‌اند. وقتی که وارد سرداب می‌شوند در سمت یمین درب آن، محراب حضرت سلیمان است و در وقت یسار آن، محراب حضرت داود و در زاویه شمالی آن مقام حضرت خضر است که ایوان کوچک و دو ستون دارد و در پهلوی آن محرابی است که می‌گویند مقام حضرت خاتم‌الانبیاصلی الله علیه و آله است و برابر مقام خضر جایی است که می‌گویند مقام حضرت ابراهیم علیه السلام است. و اطرافصخره شریفه را ضریح چوبین نصب کرده‌اند و چونصخره شریفه متناسب‌الاندام نیست و سمت جنوب آن قدری پیش آمده است، ضریح نیز بدین واسطه طرف جنوبیش خروجی است و در زاویه میانی طرف جنوبی ضریح، قبّه کوچکی است.

می‌گویند دو تار مو از محاسن حضرت ختمی مآبصلی الله علیه و آله که در شب معراج افتاده بود در میان شیشه است و آن شیشه در میان این قبّه است؛ و در پشت آن قبّه شمعدانی گذاشته‌اند که چند شاخه دارد.

ص: ۲۲۰

احادیث مکتوبه در اطرافصخره شریفه

در بالای درب قبهصخره شریفه این حدیث را نوشته‌اند: قال عیسی علیه السلامصخرةُ بَیت‌المُقدس مِنصُخورالجنة «(۱)»صَدَق رسول‌اللهصلی الله علیه و آله. در بالای درب جنوبی این حدیث را نوشته‌اند: ابشروُا هذَاالقُرآن طَرفه بیَدالله وطرفه بِایدیکُم فَتَمسکّوا بِه فَانَّکُم لَن تُهلِکوا ولَن تضّلوُا بَعَده، رواهُالطبرانی. و در طرف غربی قبّه این حدیث را نگاشته‌اند: عن الحسن البصری قدس سره: ان النبیصلی الله علیه و آله قال من تصدّق فی بیت‌المُقدّس بدرهم کان فدائه من‌النار و من تصدّق برغیفٍ کأن کان تصدق بجبال الارض ذهباً. «(۲)»

و در برابر باب شرقی این حدیث را نوشته‌اند: روی الحسن عن ابی‌الحسن عن جدالحسن انّ أحسن الحسنِ الخلق الحسَن؛ «(۳)» قال علی علیه السلام: عزَّ مَن قَنع، «(۴)» ذلَّ مَن طمع مِن کلِّ فجٍّ عمیقٍ حسام‌الدین.

تواریخ مکتوبه در اطراف قبّهصخره شریفه

چون سلطان عبدالعزیز در سنه ۱۲۹۲ حرم مبارک را عمارت نموده است در بالای درب شرقی این شعر را نوشته‌اند:

کرده عمارت در حرم، سلطان بحر و بر تمام گفت بتاریخش خود سهلٌ بِهِ حُسْن الخِتام و چون سلطان محمود در سنه ۱۲۳۳ تجدید عمارت کرده است در بیرون قبّه در طرف یمین درب جنوبی چنین نوشته‌اند: بسم الله الرحمن الرحیم، جُدِّد تَعْمیر هذا المَقام عَلی هذا النَقْش بِحُسنِ انْتِظامِ مَوْلانا سُلْطان الْبرّیْنَ وخاقان البَحْرَین وَخادِمِالحَرَمیْن الشریفیْن وهذا المَسْجد الاقْصی اولُ القِبْلَتَین، الغازی حَضْرةِ السُلطان محمودخان نَصَرهُ الله وَادامَه وخَلَّدَ مُلْکَهُ وسُلْطانَه وقَرن امُوره بالتّوفیقِ احکامه ونَشرَ عَلی الْخافِقَین بِالعَدلِ اعلامَه وذلِکَ عَلی یَدِالوَزیرِ الشَّهیرِ المأمُور بالأمر العالی الخَطیرِ الدستُور الوَقُورصاحِبُ الخَیرِ

۱- الانس الجلیل بتاریخ‌القدس، ج ۱،ص ۲۳۵

۲- الانس الجلیل، ج ۱،ص ۲۳۵

۳- بحار الانوار، ج ۶۸،ص ۳۸۶

۴- الغرر والدرر، ش ۶۶۶۵

ص: ۲۲۱

وَالسرور وَالسّعادَةِ الحاج سلیمان‌پاشا والیصیدا وذلِکَ فی ثَلاثَةِ وثلاثین ومِأتَینِ والْفَ.

و چون سلطان عبدالحمید هم عمارت در راه کرده‌اند، در طرف غرب نوشته‌اند سَلامٌ عَلَیْکُم فَادْخُلوها خالِدین، قَد جَدّد المَلِک التّقی سُلطان عَبدالحَمید ذاک الباب.

بیان جامع قِبَلی

این جامع در منتهاالیه قبلیصحن منخفض است و از قبله به شمال امتداد دارد.صد ذرع طول آن است و هفتاد و شش ذلع عرض آن. نماز جمعه در آن خوانده می‌شود و این جامع را عبدالملک مروان بنا کرده است. جامع عالی محکمی است و سلطان محمود تجدید عمارت کرده است. در طرف یمین، پنج ستون مضلّع مربّع دارد و پنج ستون مدور و در سمت یسار نیز به دین روش ستون‌ها نصب کرده‌اند. در سمت راست ستون چهارم سقط شده بوده است، در ثانی ساخته‌اند، قدری بزرگ‌تر است و در نزدیک محراب نیز چهار طرف ستون نصب کرده‌اند و چهلچراغ بزرگی سلطان عبدالعزیز در نزدیک محراب آویخته است و منبری که مرصّع به آج و آبنوس است، سلطان نورالدین شهید در حلب برای این جامع ساخته بود که بفرستد، ملکصلاح‌الدین که در سنه ۵۷۹ فتح حلب نمود این منبر را آورده در این مسجد گذارد. و در سمت غربی این جامع، مسجد مطوّلی است که از جانب به آنجا راه است و این مسجد در طول غربی واقع است و معروف به جامع‌النّساء است. گویند از بنای فاطمیّین است و از زاویه سمت شرقی جامع نیز راهی به مسجد دیگر است که آن را مسجد عمر می‌گفتند، چندان وسیع و عالی نبود. در محراب آن بعضی ستون‌های سنگی تازه نصب کرده بودند و خوب حجّاری کرده بودند و پاره‌ای می‌گویند: این مسجد نیز از آثار بنی‌امیّه است. و در سمت شمال جامع عمر ایوانی است که گویند: مقام عُزَیز بوده است. و در جنب آن ایوان، از جهت شمال، ایوان دیگری است که محراب زکریا در آنجا و در جامع مزبور دو محراب است، محراب بزرگ جانب شرقی منبر را محراب داود گویند و محراب جانب مغرب را محراب معاویه نامند و در برابر این جامع، در بیرون آن، حوض مدوّری از سنگ ساخته‌اند و کشکولی از سنگ در وسط آن است گویند، آب این حوض را از جانب خلیل‌الرحمن آورند.

ص: ۲۲۲

ابنیه و قُبابصحن مرتفع

در ضلع جنوبی سحن مرتفع در ابتدای آن سه هلالی، و در وسط چهار هلالی، و در انتهای آن سه هلالی است؛ و در یمین هلالی وسط منبری است از سنگ که قبّه کوچکی در عرشه منبر است و شش ستون سنگی در زیر قبّه است و دو ستون در جلو منبر و دو ستون در عقب آن و این منبر را قاضی برهان‌الدین بن جماعه بنا کرده است. سابقاً از چوب بوده است و به آسانی حمل و نقل می‌شده است. قاضی مزبور، منبر را تبدیل به سنگ کرده است و بالاتر از منبر یک محرابی است که دو ستون از سنگ دارد و منسوب است بهصلاح‌الدین؛ و بالاتر از آن محرابی است که مهاجرین منزل می‌کنند؛ بعضی قبّه دارند و بعضی بی‌قبه هستند. و در ضلع شمالیصحنین مرتفع، در ابتدا و وسط آن سه هلالی است و بعد از هلالی اول یک حجره است و قبّه دارد با ایوان و حجره سیم آن قبّه دارد با ایوان و دو هلالی و در جلو حجره دوم به فاصله چند ذرع قبّه است که آنجا را مغارۀالارواح گویند و در ضلع غربیصحن، در ابتدای آن، چهار هلالی است و در کنج آن، قبّه کوچکی است که قبّه میزان گویند و بعد، سه حجره در امتداد آن است که هر یک، قبّه دارند و در وسط آن یک هلالی است که دو حجره بعد از آن است و قبّه ندارند و در وسط ضلع شرقی پنج هلالی است و آن مکان معروف به درج‌البراق است. و طرف یسار آن یک حجره است و قبّه دارد و منسوب به شیخ عبدالله است که مکان جلوس او بوده است.

آنچه ذکر شد، ابنیه‌ای است که در جوانب اضلاع اربعصحن ساخته‌اند، اما ابنیه و قبابی که وسطصحن مرتفع واقعند، از این قرار است: در سمت جنوب، در وسطصحن، محراب کوچکی به محراب امام اعظم مشهور است و در یمین محراب به فاصله چند ذرع، علامت تعیین زوال است که میل آن خراب شده. و در سمت یسار آن بئری است که زیر آن برکه‌ای است از سنگ خارا و در طرف غربی، محرابی است که هشت ستون سنگی دارد و به مقام‌النّبی معروف است. گویند، حضرت خاتم‌الانبیاءصلی الله علیه و آله در لیلۀالاسری، در آنجا نماز خوانده‌اند و برابر آن قبّه‌ای است که به قبۀالمعراج معروف است. گویند حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله از آنجا عروج فرموده‌اند. و نیز قبّه دیگری

ص: ۲۲۳

است که اطراف آن سی ستون دارد و قطعه منفصلهصخره شریفه در آنجا است و در سابق به موضع‌القدم معروف بوده است. در این عصر به بقعه بَخٍّ بَخٍّ معروف است و جهتش این است در قدیمصخره بوده است که حضرت خضر بر روی آن نماز می‌خوانده‌اند و معروف بهصخره بَخٍّ بَخٍّ بوده است. بعد از تغییرات ابنیه مسجداقصی آنصخره در تحت‌الأرض این قبّه واقع شده است. و در سمت شرقی نیز قبّه بزرگی است که اطرافش باز است و علاوه بر دو ستون محرابش، دو دوره ستون در میان آن است که دوره اولی ده ستون سنگی دارد و دوره دوم هفت ستون و به مَحکمه حضرت داود علیه السلام و قبّه سلسله معروف است و قبّه سلسله از آن جهت نامند که حضرت سلیمان، سلسله‌ای از آسمان معلق در آن مکان کرده بودند که حق از باطل معلوم گردد و غیر از خداوند حق، دست ظالم و غاصب به آن نرسیدی. یک نفر یهودی با مدّعی خود حیله کرده،صد دینار که از او ادعا داشت، در میان عصا ریخته، سرش را محکم کرد و در وقت محاکمه عصا را به دست مدّعی داده، قسم یاد نموده که وجه او را رد کرده‌ام، لهذا دست او به زنجیر رسید و بعد عصا را از مدعی گرفته، وی قسم یاد نموده که وجه به او نرسیده. دست او نیز به زنجیر رسید، چون در این امر نیز حیله و تزویر بهم رسید. از آن پس سلسله موقوف شد.

لَقَدْ مَضیَ‌الوَحی وماتَ العُلا وارْتفع الجوُد مَعَ السلسله

و گویند حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله نیز در شب معراج حورالعینی در آن‌جا مشاهده فرموده‌اند. به آن جهت مقام حورالعین هم می‌نامند. بسیار قبّه محکم متقنی است و قبّه دیگری نیز هست که آن را قبّه جبرائیل نامند. یک محراب و چهار ستون دارد و گویند بُراق را در شب معراج به آن‌جا آورده است. و در تمامصحن، بیست و پنج قبّه و پنجاه چاه است و چهار مناره دارد، دو مناره در سمت غربی و دو مناره دیگر در سمت شرقی است.

ابواب صحن

جوانبصحن را چهارده باب است. در جانب شرقی سه باب است و هر سه مسدود است. اول باب‌الرحمه است و دوم باب‌التوبه است و گویند آیه مبارکه فَضُرِبَ بَینَهم بِسورٍ

ص: ۲۲۴

لَه بابٌ باطِنهُ فيهِ الرّحْمهُ وظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ العَذابُ «(۱)»

اشاره به بـاب‌الرحمه است که یـک طرف آن وادی جهنم است، هر چنـد اعتقـاد اهالی آنجا این است. این دو باب را در قـدیم عمر بسته است، تا حضـرت عیسـی علیه السـلام نازل شـده باز کنـد ولی چون یک طرف آنصـحرا و بیابان است بدان جهت بسته‌اند که محفـوظ باشـد. و در تسـمیه بـاب‌التوبه گوینـد، بـابی است که ایزد تعـالی تـوبه حضـرت داود را در آنجـا قبول کرده‌انـد. بـاب سیّم باب‌الجنـائز است کـه بـاب‌البُراق نیز گوینـد. و در طرف شـمال سه بـاب اسـت: اوّل باب‌الاسـباط کـه در شـمال شـرقی است، دوم باب‌الحیطه است که یهودان داخل شده آیه مبارکه: ادْخُلوا الْبابَ سُجَّداً وقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْلَكُمْ خَطاياكُمْ «(۲)»

اشاره به این باب است. سیّم باب شرف‌الانبیاء است که دیوداریّه نیز گویند و در این زمام باب‌العظیم گویند. و در جانب غربی هشت باب است:

اول بـاب‌الغوانمه و باب‌الغانم‌المقـدس نیز گوینـد، در غربی شـمالی است و منتهی به خانه‌هایبنی‌غـانم می‌شـد و در قـدیم باب‌الخلیل می‌گفتند. دوم باب‌الناظر است؛ گویند جبرئیل بُراق را به آن در بسته است و در قدیم باب‌الخلیل می‌گفتند (کذا). سیم باب‌الحدید است و آن را ارغون الکـاملی، نـایب شام تجدیـد کرده است. چهارم باب‌القطّانین است که منتهی به سوق قطّانین می‌شود و در آنجا نوشـته‌اند: إنّ السلطان المَلِك النّاصر جَدّدَ عِمارَته فی سنهٔ سبع و ثلاثین و سبعمائهٔ. پنجم باب‌المتوضّاء است و آن را علاءالدین‌النصر تجدید نموده است و در آخر غربی است. شـشم باب‌السـلسله است، در قدیم باب داود می‌گفتند و هفتم باب‌السّکینه است و در وجه تسـمیه آن گوینـد، تـابوت سـکینه را فرشـتگان در آنجـا نهاده‌انـد. هشـتم باب‌المغـاربه است که مجـاور جامع مغاربه است در قـدیم بـاب‌النبی می‌نامیدنـد. حالا ـ معروف بـه بـاب‌البراق است، گوینـد حضـرت پیغمبرصـلی الله علیه و آله در شب معراج از آن در داخل شده‌انـد و این بـاب ده گز پهنـا دارد و سـنگ‌های بزرگ در دراجت آن نصب کرده‌انـد و نزدیـک در نقش سپر حضـرت حمزه در سنگ است که به آنجا تکیه کرده بودند. بالجمله در قدیم، از ابوابصـحن، بعضـی اسامی معروف بوده است که حالا معروف نباشد، مثلًا باب‌الهاشمیین و باب ابراهیم و باب امّ‌خالد و باب برکه بنی‌اسرائیل و باب

۱- حدید، ۱۳

۲- بقره، ۵۸

ص: ۲۲۵

محراب مریم می‌نامیدند، ولی در این عصر آن اسامی تغییر کرده و لِکُلّ دَوْرٍ طَورٌ.

قبابصحن منخفض

قبّه سلیمان قبّه محکمهٔالبنایی است وصخره ثانیه در میان آن است و آن سنگی است که حضرت سلیمان علیه السلام بعد از اتمام بنای مسجداقصی بر روی آن ایستاده، دعا کردند و اکنون آن سنگ را بر دیوار شرقی آن قبّه نصب کرده‌اند. سنگصاف مسطّحی است و این قبّه در طرف سور شرقی در نزدیکی باب دویداریّه است و از بناهای بنی‌امیّه است. قبه موسی، قبه‌ای است که در قدیم به قبّهٔالشجره معروف بوده است و ملکصالح نجم‌الدین ایّوب بن ملك‌الکالم در سنه ۶۴۹ این قبّه را بنا کرده است. این که قبّه موسی گویند مقصود حضرت موسی نیست ولی تصحیح نصب آن را نکرده‌اند. قبّه طوما، قبّه‌ای است که در سمت جنوب شرقیصحن است و در وجه تسمیه او چنین گویند که، بعضی از ملوک از جبل زیتون طوماری انداخته بوده‌اند، به آن موضع افتاده است، لهذا در آنجا قبّه بنا کردند.

رواق‌های صحن

درصحن مبارك، در سه طرف آن که شرقی و غربی و شمالی باشد، رواق‌ها ساخته‌اند.

آنچه در سمت شرقی بوده است، منهدم شده آثاری از آن باقی نمانده است و آنکه در سمت غربی است رواق‌های محکمهٔالبناء است و طول آنها از جنوب به شمال است.

اولش از باب‌المغاربه و آخرش باب‌المناظر است و در سلطنت ملك ناصر محمد بن قلاوون تجدید عمارت شده است و آنکه در سمت شمال است، طول آن از مشرق به مغرب است و حدّ آنها از باب‌الاسباط است تا مدرسه جادلیّه که آن را در این عصر دارالنّیابه گویند. و در سلطنت اشرف شعبان بن حسین در سنه ۷۶۹ بنا شده است.

مهد عیسی

در طرف زاویه شمالی سورصحن، زمینی است آن را خدّام، سوق‌المعرفه گویند، مهد عیسی در تحت آن زمین است. بعد از چند پله وارد فضای مربعی می‌شوند. در سمت شرقی آن سنگی است حفره دارد و بر روی آن قبّه کوچکی ساخته‌اند. گویند همان سنگ مهد عیسی بوده است. در طفولیّت در آن مهد سخن گفته‌اند و آن قبّه دو ستون دارد، جای

ص: ۲۲۶

دو انگشت در آن ستون‌ها هست. گویند حضرت مریم در وقت وضع حمل، آن ستون‌ها را به دو انگشت می گرفته‌اند، جای انگشت‌ها مانده است و در آن قبّه محرابی هم هست که آن را محراب مریم نامند. سوره مریم در آنجا می‌خوانند و گویند در آن مقام دعا مستحب است.صنایعی که در بیت‌المقدس دیده شد، این است: از چوب زیتون، انواع اسباب از قبیل لوازم‌التحریر و شمعدان و میوه‌خوری و غیره می‌سازند که خالی از امتیاز نیست و ازصدف نیز بعضی اسباب‌ها می‌سازند که ظریف و ممتاز است.

مقبره حضرت مریم

در طرف شمال غربی واقع است، نصارا کنیسه جسیمانیه گویند و آنجا را هیلانه، امقسطنطنین بنا نهاده است.صحن مربّعی دارد که در پستی واقع است و بنای آن از سنگ است و برابر درِصحن، دری به میان مقبره است که چهل و هفت پله دارد و از آنها وارد سرداب می‌شوند و تمام پله‌ها از سنگ است. در اواسط پله‌ها در یمین و یسار، دوصفّه بنا کرده‌اند وصُوَر و اشکال حضرت عیسی علیه السلام را در آنها گذاشته‌اند. فضای سرداب مستطیل است و درِ دو طرفصفّه وسیع است. بقعه حضرت مریم درصفه یمین است و دو درِ کوچک دارد، یکی رو بهصفه است و در زاویه یمین بقعه واقع است و دیگری در طرف یسار بقعه است و بقعه آن بسیار کوچک است و قبر حضرت مریم به قدر یک ذرع از سطح بقعه مرتفع و متصل به دیوار است، شبیه ایوان کوچکی است. سنگی بر روی آن گسترده‌اند و قندیل‌ها آویخته‌اند و در عقب بقعه فضایی است، زینت‌ها گذاشته وصُور و تماثیل آویخته‌اند. کشیش‌ها شمع‌ها به دست گرفته، روشن کرده بودند. کتاب نوّاب مستطاب معتمدالدوله- دام اقباله- را همراه آورده، در بالای قبر گشوده قصیده مرمیه را از جانب ایشان تا آخر قرائت نمودم.

مقبره حضرت داود

مقبره حضرت داود خارج قلعه است. جلو مقبره فضای ممتدی است. از در که داخل می‌شوند دو بقعه تو در تو است. قبر آن بزرگوار در بقعه ثانیه است و طلانی است و به

ص: ۲۲۷

اندازه طول بقعه است. جامه مفتول‌دوز بر روی آن کشیده‌اند و در سمت یمین بقعه پرده‌ای بر دیوار آویخته، می‌گویند از آنجا تا به سرداب حضرت خلیل‌الرحمن علیه السلام که مدفن حضرات انبیا علیهم السلام است از تحت زمین راه است و مسجدی هم در پهلوی آن دو بقعه شریفه ساخته‌اند که جای خدّام و متولی است؛ به آنجا رفته قدری نشستم و قهوه و غلیانیصرف نمودم.

دوشنبه سلخ سفر چند رأس اسب حاضر کردند. خودمان با اصحاب و اتباع، عزیمت زیارت خلیل‌الرحمن علیه السلام نمودیم. حضرت ابراهیم خلیل در دحبرون مدفون است و در جنوب قدس شریف است و از قدس شریف تا به آنجا دوازده میل است و بر حسب ساعات شش ساعت راه است و اراضی آن فراز و نشیب و سنگلاخ است و چوب بلوط در اینصحرا فراوان است. بالجمله از قدس شریف که بیرون آمدیم در طرف یمین راه، عمارت روس‌ها بود. از آن که گذشتیم، بعد از مسافتی در سمت یسار، خسته‌خانه «(۱)» بزرگی بود که از جانب دولت نمسه «(۲)» ساخته شده است. قونسول نمسه تا به کنار دیوار آمده بود.

سواره با اوصحبت داشته گذشتیم و قرار دادیم در مراجعت به تماشای خسته‌خانه برویم.

از قراری که می‌گفت، مخارج مریض‌ها دولت نمسه می‌دهند و در سال گذشته قریب ده‌هزار مریض از اطراف به آنجا آمده معالجه شده رفته‌اند. از آنجا که گذشتیم در طرف یمین، خانه مختصری دیدیم که در پشت آن باغچه و درخت زیتون بود و بعد از مسافتی در سمت رسات بقعه راجیل مادر حضرت یوسف علیه السلام نمودار شد. درب آن بسته بود، فاتحه خوانده گذشتیم و در وقت نهار به قلعه‌ای رسیدیم که در طرف یسار واقع بود و سه بِرکه عظیم در سمت جنوب داشت که اول از ثانی و ثانی از ثالث بزرگ‌تر بود و به یکدیگر راه داشتند و از قراری که معلوم شد، آب این برکه‌ها از بارانی است که از کوه‌ها آمده جمع می‌شود و از آنجا نهر سرپوشیده تا قدس شریف ساخته‌اند و آب این بِرکه‌ها به شهر می‌رود و در طرف یمین قلعه نیز در بالای بلندی عمارتی ساخته‌اند که مستحفظین قلعه در تابستان در آنجا به سر می‌بردند. از آنجا که گذشتیم، چند

۱- خسته خانه به درمانگاه، بیمارستان و آسایشگاه گفته می‌شده است.

۲- اطریش

ص: ۲۲۸

نفر سوار جانب مصطفی افندی، قائم مقام حبرون به استقبال آمدند. بعد از مسافتی به چشمه‌ای رسیدیم که در سمت یسار بود؛ سکّویی داشت و حوضچه‌ای در جلو آن ساخته بودند. آب آن جاری بود و مصطفی افندی خودش تا به آنجا به استقبال آمده بود. به او اظهار مهربانی کردیم، همراه ما آمد. بعد از آن در سمت راست برج خرابی دیدم که جای قراول بوده است و بعد از مسافتی، در سمت یسار قریه حَلْحولْ نمودار شد که قبر حضرت یونس علیه السلام در آنجا است؛ ولی مسافت داشت و وقت تنگ بود، مجال زیارت نشد. از آنجا تا حبرون یک ساعت راه است و بعد از مسافتی در سمت یمین، عمارتی از روس‌ها دیده شد که در بالای بلندی ساخته بودند که در طول، پنج پنجره داشت و در عرض چهار پنجره؛ و درخت بزرگی در جلو عمارت بود؛ می گفتند، چهارهزار سال است که در اینصحرا است والعهدهٔ علی الراوی. و این عمارت را روس‌ها برای مسافرین ساخته‌اند که در آنجا منزل کنند. از آنجا که گذشتیم، بعد از فراز و نشیب وارد کوچه باغ حبرون شدیم که از دو طرف باغات است و دیوارهای آن را سنگ‌چین کرده‌اند. کوچه باغ را که طی کردیم در سمت یسار، آثار سور ناتمام کهنه‌ای بود. آنچه معلوم شد آن موضع را رامه می‌نامیدند و همان موضعی است که حضرت سلیمان اول در آنجا بنای ساختن سور داشتند. وحی رسید که موضع قبر ابراهیم در آنجا بنا شد. لهذا موقوف نمودند و تفصیل آن بیان خواهد شد. در اول آبادی حبرون، اهالی آنجا به استقبال آمده، متولی حضرت ابراهیم نیز دو علم سبز همراه آورده، در وسط جاده نگاهداشته بود احترام کرده گذشتیم. در جلو کوچه حبرون بِرکه بزرگی دیده شد که آب آن از باران است. منزل ما در خانه حاجی شیخ محمدعلی شیعه معین کرده بودند. به آنجا رفته پیاده شدیم و سه ساعت از شب رفته، از بازار سرپوشیده رفته، سی و یک پلّه عریض سنگی طی کرده، از باب‌الیوسف داخل شدیم. در سمت یمین درب سبزی بود که به مقبره حضرت یوسف علیه السلام باز می‌شود؛ ولی آن در همیشه بسته است و جهت، این است موضع یوسف علیه السلام را علی‌الترديد در دو جا دانند. یکی در همین مکان است که در گذارده‌اند و دیگر در بقعه‌ای است که در زاویه‌صحن حضرت ابراهیم است، ولی آنچه در تواریخ مسطور است، حضرت یوسف که در سّنصد و ده سالگی رحلت نمودند، اهالی مصر در تعیین مکان

ص: ۲۲۹

قبر ایشان مشاجره داشتند و هر طایفه برای حصول شرافت می‌خواست در محله خود دفن کنند و این مشاجره، منجر به منازعه و قتال شده، بالاخره آراء بر این متفق شد که تابوتی که از رخام ساخته، نعش حضرت یوسف علیه السلام را در آن گذارده و به رصاص مسدود نموده، در نزدیک شهر به رود نیل انداختند که آب آن را به همه محلات برساند و در شرافت شریک و یکسان باشند و حضرت موسی بعد از غرق فرعون، همان نعش حضرت یوسف را از رود نیل بیرون آورده، حمل (به) تیه کرد.

بالجمله از آن در چند پله بالا رفته به درب دوم رسیدیم و از آنجا داخل دالانی شدیم.

چهار طاق‌نمای آن را از سمت یمین سنگ‌های سفید ساده نصب کرده بودند. درب بقعه حضرت ابراهیم در طاق‌نمای چهارم واقع بود. داخل شده زیارت حضرت خلیل و زوجه‌اش ساره و حضرت اسحاق علیه السلام و زوجه‌اش ریقه یا رفقه و حضرت یعقوب و زوجه‌اش لائقه یا الیا یا لِیلا یا لیقا، به اختلاف اسم، و حضرت یوسف علیه السلام را خوانده دوباره به دالان آمده از سمت یمین، از در دیگر بیرون رفته، در یک جا یازده پلّه دیگر طی نموده از باب‌الرّباط بیرون آمده به سمت منزل رفتیم. قائم مقام و سایرین مشایعت کرده رفتند و ما به منزل آمدیم. در حدیث نبوی است: مَنْ لَمْ یمْکُنْه زیارَتی فَلیَزر قَبْرَابی ابراهیم‌الخلیل علیه السلام. شکر خداوند را بجا آوردم که بحمدالله به زیارت هر دو بزرگوار موفق و مشرف شده به این سعادت فائز و نایل شده از این نعمت محروم نماندم.

حبرون

حبرون از توابع کنعان است. به عربی به فتح حا و به عبری به کسرِ حا خوانند و اسم اصلی آن اربع است و از طرف قِبَلی آن، مواجه قدس شریف است و آبادی حبرون اماکن عالیه و منخفضه دارد و شوارع آن بعضی سهل است و بعضی وَبر. شرقی سور، بقعه حضرت ابراهیم مرتفع و بالای کوهی است که آن را یَسلون گویند و غربی آن منخفض است و عمارات و مدارس و مساجد آن بسیار است و جمعیت آن پنج‌هزار و اکثر آنها مسلمانند و یهودی در این آبادی کم است و آنچه یهود باشد در قدیم از بابل آمده در اینجا سکنی کرده‌اند و این آبادی محلات متعدده دارد، معتبر آنها حارّه داریّه است که در غربی سور

ص: ۲۳۰

حضرت ابراهیم واقع است و اسواق بلد در آن است و در حقیقت احسن محلات است و این محله به آن جهت موسوم به داریّه است که حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله، اقطاعی به تمیم‌الداری بخشیده بودند. طایفه او را بنوداریّه گویند و این محله را حاره داریّه؛ و یک محله دیگر نیز حاره رأس قیطون است که آن هم در جهت غربی است؛ و دیگر حارّه اکراد است که در سمت شرقی در سفح حبل است. در این آبادی درخت انگور زیاد است و اطراف آن باغات است. در تابستان در باغات منزل می‌کنند و در سمت غربی شهر در بالای کوه مسجدی است موسوم به مشهد اربعین. گویند چهل شهید در آنجا مدفونند.

اهالی حبرون به زیارت آنها می‌روند.

بقعه ابراهیم خلیل و سایر انبیا

گویند در زمان حضرت خلیل، مغاره مکفیله درصحرا بوده، بنایی نداشته است و آن مغاره متعلق به عفرون بنصحر بوده است. بعد از آن که ساره، زوجه ابراهیم رحلت نمود. حضرت خلیل آن مغاره را از عفرون ملک به چهارهزار درهم خریدار نمود.

عفرون در قیمت آن بهانه‌جویی کرده می‌گفت، بایـد هر «(۱)» درهمی بر وزن پنج درهم باشد و سکّه آنها به ضرب ملک. حضرت خلیل مأیوس شدند. جبرئیل نازل شده، چهارهزار درهم به همانصفت حاضر کرده، تسلیم حضرت خلیل نمود. آن حضرت هم تسلیم عفرون کرد. ساره را در آن مغاره دفن نمودند. بعد حضرت ابراهیم رحلت کرده در آنجا دفن نمودند. حضرت ابراهیمصد و هفتاد و پنج سال داشت و بعضی گویندصد و نود و پنج سال. از قرار سال اول، فاصله مابین فوت خلیل و هجرت، دوهزار و هفتصد و هیجده سال بود. و کنیه او ابومحمد و ابوالانبیا و ابوالضیفان بود. بعد زوجه اسحاق رحلت نموده، در برابر ساره دفن شد. بعد اسحاق بن اسحاق بن ابراهیم رحلت کرده، در برابر زوجه‌اش به فاصله ده ارش مدفون گشت. بعد حضرت یعقوب بن اسحاق رحلت نموده، در باب مغاره دفن شد. بعد زوجه‌اش رحلت کرده در برابر او مدفون گشت. عیص و برادران او نزد اولاد یعقوب جمع شدند که باب مغاره باید مفتوح باشد و هر کس از ما رحلت نماید باید در این مغاره دفن

۱- در اصل: در هر

ص: ۲۳۱

شود و مشاجره کردند. یک از اولاد یعقوب لطمه بر عیص زد، سر او جدا گشته در مغاره افتاد. سرش در مغاره ماند. جسد او را برده در قریه سعیر دفن کردند و اولاد یعقوب محوطه بر مغاره کشیدند و علامات قبور را در هر موضع معین کردند که هذا قبر ابراهیم و هذا قبر زوجته ساره، هذا قبر اسحاق و هذا قبر زوجته ریقه و هذا قبر یعقوب و هذا قبر زوجته لیعا، و بعد در را بستند. پس از آنکه آن حدود به تصرّف فرنگیان درآمد، گنبدی بر روی آن بنا کردند و چون به تصرف سلاطین اسلام درآمد آن گنبد را منهم نمودند.

سور سلیمان

گویند بر حضرت سلیمان، بعد از بنای بیت‌المقدس، از جانب ایزد تعالی امر شد که بر قبر حضرت ابراهیم سوری بکشد. از قدس شریف به ارض کنعان رفت، پیدا نکرد. جبرئیل نازل شده پیغام آورد که نوری ظاهر خواهد شد و قبر ابراهیم بر شما پدیدار خواهد گشت. نوری از آسمان آمد، حضرت سلیمان موضع رامه را که نزدیک به حبرون است تصور کرده، بنای سور در آنجا گذارد. جبرئیل دوباره نازل شده پیغام آورد، این موضع نیست، نور دیگر ظاهر خواهد شد و به موضع قبر ابراهیم نازل خودهد گشت. نوری دوباره آمد و بر موضع قبر خلیل نازل شد و حضرت سلیمان نیز بنای سور نمود و پس از بنای ایشان اطراف آن کم‌کم آبادی بهم رسانید و اول یوسف رامی از متموّلین بنی‌اسرائیل بود و ادراک زمان حضرت عیسی علیه السلام را هم نموده بودند. بنای آبادی گذارده، بعد از آن به مرور آباد شد. سوری که حضرت سلیمان علیه السلام بنا کرده‌اند، سنگ‌های عظیمه عریضه دارد، سنگ پنج ذرعی و هشت ذرعی نیز در آنجا مشاهده شد که قطر آن را دو ذرع می‌گفتند و شخص از مشاهده آن حیران می‌شد که این سنگ‌های عظیم را به چه نحو حمل کرده‌اند. طول سور از جنوب به شمال، هشتاد ذرع است و عرضش از مشرق به مغرب چهل و یک ذرع و ارتفاع آن بیست و شش ذرع و بسیار سور محکمی است و در میان آن، در زمان دولت (ناصرالدین محمد) قلاوون مسجد و بقاع ساخته‌اند و سلاطین عثمانی نیز به مرور مرمت کرده‌اند.

ص: ۲۳۲

وصف مسجد

طول مسجد بیست و هشت قدم و عرضش سی قدم است. چهار ستون دارد، دو ستون در یمین و دو ستون در یسار. وسط مسجد بی‌ستون است و در حقیقت مسجد به سه قسمت منقسم شده و هر قسمتی سه طاق دارد. محراب در بالای مسجد واقع است و در طرف آن منبری است از چوب، در زمان خلیفه مصر المستنصربالله، در سنه ۴۸۴، بهصوابدید بدرالجمالی مدبر دولتش ساخته شده است. تاریخ آن به خط کوفی در آن منبر مکتوب است. و در سمت یسار محراب، ساعت بزرگی آویخته‌اند و در زاویه دیوار شرقی، چند سطر به خط یونانی نوشته‌اند که نویسنده آن الیس بوده است. ابتدا بنام خداوند قاهر قادر شدیدالبطش نموده، بعد از آن اسامی قبور انبیایی که در سرداب مدفونند نوشته است و در آخر رقم زده است کتبه‌الالیس بخطه. و در قرینه آن زاویه چند سطر به خط نسخ نوشته‌اند که در تاریخ سنه ۷۳۳ قلاوون این مسجد را عمارت کرده است.

بالجمله در این مسجد مغاره و سرداب است که حضرت ابراهیم و سایر انبیا در آنجا مدفونند. بقعه حضرت اسحاق در مسجد در میان دو ستون سمت یمین است و بقعه رفقه زوجه‌اش در برابر آن میان دو ستون یسار و بعد از بقعه زوجه اسحاق، قبه‌ای است که اطراف آن گشاده است و نه ستون دارد که بر هر طرف آن سه ستون است و جای مؤذّنین است و نزدیک درب مسجد، در یمین، قبه‌ای کوچکی بنا نهاده‌اند که اطرافش باز است و چهار ستون دارد و در وسط آن منفذ مدوّری به میان سردابی است که انبیا در آنجا مدفونند و چراغی در آن منفذ آویخته‌اند و عمق سرداب به اندازه‌ای است که می‌بایست هفتاد پله طی نمود داخل سرداب شوند و درِ سرداب سابقاً برابر مقبره زوجه اسحاق بوده است، مدتی است آن را مسدود نموده منفد را گشوده‌اند.

بقاع ابراهیم و سایر انبیا

بقعه حضرت ابراهیم و ساره برابر یکدیگرند. بقعه ابراهیم در سمت یمین است و بقعه ساره در سمت یسار، و میان هر دوی آنها فضای مربع مسقفی فاصله است و درب هر دو

ص: ۲۳۳

بقعه نقره مشبک است و ضریح مبارکشان در وسط بقعه و برابر در است. پرده اطلس سبز مفتول‌دوز روی ضریح کشیده‌اند و به قدر یک ذرع مخمل مشکی نیز بر آن وصل کرده، این عبارت را با مفتول دوخته‌اند، هذا قبر خلیل‌الله علیه السلام، بقعه مبارکه مدوّر است و دو پنجره دارد، یکی رو بهصحن و یکی به مسجد حضرت یوسف و در برابر درِ بقعه، قرآن بزرگی در روی رحل گذارده‌اند. بعد از زیارت باز کردم که بخوانم، سوره مبارکه انّا فتحنا بیرون آمد، به فال نیک گرفتم.

بقعه حضرت یعقوب در سمت شمالصحن است، آن هم مانند بقعه حضرت ابراهیم است و لایقه زوجه‌اش در برابر او است. بقعه یعقوب در یسار است و بقعه لایقه در یمین.

درب اول آن که وارد فضای مربعی می‌شوند از چوب است و درهای بقعتین از آهن است. بقعه حضرت یوسف در زاویه غربیصحن است. قبل از بقعه، مسجد مطوّلی است، محرابی در سمت یسار است و کتابخانه در سمت یمین و در سمت چپ محراب فضایی است، ضریحی گذارده‌اند. می گفتند، مقام حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله خاتم است و از زاویه یُمنای آن مسجد، داخل بقعه حضرت یوسف علیه السلام می‌شوند. بقعه ایشان وسیع‌تر از سایر بقاع است و درب بقعه یوسف نیز آهن است، و تمام این قباب را بنی‌امیه بنا کرده و بعضی آنها را مرمت کرده‌اند.

مسجد جاولیّه

مسجد جادلیّه برابر درب بقعه حضرت ابراهیم است. در قدیم مقبره یهود و کوه بوده است. در عهد ملک ناصر محمد بن قلاوون امیر ابوسعد سنجر جاولی، ناظم حرمین‌الشریفین کوه را بریده و مجوّف کرده مسجد بنا نموده است. چهل و سه ذرع طول آن است و بیست و پنج ذرع عرض آن و شش ستون مضلّع و مربع دارد و تاریخ بنای آن ابتدای ربیع‌الاخر سنه ۷۱۸ هجری بوده است. و از اموال خود این مسجد را بنا نموده است.

صحن

در سمت جنوب ایوانی است؛ چهار هلالی دارد و بر دیوار آن تا نزدیک نصف، سنگ سفید نشانده‌اند. درب بقعه حضرت ابراهیم خلیل در وسط ایوان است و طول

ص: ۲۳۴

صحن سی و یک قدم و عرضش چهارده قدم است.

سه‌شنبه غره ربیع‌الاول از خلیل‌الرحمن حرکت کردیم. قائم مقام به مشایعت آمد، با او خداحافظی کرده روانه شدیم. نهار در کنار برکه‌های قلعه عرض راهصرف شد. بعد از آن به بقعه راجیل رسیدیم. خدّام از آمدن ما مطّلع شده بودند. درِ بقعه را باز کرده چراغ‌ها روشن نموده فاتح خوانده از سمت یمین خارج شده به سمت بیت‌اللّحم رفتیم. در سمت شرقی واقع بود. قال‌الله تعالی: وَاذْکُرْ فی الکِتاب مریم اذا انْتَبَذَتْ مِنْ أهلِها مَکاناً شَرقیا «(۱)»

عمر افندی مدیر آنجا، تا مسافتی به استقبال ما آمده بود.

بیت‌اللحم

قریه معتبری است. عمارت عاریه دارد و اغلب سکنه آنجا نصارا است. شوارع آن پست و بلند است و مولد حضرت عیسی علیه السلام در آنجا است. در جلو آن فضای بزرگی است و در زاویه سمت یسار آن، درِ کوچکی است. از آنجا داخل مسجدصغیری می‌شوند که مربع است و از وسط آن داخل مسجد بزرگی می‌شوند که مستطیل است. بیست ستون در سمت یمین دارد و بیست ستون در سمت یسار. به این معنی در هر طرف، دو قطار ستون دارد و در هر قطاری ده ستون است و وسط مسجد گشاده است و در ابتدا و انتهای مسجد نیز غرفه مرتعفی بنا نهاده‌اند و سقف این مسجد از چوب است. گویند از بنای هیلانه مادر قسطنطین است و از آن مسجد، داخل فضای مسقف دیگر می‌شوند که در عرض مسجد اول واقع است. سطح وسط آن مرتفع است و جنبین آن منخفض و به قدر نیم ذرع ارتفاع و انخفاض آنها است و هر یک شاه‌نشینی دارد و عقب شاه‌نشین، وسط کلیسا است و در وسط آن طاق‌نمایی از سنگ ساختهصلیب را با انواع زینت‌ها در آنجا گذارده بودند و در فضای مسجدی که شاه‌نشین دارد چهل‌چراغ‌ها آویخته‌اند و زیر آن سردابی است، چند پله دارد که به میان سرداب می‌روند، شمع‌ها روشن کرده بودند، در دست کشیش‌ها بود و در سمت یمین طاق‌نمای مرتفعی بود، سنگی بر آن گسترده بودند. مولد حضرت عیسی در همان‌جا است. یک ذرع و یک چارک طول آن

۱- . مریم، ۱۶

ص: ۲۳۵

طاق‌نما است. سوراخ مدوّری در وسط آن است. اطراف آن را نقره گرفته‌اند. در طرف یاسر نیز اطاقی است که در پستی واقع شده است. در آنجا هم چراغ روشن کرده بودند.

سنگی در آنجا بود، می‌گفتند، مهد حضرت عیسی علیه السلام است و بر دیوار سرداب پرده منقش از آهن آویخته بودند. می‌گفتند، از اسلامبول به آنجا آورده‌اند. آهن را نازک کرده، مانند پرده ساخته بودند. نهایت امتیاز را داشت و نخله در بیت‌اللحم است.

می‌گویند، نخله ولادت حضرت عیسی علیه السلام است.

بعد از زیارت بیت‌اللحم بیرون آمده از کشیشان و مدیر خداحافظی کرده سوار شدیم و به خسته خانه نمساوی که رسیدیم پیاده شده منزل قونسول رفتیم و با اوصحبت داشتیم. به زبان فرانسه حرف می‌زد و فرزندی ابوالنصر میرزا ترجمه می‌نمود. مرد خوش‌صحبتی بود. از آنجا بیرون آمده، غروب به منزل رسیدیم و شب را در منزل، به واسطه خستگی به استراحت گذراند. و بعضی اسباب ازصنایع بیت‌المقدس خریداری شد.

چهارشنبه دوم سه ساعت از روز گذشته، درشکه و عراده‌ها آوردند، سوار شده به سمت یافه روانه شدیم. متصرف با کماندان و سایر یاشایان با البسه رسمیه تا بجایی که استقبال کرده بودند به مشایعت آمده و یک فوج سرباز با موزیکان حاضر کرده بودند، تعظیمات نظامی به عمل آوردند. از آنها خداحافظی کرده: رفتیم نهار را در ابی‌غوشصرف نموده، دو ساعت از شب رفته وارد یافه شدیم و در خانه عطا افندی مترجم قونسول خانه دولت علیّه ایران منزل نمودیم. بسیار آدم خوش خدمت و خوشصحبتی بود و نهایت انسانیت را بجا آورد.

پنج‌شنبه سیّم موعد آمدن فرانسه بود که عصر حرکت نماید؛ منتظر آمدن کشتی شدیم اگر چه کشتی آمد ولی به جهت تلاطم دریا عبور و مرور از اسکله اشکال داشت؛ لابداً توقف نمودیم که خود را به هلاکت نیندازیم. وقتی امپراطور دولت نمسه در وقت تلاطم دریا از این اسکله رفته بود نزدیک بوده است که غرق شود. کپیتان کشتی طناب انداخته ایشان را از قایق به زحمت بیرون آوده به کشتی رسانیده بود.

جمعه چهارم برای نماز ظهر به جامع شهر یافه رفتیم که درک ثواب نماز جمعه و جماعت را بنماییم. این جامع در وسط بازارچه یافه است و ملقب به جامع ابی‌نبوت است

ص: ۲۳۶

و امام جمعه آن ملاحسین نامی است؛ طبع موزونی دارد. بعد از نماز و معاودت به منزل، قصیده عربیه انشاء کرده برای ما فرستاد و اشعار آن قصیده غالباً از کلمات مطلع ترکیب و ترتیب یافته است و قصیده این است:

قالوا أتَهوی الّذی فی طرفه حور قلت اعذرونی فحبّی غیر منفصم

قالوا أتسلُوا حسامالنّصر قُلتُ لَهُم لا وَالَّذی خَلَقالإنسانَ مِن عَدَمِ

قالُوا أتهوی جمیلّاصُبح عزّته من تحتِ طُرّته تجلوا دُجیَ الظّلَم

قالوا أتهوی الّذی رقّت محاسنه وثَغرِهِ العَذبُ خُلوٌ قلتُ مُبتسِم

قالوا أتهوی الّذی فی خدّه لَهَبٌ قلت اسئلوا عنه قلبی من نطاهُ دم

قالوا أتهوی الّذی فی طرفه کحل لیکن له عاذل ینهاه قلت عم

قالوا أتهوی الّذی فی طرفه حورٌ اهل الهوی فی یدیه قلت کالخَدم

قالوا أتهوی الّذی فی طرفه حورٌ قلت ارحموا ذلّتی یا جیرۀالحرم

قالوا أتهوی الّذی فی طرفه حورٌ قلت اعذرونی فانی فیه لم الم

قالوا أتهوی الّذی فی طرفه حورٌ قلت اعذرونی فحبّی غیر مُنصرم

قالوا أتهوی الّذی فی طرفه حورٌ قلت اعذرونی فحبّی غیر متّهم

قالوا أتهوی الّذی فی طرفه حورٌ قلت اعذرونی فحبّی قد أباح دم

قالوا أتهوی الّذی فی طرفه حورٌ قلت اعذرونی فمن ذافیه لَم یهُم

قالوا أتهوی الّذی فی طرفه حورٌ قلت اسئلوا مهتی عن القلم

قالوا أتهوی الّذی فی طرفه حورٌ حلو الرضاب فقلب الحبّ من شیم

قالوا أتهوی الّذی فی طرفه وعج حلو المراشف والاعطاف والشیم

قالوا أتهوی مراداً قلت جاریۀ کانه عضن بانٍ قلت من قدم

قالوا نراک قتیل العشق قلت لهم ما حیلۀ الصّب والاحشاء فی ضرم

عصری به باغی رفتیم که متعلق به شخص ارمنی بود. عمارت و باغچه ظریف داشت که مشحون از اشجار مرکبات بود. قدری توقف و تفرج کرده باصفا بود. هوا ابر شده بنای باریدن گذاشت، مراجعت به منزل نمودیم. یک روز و یک شب باران آمد. از قراری که

ص: ۲۳۷

می گفتند، چهل روز است که در یافه بارندگی نشده و حالا به موقع باریده است.

شنبه پنجم بعد از ظهر به کنار دریا رفتیم. هوا مساعد بود وصحرا باصفا؛ قدری تفرج نموده مراجعت به منزل نمودیم. امروز قونسول روس به دیدن آمد، با اوصحبت داشتم، مرد محاسن سفید خوش‌مشربی بود.

یک‌شنبه ششم بعد از ظهر به باغی که متعلق به قبطیان است رفتیم. رئیس آنها را مطران می گفتند. در آنجا حاضر بود و عمامه سیاه بر سر داشت. مرد قطوری بود. باغ مزبور بسیار خوش‌منظر و باصفا بود و ارتفاع آن از تمام باغات یافه بیشتر. حسن افندی مفتی یافه و سعید افندی که از ادبا است در آنجا حاضر شدند که ما را ملاقات نمایند. با آنها بهصحبت مشغول شدیم. سعید افندی مادّه تاریخی برای سفر ما گفته بود. بعد از مدیحه ماده تاریخش این بود:

و طالع السعد بالإقبال ارّخه مبرور حجّ و فی السّعی مشکور

دوشنبه هفتم به مقبره شیخ ابراهیم رفتیم که شیعه بوده در اینصفحات مقتول شده است.

پاره‌ای مکارم از او دیده‌اند، محترم می‌دارند. قبر او در فراز تپه واقع است. از آنجا مراجعت به منزل نموده، عصری به باغچه شخص مسکوی رفتیم که خسته‌خانه ساخته است و انواع گُل‌ها و ریاحین در آن باغچه کاشته است. قدری در بالاخانه خسته‌خانه نشسته تفرج کردیم و اطاق‌های او را تماشا نمودیم. پس از آن به مکتب‌خانه اطفال که در نزدیک همان باغچه است رفته تماشا کردیم. مشق پیانو می‌نمودند و از آنجا به بازدید قونسول دولت روس رفتیم. خانه او چندان دور نبود، چون اخبار کرده بودیم که عصر به دیدن او خواهیم رفت، تا آنجا به خانه او رفتیم. چاهی در خانه خود حفر نموده، دلوهای کوچک از چوب ساخته، مانند رشته تسبیح به یکدیگر وصل نموده بود. از یک طرف به میان چاه رفته پر می‌شد و از طرف دیگر بالاـ آمده به مجرای آب می‌ریخت و در بیست و چهار ساعت اصطخر بزرگی را پر می‌نمود. قدری در منزل او نشسته غروب معاودت به منزل نمودیم، باغچه باصفای خوبی داشت.

سه‌شنبه هشتم بعد از ظهر سوار شده به باغ سعید افندی دُجانی رفتیم. مشارالیه مرد ادیبی است. در منزل او پاره‌ای کتب ادبیه بود، ملحوظ افتاد، تا غروب در آنجا بودیم، پس

ص: ۲۳۸

از آن مراجعت به منزل کردیم. امروز هوا خیلی مساعد بود و دریا هم از تلاطم افتاده آرام بود. شب را دو نفر قاری مصری آمدند، اغلب سور قرآنی را حفظ کرده بودند. هر یک چند سوره به لحن مصری قرائت کردند. بسیار خوب تلاوت نمودند و قواعد تجوید را در نهایت خوبی وصحّت رعایت می‌نمودند. چون خوب تلاوت قرآن می‌کردند، قرار دادم فردا هم بیایند قرائت نمایند.

چهارشنبه نهم بعد از طلوع آفتاب به باغچه منزل خودمان رفته آن دو نفر قاری مصری نیز آمده مشغول قرائت شدند و از تلاوت آنها محظوظ شدم. الحق قرائت قرّاء مصری نهایت امتیاز را دارد و طرز قرائت، آن است که آنها دارند. بعد از ظهر سوار شده از باغات یافه خارج گشته به مکتب‌خانه اسرائیلیه رفتیم. این مدرسه در سمت یمینصحرا واقع است و از جانب اسرائیلیین شهر پاریس ساخته‌اند و ده سال است ساخته شده است و معروف به مکتب‌خانه اسرائیلیه است. اطفال چند از قدس شریف و یافه آورده در آنجا منزل داده‌اند، درس فیزیک و شیمی و جغرافیا و علوم دیگر می‌آموزند و اغلب آنها اطفال فقرا هستند و مخارج شب و روز آنها را از هر مقوله در آن مدرسه می‌دهند. و در جلو مدرسه، خیابان مرغوبی ساخته‌اند و در دو طرف آن باغچه‌های موزون مرتب انداخته‌اند و اشجار مرکبات را به نظم و ترتیب غرس کرده‌اند و انواع ریاحین کاشته‌اند رئیس و ناظر مدرسه به استقبال آمدند و احتراماً پرده بیرق را در بالای مدرسه کشیدند.

اول به اطاق رئیس مدرسه رفتیم، میوه و غذا حاضر کرده بودند؛ از مرکبات آن قدریصرف شد. از قرار معلوم بنای این مدرسه نیز به دست همین رئیس شده است. بعد به اطاق خوابگاه متعلمین در نهایت تنقیح بود. بعد از آن به مجلس متعلمین رفتیم و به میرزا سید مهدی طبیب، که از تربیت یافتگان مدرسه دارالفنون طهران است، گفتیم چند مسأله از آنها سئوال نمود؛ در نهایت خوبی از عهده جواب بر آمدند. اظهار مهربانی به آنها کرده آنها هم به الحان خوش تورات را به دست گرفته و به زبان عبری به نام نامی اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه دولت علیّه ایران- روحنافداه- و اعلیحضرت سلطان عبدالحمیدخان- خلدالله ملکه و سلطانه- خطبه خوانده و دعا کردند؛ پس از آن بیرون آمده در اطراف باغچه‌ها گردش کردیم. درختی در آنجا دیدیم که برگ آن عطر سوسنبر داشت، دو کوزه از آن

ص: ۲۳۹

تعارف کردند که به طهران بیاوریم و کتابچه رئیس مدرسه آورده، خواش کرد تاریخ آمدن خودمان را به این مدرسه و امتحان درس اطفال را در آن کتابچه نوشته به یادگار بگذاریم؛ لهذا چند سطری نوشته مهر کردیم و نزدیک غروب از آنجا روانه شده به طرف شهر آمدیم. یکی از زن‌های نجیبه انگلیسی که دو سال است با شوهر خود به یافه آمده است، از ما دعوت کرده بود که به عمارت او برویم. در مراجعت به منزل او رفتیم، زن متموّلی است و شوهری اختیار کرده است که مانند نوکر خدمت می‌نمود. منزل منقّحی داشت و اسباب و کتاب زیاد در اطاق‌ها گذاشته بود. یک ساعت و نیم از شب رفته معاودت به منزل کردیم.

پنج‌شنبه دهم چون کشتی نمساوی رسید و دریا هم قدری آرام گرفت، بنای حرکت گذاردیم. پنج ساعت از روز گذشته از منزل بیرون آمده به کنار دریا آمدیم. اشخاصی که روز ورود به استقبال آمده بودند به مشایعت آمدند؛ با آنها خداحافظی کرده در قایق نشسته به طرف کشتی رفتیم. با این که دریا خالی از تلاطم نبود، بحمدالله سلامت به کشتی رسیدیم. کشتی کوچک ظریفی بود. یک ساعت به غروب مانده به حرکت افتاد و حرکت رو به شمال غربی بود. شب را دریای ابیض تلاطم داشت. حال اکثر همراهان را منقلب کرد.

جمعه یازدهم قریب به ظهر به اسکله پورتسعید رسیدیم. بیست و یک شلیک توپ انداختند و به قانون سابق، عساکر آنجا در کنار اسکلهصف کشیدند و اسماعیل‌پاشای محافظ پورت‌سعید به میان کشتی به دیدن ما آمدند؛ بعد از آن خداحافظی کرده رفت و ورود ما را تلگرافاً به خدیو مصر اطلاع بدهد. محمدبیک عرب قونسول پورت‌سعید و حسن افندی ویسقونسول دمیاط که از جانب دولت ایران مأمور هستند به کشتی آمدند؛ چون احمد ویسقونسول عکّه از بیروت همراه ما آمده بود که به سفارتخانه اسلامبول برود، او را به بازدید اسماعیل‌پاشا فرستاده پیغام دادیم که از جانب ما هم تلگرافاً از خدیو مصر احوالپرسی کند. در این اثنا تلگرافی از مقرالخاقان میرزا، قونسول مصر رسید، از رفتن ما به مصر استفسار کرده بود، اطلاع دادیم.

شنبه دوازدهم قبل از ظهر از اسکله پورت‌سعید حرکت کردیم و حرکت رو به شمال شرقی بود و در وقت حرکت بیست و یک توپ شلیک کردند و عساکر و موزیکانچیان در

ص: ۲۴۰

کنار اسکلهصف کشیده تعظیمات نظامی به عمل آوردند و اسماعیل پاشا هم آمده ما را راه انداخت. قونسول پورت سعید و دمیاط نیز به اتفاق احمدبیک همراه ما در این کشتی آمدند. دو ساعت به غروب مانده از برابر دمیاط گذشتیم. دمیاط از توابع مصر است و در جانب شرقی واقع است و یک شعبه رود نیل از دِمیاط می‌گذرد و به دریا می‌ریزد و دو ساعت از شب رفته از برابر بُرلْس گذشتیم و هشت ساعت از شب رفته به محاذات رشید رسیدیم.؛ آن هم از توابع مصر است و یک شعبه بزرگ رود نیل نیز از آنجا گذشته داخل دریا می‌شود. بیست میل به اسکندریه مانده، فنری در میان دریا مشاهده شد. از آن به بعد به جهت اتصال نیل به دریا، آب کنار دریا گل‌آلود است. دوازده میل به اسکندریه مانده جزیره کوچکی است که ناظر حربیه انگلیس در نزدیکی آن با ناپلئون جنگ کرده، سفاین فرانسه را تصرف نموده است. آن جزیره به اسم او معروف است.

ص: ۲۴۱

مصر

اشاره

یک‌شنبه سیزدهم یک میل به اسکندریه مانده، حرکت رو به مشرق شد و یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته وارد لیمان اسکندریه شدیم و این لیمان را کمپانی انگلیس به طور دایره به جهت امنیت سفاین در دریا ساخته است و هر سنگ مربعی به یک لیره تمام شده است. وقتی که لنگر کشتی را انداخته‌اند، اول مقرب‌الخاقان میرزااحمدخان قونسول با محمدخان قونسول ازمیر و میرزا حبیب‌الله قونسول اسکندریه و محمدحسن‌بیک خراسانی ویسقونسول و خواجه عبدالله که ویسقونسول مرسین و میرزا عباس زنجانی کحّال‌باشی و میرزا سیدمهدی حکیم به میان کشتی آمدند؛ از تمام آنها احوال‌پرسی کردم. بعد از آنها جناب حسن‌پاشای حلمی، مستشار زراعت که از مصر به مهمانداری مأمور شده بود، با احمدپاشای رأفت، محافظ اسکندریه و قاسم‌پاشای ناظر حربیه و وکیل ظبطیه و وکیل‌المحافظ نیز به کشتی آمدند؛ با هر یکصحبت کردیم. بیست و یک توپ برای ورود ما شلیک کردند و زورق خدیوی را با عَلَم شیر و خورشید حاضر کردند، در آن نشسته از آب بیرون آمده، به خشکی رفتیم. منزل ما را در عمارت رأس‌التین معین کرده بودند. به هیأت اجتماع به آنجا رفته در سر میز، نهارصرف شد. بعد مصطفی فهمی‌پاشای مزیر دُوَل خارجه مصر نیز به دیدن ما آمده با او بهصحبت مشغول شدیم و پس از رفتن او

ص: ۲۴۲

به حمام عمارت مزبور رفته استحمامی نموده و بعد با حسین‌پاشا در کالسکه نشسته، به گردش اسکندریه رفته، مراجعت نمودیم.

عمارت رأس‌التین

این عمارت در سمت شمال دریا واقع است و به کنار دریا اتصال دارد. جلو عمارت را در نهایت امتیاز حجاره ممتاز گسترده‌اند و چون در بلندی واقع است راهی که به عمارت می‌روند مرتفع است و در سمت ایسر واقع است، ولی با درشکه به آسانی می‌توان رفت.

فضای عمارت میدان وسیعی است، اطراف آن بیوتات است و در فضای میدان باغچه‌بندی‌ها کرده‌اند و در وسط آن برکه ساخته‌اند که دو مرتبه است، مرتبه پست آن آب نداشت ولی مرتبه بلند پر از آب بود و در وسط آن مجسمه‌هایی بهصورت انسان نصب کرده‌اند که اشکار آنها غرابت دارد و از زوایای آنها، آب به برکه می‌ریزد و همین عمارت را به جهت آن رأس‌التین می‌نامند که سابقاً انجیرستان بوده و حالا عمارت حکومتی است. بیوتاتی که دارالحکومه است در طرف یمین واقع است و رو به جنوب است و منظر آن دریا است و بسیار باصفا است و اسباب مبل آن از هر مقوله در نهایت خوبی و امتیاز حاضر و موجود است و این عمارت از طرف مشرق نیز دری دارد که از آن در وارد خیابان شده به طرف شهر می‌روند و ستون‌های خوب در این دروازه نصب کرده‌اند که خالی از غرابت و تماشا نیست.

وصف اسکندریه

بانی این شهر اسکندر ذوالقرنین بوده است و در نبوت و سلطنت اسکندر اختلاف کرده‌اند. حق این است که سلطان بوده است نه نبی و اسم اصلی او را مرزبان بن مرزبه نوشته‌اند و اصلش از یونان بوده است. سیصد و سی و دو سال قبل از ولادت حضرت عیسی علیه السلام این شهر را بنا کرد. در کتب نوشته‌اند: دیوارهای این شهر را تماماً سفید کرده بودند. اهای آنجا روزها به لباس سیاه متلبّس می‌شدند که سفیدی انبیه و عمارات کمتر مزاحم بصر گردد. حالا عمارت این شهر به وضع دیگر است، ربطی به

ص: ۲۴۳

بنای آن زمان ندارد. عمارات و کوچه‌های آن به طرز فرنگستان سه مرتبه و چهار مرتبه است و کوچه‌های وسیع ساخته‌اند که کالسکه و درشکه حرکت می‌کند و اغلب مردم با درشکه و کالسکه حرکت می‌نمایند. از قراری که می‌گفتند پانزده‌هزار کالسکه و درشکه در این شهر است و جمعیت این شهر را تا دویست‌هزار می‌گفتند، ولی مسلمانان آنجا کمتر از نصارا است و ایرانی هم تقریباًصد و بیست نفر در آنجا هستند. میدان منشیّه و باغ نزهت و سایر باغات آن نهایت امتیاز را دارد و در اغلب کوچه‌ها چراغ گاز می‌باشد.

محمدعلی‌پاشا دو خندق بر دور اسکندریه قرار داده، باروی محکمی کشیده است که دو خندق پهلوی یکدیگر است و میان آنها دیوار محکمی فاصله است، یکی برای داخله شهر است و یکی برای خارج شهر و در میان شهر قلعه و باستیان «(۱)» مضبوطی ساخته‌اند و توپ‌های بزرگ در آنجا گذارده‌اند که به همه شهر مشرف است و لنگرگاه کشتی را می‌زنند (کذا) و شُمَندُفِر نیز از اسکندریه تا مصر ساخته‌اند. به این جهت از بنار خوب و مرغوب عالم است و از اسکندریه تا قاهره مصر مستقیماًصد میل انگلیسی است و راه آهنشصد و سی و یک میل انگلیسی می‌باشد و محمدعلی‌پاشا نهری از رود نیل تا اسکندریه جدا کرده آب آن را آودره است و به اسم سلطان محمودخان نامیده است و حالا- معروف به نهر محمودی است و مردمان آنجا سابقاً از قلّت آب در سختی و عسرت بودند و اکنون در رفاه هستند.

میدان منشیّه

این میدان در حقیقت خیابان طویل عریضی است؛ وسط آن را مرتفع نموده‌اند و ستون‌های کوتاه از دو طرف بر زمین نصب کرده‌اند و زنجیرها بر آنها وصل کرده‌اند و اسماعیل‌پاشاصورت جدّ خود محمد علی‌پاشا را با عمامه در حال سواری، از مفرغ ریخته در وسط میدان در فراز سکوی مرتفعی گذاشته‌اند. بعد از آن از برای موزیکانچیان کلاه فرنگی ساخته‌اند که عصرها در آنجا جمع شده موزیکان می‌زنند و دو طرف خیابان را باز خیابان دیگر انداخته‌اند حجارهصاف بر سطح آنها گسترده‌اند و در حقیقت سه خیابان است که

۱- باستان کلمه‌ای فرانسوی به معنای استحکام برآمده برج مانندی است که در قلعه می‌سازند.

ص: ۲۴۴

اتصال به یکدیگر دارند و از خیابان دو طرف کالسکه‌ها و درشکه‌ها و پیادگان حرکت می‌نمایند و در دو جانب این میدان نیز دکاکین بسیار بنا نهاده‌اند و انواع اجناس نفیسه از هر مقوله در آنجا گذارده‌اند و در منتهی‌الیه این خیابان نیز عمارت حقانیه ساخته‌اند که عمارت دیوانخانه عدلیه باشد. شب‌ها که میدان به چراغ گاز و چراغ‌های دیگر روشن می‌شودصفا و شکوه دیگر دارد و در هیچ نقطه به این شکوه و امتیاز میدانی دیده نشده است. و تفرجگاه مردم غالباً در روز و شب همین میدان است و قهوه‌خانه‌های خوب در این میدان است که مردم در آنجا جمع می‌شوند و قهوه و غلیان و مشروباتصرف می‌نمایند و در آن میدان هر چند نفر، انجمنی کرده دور هم نشسته با یکدیگرصحبت می‌دارند و عیش‌ها می‌نمایند.

باغ نزْهت

این باغ در سمت یمین خیابانی است که محمدعلی‌پاشا در کنار نهر محمودیه انداخته است و این باغ را اسماعیل‌پاشا ساخته است. باغ وسیعی است خیابان‌ها دارد و اشجار آن به حدی فراوان است که آفتاب کمتر به سطح آن می‌تابد. در وسط باغ، در مرتبه اعلا کلاه فرنگی برای موزیکانچیان ساخته‌اند که عصرها در آنجا موزیکان می‌زنند و در اطراف کلاه فرنگی هشت ستون از چوب است. اطراف آن باز است.صندلی‌های زیاد در اطراف این کلاه فرنگی گذارده‌اند. یک‌شنبه و جمعه مرد و زن می‌نشینند و در ورود و خروج از این باغ از احدی اجرت نمی‌گیرند. باغی است که از دولت برای نزهت خاطر رعیت احداث شده است و در این باغ انواع و اقسام اشجار و ازهار است؛ از آن جمله درختی بود که اسم آن را لَنج می‌گفتند؛ درخت بلندبالایی است، از هندوستان می‌آورند.
از قراری که می‌گفتند خالی از سمیّت نیست. باغی هم بالاتر از باغ نزهت است که شخصی نصارا ساخته است، باغچه‌بندی‌ها کرده است و مجسمه‌های متعدده از سنگ و غیره در اطراف باغچه‌ها نصب کرده‌است و انواع گل‌ها و ریاحین در آن کاشته است.
درخت گلی است در اطراف دیوار عمارت خود کاشته بود که آن را ابوجمیل می‌نامیدند.
شاخه‌های آن به دیوارها چسبیده بالا رفته بود و کل آن ارغوانی رنگ است و دیوارهای عمارت به واسطه

ص: ۲۴۵

این گل ارغوانی رنگ به نظر می‌آمد و بسیار باصفا بود. یک کوزه به ما داد که به طهران ببریم و از قراری که می گفتند در زمستان هم سبز و خرم است. درخت فلفل فرنگی هم در آن باغ بود که خوشه‌های آن مانند مرجان است و درختی هم دیده شد که برگ‌های آن مانند لوله است و معطر است و آن را ابوحاری می گفتند و نیز درختی مشاهده شد که برگ‌های آن شبیه به برگ نارنج است و اسم آن را یَشْـِیتک می‌نامیدند. درخت مَوز هم که برگ‌های پهن دارد و میوه می‌دهد در این باغ فراوان و میوه آن شبیه بادنجان است، ولی زرد رنگ است و خطوط سیاه بر روی آن است. مزه‌اش شبیه به مزه گرمک است و کلاه فرنگی هم در این باغ دیده شد که سقف و دیوار آن را تماماً از شاخه‌های اشجار ساخته، به طوری به هم وصل کرده‌بودند که نهایت امتیاز را داشت. میز وصندلی آن را نیز به همان قسم به حالت طبیعی از شاخه‌های درخت ساخته بودند و از طرف اندرون کلاه فرنگی حصیر نازکی بر دیوار کشیده روی آن را نقاشی کرده بودند که ممتاز بود.

مناره فَرُوس اسکندریّه

این مناره در قدیم بوده است و حالا آثاری از آن باقی نیست و مشهور بود آینه بر این مناره نصب کرده بودند؛ هر قوت لشکری از جانب روم می‌آمد، عکس آنها در این آینه می‌افتاد، مطّلع می‌شدند. ولی آنچه ناصرخسرو علوی در سفرنامه خود نوشته و به رأی‌العین دیده است، مناره در لب دریا بوده است. به آن مناره آینه حرّاقه نصب کرده بودند، هر وقت کشتی رومی می‌آمد، چون به مقابل آن رسیدی، آتش گرفتی، رومی‌ها حیله و تدبیر کرده کس فرستاده آن آینه را شکستند. بالجمله قبر حضرت دانیال پیغمبر نیز در این شهر است و مقبره شیخ بوصیری،صاحب قصیده بُرده «(۱)» که اسمش محمد بن سعید، کنیه‌اش ابوعبدالله است در این شهر است. بوصیر قریه‌ای است از قرای مصر؛ و بعد از او مقبره ابوالعباس مَرسی است که به اعتقاد سنی‌ها، از اولیا بوده و محترم می‌دانند. دوشنبه چهاردهم استحمامی به عمل آمد؛ بعد از آن جنرال قونسول دولت روسیه به دیدن ما آمد؛ با اوصحبت کردیم. بعد از آن تجّار ایران با میرزا حبیب‌الله قونسول آمده

۱- قصیده معروفی در وصف رسول خداصلی الله علیه و آله که ده‌ها شرح بر آن نگاشته شده است.

ص: ۲۴۶

ایستاده اظهار مهربانی کردم، رفتند. سه ساعت به غروب مانده با حسن‌پاشا در یک درشکه نشسته به تفرج رفتیم. اول از میدان منشیّه گذشته به کارخانه ماشین تصفیه آب رفته تماشا کردیم و از آنجا به باغ نزهت و باغ شخص نصارا رفته تماشا کرده مراجعت نمودیم.

کارخانه ماشین تصفیه آب

چون آب نهر محمودیه به شهر اسکندری نمی‌نشیند، شعبه‌ای از آن در محلی جدا کرده‌اند که آن را ترْعه می‌گویند و آب نهر نیل بر آن وارد می‌شود و چون گاهی آب نیل نقصان به هم رسانده به ترْعه وارد نمی‌شود، در کنار نهل دو واپور ساخته‌اند که در آن وقت جلب میاه از نهر ترْعه می‌کند و این ترْعه در خارج باب شرقی می‌باشد و در آن واپور دیگر ساخته‌اند که آب را از ترْعه به مجمع میاه می‌رساند و مجمع میاه فضای مستطیلی است که آب در آنجا جمع شده، منقسم به حواجز است که شانزده قسمت است و میان هر قسمتی با قسمت دیگر دیوار کوچکی فاصله است. سطح زیرین هر یک را کلوخ‌های کبیرالحجم گسترده‌اند و بالای آن را کلوخ‌های کوچک ریخته‌اند و بالای آنها ریگ گسترده‌اند که آب راصاف کرده ته‌نشین شود و برای این، خانه‌خانه ساخته‌اند که وقتی این آب به حوض می‌ریزد، قوت میاه مجرای آن را خراب نکند، چه وقتی که منقسم به حواجز شد از قوت می‌کاهد؛ پس از آنکه وارد برکه دیگر شد، از آنجا به کارخانه ماشین می‌رود و در آنجا به اسباب و آلات آب راصاف کرده گنگْ‌های «(۱)» آهنین در زیرزمین ساخته‌اند که آب از آن کارخانه به مجمع دیگر می‌رود که داخل باب شرقی است و مشرف بر تمام عمارات است و از آنجا شعبه‌شعبه شده به محلات قسمت می‌شود، و در هر محله، به قدری که برای هر خانه لازم باشد و خریداری کرده باشند، مجرایی ساخته‌اند و به توسط لوله‌های باریک به تمام خانه‌ها می‌رسانند.

سه‌شنبه پانزدهم بنای حرکت از اسکندریه به مصر گذاردیم. کالسکه و درشکه‌ها حاضر کردند، سوار شدیم، به محطّه مرکز سکهٔ‌الحدید که اول راه‌آهن است رفته، پنج واگُن ممتاز حاضر کرده بودند؛ خودمان با اجزا و اتباع در آنها نشسته حرکت نمودیم.

۱- گنگ به معنای لوله‌ای که به جهت راه آب از سفال سازند و در زیرزمین به هم وصل کنند.

ص: ۲۴۷

حسن‌پشا و میرزااحمدخان قونسول و محمدخان قونسول با سایر قونسول‌ها نیز همراه آمدند. دو ساعت و نیم از دسته رفته روانه شدیم و هفت ساعت و نیم از دسته گذشته، وارد مصر شدیم. در حقیقت با مکث‌هایی که در عرض راه شد، از اسکندریه به مصر در پنج ساعت رفتیم. و در این راه سیزده محطه است، اول حضره است، دوم سیدجبار، سیم ملاحد، چهارم کَفردوار است و کفر به معنی قریه است، پنجم ابوحمص است، ششم دَمَنْهور است، هفتم تیه بارود است، هشتم کفرالزیات است، نهم طَنْکاء است، دهم برکۀالسبع است، یازدهم نَبْها است، دوازدهم طُوخ است، سیزدهم قَلْیوب است. این محطه‌ها محل رحال است. پاره‌ای در طرف مشرقند و برخی در طرف مغرب، ولی چندان قابل نباشند. از اسکندریه تا مصر از دو طرف تمامصحرا زراعت سبز و خرم است و از این محطه‌ها آنچه آبادی معتبر داشت، یکی دَمَنْهور بود، دوم تیه بارود بود، سیم کفرالزیات. و در کَفرالزیات راه نصف می‌شود. در آنجا مکث کرده نهارصرف شد، و چهارم طَنْکا که مریضخانه و محل حکومت دارد و گنبد سیداحمد بدوی هم که محل اعتماد مصریان است در آنجا است و چند قنطره «(۱)» بزرگ و کوچک نیز در این راه ساخته‌اند، معتبر آن قنطره کْفرالزیات و نَبها است، ولی کَفرالزیات اطول از قنطره نَبها است ودر چند جا مرداب هم دیده شد کهصحرا را آب گرفته است و در سید جبّار قبر سید جبّار انصاری است، ولی قدری دورتر از محطه است و در طرف مغرب واقع است و در برکۀالسبع نیز، شخصی فرنگی، باغچه ظریفی در جلو عمارت خود ساخته است.

بالجمله چون به محطه، مرکز سکۀالحدید مصر که رسیدیدم پیاده شدیم. خیری‌پاشا، مُهردار خدیو مصر با احمدپاشا محافظ و ضابط محروسه مصر و علی‌پاشاصادق، مأمور عموم سکۀالحدید و راشدپاشا و جمعی از عسکر حاضر شده به استقبال آمده بودند. در آنجا غلیانی کشیده درشکه‌ها حاضر کردند نشسته، به هیأت اجتماع به منزلی که در شهر در عمارت فائقه خانم، معین کرده بودند وارد شده نشستیم.

عمارت فایقه خانم

این عمارت در ممحله اسماعیلیه که اسماعیل‌پاشا، خدیو مصر، آن محله را احداث

۱-. پل

ص: ۲۴۸

کرده است. فضای عمارت وسعت دارد و بیوت آن را در وسط ساخته‌اند که همگی دو رو است و در سمت مشرق آن باغچه ظریفی است و برکه‌ای در وسط آن است و کوه مصنوعی هم در آخر باغچه ساخته‌اند که آب از زوایای آن به برکه جاری می‌شود و خیلی باصفا است و این عمارت متعلق به خواهر توفیق‌پاشا خدیو مصر است و مُبل وتمام اسباب اطاق‌ها از هر مقوله، در نهایت خوبی و امتیاز موجود است. بالجمله در این عمارت، مهمان حضرت خدیو بودیم و حسن‌پاشا مهماندار ما است. عبدالحلیم، ملازم اول، محمود افندی ملازم ثانی و اونباشی و چاوش که از خدام مخصوص خدیو هستند، با حسن افندی معاون اول ضبطیه مصر با محمدبیک سرّاج ضبطیه مصر و احمد افندی، ناظر سرای با چهار نفر از خدام خاصه خدیوی و قراولان مخصوص، همه روزه مواظبت داشته خدمت می‌نمودند و میرزااحمدخان قونسول ایران نیز همه روزه در این عمارت حاضر می‌شد و از ما غفلت نمی‌کرد. آدم معقول متینی است و امروز از تجار ایرانی، حاجی حسن تاجر کازرونی و حاجی میرزا حسن نمازی و حاجی ملاتقی تبریزی و حاجی عبدالله خویی و سید جواد کربلاییی و حاجی میرزا علی‌اکبر تاجر اصفهانی و میرزا عبدالرزاق نمازی و حاجی سید علی شیرازی و حاجی عبدالرسول شیرازی به دیدن آمدند و میرزا احمدخان قونسول آنها را معرفی نمود، به تمام اظهار مهربانی کردم، رفتند.

چهارشنبه شانزدهم در منزل به استراحت گذشت. حسن‌پاشا و میرزا احمدخان قونسول حاضر بودند، با آنها بهصحبت مشغول شدیم. شب، درد دندانی عارض شد، قدری اذیت کرد،صبح تخفیف یافت.

پنج‌شنبه هفدهم دو ساعت از روز گذشته از جانب خدیو مصر، ذوالفقارپاشای تشریفاتچی با دو کالسکه خاصه خدیوی و دو کالسکه دیگر آمده، اخبار کرد که به دیدن حضرت خدیو برویم. ما هم با امیرزادگان و جناب حاجی ملاباقر واعظ در کالسکه‌ها نشسته به سرای عابدین که عمارت خدیو است رفتیم. یک فوج سرباز و دو دسته موزشکانچی در درب سرا حاضر کرده بودند، موزیکان زده، تعظیمات نظامی به عمل آوردند، وارد عمارت شدیم. خدیو تا دم پله به استقبال آمدند، هر چه خواستند مرا پیش

ص: ۲۴۹

بیندازنـد قبـول نکرده متّفقاً وارد اطـاق شـدیم. خواسـتند مـا را بالاـ دست خـود بنشاننـد، قبول نکرده در یـک کَتْ «(۱)» نشـستیم و مشغولصـحبت شدیم. شـخص خدیو بسـیار معقول و متین است و پدرش اسـماعیل‌پاشای خدیو سابق مصـر است و بسـیار خوش‌رو و خوش‌خو باشند. بعد ازصرف قهوه و غلیان مراجعت به منزل کردیم. نیم ساعت دیگر حضرت خدیو با راشدپاشایصدراعظم به دیدن آمدند. امیرزادگان را تا پایین پله به اسـتقبال فرسـتادم و خودم در درب اطاق اول ایسـتادم. بعد از آنکه تشریف آوردند، به اتفاق به اطاق دوم رفته نشـستیم و مشغولصـحبت شـدیم. بعد ازصـرف غلیان و قهوه تشـریف بردند و بعد از رفتن ایشان، ریاض‌پاشا داخلیّه و مالیّه و رئیس نظّار و علی‌پاشا مبارک ناظر اشغال عمومیّه و محمودپاشا ناظر جهادیّه و بحریّه و اوقاف و حسین‌فخری‌پاشا ناظر حقانیّه و علی‌پاشا ابراهیم‌ناظر معارف و علوم، مُتـدّرجاً به دیدن آمدند؛ با هر یکِ آنها مهربانی وصـحبت کرده رفتند و بعد ازصـرف نهار با حسن‌پاشا و امیرزادگان و اصحاب و اتباع به بقعه حضرت زینت علیها السلام رفته زیارت کردیم و از آنجا به بقعه رأس‌الحسین؛ بعد از آنجا به باغچه ملتی رفتیم.

بعقه حضرت زینت علیها السلام

در جلو بقعه مبارکه فضای مسقف کوچکی است که از آنجا داخل بقعه می‌شوند. در بالای درب بقعه این دو شعر را نوشته‌اند:

وزینب وَردَةَ زهراء بنت علی اخت الحسین لهم بین الوری شأن

طالت لنا بلسان الشکر واصفهٔ نسل الرسول الذی انباه قرآن

و تاریـخ آن هزار و دویست و ده بوده. بقعه مبـارکه مستطیل است و ضـریح مبـارک در سـمت بالاـی بقعه است و در بالای ضـریح مبارک سلطان عبدالعزیز به خط جلی ثلث با طلا این آیه مبارکه را نوشته‌اند: قُلْ لا أسْءلُکُمْ عَلَیْهِ أجْراً الّا المَوَّدَةَ فِی القُرْبی «(۲)» و در پشت بقعه مبارکه، جامعی است که پنج ستون در طول دارد و چهار ستون هم در عرض و ستون‌ها از سنگ است.

۱- . تخت شاهی

۲- شوری، ۲۲

ص: ۲۵۰

بقعه رأس‌الحسين

رأس‌الحسین به روایتی در مصر است. بقعه مبارکه آن، سه در دارد، یکی از آن درها به جامع باز می‌شود که از آنجا به جامع می‌روند و درب سیّم در سمت بقعه است، به مسجد کوچکی وارد می‌شوند و از زاویه سمت غربی مسجد به بقعه شریفه می‌روند. «(۱)» ضریح رأس‌الحسین در وسط بقعه است و دیوارهای بقعه را سنگ نشانده‌اند و این دو شعر را در بالای درب بقعه مبارکه نوشته‌اند:

یا أهْلَ بَیْتِ رسول‌الله حُبُّکم فَرْضٌ مِنَ‌الله بالْقُرْآنِ أنْزله

یَکْفیکُمْ مِنْ عَظیم الفخر إنّکُم مَنْ لا یُصلی عَلیْکُم لاصَلوة لَهُ «(۲)»

و در یمین و یسار محراب بقعه مبارکه، این حدیث و این آیه را نوشته‌اند: «أحبُّ أهل بَیْتی الیّ الحَسَنُ والْحُسَیْن»، «قُلْ لا اسْئلکُمْ عَلَیْهِ اجْراً الّا المَوَدّةَ فی الْقُرْبی» «(۳)»

و از بقعه مبارکه دری به جامع است که در طول جامع نه ستون و در عرضش پنج ستون واقع است که من حیث‌المجموع چهل و پنج ستون دارد و تمام آن سنگ مرمر است و یکپارچه و این جامع بزرگ را اسماعیل‌پاشا تجدید عمارت نموده.

باغ ملتی

باغ ملتی بسیار وسیع است و در میان آن دریاچه عظیمی است که واپور کوچک در میان آن حرکت می‌کند و اطراف باغ از جوانب اربعه دیواری از شباک آهن دارد و فضای باغ را باغچه‌بندی‌ها کرده‌اند و همه باغچه‌ها سبز و خرم است و در اطراف باغچه‌هاصندلی‌های آهنین خوبی گذاشته‌اند که عدد آنها بسیار است و مرد و زن در بالای آنها، لیلًا و نهاراً، جلوس می‌کنند و کوه مصنوعی در این باغ ساخته‌اند که چشمه آب از وسط آن کوه به طور مصنوعی، که در ظاهر مانند طبیعی به نظر می‌آید، جاری است؛ زیر این کوه خالی است که آب از میان آن می‌گذرد و بسیار باصفا و طراوت و منقَّح است و این باغ، ابواب متعدده

۱- در متن سخنی از درب دوم به میان نیامده است.

۲- این شعر از محمد بن ادریس شافعی است.

۳- شوری، ۲۳

ص: ۲۵۱

دارد که همه آنها مفتوح است و از جوانب به آنجا داخل می‌شوند.

وصف مصر

شهر مصر از اقْدَم مداین ارض است و آن را بدان جهت مصر گفتند که مصر به معنی شهر است: سُمیّت مصراً لتمصّرها؛ و بعضی نویسند: مصر بن مصرایم بن سام بن نوح بنا کرده، به اسم او موسوم شده است. مصری که فراعنه در آن سلطنت کرده‌اند و معروف به مصر فرعون است، در مُنف بوده و نیل از شرقی آن می‌گذرد و از این مصر جدید تا به آنجا به مسافت سه ساعت راه است و غیر از مصر فرعون، مصر دیگر هم بوده است که آن را مصر عتیق و قاهره معزیه گویند، در کنار شرقی مصر جدید است و به دست جوهر غلام المعزلدین الله ابومسلم معد بن اسماعیل الملقب بالمنصور بن ابی‌القاسم نزارالمقلب بالقائم بن عبیدالله بنا شده است؛ و المعزّلدین الله در سنه ۳۶۳ هجری با سی‌هزار سوار به مصر رفت و حاکم آنجا را به ربقه اطاعت در آورد. در لشکرگاه خود شهری بنا کرد و آن را قاهره نام نهاد و قاهره در جنب فسطاط است و فسطاط مصری بود که عمرو عاص بنا کردصاحب قاموس گوید: الفسطاط عَلَمُ مِصر العتیقه التی بناها عمروُ بن عاص «(۱)» و از مصر جدید تا قاهره یک میل راه است و مصر جنوبی است و قاهره شمالی و نیل از مصر می‌گذرد و به قاهره می‌رسد. قاهره معزیه خراب است، آثاری از قلعه آن باقی است، ولی مصر جدید آباد است و محمدعلی‌پاشا باعث آبادی آن شد. عمارت‌ها و خیابان‌ها و باغ‌ها بنا نهاد و بعد از او اسماعیل‌پاشا قرض‌ها کرد و مخارج‌ها نمود، محله اسماعیلیه را او بنا نهاد و خیابان‌های وسیع انداخت که در واقع مصر جدید است. در دو طرف خیابان‌ها، درخت‌ها کاشته و چراغ‌های گاز نصب نموده است و قناطر ساخت و از آن جمله قنطره‌ای است که در کنار قشله برای نیل از آهن ساخته است و چهارصد و چهارده ذرع طول آن است و دوازده ذرع عرض آن؛ قنطره بسیار محکمی است و برای عبور کشتی باز می‌کنند و نیز نهر اسماعیلیه را از رود نیل جدا کرده به سویس (کذا) آورد. الحق مملکت مصر طوری

۱- در اصل در هر سه مورد فسطاس آمده و آنچه نیز از قاموس نقل شده اشتباه بود که بر مبنای آنچه در قاموس بود، اصلاح شد.

ص: ۲۵۲

آباد شده است، و ملت و دولت آن به نحوی ترقی نموده است که برابری با بعضی دولت‌ها می‌کند. مالیات آن دوازده ملیان لیره انگلیسی است، سه ملیان از املاک خالصه به عمل می‌آید و باقی از املاک اربابی و رعیت. و جمعیت شهر مصر از غریب و بومی پانصدهزار می‌شود. سی و پنج فوج دارد که هر فوجی هشتصد نفر است. ماهی سی قروش مواجب می‌گیرند و لباس و خوراک آنها نیز با خدیو مصر است و اکنون مصر پانزده واپور دارد که در دریا حرکت می‌کند و یک واپور کوچک دارد که در نیل است و در محله بلاغ «(۱)» کارخانه کاغذسازی دارد که محتاج به خارج نیستند. حسین‌بیک نامی که ناظر کارخانه است، به فرنگستان رفته و آزموده است و کارخانه کاغذسازی راه انداخته و در نهایتِ امتیاز کاغذ می‌سازند. طول خاک مصر ششصد میل است و عرض آن دویست و پنجاه میل. شمالش به بحر ابیض اتصال دارد و شرق آن به بحر احمر و جنوباً به بلاد نوبه و غرباً بهصحاری مغرب. و هوای آنجا به اختلاف فصول مختلف می‌شود. امراض و بائیه و عینیه در آنجا فراوان است. معدن رخام و یشم در آنجا به هم می‌رسد. و یعفور و استر ممتاز در این ولایت بسیار است. بالجمله شهر مصر عماقریب بهترین شهرهای عالم خواهد شد.

لَعمرکَ ما مِصرٌ بِمصْرٍ وانَّما هی‌الجَنّهُ الدُّنیا لِمَن یتبصّر

و مصر را به دو قسمت کرده‌اند وجه بحری را مصر واطیه گویند و آن را شش مدیریه است: قیلوبیّه، شرقیّه، منوفیّه، غربیّه، بحیره. وجه قِبلی را مصرصعید نامند و آن را هشت مدیریّه است: جیزمیّه، بنی‌سویف، فیوم، میْنا، سَیوط، جَرجا، تیافا، اسنا. و کوچه‌های قدیم مصر را به جهت حفظ از تابش آفتاب بسیار تنگ ساخته بودند که از غرفات این طرف ممکن بود به آن طرف بجهند. ولی این عصر کوچه‌ها را وسیع کرده‌اند و آنچه از کوچه‌های قدیم باقی مانده است به مرور خراب کرده وسیع می‌نمایند. و مدارس علمیّه در این شهر فراوان است و علوم را تکمیل کرده‌اند و علم فرنگی را به زبان عربی به اطفال و متعلّمین درس می‌دهند و از نعمت‌هایی که خداوند به اهل مصر عطا فرموده است، یکی رود نیل است که رعیت آنجا سالی سه مرتبه یا چهار مرتبه در یک زمین زراعت می‌نماید و فایده‌های بسیار از حاصل‌ها عاید آنها می‌شود و از جمله میوه‌ها، نارنگی در مصر زیاد است.

۱- ظاهراً بولاق درست است.

ص: ۲۵۳

رود نیل مصر

ابن‌الوردی گوید:

دِیارُ مِصْر هی‌الدّنیا و ساکِنُها هُمُ الأنام فَقابِلْها بِتفضیل

یا مَنْ تُباهی بِبَغدادٍ ودَجْلَتها مِصْرُ مُقدّمهٔ وَالشّرحُ لَلنیل

رود نیل از غربی مصر جدید می‌گذرد. منبع آن را بعضی گویند از جبال بلخ است که کوه قاف باشد؛ ولی مشهور این است از جبل قمر است و جبل قمر عظیمی است. شانزده درجه وراء خط استوا واقع شده است، بر سمت جزء رابع از اقلیم اول، و کوهی از آن بزرگ‌تر در عالم نیست و چشمه‌های بسیار از آن جاری است. مصبّ بعضی بُحیْرهاست که در آنجا است و مصب بعض دیگر، بحیره دیگر است و بعد از آن، انهار کثیره از بحیرتین خارج شده، تماماً در یک بحیره وارد می‌شود و در نزدیکی خط استوا، در ده منزلی جبل قمر است و از این بحیره دو نهر خارج می‌شود، یکی به ناحیه شمال می‌رود که در سمت بحیره است و آن نهر را نیل مصر گویند و تا وارد نیل شود هزار و دویست ذرع مسافت طی می‌کند و از سنگ‌های جبال می‌گذرد و این نیل بعد از ناحیه شمالی به براد نوبه می‌گذرد و از آنجا به بلاد مصر و بعد شعب متقاربه به هم می‌رساند که هر یک را خلیج می‌گویند و تمام آنها در اسکندریه به بحر روم می‌ریزد و مسافت مجرای نیل را هشتصد فرسخ معین کرده‌اند. و دیگری به جانب مغرب منعطف می‌شود، و بعد از آنجا گذشته به بحر محیط می‌ریزد و آن را در آنجا نهر سودان گویند که از اقلیم پنجم است و بعد جنوباً به ارض روم و ملطیه می‌گذرد و از آنجا بهصفین و رقّه و کوفه رفته، منتهی به بطحایی می‌شود که میان بصره و واسط است و از آنجا به بحر حبشه می‌ریزد و انهار کثیره در طریق حبشه به او متصل شده، نهارهای دیگر نیز از آن خارج گشته به دجله می‌ریزد.

گویند آب رود نیل بالذات، شدیدالحلاوه است. چون خَرق بحر اخضر مالِح نموده، بر معادن ذهب فضّه و یاقوت و زمرّد گشته تا بحیره زنج می‌رود می‌توان آب آن را خورد و الّا در اصل منبع از کثرت حلاوت نمی‌توان آشامید. در باستان زیاد می‌شود و در زمستان کم. زیادتی و نقصان آن مرتّب و منظم است. ابتدا و انتها زیادتی و نقصان آن سه ماه و بیست روز

ص: ۲۵۴

است. زیادتی آن را وفاء ماء نیل گویند و نقصان آن را اندفاع ماء نیل. آفتاب که به سرطان رسید بنای زیادتی می‌گذارد و تا بیستم آبان‌ماه قدیم وفاء کند. در آن وقت بشارت دهند و در سر نیل ندا کنند و شادمانی نمایند تا هیجده ارش که بالا آمد آن را رکوب فتح خلیج نامند و وقتی که از هجده ارش کم شدند، نذرها کنند وصدقات دهند و وقتی که بیست ارش بالا آمد برصحرا می‌ریزد، زراعت‌ها را مشروب می‌نمایند و محتاج به باران نیستند، بلکه آمدن باران برای زراعت آنها آفت است. و نیل مصر در واقع دو جبل است، یکی شرقی و یکی غربی و در این نیل، خاصه در طرفصعید، تمساح و اسب آبی به هم می‌رسد که آن را جاموس‌البحر گویند. بعضی از ظرفا گویند: انّماالتمساح فِی‌النّیل. و عرض رود نیل چهارصد و چهارده ذرع است، و عمق آن به قدری است که کشتی می‌تواند در آن حرکت نماید و آب نیل به قدری گوارا و لذیذالطعم است که به وصف نمی‌آید، و گوارایی آن دو سبب دارد، یکی آن که از جنوب به شمال می‌رود، اثر آفتاب در اصلاح آندائمی است و دیگر آن که از سنگ‌های جبال می‌گذرد:

وَانْظُر لِماءِ النیل فی مَدَّهِ کَأنَّه الصَّندل قَدْ مُسِّکا

شعبات نیل مصر

نیل مصر مُنشعب به هشت شعبه می‌شود، یکی از آنها از سمت کَفّرالزیّات به بندر رشید رفته داخل بحرابیض می‌شود؛ آن را فرع غربی و بحر غربی نامند و در این شعبه، سدی درصحرا کشیده‌اند که در وقت طغیان آب نیل، ضرری به دهات اطراف نرسد. و دیگری به سمت بندر دَمیاط رفته، به بحر ابیض وارد می‌شود. آن را فرع شرقی و بحر شرقی گویند، و پل‌های آهنین بسته‌اند بالای شمندفر است. و چهار شعبه هم در میان بحر شرقی و بحر غربی است که هر یک رودخانه عظیمی است و بر آنها پل بسته‌اند و میان بحر شرقی و مصر نیز دو شعبه است که یکی از آنها نهر اسماعیلیه است که به سوئز می‌رود. و بعضی از انهارصغیره نیز از نیل جدا کرده‌اند که با چرخ و ماشین و دولاب از آنها آب می‌کشند و زراعت می‌نمایند.

بالجمله، شب جمعه را در خدمت حضرت خدیو اسماعیلیه مدعوّ بودیم. نیم ساعت

ص: ۲۵۵

به غروب مانـده که از بـاغ ملتی مراجعت کردیم، بـا امیرزادگـان و حاجی ملاباقر واعظ به آنجا رفتیم. به همان سـبک و سـیاق سابق احترام کردنـد و در وقت نماز اقتدا به امام جماعت کردیم و من به قانون شـیعه نماز خواندم و بعد از ادای فریضه، شام را در سـر میز حاضـر کردند. من و حضـرت خدیو برابر هم نشـستیم و سایرین علی‌الترتیب در یمین و یسار من و حضرت خدیو نشستند. مجلس به خوشـی گـذشت و از مـا وعـده گرفتنـد که سه ساعت از شب رفته با امیرزادگان در تیاتْر حاضـر شویم. ما هم به جهت خاطر خـدیو رفتیم.

من و خـدیو در یـک غرفه نشـستیم و در غرفه دیگر امیرزادگـان نشسـتند. چون امشب وضع بـازی تیاتْر مطبوع نیفتاد، من و حضـرت خدیو پیش از ظهور پرده آخر برخاسته بیرون آمدیم و از ما وعده فردا شب گرفتند که بازی خوبی تماشا نماییم.

تیاتْر مصر

در جلو تیاتْر، فضای بسـیار وسـیعی است که شبیه به میـدان است و خیلی منقّح و باصـفا است و از برای آن دو در قرار داده‌اند، یکی برابر میدان و سـتون‌های سـنگی در اطراف آن برافراشـته، روی آنها را مُسقّف نموده‌اند. درب دیگر در ضلع یسار تیاتْر است. فضای تیاتْر نیز وسـیع است و چهار طبقه غرفات دارد و چهل چراغ بزرگی در وسط آن آویخته‌اند و از مرمر شبیه به مشع کافوری ساخته بر لاله‌های آن گذاشته‌اند که گاز در میان آنها است و سایر زینت‌های آن نیز در نهایت امتیاز است و در دو سمت غرفات تیاتْر اطاق‌ها بنا کرده‌انـد که بسـیار منقّـح و مزیّن است. میز وصـندلی و آینه‌های بزرگ در آنجا گذاشـته و نصب کرده‌اند که مرد و زن در وقت افتادن پرده به آنجا رفته گردش و آسایش نمایند تا پرده دیگر بالا رفته باز به جای خود بیایند. الحق این تیاتْر نهایت امتیاز را داشت. جمعه هیجدهم مُوسـیُو کِرِکُور قونسول مسکو آمد. قدریصحبت کردیم، رفت. بعد از ظهر با حسن‌پاشا و اتباع، درشکه سوار شده به گردش رفتیم که قلعه قائد جوهر و مقبره سـیده نفیسه و حضـرت سکینه و امام شافعی و ابراهیم‌پاشا را ملاحظه کنیم، القائد ابوالحسن جوهر که معروف به کاتب رومی است.

ص: ۲۵۶

قلعه قائد جوهر

این قلعه را قائد جوهر، زیاده از ششصد سال است در زمین مرتفعی ساخته است که در سمت جنوب شهر است و سلطانصلاح‌الدین یوسف بن ایوب نیز در سنه ۱۲۴۳ «(۱)» بر استحکام آن افزوده است. حصار و جامع و برج‌های عریض محکم دارد، چاه آبی هم نزدیک درب اول قلعه است کهصد ذرع عمق دارد و بعضی گویند آن قدر حفر کرده‌اند که به آب نیل رسانیده‌اند. اعتقاد عوام این است که چاهی است که حضرت یوسف علیه السلام را به آن انداخته‌اند، ولی این مطلبصحیح نباشد. و در نزدیکی این قلعه، جامعی، محمدعلی‌پاشا ساخته است که از سطح تا سقف مرمرهای مصری نصب کرده‌اند و چهار ستون مضلّع مربّع دارد که گنبد مسجد را بر روی آنها نهاده‌اند و آن را منقسم به هفت گنبد نموده‌اند که سه گنبد در وسط است و چهار گنبد در طرفین آن. پایه‌های ستون‌های مضلع به رنگ طبیعی است. بالای ستون‌ها را به رنگ پایه‌ها ملون نموده‌اند و برابرصحن نیز هشت ستون عرضاً از سنگ نصب کرده‌اند و مقبره محمدعلی‌پاشا در زاویه همان جامع نزدیک بهصحن است. مجسمه او را در حال قیام بر بالای قبرش نصب کرده‌اند و کلاه بزرگی از مِس شبیه به فِس «(۲)» ساخته و به رنگ قرمز ملوّن نموده بر سر مجسمه گذارده‌اند و روپوش قبر را قلاب‌دوزی بسیار ممتاز کرده‌اند و به خط ثلث جلی در نهایت امتیاز قلاب‌دوزی نموده‌اند و چند جلد کلام‌الله نیز در آن مقبره بود که بسیار خوب نوشته‌اند.

صحن مسجد نیز وسیع است و یازده ستون از سنگ در طولصحن واقع است و نه ستون در عرض و به همه جهت چهل و چهار ستون در اطرافصحن است و سطحصحن را تا بالای دیوارها سنگ گسترده‌اند. آنچه سنگ سفید است از سنگ‌های مصری است و آنچه به رنگ دیگر است از اروُپ آورده‌اند. و در وسطصحن، آبگیری است که سقفی بر روی آن ساخته‌اند و شادران نامند. اطراف آن باز است و هشت ستون به دور آن نهاده‌اند و خود آبگیر بسته است. شیرهای متعدد در اطراف آن گذاشته‌اند و مرحوم سنگلاخ، به خط نستعلیق

۱- کذا در اصل. گویا تاریخ عیسوی است.!

۲- نوعی کلاه که در شهری با همین نام می‌ساختند و ترکان عثمانی و مصریان از آن استفاده می‌کرده‌اند.

ص: ۲۵۷

خطوط چند در اطراف نوشته است. و اینصحن را دو در باشد که برابر یکدیگرند و بیرونصحن مشرف به شهر است و گنبد هرمان «(۱)» از آنجا نمودار است. و در قرب جامع، عمارتی هم محمدعلی‌پاشا ساخته است. باغچه دارد، برکه‌ای در وسط آن است، اطاق‌های بزرگ با جمیع مُبل و اسباب از میز وصندلی و چهلچراغ در نهایت امتیاز از عهد محمدعلی‌پاشا در آنجا موجود است. حمام خوبی هم که تماماً از سنگ مرمر مصری ساخته‌اند، شبیه حمامی بود که در شهر اسلامبول در عمارت بیگلربیگی دیده بودیم. از قراری که معلوم شد، سنگ‌های حمام اسلامبول را برای همین حمام ساخته بودند. سلطان عثمانی از اسلامبول خواستند، دوباره این حمام را از این سنگ‌ها ساخته‌اند. و این عمارت و جامع را قریب بیست و هفت سال است که محمدعلی‌پاشا بنا نهاده است.

مقبره امام شافعی

این مقبره در مصر فسطاط در سَفح جبل مقطّم است. اسم امام شافعی، محمد بن ادریس است و از ائمه اربعه اهل تسنن است و قرشی نسب می‌باشد. مقبره او را ملک شمسه در سنه ۶۰۸ ساخته است. تاریخ تولد و وفات او را در پهلوی ضریحش در ستونی نوشته‌اند:

در سنه ۱۵۰ تولد یافته و در شهر رجب سنه ۲۰۴ وفات کرده است و پنجاه و چهار سال عمر داشته است. قبر ملک شمسه و سلطان محمد کامل پسرش، با اولاد عبدالحکیم نیز در آن بقعه می‌باشد.

مقبره ابراهیم‌پاشا

این مقبره در نزدیکی مقبره امام شافعی است، بقعه دارد، قبور اولاد مرحوم محمدعلی‌پاشا که عباس‌پاشا و الهامی‌پاشا و احمدپاشا و ابراهیم‌پاشایصغیر و مصطفی‌پاشا ولد ابراهیم‌پاشا با محمدبک دفتردار و حرم‌های پاشاها در آنجا می‌باشد و مرحوم سنکلاخ، آیات و اشعار چند به خط جلی در اطراف قبور نوشته است.

۱- اهرام

ص: ۲۵۸

مقبره سیده نفیسه

سیده نفیسه دختر ابی محمدحسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام است و زوجه اسحاق بن جعفرالصادق علیه السلام بوده است و از جمله نساءصالحات و تقیّات و قبر او محل اجابت دعوات است. بقعه آن بزرگوار در سمت دروازه شرقی که قدیماً معروف به باب‌السباع بوده واقع شده است. رو به دروازه که می‌روند کوچه طولانی در سمت یسار است. مقبره آن بزرگوار در آخر آن. در بالای درب اول بقعه مبارکه که مواجه کوچه است این اشعار را نوشته‌اند:

ألله طَهَّر أهل بیت نبیّه وبجاهِهم مَنَح الْمَکارم والْمِنَن

یا زائِر هذاالمَکان لَکَ الهناء بنفیسهٔ بِنتِ بن زید بن الحَسَن

من أُمّها حسن الفِعال وَجائِها من أرض ارزنجان یدعوه الشَّجَن

نادته ان جدد رجائی مُنْشاً ولک القبول من المزید مُدی الزّمن

فبنی وجَدَّد والمعالی أرّختَ ذا باب جاه را نِهْ انشاء حسن

در تاریخ سنه ۱۲۴۸ این آستانه را حسن نام ارزنجانی تجدید کرده است و ضریح مبارک آن را عباس‌پاشا ساخته است و ممتاز است.

بالجمله بعد از مراجعت به منزل، شب را در سه ساعتی بر حسب دعوت حضرت خدیو به تیاتْر رفتیم. امشب وضع بازی تیاتْر خیلی مطبوع بود. تا پرده آخری با خدیو نشسته، بعد از آن معاودت به منزل نمودیم.

شنبه نوزدهم سه ساعت از روز گذشته با حسن‌پاشا و میرزا احمدخان قونسول در کالسکه و درشکه سوار شده به تماشای اهرام رفتیم. از جسر آهنینی که بر روی نهر اسماعیلی بسته‌اند گذشتیم، در سمت یمین سربازخانه و میدان وسیعی نمودار شد، یک فوج سرباز مصری در آنجا مشق می‌نمودند. قدری مکث کرده مشق آنها را تماشا کرده خوب از عهده بر آمدند، پس از آن به محاذات سرایی رسیدیم که در کنار رود نیل ساخته‌اند و آن را قصرالنیل نامند. بعد از آن به پلی رسیدیم که محمدعلی‌پاشا تمام آن را از آهن ساخته است و عرض و طول آن سابقاً ذکر شده است. بعد از آن وارد خیابانی شدیم

ص: ۲۵۹

که تا پای اهرام، از میان گل و لای بالا آورده ساخته‌اند و در دو طرف درخت‌های لَنْج کاشته‌اند. خیابان ممتدّی است و با کالسکه در یک ساعت می‌توان رفت و این خیابان بسیار باصفا است و دو طرف آن سبز و خرم است و رود نیل در یک سمت آن است و اسماعیل‌پاشا در سمت یمین خیابان، در وادی جیزه، باغ بسیار وسیعی ساخته‌اند که اطراف آن را با کالسکه در یک ساعت می‌توان طی کرد. دیوارهای آن تماماً از سنگ بنا شده است و جلوخان و درهای متعدد دارد و نزدیک درها، دیوارها را از شباک آهنین ساخته اند و این باغ را بدان جهت در این طرف رود نیل ساخته بوده است که آبادی بهم رسانده مانند بوغاز اسلامبول بشود که دو طرف نیل آبادی باشد و چون آب نیل به این طرف نمی‌نشست کارخانه ماشین ساخته است که با اسباب و آلات، آب را از نیل کشیده به این طرف می‌آورند و زراعت می‌نمایند. چون اسماعیل‌پاشا معزول شده دولت فرانسه و انگلیس او را به ایطالیا فرستادند. این باغ و آن آبادی نا تمام ماند. بالجمله با مکث‌های عرض راه، چهار ساعت و نیم از روز گذشته به آخر خیابان رسیدیم. دو دستگاه عمارت در دو طرف ساخته‌اند و از آنجا به بالا، اراضی مرتفعه است؛ اگر چه راه راصاف کرده‌اند، ولی اسبان کالسکه به جهت ارتفاع و بلندی راه خسته شده به حزمت می‌روند. و در پای اهرام اسماعیل‌پاشا عمارتی ساخته است که محل آسایش باشد و دو اطاق بزرگ فوقانی دارد و در پهلوی آن نیز اطاق‌های کوچک بنا نهاده‌اند. پانزده دربچه در طول اطاق بزرگ واقع است و سه دربچه در عرض. بالجمله قدری در اطاق‌های بزرگ مکث کرده، بعد از آن به تماشای اهرام رفتیم و در وادی اهرام شکلی از سنگ دیدیم که آن ابوالهَول می گفتند. بعد از تماشای اهرام ابی‌الهَول، سه ساعت و نیم به غروب مانده، مراجعت به منزل نمودیم.

اهرام

اهرام چند گنبد عظیم باشند که در سمت مصر قدیم فرعون و در غربی مصر جدید واقعند و از آنجا تا مصر فرعون، مسافت دو ساعت راه است. و لفظ اهرام جمع هَرَم است. در لغت به معنی اقص‌الکبیر «(۱)» است، چون این گنبدهایی که در بر جیزه واقعند در نهایت

۱- در قاموس: اقصی‌الکبر

ص: ۲۶۰

بزرگی باشند، به آن جهت، هر یک را هَرَم گویند و تمام آنها را اهرام و این که لفظ هَرمان معروف است، چنانچه گفته‌اند، بنی‌الهرمان فی‌السرطان، به واسطه آن است که دو گنبد آنها بسیار بزرگند، به جهت بزرگی دو گنبد، به لفظ تثنیه ادا کنند و الّا اهرام کبیره وصغیره افزون‌تر از دو بوده‌اند؛ چنانچه نوشته‌اند هیجده هَرَم بوده، اکثر آنها را در عهد سلطانصلاح‌الدین یوسف بن ایوب قرْقوش، زوجه او منهدم کرده، سنگ‌های آنها را در قناطر بکار برده است و ما چهار گنبد آن را باقی و برقرار دیدیم که دو تای آنها بسیار بزرگ بودند و اولی بزرگتر از ثانی بود و دو تای دیگر به همان نسبت کوچک‌تر از هَرَمان بودند، و شکل آنها مربّع مخروطی است که مشتمل بر مثلثاننـد؛ ضلع اکبر آنها بر حسب ذرع، قریب دویست و سی ذرع است و بر حسب اقدام پانصد قدم است و بر حسب ذراع، چهارهزار ذراع و محیط آن سه هزار ذراع است و چنین شکلی مرکز ثقیلش در وسط باشد؛ اجزای آن یکدیگر را فرا گیرند و از هبوب ریاح و تقاطر امطار و مرور دهور منهدم نگردد و اجزای بنیان آنها در هَرَمان حجاره بیضا است و چنان سنگ‌ها را بر یکدیگر پیوسته‌اند که یکپارچه به نظر می‌آید و طول سنگ‌ها از یک ذرع افزون‌تر نباشد و در غیر هَرَمان، در بعضی حجاره حمراءصوانه ملوّن است، وصوانه نوعی از حجاره مصر است که منقط و شدیدالصلابه است، بحیث لا یؤثر فیه الحدید. و جمعصوانه،صوّان گویند و در برخی طَوب و طین است که از آجر و گل بنا نهاده‌اند و هر یک بر حسب ظاهر، اگر چه مخروطی هستند و بایست منتهی به نقطه شوند، ولی بالای آن مخروطی حقیقی نباشد، چنانچه بر بالای گنبد بزرگ هَرَمان که رفتند، سطح مربعی بود و هر یک از اضلاع آن نه ذرع بودند. در این گنبد، در ارتفاع بیست ذرع از طرف شمالی واقع است که چند سال است کاوش کرده یافته‌اند و پیش از آن مسدود بوده است و درب آن به اندازه‌ای است که یک نفر بتواند داخل شود و تا پنجاه ذرع سراشیب است؛ سنگ‌ها گسترده‌اند که باید به احتیاط رفت که اقدام لغزش نکند. و عرض این معبر به قدری است که یک نفر دو دست خود را بتواند به دیوار دو طرف متصل نماید و تا هر جا که شعاع آفتاب تابش کند روشن باشد، از آن پس تاریک گشته، احتیاج به چراغ افتد. و در آنجا سنگ سه ذرعی هم دیده شد. و بعد از طی این مسافت، فضایی نمودار می‌شود که چندان بزرگ نباشد و معلوماتی ندارد؛ پس از آن،

ص: ۲۶۱

پنجاه ذرع دیگر هم بایـد بالا رفت تا وارد فضای دیگر شونـد و در آنجا اطاق‌های کوچک و فضای مسطحی است که دوازده ذرع طول آن است و شش ذرع عرض آن و در آنجـا نقوش و خطوط سُریانیه است و در میان آن فضا،صندوقی از سنگ است. گویند نعشی در آن بوده است بیرون آورده‌اند. و در حقیقت این بنای پایدار از عجایب روزگار است ولی جز عظمت بنا،صنعتی در احجار آن بکار نبرده‌اند؛ اگر کسی سنگ‌های تخت جمشید و ستون‌ها وصورت‌های آن را دیده باشد که به قسم حجّاری کرده،صنعت نقاشی به کـار برده‌انـد، می‌دانـد که این بنـا را در جنب آن بنـا، بر حسب حجّاری اعتباری نباشـد، معهـذا از غرایب است و عقول از مشاهـده آن حیران می‌شود. و در نزدیکی اهرام کلیسـایی بوده است که حالا شانزده ستون آن باقی است و از قراری که می گفتند، ده ماه است از آنجا تا هَرَمان راهی یافته که دوهزار و چهارصـد و بیست متر امتـداد آن است و چهارده متر عمق آن و تمام آن را از سنگ مفروش کرده‌اند. و در دو جا هم حفره خرابی است می گویند، غار بوده است، حجاره بنیان آن باقی است.

بانی و سبب بنای اهرام

صاحب قاموس نوشته: الهَرْمان بناءانِ ازَلیانِ بَناها ادریس لِحفظِ العُلوم فیهما عن الطوفان أو بناء سنان بن مُشَلْشَل أو بناءُ الاوائلِ لمّا علموا بالطوفـان من جهـة النّجوم و فیهما کلّ سحرٍ و طِبٍّ و طَلْسَم «(۱)» و بعضـی گوینـد گنبد اکبر را اخیوبس ملک منف یاصوفی ساخته و گنبد اصغر را خَفْرم برادر او یا سَنْصوفی و گنبد ثالث را مقرینوس یا منقاوی. «(۲)» و خطوط سریانیه «(۳)» را که بعضی در انـدرون گنبـد اکبر خوانده‌انـد، این عبـارت بوده است: خَوفر و خَفْره ومَنْقـاره. و این عبـارت را اشـاره به اسـامی اخیوبَس و خَفرم و مَقرینـوس دانسته‌اند. و برخی گوینـد: سوریـد، که یکی از ملـوک بوده است، خواب غریـبی در انقلابـات زمین دیـده است. کَهَنه و مُعبرین به خرابی ارض تعبیر نمودنـد؛ او نیز به نـای اهرام امر نموده است که اخبار و کتب و کنوز آنها در آنجا محفوظ بماننـد و در مدت شصت سال به اتمام رسانیده

۱- . متن بر اساس آنچه در قاموس در ذیل مورد« هرم» آمده بود، تصحیح شد.

۲- به نقل معین بناید گذاران، این اهرام سه تن از فراعنه مصر بوده‌اند با نام‌های: کئوپس، کِفرن، و می کرینوس.

۳- در اصل: برباثیه

ص: ۲۶۲

است. در هَرَم شرقی سوریـد و در هَرَم غربی هرجیب و در هَرَم ملوّن افریبوبن هَرْجیب مدفون بوده است.صابئه گویند: در گنبد اکبر قبر شیث است و در گنبد اصـغر قبر هرمس و در ملوّن قبرصابی بن هرمس. و پاره‌ای گویند شدّاد بن عاد بنا کرد. و اعتقاد اهالی آن زمان این بوده است که شخص بعـد از مردن خود، پس از چنـد سال رجعت کنـد و به همین جهت هر کس ثروت و مکنتی داشت، نفایس اموالش را از جواهر و طلاآلات با جنازه‌اش دفن می‌نمودنـد که در بدایت رجعتش مؤونه داشـته باشد و هر کسصاحبصـنعتی بود، آلات و ادواتصـنعتیش را با او دفن می‌نمودنـد که در بدو رجعت به کار آید و ما در آنیقْ‌خانه «(۱)» مصر بعضی از آن نعش‌ها را که از اهرام بیرون آورده‌اند، به رأی‌العین دیدیم که بر روی نعش اسباب طلا از هر مقوله نصب کرده بودند. اگر این نعش‌ها واقعاً از آن اهرام بیرون آمـده باشـند، قـول آخر اقرب بهصـدق اسـت. بـالجمله در تواریـخ و سـیر، در بنـا و بـانی اهرام اقـوال مختلفه ذکر نموده‌اند. ظاهر است تمام آنهاصحیح نباشد والله اعلم بحقایق الامور.

ابی‌الهول

در سـمت جنـوبی هرمـان، شـکلی از سـنگ گردن و سـر زنی است که دور کلّه آن بیست ذرع است و طـول آن که بر زمین نصـب است، بیست و پنج قدم است و از چانه تا سـر آن، پنج ذرع باشد. اجزایصورت آن بسیار موزون و متناسب است. گویند جُثّه و قامت آن زیـاده از هفتـاد ذرع اسـت و بر زمین فرو رفته است و در حقیقت شـکل هولنـاکی است و کنیه آن بـا مکّنی خیلی منـاسب است. بـالجمله، بعـد از مراجعت به منزل، یـک سـاعت و نیم به غروب مانـده، به باغ شُبری رفتیم و غروب مراجعت نمودیم و شب به حمام والده اسماعیل‌پاشا که در سرای او ساخته‌اند رفتیم و به واسطه سلیمان‌آغای خواجه، احوالپرسی کردیم.

احترام کرده عمارت را چراغان نموده فرش‌ها گسترده بودند. چهار ساعت از شب رفته مراجعت نمودیم.

۱- مقصود انتیک‌خانه یا موزه است.

ص: ۲۶۳

باغ شبری

این باغ در قریه شُبری در شمال واقع است و از محله اسماعیلیه تا به آنجا قریب یک ساعت راه است، از آهنین اسماعیلیه که می گذرند، وارد خیابان وسیعی می‌شوند که از آنجا تا شبری ساخته‌اند و در دو طرف، اشجار لَنج کهن واقع است و در خیابان برابر یکدیگر واقعند. باغ شوکانی در وقت رفتن در سمت یمین است و باغ نزهت در یسار خیابان و باغ شُبری را محمدعلی‌پاشا بنا کرده است. باغ بسیار وسیعی است و در اواسط باغ کلاه فرنگی است که مرتفع است و از چهار طرف پله‌هایی از سنگ دارد و جوانب اربعه کلاه فرنگی ایوان است. درخت رز کاشته بر داربست کشیده‌اند و در میان کلاه فرنگی حوضچه است و ایوان‌ها را از سنگ متبّت نموده‌اند که بسیار ممتاز بود و در آخر باغ، عمارتی ساخته‌اند که اطراف آن دیوار است. در درب عمارت دو ستون از سنگ نصب کرده‌اند که به سقف ایوان درب عمارت اتصاف دارد و این عمارت مستطیل است.

جوانب اربعه آن را ایوان مسقف ساخته‌اند و ستون‌ها نموده‌اند و من حیث‌المجموع، یکصد و بیست ستون در اطراف عمارت نصب شده‌اند و تماماً مرمر یکپارچه‌اند و در چهار گوشه عمارت اطاق ساخته‌اند که تمام لوازم آن در نهایت امتیاز از میز وصندلی و آینه و چهلچراغ از عهد محمدعلی‌پاشا موجود است. اطاق سمت یمین درب عمارت با اطاق زاویه سمت یسار بالا بزرگ و به یک اندازه است و آن دو اطاق دیگر کوچک‌ترند و به یک اندازه. و در وسط عمارت دریاچه است و در وسط دریاچه جزیره‌ای از سنگ ساخته‌اند که از چهار سمت پله دارد، به بالا می‌روند و در چهار گوشه دریاچه، به شکل کشکولی از سنگ ساخته‌اند و شیرهای مجسمه نهاده‌اند و در اطراف شیرها، ماهی‌های کوچک از سنگ بر آن کشکول نصب کرده‌اند و آب از دهان شیرها جاری می‌شود.

الحقصنعت خوبی بکار برده‌اند که نهایت امتیاز را دارد و برابر درب عمارت نیز جای مسقفی در ایوان ساخته‌اند که اطراف آن از همه سمت باز است.

باغ نزهت و باغ شُوکانی

باغ نزهت از باغات خدیو مصر است. برابر درب باغ به مسافت مناسبی، در دو طرف،

ص: ۲۶۴

عمارت فوقاتی و تحتانی ساخته‌اند که در نهایت امتیاز است و اطراف باغ را از چهار سمت ایوان مسقّف ساخته‌اند که در وقت ترشح و بارندگی اطراف باغ را می‌توان گردش کرد و تفرج نمود. باغ ظریف و قشنگی است. ولیعهد دولت نمسه را که سه روز بعد از ما وارد شد در این باغ منزل دادند. باغ شوکانی متعلق به شخص فرانسوی عقیم «(۱)» است. باغ بسیار وسیعی است؛ از باغ اول به باغ دوم وارد می‌شوند. خیابان و اشجار از هر مقوله در آن باغ هست و ریاحین متعدده کاشته‌اند و کوه مصنوعی در آن باغ ساخته‌اند که دوازده ذرع ارتفاع آن است و کلاه فرنگی مرتفعی دارد که چند مرتبه بر روی هم است. الحق باغ خوبی است.

یک‌شنبه بیستم با حسن‌پاشا و میرزا احمدخان قوسنول به مدرسه رفتیم. اول به اطاقی وارد شدیم که در آن از خلقت حشرات‌الارض بیان می‌نمودند. قدری مکث کردیم و به تدریس معلّم و تعلّم اطفال گوش دادیم. به زبان عربی تفهیم و تفهّم می‌نمودند و از آنجا به اطاق موالید ثلاثه رفتیم. انواع حیوانات و طیور و معدنیّات در آن اطاق گذاشته بودند، همه را ملاحظه کردیم. اگر چه تعداد آنها از حیّز تحریر بیرون است اکتفا به ذکر بعضی از غرایب می‌نماییم: تمساحی در آنجا دیدیم که به قدر یک ذرع بود. دندان‌های آن از فکّ اعلی به اسَفل مُتصل شده بود و پوست خشنی داشت که خارهای برجسته بر روی آن بود و هیچ آهنی به او اثر نکند. مار بزرگی دیدیم که چهار ذرع طول آن بود، گویند زهر ندارد و به قوت پیچیدن، انسان یا حیوان را گشته، بلع می‌کند. مار دیگر دیدیم که سه چارک قد داشت. در دم آن شبکه‌ای بود که در وقت حرکت زنگ می‌زد و از تفضلات خداوند است که ازصدای زنگ آن انسان مخبره شده احتراز می‌نماید. گویند سمیت این مار به اندازه‌ای است که بعد از مردن تا پانزده سال، اگر دندان او به اعضا برسد و بخراشد، سمیت آن اثر می‌کند و در نصف دقیقه هلاک می‌نماید. این مار را از آمریکا آورده‌اند.

ماهی در آنجا دیدیم که فقرات ظهر آن، ده متر فرانسه بود و طول کله آن سه متر و اطراف دهان او از یک متر و نیم متجاوز بود. گویند در بحر شمالی از جنس این ماهی به قدر سی چهل ذرع می‌رسد. دمش را به کشتی بزنند می‌شکند. و نیز حیوانی دیدیم که دو سر داشت و آدم آبی دیدیم که شباهت به انسان داشت و قریب یک ذرع بالای آن بود و بدن آن اندکی

۱- کذا. شاید: مقیم

ص: ۲۶۵

بو (کـذا) داشت. از آن اطـاق پـایین آمـده به اطاق کحّالی رفتیم که از امراض چشم گفتگو می‌نمودنـد و از آنجا به اطاقی رفتیم که ابدان مأوفه! را مجسم کرده در طاقچه‌ها گذاشته بودند؛ اسباب حیرت و نفرت هر دو بود. اکثر آنها را از مقوّی ساخته بودند بودند و جای زخم را ظاهر کرده بودند و بعضی از آن بدن اصلی بود که قطع کرده نگاه داشته‌اند.

بالجمله از مدرسه بیرون آمده در کالسکه نشسته به محلّه بولاغ برای تماشا و ملاحظه آنتیق خانه رفتیم که اسباب قدیمه غریبه که در آنجا هست ببینیم و بعد از تماشای آنجا مراجعت به منزل نمودیم.

آنْتیقه‌خانه

«(۱)»

فضای عمارت آن چندان وسـعت ندارد، ولی چند اطاق تو در تو دارد. مجسـمات انسانی و حیوانی و اسباب و آلات مصنوعه از طلا و مس و سـنگ و سایر معدنیّات، به حدی است که از حیّز ضـبط و تحریر بیرون است. در فضای بیرون اطاق‌ها، چندصـندوق بزرگ از سـنگ مس گذاشـته‌اند و در اطـاق اول گـاوی از سـنگ تراشـیده و در جنب آنصورت مرد و زن ساختـه‌انـد که هر سه در نهـایت امتیاز و ابدان اموات قدیمه را که می‌گویند از اندرون اهرام بیرون آورده‌اند، در اطاق چهارم، تماماً بر دیوار تکیه داده‌اند. میان کفن میّت کافور و مومیایی و دوای دیگر ریخته‌انـد که اجزای آن از هم متلاشـی نشود و بر روی کفن، کرباس کشـیده‌اند و نوار پهنی از ساق تا زیر گلو بر آن پیچیده‌اند و شکل میت را از سر تا گردن در مقوا منقوش کرده بر آن چسبانیده‌اند که شمایل جوانی و پیری و ملتحی «(۲)» و امرد بودن آن معلوم است و آن را میان قوطی از مقوا می‌گذارنـد که از پشت باز می‌شود و آن مقوا را هم با میت در میـان قـوطی دیگر می‌گذارنـد که بزرگ‌تر از قـوطی اول است و سـر هم دو قـوطی نیز مصـور است و پس از آن، قوطی را در میـان تابوت سـنگی می‌گذارند و تابوت را در میانصـندوق سـنگی و بر بالایصندوق سنگی به عرض و طول آن سنگ یکپارچه در نهایت استحکام وصل می‌نمایند. انگشت پای یکی از آنها را سلطان عبدالعزیز در سنه

۱- مقصود موزه است.

۲- داشتن ریش

ص: ۲۶۶

۱۲۷۹ که به مصر آمده بودند باز کرده‌اند و به همان حالت گشوده مانند است و ناخن آن در روی انگشت باقی است، ولی رنگ انگشت سیاه شده است. و این آنْتیقه‌خانه را محمدعلی‌پاشا در سنه ۱۲۵۲ بنا کرده است؛ و اشکالی که در آنجا بود خیلی قدیم است، بعضی را شش‌هزار و برخی را پنج‌هزار سال می‌گفتند و به عدد هندسه فرانسه علامت گذاشته‌اند، والله اعلم. بالجمله بعد از مراجعت به منزل دو ساعت به غروب مانده، به سفارتخانه دولت علیّه ایران رفتیم و تا غروب در آنجا بودیم، با میرزا احمدخان بهصحبت مشغول شدیم. بعضی از تبعه دولت علیّه نیز حاضر بودند و میرزا احمدخان پسری داشت، قرآن را به لحن مصری بسیار خوب می‌خواند، به مجلس آمده چند آیه تلاوت نمود و بسیار خوب خواند و به او اظهار محبت و مهربانی کرده، بعد ازصرف عصرانه و چای معاودت به منزل نمودم.

ص: ۲۶۷

بازگشت به اسلامبول

اشاره

دوشنبه بیست و یکم بنای حرکت از مصر شد. هشت ساعت از دسته رفته با حضرت خدیو وداع کرده در شُمَندفر نشسته غروب وارد اسکندریّه شدیم و در ورود به اسکندریّه محافظ و اعیان تا مرکز سکهٔالحدید به استقبال آمدند. در کالسکه نشسته به عمارت رأس‌التّین آمدیم. حسن‌پاشا نیز تا به اسکندریّه آمد. شب را به گردش رفتیم و به قونسولخانه میرزا حبیب‌الله‌خان قونوسل اسکندریه نیز رفته سرکشی نمودیم.

سه‌شنبه بیست و دوم چهار ساعت به غروب مانده بنای حرکت از اسکندریه گذاشتیم.

حسن‌پاشا و محافظ و رئیس اسکندریه با قونسول‌ها تا کنار اسکله رفته در قایق نشسته به کشتی نَمساوی رفتیم که به سمت اسلامبول برویم. در وقت حرکت هیجده توپ شلیک نمودند. از حضرات خداحافظی کرده کاغذ رضایت‌نامه از زحمات حسن‌پاشا به خدیو مصر نوشته و به حسن‌پاشا داده روانه شدیم. کشتی نمساویصد و پنجاه قدم طول داشت و پانزده قدم عرض و در هر ساعت ده میل حرکت می‌نمود. بیست میل که رفتیم فنری در دریای ابیض نمودار شد که شب‌ها آن فنر را روشن می‌نمایند و مسافتی زیاد روی دریا را روشن می‌دارد.

ص: ۲۶۸

جزائر میان اسکندریه تا ازمیر

اول جزیره بزرگ رودس است که به فاصله بیست میل در یمین است. گویند بسیار خوش آب و هوا است و اشجار و مرکبات دارد و خدیو مصر نیز در آنجا عمارتی برای ایام ییلاق ساخته است. دوم جزیره کوچک اشِکاربن‌تو است که به فاصله ده میل در طرف یسار است. سیّم جزیره مَیدنَو است و از آنجا تا اسکندریه سیصد میل است و حرکت از اسکندریه تا مَدْنو به جانب شمال مشرق است. چهارم نَیْرزی است. پنجم جزیره کرکی است که در سمت یمین است. ششم جزیره تِلوس است که اتراک پیش‌قاپی گویند. هفتم جزیره کوچک نی‌سرد است. هشتم جزیره کوس است. نهم جزیره کلیم‌نوء است. دهم جزیره لُئِرد است. یازدهم جزیره اسپار است. دوازدهم جزیره پاتِمِس است. سیزدهم جزیره ارْکی است. چهاردهم جزیره کوچک فوْرنی است. پانزدهم جزیره بزرگ سَموس است. شانزدهم جزیره لُرِس است. از آنجا رو به شمال حرکت می‌شود. هفدهم جزیره سقز است که کیوس نیز گویند. از آنجا حرکت رو به شمال شرقی است. هیجدهم جزیره اشِپال مقوری است. از آنجا رو به شمال مغرب حرکت می‌شود. نوزدهم قرابورن است و تا دماغه قرابورن رو به شمال حرکت می‌شود و از آنجا تا به خلیج ازمیر وارد شوند، حرکت رو به مغرب است و از خلیج تا ازمیر رو به جنوب و تمام جزایر در آناطولی واقعند و اغلب آنها را دیدیم.

چهارشنبه بیست و سیم کشتی را در نزدیکی جزیره لُرِس نگاه‌داشته، لنگر انداختند. در میان دو کوه مرتفع واقع است. عمارات سفید داشت و در فراز یکی از دو کوه قلعه بنا نهاده‌اند و در میان جبلیْن هشت آسیای بادی ساخته‌اند. دو دستگاه آن ساکن و شش دستگاه دیگر متحرک بودند و تماماً در ردیف یکدیگر واقع هستند. اطراف آب دریا را در نزدیکی لرس کوه احاطه نموده، به طور دایره واقع شده است. سمت شرقی آن برای عبور و مرور کشتی باز بود و کوه‌های آن تماماً سبز و خرم بودند و یک کشتی بادی و چند قایق نیز در کنار اسکله بود. آبادی سمت شرقی آن در بالای کوه است و در طرف غربی نیز که اراضی سبز و مسطح داشت، چند عمارت به فاصله متناسبه ساخته‌اند. از روز حرکت

ص: ۲۶۹

از اسکندریّه، دریا تلاطمی داشت و احوال تمام اهل کشتی منقلب بود. کسی که بیدار و هوشیار بود من و محبوب بود. امروز که در لنگرگاه لُرِس دریا آرام گرفت، اهل کشتی از منازل خود بیرون آمدند و حالت: يَوْمَ يُبْعَثُ مَن فی القُبور در آنها مشاهده شد.

لنگرگاه جزیره سقز در بحر ابیض

پنج‌شنبه بیست و چهارم چهار ساعت بهصبح جمعه مانده، کشتی را در لنگرگاه جزیره سقز نگاه‌داشته لنگر انداختند. لیمانی دارد خراب است و طول این جزیره از شمال به جنوب است و چند قریه و بندر دارد و در آنجا مربّا آلات و مصطکی «(۱)» به هم می‌رسد و به کشتی می‌آوردند و به ساکنین کشتی می‌فروختند و به این جهت هم اسم این جزیره را سقز «(۲)» نامند.

خلیج ازمیر

جمعه بیست و پنجم وارد خلیج ازْمیر شدیم. حرکت رو به جنوب شد و اطراف بوغاز از سه سمت کوهستان است که به طور دایره احاطه کرده است. ولی وسعتی داشت کوه‌ها از هم دورند و در سمت شرقی، در دامنه کوه، در چند نقطه آبادی است. آنها را دُرله می‌گفتند و جنگل هم در دامنه کوه زیاد است و در طرف مغرب به فاصله زیاد قلعه است که آلات حربیّه و توپخانه در آنجا است. اراضی آن پیش آمده و طبیعی است و در سه سمت کوه آبادی معتبر دیده شد. این بوغاز و آبادی خیلی شباهت به بوغاز و آبادی اسکندریه دارد. سه کشتی بزرگ و کوچک در نزدیکی اسکله بود. بزرگ آنها روسی بود. در میان آب لیمانی ساخته‌اند که در وقت طغیان دریا، کشتی‌ها محفوظ بمانند. کشتی ما که در لنگرگاه ازمیر مکث نمود، محمدخان قونوسل با مترجم‌ها و عجم‌ها که مسافت بعیده در دریا به استقبال آمده و عقب مانده بودند رسیدند. به آنها اظهار مهربانی کردم؛ پس از آن یک نفر پاشا از جانب مدحت‌پاشا حاکم ازمیر آمد؛ پس از آن خود مدحت‌پاشا با لباس رسمی و نشان تمثال همایون که در سفر عتبات عالیات به او مرحمت شده بود و نشان و حمایل عثمانی به کشتی آمد. با اوصحبت داشتیم، مرا با امیرزادگان و جناب حاجی ملاباقر واعظ

۱- درباره آن نگاه شود به دهخدا، ذیل مورد.

۲- سقز در لغت نوعی شیره است که از درخت وی گرفته می‌شود.

ص: ۲۷۰

به منزل خود وعده خواست. نزدیک عمارت عسکر و موزیکانچی حاضر کرده بودند، تعظیمات نظامی به عمل آوردند و بیست و یک توپ شلیک کردند. به سرای حکومت وارد شدیم و عصری برای تفرج به ییلاق بودن‌آباد «(۱)» رفتیم. باغات خوب داشت و شب را در منزل مدحت‌پاشا ماندیم و نهایت احترامات را به جا آورده خیلی خوش گذشت.

ازمیر

شهر ازمیر در جنوب غربی واقع است و آن را یونانیان سَمیرْنه گویند. سه محله دارد و دویست هزار نفر جمعیت دارد و اغلب آنها رومی هستند که با روس‌ها هم مذهبند و از شهر تا ییلاق بورون‌آباد که چهار میل است با شُمندفِر می‌روند و در ده دقیقه می‌رسند. درخت نارنگی و مرکبات در آنجا زیاد است و مخصوصاً ریموی ترش فراوان است.

سروهای خوب در ازمیر دیده شد که به قاعده فرنگستان در قبرستان‌ها غرس کرده‌اند و در کنار خیابان، دکاکین و قهوه‌خانه‌ها ساخته‌اند. مرد و زن آمده می‌نشینند و این خیابان را کمپانی فرانسه ساخته است، بدین نحو سی‌هزار ذرع زمین را از دریا خشکانیده خیابان مسطحی به طول نیم فرسنگ ساخته و با دولت عثمانی قرار داده است که تا پنجاه سال در دست او باشد، بعد از آن به دولت منتقل شود. راه‌آهنی که کمپانی فرانسه ساخته است در دو خط است، یکی هفت ساعت راه است، بعد از هفت سال به دولت منتقل می‌شود و سالیصد و پنجاه هزار لیره هم به کمپانی دستی می‌دهند. سه سال است که هنوز نداده‌اند، و دیگری شش ساعت راه است و از قراری که می‌گفتند، در سابق سه ساعت راه بوده است و سالی چهل‌هزار لیره می‌بایست دولت عثمانی به کمپانی بدهد، سه ساعت دیگر را دولت از پول خود ساخته، به کمپانی در عوض چهل‌هزار لیره داده و مدت را هم کم کرده، پانزده سال قرار داده است. شش سال آن گذشته، نه سال دیگر باقی است. و بازار ممتاز این شهر، بازار اهل اروپ است که خوب ساخته‌اند و از تمام دولت‌ها در این شهر، قونسول و قونسول‌خانه است.

شنبه بیست و ششم بعد از ظهر به تماشای بازار رفتیم و بعد از گردش معاودت به کشتی

۱- مؤلف اندکی بعد از بورون‌آباد یاد می‌کند.

ص: ۲۷۱

نمودیم. سه ساعت به غروب مانده واپور حرکت کرد. سرباز و موزیکانچی حاضر کرده به قانون، روز ورود شلیک توپ کردند. بعد از آن با مدحت‌پاشا وداع نموده رفتیم از ازمیر تا اسلامبول سیصد و شصت و هفت میل انگلیسی است. و تا آنجا جزایر و بنادر چند است که در بعضی از آنها کشتی ما اندکی مکث کرد و از بعض دیگر گذشت و مکث ننمود و در هر جا را که ندیده‌ایم مسکوت عنه خواهیم گذشت. اول می‌تی‌لین است که عثمانی‌ها مِدِلّلو و مِدِّلی نیز گویند. کشتی ما نیز در آنجا مکث کرد. دوم باغچه آواسی است که آن را بوغچه آواسی نیز گویند. کشتی ما نیز در آنجا مکث کرده لنگر انداختند.

سیم کلیدالبحر است. چهارم چاناق قلعه است. پنجم قوم قلعه است که به یونانی تِنِدوسْ گویند و در بالی ریگ، قلعه آنجا را بنا کرده‌اند و در قوم قلعه انگور زیاد است و تا بدینجا دریای آرچی پیلکر است یعنی جزایر مجموعه. بعد از آن داخل دریای ابیض می‌شوند.

ششم کلّی‌پولی است. بالجمله از اسکله ازمیر روانه شدیم و کشتی ما در خلیج از میر حرکت می‌نمود و پنج ساعت از شب رفته به محاذات می تی‌لین رسیده مکث نمود.

فنرهای سبز و سرخ دریا که به جهت هدایت سفاین است، در سمت شرقی نمودار بود.

دو ساعت در آنجا لنگر انداخته، بار زیادی از کشتی به آنجا بردند و بره‌های کشته زیادی از آنجا، به کشتی آوردند که به شهر اسلامبول ببرند. درخت زیتون در آنجا زیاد است و بیست و چهار قریه و بندر دارد. جمعیت آنجا قریب سی‌هزار نفر است و در سمت یسار آن اوزان‌آذا است، جزیره کوچکی است و در میان خریج ازمیر است و بسیار باصفا می‌باشد.

باغچه آواسی

یک‌شنبه بیست و هفتم دو ساعت و نیم از روز گذشته به محاذات باغچه آواسی رسیدیم.

یک ساعت کشتی ما مکث نمود. باغچه آواسی در جنوب غربی واقع است، قلعه و آبادی دارد، شش عرّاده توپ در آنجا بود و در برابر دِر شمال شرقی در میان آب، زمین مرتفعی بود؛ قلعه توپخانه را در آنجا ساخته‌اند. ده عراده توپ هم در آنجا بود و در سمت یسار باغچه آواس هشت آسیای بادی و در سمت یمین سه آسیا بود و سه جامع همدر آنجا ملاحظه شد و برابر آن فنری در بالای سنگ مرتفعی نصب کرده بودند. و آبادی در دامنه کوه واقع شده است و قلعه کوچکی هم در بالای کوه است و اسکله را به خط ممتدی سنگ ریخته

ص: ۲۷۲

پیش آورده‌اند، ولی مرتب نبود و سنگ بر آن نگسترده‌اند و از باغچه آواسی به دماغه مشرفه که آن را کیپ‌باب می‌نامیدند، و کیپ به معنی دماغه است و از آنجا به بابابورْنی یک میل که گذشتند، قطعه سنگ بزرگی در دریا است که کشتی‌ها را دورتر از آن عبور می‌دهد که به خطر نیفتند. پنج ساعت به غروب مانده، کشتی ما در چاناق قلعه، یک ساعت مکث کرد و دو ساعت و نیم به غروب مانده به محاذات کلّی‌پَولی رسیده لنگر انداختند. کلّی پَولی در سمت شمال است و در اول بوغاز دارْدانِل است و آبادی آنجا معتبر است و در مکان مرتفعی ساخته‌اند. عمارات عالیه و جوامع چند دارد و طول آبادی آن زیاد است. چند کشتی در نزدیکی اسکله لنگر انداختند و از کلی پولی تا بوغاز، دریای مرمره، سد و ده میل است و تا اسلامبول،صد و چهارده میل است و حرکات کشتی از می‌تی‌لین تا کلّی‌پولی به اختلاف است، یا به سمت شمال و یا به شمال شرقی و از این دو حالت خارج نبود. و از کلی پَولی تا بوغاز اسلامبول دریای مرمره است.

اسلامبول

دوشنبه بیست و هشتم اول طلوعصبح به لنگرگاه بوغاز اسلامبول رسیدیم، لنگر اندختند.

اول جناب معین‌الملک سفیر کبیر به میان کشتی به استقبال آمد. بعد از آن منیربیک و خلیل‌بیک از جانب اعلی حضرت سلطان آمدند. قدری به جهت قایق نشستیم که حاضر شود، آن وقت از کشتی بیرون آمده به قایق نشسته به طرف شهر رفتیم. چون از بین راه به جناب معین‌الملک نوشته بودم که در مراجعت می‌خواهم به طور آزادی حرکت نمایم و در سفارتخانه منزل خواهم کرد، لهذا من و امیرزادگان و جناب حاجی ملاباقر واعظ با معین‌الملک به سفارتخانه رفتیم و اجزا و اتباع، در نزدیکی سفارتخانه، در خانه دیگر منزل نمودند و در چند روز که در اسلامبول اقامت کردیم، مهمان جناب معین‌الملک بودیم پذیرایی خوبی کردند.

سه‌شنبه بیست و نهم در سفارتخانه بسر بردیم. جناب منف‌پاشا، اول شب به دیدن ما آمد با ایشانصحبت داشتیم، رفتند.

چهارشنبه غرّه شهر ربیع‌الاخر حسام‌الدین افندی، پدر جناب فخری‌بیک، سفیر کبیر

ص: ۲۷۳

دولت عثمانی با ناشدپاشا به دیدن آمدند. با آنها بهصحبت پرداختیم. چهار ساعت به غروب مانده در کالسکه نشسته به بیک‌اوغلی رفتیم و به مغازه رفته، قدری اسباب ابتیاع نمودیم.

پنج‌شنبه دوم در سفارتخانه بسر رفت، بعضی از اجزای اعلی حضرت سلطان به دیدن ما آمدند؛ با آنهاصحبت کرده رفتند.

جمعه سیم چون خیال داشتم دندان مصنوعی بگذارم و دندان‌هایی که معیوب بود و همیشه اذیت می‌نمود از بیخ بکنم، لهذا شخص فرانسوی که در اینصنعت ماهر است به سفارتخانه آوردم، هشت عدد «(۱)» از دندان‌های مرا که معیوب بود، در یک دقیقه به طوری کشید که چندان اذیت نکرد و قرار داد که چند روز دیگر دندان‌های مصنوعی ساخته بیاورد.

شنبه چهارم در سفارتخانه بودم، جناب رضابیک سفیر کبیر سابق آمد؛ قدری با او بهصحبت پرداختیم. مشارالیه مذهب شیعه دارد و از اهل معرفت و مرد کافی و کاردانی است.

یک‌شنبه پنجم از جانب اعلیحضرت سلطان اخبار شد که شرفیاب شود. غروب، دو کالسکه مخصوص سلطانی با یاور خاص به سفارتخانه فرستاده بودند که مرا به حضور اعلیحضرت سلطان ببرند و شب را در خدمت سلطان شامصرف نماید. با جناب معین‌الملک و سه نفر از اجزای سفارتخانه که حاجی میرزا نجف‌خان قونسول و میرزا جوادخان مستشار و میرزا رضاخان مترجم اول، به سمت عمارت سلطانی رفتیم.

امیرزادگان نیز همراه بودند، به سرای همایون یلدوز که رسیدیم، پس از آنکه بعضی تشریفات به قانون سابق به عمل آمد، خود اعلیحضرت سلطان با نشان دولت علیه ایران، تا نزدیک پلّه عمارت تشریف آورده بودند. تعظیم کردم و شکرگزاری نمودم که زنده ماندم و بار دیگر شرفیابی حاصر نمودم. همگی به اتفاق به خدمتشان به میان اطاق رفته اذن جلوس دادند، نشستیم و مرا نزدیک خودشان نشاندند و تفقّدات فرمودند؛ پس از چند دقیقه بر سر غذا رفتیم. وزرا و وکلای دولت نیز حاضر بودند، به آنها هم اذن جلوس دادند و وضع نشستن سر میز را طوری ترتیب داده بودند که با کثرت حاضرین، مراتب احترامات من و امیرزادگان نیز در سر میز محفوظ مانده بود. یک طرف میز به واسطه وجود اعلیحضرت سلطانصدر شده بود و طرف دیگر به واسطه وجود پسر اعلیحضرت

۱- در اصل: نفرا!

ص: ۲۷۴

سلطانصـدر دیگر شـده بـود و اجزای مجلس در یمین و یسـار دو طرف نشسـته بودنـد و من در طرف اعلیحضـرت سـلطان بودم؛ بعد ازصـر شام، من با جناب معین‌الملک به قـدر دو ساعت در حضور اعلیحضـرت سـلطان ماندیم. بعضیصـحبت‌ها به میان آمد و پاره‌ای عرض‌ها در تشیید اتحاد دولتین عرض نموده، مجلس به خوشی به اختتام رسید.

دوشنبه ششم در سفارتخانه بودم و عصر به تماشای عمارت سلطان محمد فاتح رفته بعد از آن، مراجعت به منزل نمودم.

سه‌شنبه هفتم نزدیک نهارصرّاف یونانی که بسیار معتبر و متموّل است به دیدن ما آمد.

پس از آن قونسول دولت ایران که از پاریس به جهت امور معادن به اسـلامبول آمـده است وارد شد، با آنهاصـحبت داشتیم.صـراف یونـانی بسـیار خوش‌خو بود و قونسول مأمور پاریس نیز می‌گفت، به جهت راه‌آهن که از ایران به قفقازیه خواهنـد کشـید، دوباره به پـاریس می‌روم.صـدق و کـذب این مطلب را ندانسـتم و بی‌اطلاع بودم و یک نفر فرانسوی هم که داخل نظام دولت عثمانی است با مخبر روزنامه شـمس لنـدن و سه نفر ژاپونی نیز به دیدن آمدند. از قراری که می‌گفتند، از ایران آمده، به ولایت خود می‌روند. همه آن‌هـا در وقت نهـار در سـفارتخانه حاضـر بودنـد. بعـد ازصـرف نهـار، به بالاخـانه نزد من آمدنـد؛ بـا آنهاصـحبت داشتیم. چای که آوردند، چون شـیرینی داشت ژاپونی‌ها نخوردند و گفتند رد ژاپون چای را طوری دَم می‌کنند که تلخی ندارد و به این جهت عادت داریم که بی‌شیرینی می‌خوریم. گفتم حالا هم همانطور دَم کنند تا بدانیم به چه وضع است.

سماور «(۱)» نقره از سفارتخانه آورده بالای میز گذاردند و چهار پنج قوری نیز خواستند؛ بعد از آنکه آب سماور جوشید، در قوری اول ریختنـد و از قوری اول به قوری دوم و هکـذا تـا قوری چهـارم. بعـد از آن چـای را در قوری پنجم ریختنـد، قـدری که در میان قوری آخر ماند، رنگ پس داد و در میان فنجان ریختندصـرف شد و تلخ نبود و بی‌شیرینی امکان نوشیدن داشت. و حکمت نداشتن تلخی این است: وقتی که آب جوشـیده را در قوری اول می‌ریزند، اگر چای را در همان قوری بریزند، به واسطه شدت گرمی که در آن آب است، هم رنگ چای را به خود جذب می‌کند و هم تلخی آن را؛ ولی بعد از آن که آب را از قوری اول

۱- . در اصل: سماوار

ص: ۲۷۵

به قوری دوم و هکذا تا قوری آخر بریزند،صورت گرمی آب می‌شکند و در قوری آخر همین قدر رنگ چای را جذب می‌نماید، دیگر آن قوت را ندارد که تلخی چای را جذب کند؛ بدین جهت می‌توان بی‌شیرینی نوشید؛ ولی بسته به عادت است. و بعد از رفتن حضرات، دو نفر شاهزاده خانم روسیه‌ای به دیدن ما آمدند، جناب معین‌الملک و میرزا جوادخان مستشار به اطاق اول رفته، دست آنها را گرفته به اطاق من آوردند. در رویصندلی نشسته به فرانسه حرف می‌زدند. جناب معین‌الملک ترجمه می‌نمودند، یکی از آنها پیر و دیگری جوان بودند. هر دو بشاش و خوش‌رو بودند، یک ساعت نشستهصحبت داشته، رفتند.

چهارشنبه هشتم در سفارتخانه بودم، شخص فرانسوی دندانساز دندان‌های مصنوعی را آورده و نصب کرد. شب را با همان دندان‌ها خوابیدیم که خوب جاگیر بشود. آنها را بی‌فنر ساخته بود که چندان اذیت نکند. طبقه سُفلی خوب محکم شد، طبقه علیا جاگیر نشده بود. هنگام نماز وقتی ذکر تسبیحات اربعه را گفتم، افتاد، بسیار خندیدم.

پنج‌شنبه نهم حاجی محمدباقر تاجر اصفهانی، مقیم اسلامبول که تاجر معتبری است، بعضی جواهرات آورده بود تماشا کردیم. امروز جناب معین‌الملک، مرا با اجازه وعده گرفته بود که به عمارت یالی که از یک نفر پاشا برای ییلاق گرفته بود، برویم. در واپور جناب معین‌الملک سوار شده، در بوغاز حرکت کرده به عمارت معین‌الملک رسیدیم.

چای در آنجاصرف شد، معاودت نمودیم. عمارت باصفایی است و با تمام مبل و اسباب به ده‌هزار تومان ابتیاع کرده است. بیوتات و باغچه و حمام ظریف دارد. وقتی که آنجا بودیم خبر فوت میرزا یعقوب‌خان پدر میرزا ملکم‌خان رسید.صحبت از مذهب او شد، جناب معین‌الملک می‌گفتند، میرزا یعقوب‌خان مذهب شیعه را اختیار کرده بوده است و وصیت نموده او را در قبرستان مسلمانان دفن کنند. بعد از آن از میرزا ملکم‌خان سخنی به میان آمد؛ جناب معزی‌الیه می‌گفتند: خرج میرزا ملکم‌خان کم شد. گفتیم اعداد حروف این کلمات را «(۱)» حساب کنید شاید بتوان این عمارت را ماده تاریخ قرار داد. منشی‌باشی حساب کرده به اندک تصرفی مطابق آمد و این اشعار را مرتجلًا انشاء نمود

۱- . مقصود از کلمات« خرج میرزا ملکم‌خان کم شد» است.

ص: ۲۷۶

باب ملکم‌خان، بود شخصی محترم تاسع ماه ربیع، رفت تا ملک عدم

خاطر شاد سفیر، گشت مقرون الم گفت در تاریخ او: ملکما شد خرج کم

جمعه دهم در سفارتخانه بودم. بعضی نوشتجات از طهران رسید. مدتی بود از سلامت حال متعلّقان اطلاع درستی نداشتم و در تشویق بودم؛ وصول نوشتجات آنها مایه حصول بهجت و اطمینان شد.

شنبه یازدهم تلگرافی از امیرزاده ابوالفتح میرزا «(۱)» از کردستان رسید. ضمناً از انتظام ولایت اظهاری کرده بود که در مقدمه شیخ عبیدالله امر کردستان را منتظم نگاه‌داشته است و اقساط را دست رسانده است. جواب او را نوشته تمجید کردم و خدمت نوّاب علیّه عالیه افسرالدوله- دامت شوکتها- عرض ارادت رساندم و عصر به بازدید جناب منیف‌پاشا رفته تا غروب نشستهصحبت کردم. بعد از آن به سفارتخانه مراجعت نمودم.

یک‌شنبه دوازدهم در سفارتخانه بسر رفته، دندانساز آمد دندان‌ها را امتحان کرد و در این مرتبه از موم قالب گرفت و دندان‌ها را برد که دو مرتبه طوری بسازد که دیگر نیفتد.

دوشنبه سیزدهم مشغول تحریرات طهران شدیم و عریضه به خاک پای اعلیحضرت شاهنشاه- روحنافداه- عرض نمودم. بعد از ظهر، خبر کشته شدن امپراطور روس رسید و چون روز مولود پادشاه ایطالیا نیز بود، در یک روز هم اسباب تعزیت فراهم آمد و و هم اسباب تهنیت. امروز شریف عون و متصرف‌پاشا و یاور اکرم به دیدن آمدهصحبت داشتند و رفتند.

سه‌شنبه چهاردهم به استراحت گذشت. عبدالله‌پاشا به دیدن آمد؛ با اوصحبت داشتم رفت. بعد به خواندن کتاب پرداختم. از حضرت نایب‌السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ- روحی فداه- تلگرافی رسید، ابلاغ فرمایش ملوکانه را فرموده بودند که هر چند دیر آمده‌اید، ولی به موقع به اسلامبول آمده‌اید، باید در باب تبعید شیخ عبیدالله به اتفاق جناب معین‌الملک سفیر کبیر در بابعالی مذاکره کنید که این امر بگذرد و بدین جهت چند روز در اسلامبول بمانید.

چهارشنبه پانزدهم جناب وهاب افندی مستشار عدلیّه و بعد از او جناب عاصم افندی

۱- وی از فرزندان مؤلف است.

ص: ۲۷۷

وزیر دول خارجه به دیدن آمدند؛ با آنها بهصحبت مشغول شدیم و در باب تبعید شیخ عبیدالله و تعدّیات و خونریزی‌های او مکالمات مناسبه با وزیر دول خارجه نمودم، رفتند.

پنج‌شنبه شانزدهم هوا سرد گشته بارندگی شد و برف هم بارید. عصری جناب سعیدپاشای‌باش وکیل که رئیس‌الوکلاء است به دیدن آمد؛ با جناب معزی‌الیه نیز در باب تبعید و تعدیات و خونریزی شیخ عبیداللهصحبت به میان آوردم که حضور اعلیحضرت سلطان عرض کنند.

جمعه هفدهم در سفارتخانه بسر رفت. جناب معین‌الملک همه وکلای دولت عثمانی را برای شب دعوت کرده بودند. جناب سعیدپاشای‌باش وکیل مانعی بهم رسانیده بودند، از آمدن عذر خواستند، ولی سایر اعیان و وکلاء تماماً بر حسب دعوت آمدند. جناب معین‌الملک مهمانی بزرگ خوبی کردند و به همگی خوش گذشت.

شنبه هیجدهم در سفارتخانه بسر رفت. بعضی تگراف‌ها از ایران، از احباب و آشنایان رسید، جواب آنها را نوشتم.

یک‌شنبه نوزدهم روز تحویل و نوروز است. قبل از تحویل با جناب معین‌الملک به بازدید جناب سعیدپاشا رفتم و در باب رفتن خودم و اتمام کارها، پیغامی به اعلیحضرت سلطان دادم که عرض کنند و مرخّصی مرا بگیرند و در ساعت تحویل در سفارتخانه با جناب معین‌الملک و امیرزادگان حاضر بودیم. مجلس به خوبی و خوشی گذشت و نهایت افسوس را داشتم که در این موقع از شرفیابی حضور اعلیحضرت ملوکانه محروم ماندم.

دوشنبه بیستم تجار تبعه علیّه ایران به سفارتخانه آمده در اطاق بزرگ ایستادند. جناب معین‌الملک و اجزای سفارتخانه با البسه رسمیه حاضر بودند؛ ما هم به آن اطاق رفتیم و به یکان‌یکان آنها تبریک عید گفتم و اظهار محبت و مهربانی نمودم، رفتند.

سه‌شنبه بیست و یکم در سفارتخانه بسر رفت. عصری تفرّجاً قدری پیاده حرکت نموده مراجعت نمودم.

چهارشنبه بیست و دوم عصری جناب منیرپاشا از جانب اعلیحضرت سلطان آمد و بعضی عطایا از جانب سلطان آورد، یک عدد سیگاردان مرصّع اعلا با یک قبضه تفنگ

ص: ۲۷۸

و دو قبضه طپانچه پنج لوله ممتاز برای ما مرحمت فرموده بودند و سه عدد انفیه‌دان «(۱)» مرصّع به جهت سلیمان میرزا و ابوالنصر میرزا و محمد میرزا «(۲)» عنایت فرمودند و در باب شیخ عبیدالله پیغام داده بودند که او را به اسلامبول احضار می‌کنم و آدمی هم با نامه جداگانه همراه شما به طهران می‌فرستم که حضور اعلیحضرت شاهنشاه دولت علیّه ایران مشرّف شود. من هم اظهار کمال امتنان از آن فرمایش و از آن عطایا نموده لازمه تشکر را بجا آوردم که بنده را در این مقدمه سربلند فرمودند.

پنج‌شنبه بیست و سیم در سفارتخانه بسر رفت. هوا ابر و در نهایت شدت می‌بارید به طوری که عبور و مرور میسر نبود.

جمعه بیست و چهارم بعد از ظهر با جناب معین‌الملک در کالسکه نشسته به تماشای کاغذخانه رفتیم. کاغذخانه خارج از شهر است و از بیک‌اوغلی گذشته، مسافتی طی کرده به آنجا رفتیم. جای باصفایی است. در یکشنبه‌ها نزهتگاه و محل گردش اهالی اسلامبول است. دره‌های مشجّره و بیدهای مُوّلهه و آب‌های جاری دارد.

شنبه بیست و پنجم عصری جناب وزیر مختار روس به دیدن ما آمدند. با او بهصحبت پرداختیم. غروب دندانساز آمده دندان‌های مصنوعی را آورده، محکم ساخت. جناب حاضی میرزا یوسف آقای مجتهد نیز امروز آمده، وداع کرده به سمت آذربایجان رفت.

یک‌شنبه بیست و شش با جناب معین‌الملک به بازدید سفرا رفتیم. اول به سفارتخانه دولت بهیّه روسیه رفتیم. وزیر مختار حاضر بود، دیدن کرده،صحبت داشتیم و گردش کردیم.

چون در مجلس کمسیون وعده داشت با ادب، عذر خواسته اظهار کرد منزل متعلق به خودتان است. شاهزاده خانم‌های روسی که با من خویشند و به دیدن شما هم آمده بودند در اینجا هشتند، از شما پذیرایی می‌کنند. این بگفت و خداحافظی کرده رفت و ما هم جناب معین‌الملک در تمام اطاق‌های سفارتخانه گردش کرده، بسیار مزیّن بودند. بعد از آن بیرون آمده به سفارتخانه دولت بهیه انگلیس رفتیم. وزیر مختار انگلیس حاضر نبود

۱- . جعبه و ظرفی که انفیه یعنی نوعی مواد معطر و مخدر در آن می‌ریزند و استفاده آنها از طریق استشمام و بینی است.

۲- هر سه فرزندان مؤلف هستند.

ص: ۲۷۹

و به مجلس کُمیسیون رفته بود. کارْت گذاشتیم و چون دانستیم که سایر سفرا نیز به مجلس کمیسیون رفته‌اند، چند کارت به غوّاص جناب معین‌الملك دادیم به سفارتخانه دولت فرانسه و ایطالیا فرستاد و خودمان با معین‌الملك به کاغذخانه رفتیم. هوا معتدل و مساعد بود، بسیار مُلتذّ شدیم. چون روز یک‌شنبه بود، جمعیت زیادی از مرد و زن درصحرا به طور آزادی حرکت می‌نمودند و آن ازدحام در نهایت انتظام بود.

دوشنبه بیست و هفتم بعد اظ ظهر سفرای دولت متحابّه انگلیس و فرانسه و ایطالیا به دیدن آمدند.

سه‌شنبه بیست و هشتم بعد از ظهر با جناب معین‌الملك و امیرزادگان مجدداً به کاغذخانه رفتیم و بسیار خوش گذشت.

چهارشنبه بیست و نهم در سفارتخانه بسر رفت. عصری در باغچه جلو عمارت سفارتخانه گردش کردیم و از جناب منیربیک پیغام رسید که اعلیحضرت سلطان فردا که پنج‌شنبه است، چهار ساعت از روز گذشته شما و امیرزاده‌ها را احضار کرده‌اند که وداع نموده بروید و کشتی مخصوصی هم از جانب اعلیحضرت سلطان مرحمت و معین شده است که شما را تا پوتی برسانند، ما هم وعده شرفیابی دادیم.

پنج‌شنبه سلخ چهار ساعت و نیم از روز گذشته با جناب معین‌الملك و امیرزاده‌ها به عمارت سلطان رفته، شرفیابی حاصل نمودیم. به قانون سابق التفات و احترام فرمودند و سلیمان‌پاشای، یاور اکرم را که برای مأموریت دارالخلافه انتخاب شده بود در آن مجلس معرفی فرمودند. چون درست برای رفتن حاضر نشده بودم در آن مجلس استدعا کردم که مرخص فرمایند. روز دوشنبه آینده بروم، قبول فرموده مقرّر فرمودند که روز دوشنبه آینده روانه شویم و فرمودند که شاید یک بار دیگر شما را خواسته ملاقات نماییم.

جمعه غرّه جمادی‌الاولی در سفارتخانه بسر بردیم. بعد از ظهر سفیر آلمان آمد؛ با او بهصحبت مشغول شدیم. عصری پیاده گردش کرده در نزدیکی سفارت‌خانه به بابعالی رفتیم. از دربِ رو به مشرق داخل شده، از درب رو به شمال بیرون آمدیم. منشی‌باشی با دو نفر پیشخدمت همراه بودند.

شنبه دوم جناب معین‌الملك قرار دادند، در عمارت یالی ایشان مهمان حاجی

ص: ۲۸۰

نجف‌قلی‌خان قونسول باشیم. امیرزادگان در واپور بزرگ نشسته با اجزای سفارتخانه به یالی رفتند. من و جناب معین‌الملک و محمد میرزا و منشی‌باشی در واپور کوچک مختصِّیِ جناب معین‌الملک که موسوم به موش است، نشستم. قدری که حرکت کردصدای غریب از واپور شنیده می‌شد. جناب معین‌الملک از کپیتان پرسیدند که اینصدا چیست؟ از ترس مواخذه جهتش را پنهان نمود و ضمناً آتش آن را زیادتر کرد که زودتر به منزل برسد و عیب آن ظاهر نشود. نیم ساعت راه به یالی مانده در بحبوحه بوغاز دیگ واپور از تندی آتش و عیبی که داشت شکسته بخار از آن خارج گشته بر سر وصورت نوکرها و اجزا خورده واپور در میان آب به حالت انقلاب افتاد، نه بخار داشت که به قاعده حرکت نماید و نمی‌توانست که پاروزن‌ها حرکت بدهند. تموّج آب آن را به حرکات مختلفه انداخت. همگی به حالت اضطراب افتادیم و نزدیک شد که از تموج آب غرق شود چنانکه یکبار تموج آب، آن را به نزدیکی کنار بوغاز آورده، دوباره قهقرا برگردانید و وقتی که به نزدیکی ساحل رسید. امامقلی پیشخدمت خواست خود را به خشکی برساند، به میان آب افتاد. آدم‌هایی که در کنار بودند، دست او را گرفته فوراً از میان آب بیرون آودند. بعد از آنکه دوباره به بحبوحه بوغاز رسید، اشخاصی که در قایق‌ها بودند این حالت را مشاهده کرده دانستند این واپور عیب کرده است. فوراً خود را از اطراف رسانیده دور واپور را احاطه کردند که حرکت نکند. من و معین‌الملک و اجزا از میان واپور بیرون آمده در قایق‌ها نشسته به طرف یالی رفتیم و از این حادثه ایمن شدیم، بحمدالله بخیر گذشت.

یک‌شنبه سیم عصری از سفارتخانه به مقبره ابی‌ایوب انصاری رفتیم. به مقبره مزبوره از خشکی می‌توان رفت و از راه بوغاز هم می‌روند. از طرف خشکی رفتیم، دو ساعت رفتن و آمدن طول کشید. در پنجاه دقیقه رفتیم و در پنجاه دقیقه با کالسکه برگشتیم. تقریباً بیست دقیقه هم در آنجا مکث نمودیم.

مقبره ابی‌ایوب انصاری

درِ غربی مایل به شمال اسلامبول است.صحنی دارد و بقعه آن بسیار خوب است

ص: ۲۸۱

و سه اصله چنار بزرگ نزدیک به یکدیگر در آنجا غرس کرده‌اند و بقعه آن مشتمل بر رواق طولانی است. بعد از آن در سمت یمین آن، بقعه مربعی است؛ کاشی کاری کرده‌اند، ضریح چوبی دارد و دوازده عدد شمعدان نقره و چند قندیل در آنجا آویخته‌اند. ضریح را سلطان سلیمان خان ثالث در سنه ۱۲۰۸ ساخته است و در سمت یسار بقعه، چاهی است که سه چهار ذرع طناب می‌برد؛ آب آن را به جهت استشفا می‌نوشند، زیرا که ابوایوب انصاری ازصحابه بوده است، در غزوه بدر و احد و خندق و غیره در رکاب مبارک حضرت ختمی مآبصلی الله علیه و آله بوده است و در وقعه جمل و نهروان در خدمت جناب امیرمؤمنان علیه السلام بوده و در نهروان مقدمةالجیش بوده است و در بیعت عقبه نیز حاضر بوده، اسمش خالد است و از بنی‌نجار. در خلافت معاویه در قسطنطنیه رحت نموده؛ در پهلوی مقبره نیز مسجدی است؛ بسیار خوب ساخته‌اند. یک طرفصحن مسجد دیوار بقعه ابی‌ایوب است و سه سمت دیگر ایوان است. دوازده ستون دارد و در وسطصحن مسجد دو اصله چنار بزرگی است و در میان مسجد شش ستون ضحیم است.

اصل بانی سلطان محمد فاتح بوده است و سلطان سلیم خان ثالث در سنه هزار و دویست و پنجاه و یک تزئین و تجدید عمارت کرده است. مهاجرین از زن و مرد در آنجا اجتماع داشتند، از دولت به آنها جیره می‌دادند.

دوشنبه چهارم در سفارتخانه بسر رفت. عصریصرّاف معتبر آمده بعد از آن به بازدید پدر جناب فخری‌بیک رفتیم.

ص:۲۸۲

ص: ۲۸۳

بازگشت به ایران

اشاره

سه‌شنبه پنجم هوا انقلاب داشت. قرار بود حرکت نماییم. شب سه‌شنبه منیربیک با سلیمان‌پاشا که مأمور دارالخلافه است آمدند. منیربیک گفت: فرمایش اعلیحضرت سلطان این است کارهای سلیمان‌پاشا ناتمام است، سه‌شنبه را هم توقف داشته باشید تا کارهای او تمام شود. من هم استطاعت کرده قبول نمودم و سه‌شنبه را ماندم. امروز از جزیره سقز خبر رسید که در دوم این ماه زلزله شدیدی در سمت مغرب آن جزیره واقع شده، سه ربع قصبه و دهات آنجا منهدم گشته است. تمام اهالی آنجا که زیاده از سی‌هزار نفر هستند حیران و سرگردانصحرایی شده‌اند و بی‌آذوقه مانده‌اند. دولت عثمانی به مجرد اطلاع، یک فروند کشتی باطوم‌نام آذوقه و ادویه با پانزده نفر طبیب و جرّاح برای معالجه مجروحین فرستاده، از قراری که خبر رسید ازمیر نیز از جانب دولت فرانسه و انگلیس و عمثانی با کشتی‌ها، آذوقه برای آنها فرستاده‌اند.

چهارشنبه ششم خیال حرکت بود، هوا مختلف شده، دریا طغیان به هم رسانید، کپیتان پیغام داده بود، اگر حرکت را به فردا بیندازید بهتر است. منیربیک نیز تلگرافی کرده که به جهت طغیان دریا حرکت را به تعویق بیندازید. خودم هم حالا- برای ابلاغ فرمایش سلطان می‌آیم. عصری آمد و فرمایش سلطان رساند که امروز هم حرکت ننمایید؛ ما هم

ص: ۲۸۴

قبول کرده نرفتیم. عصر را به باغچه یک نفر از اعیان اسلامبول که در برابر سفارتخانه بود رفته گردش کردیم. باغچه ظریف مطبوعی بود. بعد تکلیف کرده به عمارت رفته قهوه و غلیانیصرف شد. مرد خوش‌رو و متمّولی بود.

پنج‌شنبه هفتم دو ساعت به غروب مانده از سفارتخانه حرکت کرده، به کنار بوغاز و اسکله آمدیم. جناب معین‌الملک و تمام اجزای سفارتخانه به مشایعت آمدند. از جانب اعلی‌حضرت سلطان، واپور مخصوص کوچک آورده بودند که در آن نشسته به کشتی بزرگ برسیم. با جناب معین‌الملک نشسته به کشتی سلطانی رسیدیم. عملجات سلطانی در کشتی حاضر بودند و اسباب مهمانداری و پذیرایی را تا پوتی فراهم آورده بودند. این کشتی موسوم به عزالدین بود. کشتی ظریف خوبی بود. بعد از لحظه‌ای منیربیک و خلیل‌پاشا و سریاور با سلیمان‌پاشا که مأمور طهران است آمدند. سلیمان‌پاشا به پسرش و منشی سفارت دولت علیّه عثمانی که به طهران می‌رفت، ماندند و سایرین خداحافظی کرده رفتند. یک ساعت به غروب مانده واپور در حرکت افتاد. کشتی تندروی است؛ ساعتی پانزده میل حرکت می‌کند، ولی به جهت انقلاب هوا ساعتی ده میل حرکت کرد و در نصف شب یک پرّه چرخ آن عیب کرده بود. کشتی را نیم ساعت نگاه داشتند که پرّه را درست کنند.صداهای عجیب و غریب بسیار مهیب از کشتی می‌آمد که خواب برای راکبین کشتی امکان نداشت. پشّه هم در کشتی فراوان و خیلی اذیت می‌رساندند و همچنین از کثرت اذیت و فراوانی برغوث، الغوث‌الغوث می‌گفتیم و رو به شمال شرقی می‌رفتیم.

مرمره

جمعه هشتم حرکت به جانب مغرب شد و در وقت ظهر از طرف جنوب، ساحل نمودار بود و امروز و امشب هوا ابر بود و ترشح داشت و باد می‌وزید، ولی باد موافق بود نه مخالف؛ از پشت کشتی می‌وزید، حرکت واپور سریع‌تر بود. عصری از محاذات اینه‌بولی که در طرف یمین بود گذشتیم و حرکت رو به مشرق شد.

شنبه نهمصبح از برابر سامسَون گذشتیم و حرکت رو به جنوب شرقی بود و سامسَون در سمت یمین واقع بود. امروز نیز هوا ابر بود و غالباً باد می‌وزید، گاهی موافق و گاهی مخالف بود. عصری از برابر طرابوزان عبور کردیم و لیکن دیده نمی‌شد و امروز به واسطه

ص: ۲۸۵

انقلاب دریا کپیتانصلاح دانست که کشتی را به طرف طرابوزان حرکت بدهد زیرا که هم راه دورتر می‌شد و دیرتر به پوتی می‌رسیدیم و هم احتمال خطر داشت. ما هم از دیدن طرابوزان که چندان لزومی نداشت،صرف نظر کرده، حکم کشتی را مستقیماً به طرف پوتی حرکت بدهند. شب را دریا تلاطمی داشت و چرخ طرف یسار کشتی قدری عیب کرده بود. چهار ساعت از شب رفته کشتی را نگاه داشتند و با طناب و غیره به هر قسم بود وصّالی کرده کشتی را حرکت دادند، ولی خیر خطر داشت.

یک‌شنبه دو ساعت از روز گذشته سه نفر کپتان‌ها در بالای سقف چرخ طرف یمین ایستاده با دوربین به اطراف دریا نگاه می‌کردند. میل بزرگی شکسته به میان پره‌های چرخ افتاده سقف بالای آن را خراب کرد. کپیتان‌ها به پایین افتادند، خداوند رحم کرد که چرخ از حرکت افتاد و کشتی ایستاد و الا اگر در حرکت بود کپتان‌ها را که هادی کشتی بودند متلاشی کرده بود. عمله کشتی به چابکی کپیتان‌ها را بالا کشیده بیرون آوردند. بحمدالله تعالی از تفضلات الهی به هیچ وجه عیب نکرده بودند. چون راه پوتی دورتر از راه باطوم بود و به واسطه طغیان آب و خرابی چرخ کشتی ممکن نبود در آن حالت به سمت پوتی بروند، چنینصلا دانستند که اقرب طرق را طی کرده به باطَوم بروند. کپیتان‌ها به چستی و چابکی کشتی را تا نزدیک باطَوم رسانیده لنگر انداختند و مشغول ساختن چرخ‌های کشتی شدند. تا دو ساعت به غروب مانده با نجّار و آهنگری که داشتند چرخ‌ها و سقف آن را ساختند، ولی چون دریا تلاطم و انقلابی داشت و هوا ابر و بارندگی بود، حرکت راصلاح ندانستند و وقت را مساعد ندیدند. در این اثنا از باطوم فتحعلی‌خان ایروانی مهندس که نوکر دولت روس و مقیم باطوم است باصاحب منصب دیگر به کشتی آمده استفسار کردند که اگر به شهر باطوم خواهید آمد، قایق حاضر کنم جواب گفتم، احتمال آمدن دارد؛ هر وقت خواستیم بیاییم قایق کشتی خودمان حاضر است. بعد شهبندر عثمانی که در باطوم بود آمده خبر کرد که حاکم آنجا با اجزای خود به دیدن می‌آید. پنج ساعت از روز گذشته آمده دیدن کردند و رفتند. همه با لباس‌های رسمی آمده بودند. بعد از رفتن آنها قونسول فرانسه با لباس رسمی آمد و زود رفت. خلاصه امروز را خداوند عالم به ساکنین کشتی ترحم فرمود که از این حادثه خرابی چرخ کشتی با حالت طغیان دریا آسیب

ص: ۲۸۶

و خطری نرسید و الحق کپیتان‌ها هم کمال چابکی و استادی را در این مقدمه بکار بردند؛ آنها را خواسته مهربانی نمودم.

درصفت باطَوم است

باطوم بندر کوچکی است؛ لنگرگاه خوب دارد. در یسار آن، رودخانه چوروق است و تا باطوم پنج میل است، میان ارض روم و باطوم است و در یمین، رودخانه چولوک که حدّ و سدّ عثمانی و روس است و مابین پوتی و باطوم واقع است و تا باطوم ده میل است و از باطوم تا پوتی سی و دو میل است. شهر باطوم آبادی زیادی داشت وصحرای آن سبز و خرم و اشجار زیاد نمودار بود. دو کشتی دودی بزرگ با کشتی‌های کوچک، در کنار اسکله لنگر انداخته بودند. یک کشتی بزرگ را به اسکله وصل کرده بارگیری می‌کردند.

شهر مزبور ملک عثمانی بود، در این جنگِ روس و عثمانی، به دولت روس انتقال یافت؛ اکنون در دست روس‌ها است. اسباب آبادی آن را از هر جهت فراهم آورده‌اند.

مسلمان‌هایی که در آنجا بوده‌اند، به مرور مهاجرت کرده‌اند و تا پنج سال روس‌ها به آنها مهلت داده‌اند، سه سال آن گذشته، دو سال دیگر باقی است. بعد از دو سال، هر کس بماند داخل در تحت احکام و قوانین رعیتی روس خواهد بود و مانند رعیت خود، با آنها رفتار خواهند کرد. و این کشتی سلطانی که ما را آورده است در مراجعت هر قدر از مهاجرین را که بروند خواهد برد. بالجمله امروز بنا بود به تماشای شهر باطوم برویم و از حاکم هم بازدید بکنیم. آنها سوار و سرباز نظامی حاضر کرده بودند؛ چون هوا ابر و مساعدت نداشت و همچنین حالت خودم هم اقتضای رفتن به آنجا نداشت و کسالت داشتم، لهذا نرفتم.

دوشنبه یازدهم به واسطه انقلاب هوا و طغیان دریا، در نزدیکی باطوم اقامت شد. قدری درد دل عارض گشت؛ به امساک و جزئی مداوا تخفیف حاصل نمود. عصری به بازدید حاکم باطوم رفتیم. کنار اسکله درشکه آوردند و اهل نظام‌صف کشیده، خودش به استقبال آمد. به منزل او رسیدیم، قدری‌صحبت داشتیم. زنش هم حاضر بود، چای و پورتقال و مربّای زرشک‌صرف شد. طفلی داشت نزد ما آورد، به او مهربانی کرده، مراجعت نمودیم.

ص: ۲۸۷

لنگرگاه پوتی

سه‌شنبه دوازدهم دو ساعت از دسته گذشته به لنگرگاه پوتی رسیدیم. عریضه به حضور سلطان، در رضامندی از کپیتان و عمله‌جات نوشته به آنها دادیم و از واپور سلطانی پایین آمده در قایق نشسته، در نیم ساعت به اسکله پوتی و به کشتی روس رفتیم. لنگرگاه پوتی بسیار بد است، غالباً در تلاطم و انقلاب است و کشتی را از آنجا که لنگر انداخته‌اند نمی‌توانند بیشتر بیاورند؛ به آن جهت کشتی دیگری که کوچک‌تر باشد، از جانب روس‌ها از پوتی آورده‌اند و از رودخانه گذرانده تا مسافت نیم ساعت در دریا نگاه می‌دارند تا سکنه و احمال و اثقال کشتی بزرگ را که لنگر انداخته‌اند، با قایق‌ها از آن کشتی به این کشتی حمل و نقل شوند و غالباً طوری می‌شود که حمل و نقل هم اشکال به هم رسانیده به خطر می‌افتند. و شب‌ها از احتیاط، کشتی را در لنگرگاه پوتی و دهنه رودخانه حرکت نمی‌دهند. امروز که ما آمدیم، بحمدالله تلاطم دریا کم بود؛ خودمان و اسباب‌ها بی‌آسیب و خطر به کشتی روس آمدیم. وقتی که به آنجا رسیدیم، چهار ساعت به غروب مانده بود. میرزا مصطفی منسوب میرزا فتحلی آخوندوف را که زبان فارسی می‌داند، پنج روز پنش، از تفلیس برای پذیرایی ما فرستاده بودند، با رئیس سفاین و ناظر فنرها و قونسول پوتی که از رامنه ایروان است، با البسه رسمیه، به اتفاق سیدعلی عامل حاجی محمدحسن امین‌الضرب که به پطرزبورغ می‌رفت، در کشتی حاضر بودند، تبریک ورود گفتند، به آنها اظهار مهربانی کردم. کشتی به حرکت افتاد. نیم ساعت در دریا حرکت کردیم؛ بعد از آن داخل رودخانه ریون شدیم. تا جایی که مصب رودخانه به دریا است، رنگ آب رودخانه گِل‌آلود است و رنگ آب دریا کبود و از یکدیگر امتیاز دارند. به اسکله که رسیدیم، یک فوج سرباز در کنار اسکله حاضر کرده بودند. حاکم پوتی با رئیس نظمیه و سرهنگ و نایب فوج و رئیس و ناظر گمرک و رئیس باشبرد با البسه رسمیه در کنار اسکله ایستاده بودند؛ احترامات به جا آوردند. ما هم تعارفات به جا آوردیم و از میان فوج گذشتیم. دو نفر پیش آمده به زبان روسی راپورت دادند که ما مأمور به خدمت شما هستیم؛ ما هم جواب مناسب دادیم. حاکم پوتی و تمامصاحب‌منصبان پوتی به جهت عزای امپراطور تور مشکی بر بازوی خود بسته و همچنین روی نشان سردوش خودشان نیز کشیده

ص: ۲۸۸

بودند. حالت عزاداری آنها خیلی اثر می‌نمود. بالجمله درشکه‌های متعدده حاضر کرده بودند؛ خودمان با اجزا، به اتفاق سلیمان‌پاشا و همراهان او به طرف قونسولخانه دولت علیّه ایران رفتیم. حاکم پوتی و تمامصاحب‌منصب‌ها و مستقبلین تا آنجا آمده قدری نزد ما نشسته رفتند. سید علی ماند. از او بعضی احوالات پرسیدیم، سید حراف سخنوری بود.

در بیانصفت رودخانه رِیَونْ

رودخانه عظیمی است و از کوتایس که یکی از شهرهای راه تفلیس است تا به پوتی می‌آید. آب رودخانه قودی‌ریله که آن هم از رودخانه‌های راه تفلیس است، با آب سایر رودخانه‌ها بر آن داخل شده و در نزدیکی پوتی دو شعبه می‌شود و به دریا می‌ریزد. و آب این رودخانه همیشه گل‌آلود است و طغیان دارد و اطراف آن در پوتی جنگل است و در دو طرف رودخانه مانند خانه‌های رشت و مازندران خانه ساخته‌اند. عمارت یمین بیشتر از عمارت یسار است و در سمت یسار مناره‌ای است که سی و شش ذرع ارتفاع دارد. فنری بر بالای آن گذارده‌اند که شب‌ها به جهت هدایت سفاین روشنی می‌نمایند و تا بیست میل انگلیسی از دریا نمودار است و اگر هواصاف و مهتاب باشد، از باطوم هم نمودار می‌شود. و در اطراف فنر چند عمارت است و چوبی هم در طرف آن نصب کرده‌اند و بیرق‌های چهار دولت را بر آن آویخته‌اند که هر کشتی از دور می‌آید با بیرق آن موازنه کرده بدانند که کشتی کدام دولت می‌آید تا آنکه به تکلیفات خود رفتار نمایند.

بندر پوتی

پوتی بندر معموری است. کارخانه‌ها و کلیسیاها دارد؛ از جمله کلیسیای روس‌ها است که اشکال حضرت عیسی و حواریین را خوب کشیده‌اند. جمعیت مختلفه از چرکس و لزگی و گرجی و داغستانی و مسلمان و باش آجق فرنگی در آنجا است، ولی هوای آنجا خیلی رطوبت دارد، رطوبتش از گیلان هم زیادتر است و کوچه‌ها غالباً گل است و در میان آبادی، خیابانی است دو طرف آن سبز و خرم است و در نزدیکی اسکله، باغی است؛ در سرداب آن ساعت بزرگ نصب کرده‌اند. از اسلامبول تا پُوتی به خط مستقیم پانصد

ص: ۲۸۹

و هشتاد میل انگلیسی است و به حرکت از سواحل دورتر می‌شود و از باطوم تا پُوتی حرکت رو به شمال است. بالجمله چهار ساعت از شب رفته، بعد ازصرف شام به اتفاق سلیمان‌پاشا با اجزا و اتباع از قونسولخانه بیرون آمده در درشکه نشسته به طرف شُمَندُفِر رفتیم. میان راه شُمَندُفِر و بندر پُوتی، رودخانه ریون واقع است. پل آهنی بسیار خوبی بر روی آن ساخته‌اند، سیصد و چهل و پنج قدم طول آن است و در وسط پل، در دو طرف، دو عقاب دو سر نصب کرده‌اند. از قرار مذکور، چهارصد و پنجاه هزار منات خرج این پُل شده است؛ هر منات سه هزار و پانصد دینار پول ایران است و در این پل از سواره و پیاده که عبور می‌نمایند، نفری یک کاپاک می‌گیرند و کاپاک پول سیاه است،صد عدد آن یک منات است. بالاخره از پل مزبور عبور کرده به شُمَندُفِر رسیدیم و شُمَندُفِر رو به طرف مشرق حرکت نمود.

راه تفلیس

از پوتی تا تفلیس سیصد وِرس است و هر وِرسی به ذرع بزّازی عراقی، یک هزار و سی و دو ذرع و سه چارک است، زیرا که هر وِرسی پانصد ساجن است و هر ساجنی سه ذرع روسی و ذرع روسی مُساوی نیم ذرع و سه گره عراقی است. در راه پوتی تا تفلیس چهار رودخانه است، یکی رودخانه ریون، دوم رودخانه قُودی‌ریله که آب آن، نانچه در سابق ذکر شد، به رودخانه ریَون می‌ریزد. سیم رودخانه سردله است که از جبال شمالی می‌آید و آب آن هم به رودخانه قودی‌ریله می‌ریزد. چهارم رودخانه پی‌جی توبْن است و شش پل آهنین در این راه است که بعضی ممتدّ است و پاره‌ای امتدادشان کمتر است. رودخانه رِیَوْن و رودخانه قودی‌ریله و سردله، سه پل آهنین دارند. رودخانه پی‌جی‌توبن هم در یکدیگر ملحق می‌شوند. بزرگ آنها سَنْگا است. و دو شهر در این راهست که از سایر آبادی‌ها معتبرترند. اول شهر کوتایس است. دوم شهر کوری است که شهر زیبایی است؛ قلعه‌ای در بالای تپه ساخته‌اند؛ بعضی گویند، وُلات گرجستان ساخته‌اند و پاره‌ای گویند نادرشاه بعد از آنکه تفلیس را گرفت، این نقطه را دروازه گرجستان دانست، این قلعه را بنا

ص: ۲۹۰

کرد. و کلیسیایی هم در این شهر است؛ محض دلربایی مردم، به کلیسیا رفته نماز خواند و هزار تومان جواهر انفاق کرد، والعهدهٔ علی الراوی. پل جوبی هم در این آبادی است که شش چشمه دارد و در نزدیکی گوری، در دامنه کوه یسار، قلعه‌ای است آن را اوْپ‌لی سیخَه نامند. خانه‌ها را از کوه تراشیده‌اند مانند مغارات است. رودخانه کُر از پهلوی آن می‌گذرد و از بالای کوه برای برداشتن آب، راهی ساخته‌اند، خراب است. و در راه تفلیس سه تونل است که در هر جا کوه بوده شکافته‌اند و از میان آن می‌گذرند. تونل دوم امتدادش زیادتر از تونل اول است و مانند سیم، امتدادش افزون‌تر از دوم است. و غیر از تفلیس شانزده استاسْیَون در این راهست که در آنها مکث می‌نمایند، اقل زمان مکث سه دقیقه و اکثر آن یک ربع و اسامی آنها به لغت گرجی از این قرار است: اول چیلاوید است که از پوتی تا آنجا چهارده ورس است. دوم سواقی است که عوام نوِشْناك گویند؛ تا آنجا سی و پنج وِرس است. سیم سامْتِریدی است که تا آنجا شصت و یک ورس است. چهارم شهر کوتایس است که تا آنجا نود وِرس است. پنجم قودی‌ریله است که ده معتبری است، بازار دارد و تا آنجاصد و هیجده ورس است. ششم بله کوری است که تا آنجاصد و نه وِرس است. هشتم سورام است، قریه‌ای است در سمت یسار، در دامنه کوه، قلعه سنگی بالای تپه ساخته‌اند، خراب است. منزل مهندسین راه‌آهن است. از گردنه پی‌جی‌توبن تا تفلیس، در تحت اختیار ایالت تفلیس است که سورام هم جزو ایالت است. همه کوهسار و جنگل است، اشجار آزاد دارد و تا سورامصد و هفتاد و سه وِرس است. نهم منحائیلو است. کارخانه خوبی برای تهیه راه‌آهن ساخته‌اند و تا آنجاصد و هفتاد و هفت ورس است. دهم قارلی است و تا آنجا دویست و یک وِرس است. یازدهم کوری است و تا به آنجا دویست و هیجده وِرس است. دوازدهم کراخالی است و تا آنجا دویست و سی و دو وِرس است. سیزدهم قصپی است و تا آنجا دویست و چهل و چهار وَرس است.

چهاردهم قسانقه است و تا آنجا دویست و پنجاه و هشت وِرس است. پانزدهم مِخِط است و تا به آنجا دویست و شصت و نه ورس است. شانزدهم اوچلی است و تا به آنجا دویست و هفتاد و نه ورس است؛ و تا تفلیس دویست و هشتاد و دو وِرس

ص: ۲۹۱

است. بـالجمله از پوتی تا تفلیس تمامصـحراها سبز و خرم است، با زراعت است، یا اشـجار جنگلی و در این فصل شـکوفه‌های الوان دیده شد و دو طرف راه، غالباً آبادی است.

الحق این راه خیلی باصـفا است و در راه‌آهن، علاوه بر لوازمی که مخصوص راه‌آهن است و سابقـاً ذکر شـده است علم سـبز و علم قرمز و علم قلمز و سیاه به مستحفظین راه داده‌اند؛ اگر علم سبز را بلند کرد، علامت آن است که راه بی‌عیب است و اگر علم قرمز را بلنـد نمایـد، علامت آن است که راه احتیاط دارد، به آرامی باید رفت و اگر علم قرمز و سیاه را بلند نماید، علامت آن است که راه خراب است و نبایـد رفت. و شب‌هـا فانوس‌هایی که شـیشه‌های آن‌ها به همان رنگ و علامت است دارنـد. سـیم تلگراف نیز یمیناً و یسـاراً تا تفلیس امتـداد دارد. از کوه سورام که می‌گذرنـد هوای آن حـدود گرمسـیر است. کوه مِکرل که در شـمال و مشـرق پوتی است، اغلب اوقات حتی در تابستان برف دارد. قفقازیه در ماوراء آن واقع است.

چهارشـنبه سـیزدهم هوا ابر بود و طراوتی داشت. در وقت نهار به استاسـیون مین‌ئیلو رسـیدیم. گویند آنجا را مینی‌ئیل برادر امپراطور ساخته است. استاسیون منقّح خوبی است. اتباع در آنجا نهارصرف کردند. هر چه به تفلیس نزدیک می‌شدیم، رودخانه کُر گاهی در یسار راه نمودار می‌شد و گاهی در یمین راه هویدا می‌گردید.

رودخانه کُر

قدما این رودخانه را رودخانه کیخسـروی نامیدند و در وجه تسـمیه‌اش می‌گفتند که کیخسرو در طفولیت به این رودخانه افتاده غرق نشده است و چون یونانیان کیخسرو را سروس می‌گفتند، این رودخانه را هم رود سروسْ می‌نامیدند. گویند این رودخانه فاصله میان آذربایجان و ارّان است و بعضـی گوینـد، ابتـدای نهر آن از خاک ارمنیّه است، از دامنه کوه بلنـدی جاری است که در طرف شـمال کوه طـاوْر واقع است؛ و برخی به این عبـارت گوینـد: ابتـدای این نهر دره کوه باب‌الا‌بواب است، یـا کوه‌هـای قفقاز و جریان آن از جنوب به شـمال و به دریای خزر می‌ریزد، چنانکهصاحب تقویم‌البُلـدان می‌نویسد: نَهر الکر الذّی بارّان اوَّلهُ جبل‌الابواب. در هر حال رودخانه‌ای است بی‌منفعت در

ص: ۲۹۲

گودی واقع شده است، به زراعت نمی‌شیند و در کنار کر، در میان جنگل‌ها، درّاج «(۱)» فراوان است و عمق آن به اندازه‌ای است که با اسب نمی‌توان عبور کرد.

بالجمله دو ساعت به غروب مانده وارد آخر شُمَندُفِر شدیم. مقرّب‌الخاقان جنرال قونسول با گُوْرِناطُورْ وصاحب‌منصب نظام و مأمور وزارت خارجه و رئیس پولیس و عمله پولیس و قزاق‌ها باصاحب‌منصب‌ها تا به آنجا به استقبال آمده بودند. تجار و کسبه ایرانی نیز اجتماع کرده در آنجا حاضر بودند. با اجزای حکومت و اتباع سوار شده به طرف قونسولخانه رفتیم. من و گورناطور در یک درشکه مخصوص نشستیم؛ سایرین در درشکه‌های دیگر نشستند. با کمال احترامات ما را به قونسولخانه ایران بردند. بعد ازصرف چای خداحافظی کرده رفتند. عمله‌جات را در میان شهر، در سرای اعجام منزل دادیم، خودمان و امیرزادگان و سلیمان‌پاشا در قونسولخانه توقّف نمودیم. قونسولخانه مشرف بر شهر است و در بلندی واقع است؛ چندان وسعتی نداشت، ولی جنرال قونسول مزیّن و منقّع نگاهداشته و در ورود ما نواب جالینش حاضر نبود و از تفلیس خدمت اعلیحضرت امپراطور جدید رفته بودند؛ پسر ایشان در تفلیس بود.

پنج‌شنبه چهارم پسر نواب جانشین که معاون و نایب پدرشان است، با اشتاراسیل اشکی که رئیس اهل قلم و بسیار محترم است و دو جنرال،صبح با لباس رسمی به دیدن آمدند.

احترامات لازمه نسبت به آنها بجا آوردم. قدریصحبت داشته رفتند. چهار ساعت از ظهر گذشته خودم با جنرال قونسول به بازدید آنها رفتیم. در درب عمارتشان قراول‌ها و قزاق‌ها و سایر اجزا حاضر بودند، احترامات بجا آوردند، داخل عمارت شدیم. خود پسر نواب معزّی‌الیه تا درب اطاق به استقبال آمدند. رفته نشستهصحبت داشته معاودت نمودیم. چون امروز درضمنصحبت مذکور داشتند، راه‌آهنی که تا بادکوبه می‌سازند ناتمام است و نمی‌توان رفت و دریای خزر نیز انقلابی دارد، خیالم از رفتن به طرف انزلی منصرف شده راه آذربایجان را ترجیح دادیم و خدمت حضرت اشرف والا نایب‌السلطنه- روحی‌فداه- تلکرافاً عرض کردم که به میرزا محسن بفرمایند مال‌ها را از راه آذربایجان

۱- مرغی است رنگین که در فارسی به آن جرب و پوپ می گویند.

ص: ۲۹۳

روانه کنند و به جناب جلالتماب علاءالدوله امیرنظام نیز تلگراف کردم که مال سواری و قاطر در جلفا حاضر کنند. از شاهنشاهزاده اعظم و جناب معزی‌الیه جواب رسید که همینطور که زحمت دادم قبول نمودند. قریب دو ماه بود که در تفلیس باران نباریده بود.

در این چند روز اتصالًا می‌بارید. حیدرقلی میرزا پسر نوّاب بهمن میرزا که در تفلیس سلطان فوج است به دیدن آمد. مهربانی به او کردم، رفت. زبان روسی را خوب می‌دانست، کلاه روسی در سر داشت.

جمعه پانزدهم چون میرزا محمودخان قونسول را جناب سپهسالار اعظم که مأمور پطرزبورغ شده بودند احضار کرده بودند که به ایشان ملحق شود، لهذا با کمال معذرت وداع کرده رفت و اجزای خود را در قونسولخانه برای پذیرایی ما گذاشت. بعد از یک ساعت با امیرزادگان به حمام رفته، استحمامی به عمل آورد. دو ساعت از ظهر رفته با میرزا رضای مترجم به بازدید نایب جانشین رفتیم و از آنجا به بازدید اشتاراسیل اسکی رفتیم و با او بهصحبت پرداختیم. دو نفر پسر خود را که نه ساله و شش ساله بودند نزد ما آورد، با آنها مهربانی کردم و بعد از انقضای مجلس معاودت نمودم.

شنبه شانزدهم بعد از نهار به جبّه‌خانه رفته، توپ‌هایی که در آنجا گذارده بودند تماشا نمودم. توپی در آنجا بود که لوله و چرخ آن از یکدیگر جدا می‌شد و با یک مال، آن را حمل می‌کنند. بسیار توپ ظریف خوبی بود؛ پس از آن چند دستگاه در آنجا دیدم که به یک حرکت بخار ماشین، که قوت بیست و پنج اسب داشت محرک می‌شدند. در بعضی دستگاه لوله تفنگ سوراخ می‌نمودند و در برخی چوب می‌بریدند. بعد از آن به بیوتات فوقانی رفته دستگاه تفنگ‌سازی را ملاحظه نمودیم. بسیار خوب می‌ساختند. بعد از آن از بیوتان فوقانی به زیر آمده به جبّه‌خانه دیگر که نزدیک به این جبّه‌خانه بود رفتیم. در یک اطاق شصت و پنج‌هزار تفنگ مُرتّباً منظماً انبار کرده بودند و بیرق‌های کهنه را هم که در اسفار مستعمل شده‌اند در آنجا آویخته بودند. جنرال اشتاراسیل اسکی هم هراه بود.

پس از آن به اطاقی رفتیم که تفنگ‌های کارروس که برای سوار ساخته‌اند گذارده‌اند.

آنها را هم تماشا کردیم، بسیار خوب تفنگ‌هایی هستند و به کار سوار می‌خورند. چهار قبضه از تفنگ‌های مزبور برای ما و امیرزادگان تعارف فرستادند. بعد از آن بیرون آمده درصحن

ص: ۲۹۴

جبّه ماشنی دیدیم که آب را به مرتبه اعلا- برای خاموش کردن حریق می‌رساند. قدری آب را به مناره مرتفعی که در آنجا بود رساندند. تماشا کردیم. بعد از معاودت به منزل نمودیم.

یک‌شنبه هفدهم بنای حرکت گذاردیم. چون اسب‌های دُرغه و تیران‌تاش و عراده و فَرغون که از تفلیس تا جلفا حرکت می‌نمایند و مسافر احمال و اثقال را حمل می‌کنند، آنقدرها در منازل نبود که جمعیت ما در یک روز حرکت بدهد، لهذا این جمعیت را سه دسته کردیم که هر دسته به فاصله یک روز حرکت نمایند. منشی‌باشی و حکیم‌باشی و مترجم سفیر کبیر با آدم سلیمان‌پاشا و یک نفر فراشخلوت و شربت‌دار را روز یک‌شنبه روانه کردیم که روز دیگر خودمان برویم و بعد از ما، فرزندی سلیمان میرزا با بعضی اتباع بروند. امروز منشی باشی و حکیم باشی و غیرا رفتند، ما و سایر اجزا ماندیم که فردا یا پس‌فردا به تدریج برویم. امروز هم در قونسولخانه بسر بردیم و هوا هم ابر بود و ازصبح تا نزدیک عصر چند ساعت باران زیادی بارید و طرف عصر هواصاف شده خیلی باصفا و طراوت گردید.

وصف تفلیس

تفلیس در عهد خلافت عثمان بن عفّان به دست لشکر اسلام فتح شده است. شاه شهید آقا محمدخان میرور- طاب ثراه- نیز در سنه ۱۲۱۰ با والی گرجستان جنگ کرده شکست دادند و از کوهی که در جنوبی شهر تفلیس است بر شهر حمله آورده، تفلیس را قتل و غارت کردند. و وقتی که شاه شهید به عزم تفلیس می‌رفتند، والی گرجستانی لشکر فرستاده بودند. شاه شهید در میان دره طولانی و عمیق که در یاغلوجه است، پنهان شده بودند، از آنجا حمله‌آور شده آمدند و شهر را تاختند وصفت یاغلوجه در موقعش بیان خواهد شد. گویند، لفظ «گشایش تفلیس» تاریخ این قضیه است، ولی یکسال زیاد است و در تاریخ، یکسال کم و زیاد چندان عیب نباشد. و این شهر در دامنه کوه واقع است و طول شهر از کوه جنوبی به کوه شمالی است. کوه جنوبی بسیار بلند و سخت است. در فراز آن علامت برج و باره قدیم است که وُلات گرجستان داشته‌اند و در میان شهر نیز از طرف جنوب، آثار برج و باره و دیوار قدیم است که از سنگ و گچ ساخته‌اند و کلیسیایی

ص: ۲۹۵

در دامنه کوه جنوبی است و به اسم شیخصنعان معروف است و گویند قبر او در آنجا است. کوه شمالی نیز مرتفع است و مشرف به شهر می‌باشد و در دامنه آن قورخانه و جبّه‌خانه و توپخانه ساخته‌اند. آبادی طرف جنوبی شهر افزون‌تر از آبادی طرف شمالی است. عمارات و بازارهای مرغوب در طرف جنوب ساخته‌اند. قونسولخانه ایران هم در آنجا است. بالجمله شهر تفلیس منقسم به دو قسمت است، جدید و قدیم و رودخانه کر از وسط شهر می‌گذرد. پل آهنین بر روی آن ساخته‌اند. شهر جدید در سمت جنوب است و محلّه فرنگی‌ها است. عمارات جانشین هم در آنجا است. کوچه‌های آن راست و لطیف و عریض است. شصت قدم عرض آنها است. هفت کاروان‌سرا و دو مسجد در شهر جدید است. ابنیه عالیه از مریضخانه و غیره دارد و شهر قدیم در طرف شمال است.

کوچه‌های تنگ و کثیف دارد و چهارده کلیسیا دارد. شش کلیسیا مخصوص گرجی‌ها است و باقی مال ارمنی‌ها و باغ وسیعی در تفلیس می‌باشد که سابقاً باغ مرحوم میرفتاح بوده است. در بازار تفلیس از گروه مختلفه می‌نشینند. ایرانی هم زیاد است که تجارت می‌نمایند. از قرار مذکور از تعدیات مصون هستند. جمعیت این شهر را پنجاه‌هزار و شصت و پنج‌هزار وصد و یک‌هزار هم گفته‌اند، گُرجی و روسی و کاتولیک و داغستانی و آلمانی و ارمنی و مسلمان هستند. و در تفلیس و سرحدّاتش، ده‌هزار قشون است. هوای تفلیس خوب نیست. مستعد امراض وبایی است. در تابستان و پاییز بسیار گرم می‌شود و از مختصات شهر تفلیس این است که در دامنه کوه جنوبی، هفت چشمه آب گرم است که از آن مجرایی به حمّامات شهر ساخته‌اند. آب حمّام‌های شهر تماماً از آن چشمه‌ها است، بدن را نرم می‌کند و بوی گوگرد ندارد. لفظ تفلیس به زبان گرجی تپلیس است، یعنی مکان آب گرم؛ و قله کوه قاف از شهر پیداست. کوه مرتفعی است، همیشه مملو از برف است. روس‌ها راه عراده ساخته‌اند که حالا با کالسکه به آن طرف کوه می‌روند. شهر دُلاد قفقاز آن طرف کوه است. از تفلیس تا پطرزبورغ دوهزار و سیصد و هشتاد ذرع است و در هزار ذرعی جنوب شرقی، دریای سیاه واقع است، پل اول یک چشم دارد و در آنجا رودخانه کُر دو شعبه شده، میان آن جزیره گشته، دکاکین ساخته‌اند. پُل دوم شش چشمه

ص: ۲۹۶

دارد و آن را جانشین قدیم که دوازده سال حکمران قفقازیّه بوده ساخته است. شکل آن «(۱)» را از مفرغ ریخته، در دستش دوربین است. هشت عراده توپ عثمانی را زنجیر نموده، در دور شکل او، وارونه گذاشته‌اند. دهانه توپ‌ها بر زمین است و این هیکل و شکل در برابر پل است. و این جانشین در تفلیس آبادی‌ها نموده است. مردم از او راضی بوده‌اند و اسمش پرنس ورانْسوف بوده است.

دوشنبه هیجدهم خودمان و امیرزادگان و جناب حاجی ملاباقر واعظ و ناظر و آبدار و قهوه‌چی و آشپز و غیره روانه شدیم. از تفلیس تا جلفا که کنار رود ارس است، چهارصد و چهل و یک ورس و سه ربع است و بیست و هشت چاپارخانه دارد و فاصله چارپارخانه‌ها کمتر از ده ورس و بیشتر از بیست و چهار ورس نباشد؛ هر اسبی را در هر ورسی سه کاپاك می‌گیرند و در هر چاپارخانه، کمتر از ده اسب و زیادتر از بیست اسب نیست و عراده و دُرغه در هرجا شش هفت عدد هست و این راه را تا ایروان شوسه کرده‌اند وصاف و مسطح نموده‌اند و پل‌های بزرگ و کوچك در هر جا لازم بوده است، بنا نهاده‌اند که دُرغه و عراده بگذرد. و در هر پستخانه، دو اطاق با میز وصندلی و آئینه بنا کرده‌اند وصفای این راه مستغنی از شرح و بیان است. همه جا اطراف راه سبز و خرم است و رودخانه جاری است، خاصه راهی که به دلیجان می‌روند، درّه بسیار باصفایی است و کوه‌ها تماماً مشجرند و در همه جا سبزه و گیاه و لیکن در هنگام بارندگی بسیار بد می‌شود و به آنازه‌ای گل می‌شود که در نهایت عسرت عبور می‌کنند.

پستخانه‌های راه تفلیس

در خاك تفلیس پنج پستخانه است، اول در شهر تفلیس است. از آنجا ده ورس و نیم طی کرده به قریه سوقانلو می‌رسند. پستخانه دوم را در آنجا ساخته‌اند؛ رود کُر از کنار آن می‌گذرد. در طرف یمین آن کوهی است که تا تفلیس امتداد دارد. اغلبِ آن را تراشیده‌اند و این کوه از جنوب به شمال امتداد دارد و در کوهسار آن، قله مخروطی است، بر فراز آن کلیسیا است به تِلِت معروف است. اهالی تفلیس سالی یك‌بار به آنجا می‌روند و سه خانوار

۱- ظاهراً: او را

ص: ۲۹۷

از خدمه کلیسیا در اطراف آن سُکنی دارند و در میان آن کوه، در میان دره، آبادی و باغات است، چون مواجه چاپارخانه کوه است، کلیسیا نمودار نیست. و از سوقانلو دوازده ورس که طی نمایند پستخانه یاغلوجه است که چاپارخانه سیم است ولی آب ندارد، باید یک ورس طی کرده از کُر بیاورند. فضای یاغلوجه آبادی زیاد دارد ولی اشجار غرس نمی‌نمایند، چندین ورس دره‌ماهور دارد و در وسط دره‌ماهور قراولخانه ساخته‌اند؛ آن قراولخانه نیز آب ندارد. از رودخانه کُر می‌آورند و تا رودخانه، هفت ورس مسافت است. در آنجا هر چه چاه بکنند آبش شور است و در میان تپه‌ماهور، دره طولانی عمیق است که آن را شاه کزْلِنِن نامند، همان دره است که آقا محمدشاه شهید- طاب ثراه- در فتح تفلیس در آنجا پنهان شده بودند. نکته ساختن قراولخانه هم در آن تپه‌ماهور گویا همین است که بعدها کسی در آن حدود بُسقو نکند. و بعد از تپه‌ماهور تا ده ورس به آخر منزل مانده، خیابانی است که رو به جنوب امتداد دارد و ده ذرع عرض آن است. آب کُر از راه دور می‌شود و در هر جا، در دوره یاغلوجه می‌گردد. از یاغلوجه بیست و دو ورس که طی می‌نمایند پستخانه آلْکِت نمودار می‌شود که پستخانه چهارم است. چاپارخانه آب ندارد، باید مسافتی طی کرده از رودخانه بیاورند. بر مسلمین بد می‌گذرد.

رودخانه‌ای که در نزدیکی آن است، قنطره‌ای از سنگ بر روی آن ساخته‌اند که یک چشمه دارد و رودخانه از جنوبی چاپارخانه می‌گذرد. از آلْکِت بیست ورس که می‌گذرند، قریه‌صلاحلو نمودار می‌شود که پستخانه پنجم در آنجا است. قریه معتبری است، هشتصد خانوار رعیت دارد، چاپارخانه هم در نزدیکی این قریه واقع است.

رودخانه کُر از کنار چاپارخانه می‌گذرد وصحرایصلاحلو تماماً بیشه است که آن را قرایازی گویند. انواع حیوانات از مرال و خرس و آهو و غیره در آنجا یافت می‌شود و این بیشه را از طرف دولت قوروق کرده‌اند. ابتدای آن از یاغلوجه است و انتهای آن قراولخانه مینکه‌چور است. رودخانه کُر در همه جا پیدا است؛ گاهی به قدر دوهزار قدم دور می‌شود و گاهی دویست قدم نزدیک. ده ورس بهصلاحلو مانده قریه سخلو است.

قبرستان طایفه سخلو هفت ورس دورتر از قریه سِخلو است. نزدیک قبرستان رودخانه خرام است. از سِنق‌کرپی می‌گذرد؛ سِنق‌کرپی به ترکی به معنی پل شکسته است. یک پایه از پل سابق باقی است که

ص: ۲۹۸

شکسته است. دوباره پل دیگر بنا نهاده‌اند و همه را از سنگ و آجر ساخته‌اند و سه چشمه دارد و معلوم نیست که در چه عهد بنا کرده‌اند. اطراف رودخانه بیشه است. در سنق کرپی چوب گذارده‌اند که بلند می‌نمایند و از مواشی سوار هر یک نه کاپاک می‌گیرند. مجرای این رودخانه از قرار مذکور از بلوکات بزچلّو است.

چاپارخانه‌های محل قزاق گنجه

در محال قزاق گنجه شش چاپارخانه است. اول روزارْخْ است که ازصلاحلو تا آنجا سیزده ورس است. چاپارخانه آن قابل نیست، دو سه ورس به آنجا مانده تپه‌ماهور کوچکی است. دوم آق‌استفا است. بازار و آبادی مختصر دارد. چاپارخانه از آبادی دور است. رودخانه بزرگی است که بلوک قزاق تماماً از آن مشروب می‌شود. پل آهنین محکمی در آنجا ساخته‌اند؛ گویند شصت‌هزار منات خرج آن شده است. هفت زوج پایه آهنین در یک سمت دارد و هفت زوج هم در سمت دیگر. در اول پل قراولخانه خوبی برای محاسب و مستحفظ پل ساخته‌اند. از هر اسبی نه کاپاک می‌گیرند و در آق‌استفا بنای آبادی گذاشته‌اند و تلگرافخانه‌ها ساخته‌اند. تلگراف در این راه دو شعبه است، تیر آهنین متعلق به دولت انگلیس و تیر چوبی متعلق به دولت روس است. سیم اوزان‌تلی است که آن را چقماقلی نیز گویند. از آق‌استفا تا آنجا سیزده ورس و نیم است و چاپار خانه آن مانند سایر منازل است. چهارم کاروانسرا است و از اوزان‌تلی تا آنجا هفده ورس و ربع است. پنجم ترساچای است و از کاروانسرا تا آنجا هیجده ورس و نیم است.
ششم دلیجان است. در میان دره‌ای واقع است که رودخانه از وسط آن می‌گذرد و در یمین و یسار آن عمارات اربابی و رعیتی فراوان است و یک فوجصالدات در دلیجان بود که در نزدیک عمارت بالای کوه و در کنار رودخانه خیمه‌ها زده مسکن دارند. این شش منزل در تحت اختیار کُورِناطور ولایت گنجه می‌باشد.

پستخانه‌های دره چیچک ولایت بایزید

چاپارخانه‌های محال دره چیچک ولایت بازید چهار است. اول آنها سَمَسْ‌افقا است و از

ص: ۲۹۹

دلیجان تا به آنجا هیده ورس و ربع است و تماماً کوه است که باید بر فراز جبال شامخه رفت، ولی راه را طوری به پیچ و خم مسطّح کرده‌اند که کالسکه و عراده به سهولت می‌رود و این راه پانزده سال است که دولت بهیه روس ساخته است. دوم یَلَن‌افقا است و از سمس‌افقا تا آنجا نوزده ورس و ربع است. یَلَن‌افقا آبادی معتبر دارد. در وسط، خیابان طویلی دارد و در دو طرف آن خیابان، عمارات و آبادی است. سیم آخته است و از یَلَن‌افقا تا آنجا شانزده ورس و نیم است. راه آخته مسطح است و قریه آخته شباهتی به دهات ایران دارد. چشمه رنگی از آخته به ایروان می‌رود. چهارم سوخای فانتان است و آن را داجلق نیز گویند. از آخته تا آنجا دوازده ورس است. قریه مزبوره نیز شبیه دهات ایران است و یک عمارت به طرز فرنگی در آنجا بنا کرده‌اند و این چهار منزل در تحت اختیار حاکم ایروان است.

چاپارخانه‌های خاک ایروان

چاپارخانه‌های خاک ایروان به همه جهت شش است. اول ایلَر است از سوخای فانتان تا آنجا نزوده ورس و ربع است. ایلر آبادی مختصری است. همان چاپارخانه و کاروانسرایی واقع است و دکانی دارد. دوم شهر ایروان است و از ایلِر تا آنجا پانزده ورس و نیم است و در این راه جلگه‌های سبز و مسطح دارد و آب جاری هم که موسوم به قِزَح‌بولاغ است در این راه دارد که از ایلر به ایروان می‌رود. توپ‌های ایروان را در آنجا می‌گذارند و محل توپ‌ها مشرف بر همه جا است و راه در اول مسطح است، بعد سراشیب شده جادّه متعدّد گشته رو به جنوب آن جادّه به سمت شهر ایروان می‌روند و در بعضی اطراف این راه سبز و خرم است.

ایروان

لفظ ایروان در لاغت ارامنه به معنی منظر نیز آمده است و در واقع خوش‌منظر است.

جلگه باصفایی است و در جنوب واقع شده و در گودی افتاده است که از اراضی مرتفعه بر اول شهر وارد می‌شود. ولی شهر در زمین مسطّح است و در اول جلگه شهر در طرف یسار در

ص: ۳۰۰

بالای کوه قراولخانه ساخته‌اند. سوار و مستحفظ در آنجا هستند و از آنجا وارد خیابانی می‌شوند که بسیار طولانی است و دو طرف آن باغات و عمارات است، ولی عمارات آن چندان باشکوه نیست و به سبک قدیم است و پاره‌ای عمارت‌ها به طرز فرنگی تازه ساخته‌اند و این خیابان منتهی می‌شود به بحبوحه شهر که عمارت حکومتی و بازار و دکاکین و حمام در آنجا احداث کرده‌اند. باغ ملتی هم در آنجاست که دیوار ندارد.

باغچه‌بندی‌ها کرده‌اند. برکه در میان آن است و بعد از عمارت حکومتی و باغ ملتی، میدانی است که اجناس در آن می‌فروشند. عزیزخان سردار نیز در ایروان باغی دارد. در کنار شهر ایروان رودخانه است که موسوم به ایروان‌چای است. ماهی قزل‌آلا در آن زیاد است و این شهر از دو چشمه مشروب می‌شود، یکی چشمه زنگی است و دیگری قِزح‌بولاغ است که سابقاً اشاره شد. قِزح‌بولاغ رودخانه کوچکی است؛ از وسط شهر می‌گذرد. در شهر ایروان، هفت مسجد و شش کلیسیا است؛ از وسط شهر می‌گذرد و به باغات و عمارات می‌رود. چشمه زنگی رود بزرگی است و از خارج شهر می‌گذرد. در شهر ایروان، هفت مسجد و شش کلیسیا می‌باشد و هفت حمام و یک مریضخانه و سه‌معلم خانه مردانه و یک معلم‌خانه زنانه است که برای دختران مسلمانان ساخته‌اند. و از آن سه معلم‌خانه مردانه یکی مخصوص روس‌ها و دو تای دیگر مخصوص ارامنه است و عماً قریب این شهر از شهرهای خوب روس خواهد شد و در این شهر هزار نفر سرباز حاضر و موجود است و در سر حد سَمَّه‌لی نیز چهارهزار نفر سرباز و بیست و چهار عراده توپ و سوار قزاق است. جمعیت ایروان شصت و پنج‌هزار نفر است و اغلب آنها ارامنه هستند و هوای ایروان سالم است. کوزه‌گری وصبّاغی ایروان امتیازی دارد و معروف آفاق است. اعتقاد ارامنه این است که اول تاکی که حضرت نوع غرس کردند در ایروان بوده و موضع آن را در نیم فرسنگی معین می‌کنند و ایروان درصد و شصت و نه‌هزار ذرعی جنوب و غربی تفلیس واقع است و در دوازده فرسنگی ایروان، در سمت شرق، کوه آغری‌داغ است که بسیار مرتفع است و همیشه برف دارد. گویند قطر دورش از کوه مانند زیادتر است، ولی سرش مخروطی نیست. طرف شمال و مغرب آن کوه، خاك روس و طرف جنوبش بایزید عثمانی. فرنگی‌ها این کوه را آرارات نامند و ارامنه میس نامند. اسم پسر

ص: ۳۰۱

آرام، اجداد آنها است و به اسم خود نسبت داده است. عقیده جمعی این است که کوه جودی است که سفینه نوح بر آن قرار گرفت و ایروان در شمال و شرق این کوه واقع است و به حسب ذرع از ایروان تا آن کوه، پنجاه و چهارهزار ذرع است. در دو فرسنگی ایروان اوچ کلیسیا است، یعنی سه کلیسیا در آنجا بنا نهاده‌اند. سیم آقامَزلی است. از ایروان تا آنجا سیزده ورس است. در ابتدای منزل، در خارج شهر پلی بر روی رودخانه زنگی‌بسته‌اند. چهارم قمرلو است و تا آنجا پانزده ورس است و در وسط آبادی قمرلو، خیابانی است، دو طرف خیابان کسبه هرصنفی نشسته دکاکین دارند. قریه معتبری است.

پنجم دولو است و تا آنجا هیجده ورس و سه ربع است. آبادی دولو مانند دهات متعارفه ایران است. ششم سدرک است و تا آنجا هیجده ورس و سه ربع است. جلگه سدرک وسیع است و از سه طرف به جبال منتهی می‌شود. در طرف مشرق باغات است جای بسیار باصفایی است.

چاپارخانه‌های شرور دره لی‌کر

چاپارخانه‌های محال شرور دره لی‌کر دو جا باشد. اول باش نورْاشن است و تا سدرک بیست و دو ورس و ربع است. رودخانه اربه‌چای در باش نوراشن جاری است. آبادی و باغات زیادی دارد و ملک آن متعلق به اسماعیل‌بیک است. عمارت و باغی هم در آنجا دارد. دوم چاپارخانه داش ارخ است و تا آنجا ده ورس است و در بین راه آبادی و باغات و دهات است و این دو منزل در تحت اختیار گُوِرناطور ایروان است.

چاپارخانه‌های نخجوان

چاپارخانه‌های خاک نخجوان پنج است. اول کوِراخ است و تا آنجا نوزده ورس است و این دهکده در جنوب شرقی واقع است. دوم بویکْ‌ذری است و تا آنجا چهارده ورس است. سیم نخجوان است و تا آنجا هیجده ورس است و زراعت دارد و تا نصف راه مسطح و هموار است. نصف دیگر ناصاف و دره‌ماهور است. شهر نخجوان در جنوب واقع است.

وصف نخجوان

قبل از وصول به نخجوان، کوهی در یسار نمایان است. در دامنه آن دهکده معتبری است.

ص: ۳۰۲

شهر نخجوان در بلندی واقع است. در دامنه آن باغات است. در ابتدای آبادی قبرستان است و در طرف یسار عمارت یکنفر روسی است. چشمه‌ای هم در نزدیکی آن است شهر نخجوان چندان رونقی ندارد و کلیسیا و مسجد و عمارت و حکومتی در سمت یمین واقع است و در خارج شهر آثار مسجد عظیمی است که در او دو مناره و گنبد وسط مسجد باقی است. از درب مسجد تا گنبد مسافتی است و این فقره معلوم می‌شود که مسجد بزرگی بوده است. از مسجد که می گذرند، رودخانه نخجوان جاری است. عمق آن به قدری است که آب تا کمر اسب می‌رسد. چهارم النجه‌چای است و تا آنجا بیست و چهار ورس و ربع است و در طرف یمین راه کوه‌های خوی و مرند پیدا است. نزدیک النجه‌چای کوه مدوّری نمایان است و گویند در آن کوه مار فراوان است. النجه‌چای رودخانه است و آبش گل‌آلود است و به طرف رود ارَس جاری است. پنجم جلفا است و تا آنجا پانزده ورس است. به جلفا نرسیده تنگه‌ای است که سنگلاخ است. بعد از گذشتن از تنگه، مسافتی که طی می‌شود، در طرف یمین، آبادی از دور نمودار است. جلفا در آنجا است. از جاده خیلی دور است؛ پس از آن جلگه وسع ارس است. در دو طرف ارس، از جانب دولت روس و دولت ایران عماراتی ساخته‌اند که نمودار است. این منازل نیز در تحت اختیار گُورناطور ایروان است و از جانب خودش نایب فرستاده است که آن را قَمْصَر می‌نامند.

رودخانه ارس

آب رودخانه ارَس از مغرب به مشرق جاری است. در برابر عمارات دو شقّه شده و میان دو شقّه خشکی مختصری است. شقّه‌ای که طرف عمارت ایرانی است، عمقش کم است. مردم با قایق می گذرند و حیوانات به پای خود می‌روند. شقه‌ای که در طرف عمارت روس است عمیق است. انسان و حیوانات را با باروم می گذرانند، ولی بالا‌تر از عمارت روس، معبری دارد که حیوانات را بدون باروم می‌برند، مگر آنکه شتر لاغر باشد و تاب قوت آب را نداشته باشد. و در رودخانه ارس دو باروم است، یکی مال رحیم‌خان سرتیپ کرکری است، نفری دوهزار و از مالی دوهزار کرایه می گیرند. و دیگری مال روس است.

ص: ۳۰۳

باروم

دو عـدد کرجی بزرگ را به طور رودخـانه قرار داده به هم متصل می کننـد و بالای آن را تخته پوش کرده اطراف آن را محجری از چـوب قرار می‌دهنـد و از دو طرف، راهی برای خروج و دخـول می گذارنـد و بـه عرض رودخـانه از دو طرف، طنابصـحیحی به چوب‌های قوی محکم بسته‌اند و یک چوبصحیحی هم وسط تخته‌بندی باروم نصب نموده‌اند که آن چوب و طناب به هم می‌خورند و مـانع می‌شونـد که بـارَوم را آب ببرد و آن چوب به طرز قرره می‌پیچـد و در نهـایت سـهولت حرکت می کنـد. در وقتی که شتر را می‌خوانـد داخل بارَوم کننـد، خیلی تماشا دارد زیرا که شتر نمی‌خواهـد وارد تخته‌بنـدی باروم شود. آن را به عُنف داخل می‌نمایند، می‌افتد و بر می‌خیزد و گاهی به آب افتاده بیرون می‌آید و از ترسصدا می کند.

عمارات کنار ارس

در طرف ساحل شمالی که حد خاک روس است، سه اطاق ردیف یکدیگر ساخته‌اند.

اطاق وسط بزرگ است و اطاق‌های جنبین کوچک و جلو اطاق‌ها، ایوانی به طرف رودخانه بنا کرده‌انـد. هشت سـتون چوبی نصـب نموده‌اند، پایه‌های سـتون‌ها تماماً از سـنگ است و در پشت این عمارات میدان وسیعی است و در آخر میدان، عمارات تلگرافخانه و کالسکه و خانه و حمام و بیوتات دیگر ساخته‌اند و در طرف ساحل جنوبی تلگرافخانه و تذکره‌خانه و چاپارخانه ساخته‌اند و بالجمله از خاک خارجه خارج شده داخل خاک ایران شدیم. از تفلیس تا کنار ارس، شش روزه آمدیم.

دوشنبه هیجدهم از تفلیس به آق‌استفا آمدیم.

سه‌شنبه نوزدهم از آق‌استفا به دلیجان رسیدیم. منزل ما را در عمارت قرار داده، پذیرایی نمودند.

چهارشـنبه بیسـتم به ایروان آمـده و در ورود ما احترامات به جا آوردند و در عمارت حکومتی جا دادند و پیرایی نمودند. گُورناطور مرد کاملی بود و تا به حال عیال اختیار ننموده است.

ص: ۳۰۴

پنج‌شنبه بیست و یکم در ایروان توقف نموده به اوچ‌کلیسیا رفته تماشا کردیم.

جمعه بیست و دوم به باش‌لرزاش رفتیم و در عمارت اسماعیل‌بیک بسر بردیم.

شنبه بیست و سیم به کنار ارس آمده شب را در عمارت روس‌ها توقف نمودیم. جناب جلالت مآب امیرنظام- دام اقباله- درشکه و اسب و یدک و مال بنه مختصر برای ما فرستاده بودند. مقرب‌الخاقان ساعدالملک نیز نظر به تلگرافی که از تفلیس به او کرده و از آمدن سلیمان‌پاشا اطلاع داده بودم، اسب و یدک و مال بنه مختصر به همراهی میرزا حسن‌خان سرهنگ پسر مرحوم میرزا علی دایی برای ورود سلیمان‌پاشا فرستاده بودند.

در کنار رود ارس حاضر بود.

یک‌شنبه بیست و چهارم پنج ساعت از روز گذشته در باروم نشسته، از میان رود ارس بیرون آمدیم. قَمصر و سایر وُسا که در آنجا بودند مشایعت کردند. چند دقیقه در منزل میرزا علی امین تذکره که در کنار ارس است توقف نموده سوار شدیم. از کنار ارس تا تبریز، اول از خاک کَرکَر می‌گذرند و بعد از خاک مَرَند. پس از آن به خاک تبریز وارد می‌شوند. حاجیه خانم همشیره مرحوم حاجی حسنعلی‌خان که عیال مرحوم محمدرضاخان سرتیپ کَرکَری بوده است آدم فرستاده خواهش کرده بود که در کَرکَر در خانه او منزل کنم. چون وقت نداشتم عذر خواسته قرار دادم عبوراً چای را در منزلصرف کنم. ساعتی در منزل او مانده چایصرف شد و پاره‌ای تشریفات قرار داده بود.

زن مُعمّره محترمه‌ای است. از آنجا روانه شدیم.

کَرکَر

تا گردنه کوچکی که در وقت رفتن از ارس در طرف یمین است و قراولخانه در آنجا ساخته‌اند، آخر خاک کَرکَر و اول خاک مرند است. رودخانه از میان دره می‌گذرد و هشت فرسنگ طول مسافت کرکر است. محال خوبی است و قصبه‌اش تقریباً چهارصد خانوار رعیت دارد. از خاک کَرکَر که خارج شدیم وارد تنگه گشتیم. سنگلاخ عظیم داشت؛ درشکه به زحمت می‌رفت و بعد از آنکه اراضی راهصاف و هموار شد، لطف‌الله خان که مستحفظ راه کَرکَر و مرند است، با سی نفر سوار به استقبال آمد.

شفیع‌خان حاکم مرند نیز

ص: ۳۰۵

یـدک فرسـتاده بود. غروب وارد کلین‌قبا شدیم و در خانه رعیتی بسر بردیم. منزل اینجا بسیار بد بود. در آن دهکده عمارت خوبی نبود و این دهکده در جزو مرند است.

دوشـنبه بیست و پنجـم سه ساعت از دسته گذشته حرکت کردیم. مسافت پنـج فرسـنگ بـود و فرسـنگ و نیم که رفتیم به قراتپه رسیدیم. تا آنجا اراضی راهصاف و هموار بود و از آنجا به بعد راه پست و بلند شد و رودخانه پدید گشت که از جانب زنور می‌امد یک فرسـنگ به قصـبه مرنـد مانـده در پهلوی دماغه کوه، حاکم مرنـد با جمعی سوار به اسـتقبال آمده ایستاده بودند. به آنها اظهار مهربانی کرده گـذشتیم. چهارساعت به غروب مانده وارد مرند شدیم. اهالی آنجا تماماً به استقبال آمده و در دو طرف راه سـرباز و توپچی ایستاده بودند.

به آنهـا مهربـانی کرده گـذشتیم. چون خـانه لطف‌اللهخـان عمـارت خوبی بود منزل مـا را از جـانب حکومت آنجا قرار دادنـد. ما در اندرونی منزل کردیم و سلیمان‌پاشا در بیرونی.

لطف‌الله خان پذیرایی کرد. امروز دو کاروانسرا در بین راه دیدیم، یکی منسوب به شاه‌عباس بود و دیگری به هُلاکوخان که در پنج فرسنگی مرند در نزدیکی قریه ایران‌پولی واقع است. چشمه آب گرمی هم در کنار راه بود.

مرند

محـال مرنـد خـوب محـالی است و قصـبه آن در دامنه کوه واقع است، ولی فاصـله آن بـا کوه زیـاد است و آن کوه در طرف جنوب امتداد دارد و قصبه مرند نیز قصبه خوبی است.

کوچه باغ طولانی در میان قصـبه است و قریب دوهزار خانوار رعیت دارد و جلگه آن بسـیار باصـفا است و دهات و باغات و اراضی مزروعی در حوالی و اطراف آن است و خوش آب و هواست.

سه‌شـنبه بیست و ششم سه ساعت از روز گذشته حرکت نمودیم. خان حاکم و سوارها به مشایعت آمدند. بعد از طی مسافتی آنها را مرخص کردم. راه امروز چهـار فرسـنگ مسـافت داشـت و رودخـانه هم در راه دیـده شـد. کـوه مِشَـو هم که ریـواس خـوبی دارد و خوش‌منظر است در این راه بود و در سـمت یمین جاده واقع بود. چهار ساعت به غروب مانـده واردصوفیان شـدیم و در دهکده، در خانه‌ای منزل کردیم.

ص: ۳۰۶

قریهصوفیان

صوفیـان قریه معتبیر است و از دهـات موقوفه مرحوم حـاجی میرزا موسـی‌خان است که اکنون در دست مقرب‌الخاقـان آقا میرزا علی مستوفی ولد مرحوم قائم مقام می‌باشد. سابقاً جزو مرند یا کُنی محسوب می‌شده و لیکن مدتی است از جزو هر دو خارج گشته جزو شهر تبریز محسوب می‌دارند.

چهارشـنبه بیست و هفتم دو ساعت از دسـته گذشته روانه شدیم و حرکت رو به سمت جنوب بود. دو فرسنگ به شهر تبریز مانده به شیخ کُرپی رسیدیم که رودخانه جاری بود.

از پل که گذشتیم، قریه خطا در طرف یمین بود و در وجه تسـمیه آن گویند: در دیوان حشری چنین نوشته‌اند، باباحسن‌نامی از زّهاد و مرتاضـین بود. پادشاه خطا، دشمنیصـعب داشته، نذر کرده بود، اگر بر او غالب شود دختر خود که مسمّات به اناخاتون بوده است، برای بابـاحسن به زوجیت معقوده نموده بفرسـتد. اتفاقاً بر دشـمن غلبه کرده و دختر خود را با زر و زیور و پانصـد نفر غلام و کنیز و غیره، در نهایت جلال و احترام برای او فرسـتاد. بعد از آنکه به خاك تبریز رسـید، دختر، آدمی نزد باباحسن فرستاد که کیفیت را به او حالی کرده، منزلی برای دختر و همراهانش معین نماید. وقتی که آدم دختر رسد و تفصیل را گفت، باباحسن طَبَق چوبی با قدری نان و کرباس برای دختر فرستاد و پیغام داد که اسباب و خوارك و لباس من این است، اگر به این طور راضی هستی بیا و الا برگرد؛ و دختر هم ناچاراً آمـده، باباحسن جمعیت غلام و کنیز او را که دید به دختر گفت: ما را به این همه غلام و کنیز احتیاج نباشد، باید آنها را در راه خدا آزاد کرد و همه را آزاد کرده این دهکده را که موسوم به خطا است برای مسـکن خود آباد کردند. بالجمله، بعد از گذشـتن از قریه خطا به پُل‌آجی رسـیدیم. از آنجا که گـذشتیم، مسـتقبلین تبریز از شاهزادگان و اعیان و تجار و غیره آمدنـد و به همه آنها اظهار مهربانی نموده به طرف شهر آمدیم. چون منزل ما را در باغ شمال که محل نشیمن خود جناب جلالت مآب امیرنظام است قرار داده بودنـد، به سـمت آنجـا (رفتیم.) خود امیرنظـام هم تا یک کوچه به اسـتقبال آمدنـد، با هم وارد باغ شـدیم و در اطاق جنب اطاق جناب معزی‌الیه توقف نمودیم. برای اجزا و اتباع هم

ص: ۳۰۷

منازل علی حده در باغ مزبور مشخص کرده لازمه پذیرایی از طرف جناب معزی‌الیه به عمل آورده شد.

باغ شمال

باغ شمال از بناهای مرحوم نایب‌السلطنه- طاب ثراه- است؛ به قدر گنجایش پنجاه خروار بذر افکنن است. چهار قطعه است و یک قطعه آن گلزار است. حضرت اشرف ارفع والا ولیعهد- روحی‌فدان- در برابر عمارت قدیم، عمارت بسیار خوبی بنا نهاده‌اند. گلزار در میان دو عمارت اتفاق افتاده است و در وسط گلزار بیت‌الوحشی برای وحوش ساخته‌اند که ده ذرع امتداد آن است.

تبریز

تبریز شهر بزرگی است و از بناهای زبیده خاتون است. سه سمت این شهر را یک رشته کوه احاطه کرده است. باغات آن زیاد است، مساجد و مدارس زیاد در این شهر بنا نهاده‌اند. از جمله مساجد معروفه قریمه آن، مسجد جهانشاه است که جهانشاه بن قرایوسف ترکمان در سنه ۸۷۸ ه بنا کرده است. اتراک، کوک مسجد گویند، ولی حالا خراب و ویران است. علمای این شهر دو طبقه هستند، یکی طبقه، دسته مجتهد است و طبقه دیگر دسته شیخیّه. و از مدارس معروفه آنجا مدرسه‌صادقیّه و طالبیّه و مدرسه حسن‌پاشا است. و در این شهر کاروانسراهای زیاد هست که همگی مملوّ از تجّار است و بازارچه خوبی هم مرحوم میرزا تقی‌خان امیرنظام در این شهر بنا کرده که جماعت بزّازه و کسبه می‌نشیند. هوای این شهر در زمستان بسیار سرد می‌شود و زیاد برف می‌بارد و از تبریز تا بحر خزر بیست فرسخی است.

پنج‌شنبه بیست و هشتم در منزل بسر بردیم.صبح جنابان، حاجی میرزا جوادآقا مجتهد و حاجی میرزا موسی مجتهد و حاجی میرزا یوسف‌آقا مجتهد و سایر آقایان و علما به دیدن آمدند و تا عصر متدرجاً می‌آمدند. به همه آنها اظهار ارادت و مهربانی کرده رفتند. عصر به حمّام رفتم؛ جناب امیرنظام یکدست لباس ممتاز در سر حمام برای

ص: ۳۰۸

من فرستاده بودند.

جمعه بیست و نهم نیز در منزل بسر رفت. جماعتی از اعیان و شاراف و تجار وصاحب‌منصبان به مرور به دیدن آمدند. امروز تلگرافی از جانب سنی‌الجوانب همایونی- روحنا فداه- رسید که معطلی شما و مأمور عثمانی در تبریز به هیچ وجه لازم نیست، هر چه لازم دارید، از مال و غیره، از امیرنظام بگیرید و فوراً عازم طهران شوید؛ البته بلادرنگ روانه شوید، بلکه به چاپاری بیایید، البته، البته تلگرافی هم به جانب امیرنظام فرموده بودند. جواب عرض کردم که دوشنبه روانه خواهم شد.

شنبه سلخ قونسول‌های دول خارجه به دیدن آمدند و با هر یکصحبت داشته رفتند.

عصر را به شهر رفته رد عمارت حضرت اقدس اشرف والا ولیعهد ایَد مهْد- روحی فداه- احوالی از سرکار علیّه سرورالسلطنه پرسیدم.

یک‌شنبه غرّه جمادی‌الاخره سوار شده به سر قلّه کوه تبریز رفتم. نواب انوشیروان میرزا که از جانب جناب امیرنظام حفظ نظم شهر را می‌کند، همراه بود و الحق نهایت مواظبت را در امور شهر داشت.

دوشنبه دوم به زیارت قبر سید حمزه رفت. چون امروز می‌باید حرکت نماییم و وقت تنگ بود، لهذا از احدی در تبریز بازدید ننمودم. دو ساعت به غروب مانده با درشکه و مال‌های جناب امیرنظام از شهر بیرون آمدیم و دو ساعت از شب رفته به باسمج رسیدیم.

جناب سلیمان‌پاشا همراه بودند و مهمان خودم هستند. منزل ایشان را علی حده معین کردم و از شهر تبریز تا باسمج دو فرسخ سنگین است و این ده قریه اربابی معتبر است.

سه‌شنبه سیم از باسمج حرکت نمودیم و سه ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم.

اسم این منزل حاجی‌آقا است. حاکم آن ابراهیم میرزای افغانی است. پسرش تا نیم فرسنگی به استقبال آمده بود. در منزل او وارد شدیم. حاجی‌آقا قریه معتبری است.

آبادی معتبر و چاپارخانه دارد. یک فرسنگ به منزل حاجی‌آقا مانده به چمن حاجی‌آقا رسدیم، بسیار خرم بود و در یسار آن دریاچه آبی بود که اتراک آن را قوری گُل گویند.

خواستیم چای را در آنجاصرف نماییم، هوا سرد شد، لهذا به قهوه قناعت کردیم و از آنجا سوار شده، سه ساعت به غروب مانده وارد حاجی آقا شدیم. مقرب‌الخاقان حسن‌خان و سایر

ص: ۳۰۹

که از طهران مال‌ها را آورده بودند در اینجا به ما رسیدند.

چهارشنبه چهارم کاغذی به جناب امیر نظام نوشته، درشکه و مال‌ها و آدم‌های ایشان را مرخص کردیم رفتند، دو ساعت از روز گذشته، از حاجی‌آقا حرکت نمودیم و غروب وارد قراچمن شدیم. اراضی راه امروز بسیار سبز و خرم و باصفا بود. از حاجی‌آقا که گذشتیم و مسافتی طی کردیم چمن اوجان نمودار شد، هوا ترشحی داشت، در کنار چمن ایستاده غلیانیصرف کردیم. از آنجا گذشته، مسافتی طی کرده به کاروانسرای دواتگر رسیدیم و این کاروانسرا در عهد شاه‌عباس ثانی ساخته شده، اشعار تاریخ آن را در سنگ بالای درب کاروانسرا نوشته‌اند و آن اشعار را در اینجا نوشتیم.

عطای داد خدایی چو از خزانه خود کلید ملک به عباس‌شاه ثانی داد

ز عدل و داد شَهَنشاه مشرق و مغرب گرفته بود به کف هر کسی زمام مُراد

جناب خواجه محمدحسین گیلانی که کرد خانه دنیا و آخرت آباد

به عزم نیک و رضای خدا و نیّت خیر در این رباط دو در این بنای خیر نهاد

به جَلددستی استاد گنجی و بنّاء درِ مسرّت و شادی به روی خلق گشاد

شنیدم از پی تاریخ هاتفی می‌گفت مکان امن زنیکان بود بهشتْ آباد

پنج‌شنبه پنجم از قراچمن حرکت کردیم. پنج ساعت از دسته گذشته وارد ترکمانچای شدیم. مسافت سه فرسنگ بود و اراضی دو طرف راه زراعت و سبز و خرم بود. یک فرسخ به ترکمانچای مانده، قریه مهمان‌دوست و باغات آن در یسار جاده بود. در آنجا مَلَه هست و غربا را آمیزند. ترکمانچای در جلگه مخفضی واقع است؛ ده بسیار بزرگی است و خانه‌های رعیتی آنجا زیاد است و در این قریه عقد مصالحه روس و ایران بسته شد.

جمعه ششم دو ساعت از دسته گذشته، از ترکمانچای حرکت کردیم و همه جا رو به مشرق می‌رفتیم. سه ساعت و نیم به غروب مانده وارد میانج شدیم. اراضی این راه تماماً سبز و خرم و زراعت بود. در اواخر منزل راه سخت شد، به رودخانه قوری‌گل که رسیدیم سواره لطفعلی‌خان شاطرلو کهصد و پنجاه نفر است، با اکبر میرزا پسر مرحوم قهرمان میرزا که حاکم سراب و شقاقی است، در عرض راه ایستاد و به استقبال آمده بودند. بیست نفر قزّاق را هم فرزندی ناصرالدوله از اردو به استقبال فرستاده بود و راپورت

ص: ۳۱۰

و نقشه اردو را هم فرستاده ضمناً خواهش کرده بود قدری مکث نماییم که افواج را حاضر کند. در کنار رودخانه پیاده شده نماز خوانده و غلیانیصرف نموده سوار شدیم و یک میدان به اردو مانده، به استقبال ما آمده، در نهایت آراستگی ایستاده بودند. سلام نظامی می‌دادند. به تمامصاحب‌منصبان و آحاد افراد افواج و سوار، اظهار مهربانی نموده تفنگ‌های سوزنی آن را گرفته تماشا می‌کردیم. بسیار آراسته و بانظم بودند. بعد از آن به اردو رفته در چادر ناصرالدوله فرود آمدیم؛ توپ انداختند. مدتی در آنجا نشسته، بعد ازصرف چای و غلیان سوار شده به چادر خودمان که در پهلوی چشمه زده بودند آمدیم.

تشریفاتی بجا آورده بودند؛ با ناصرالدوله و اکبر میرزا بهصحبت پرداختیم.

شنبه هفتم برای آنکه مجدداً به اردو با سلیمان‌پاشا برویم و اردو را ملاحظه نماید، در میانج توقف نمودیم. حضرت ولیعهد- روحی‌فداه- تلگرافاً احوالپرسی فرموده بودند، جواب عرض کردم. سه ساعت به غروب مانده با سلیمان‌پاشا به طرف اردو رفتیم.

نزدیک اردو سرباز و سوار و توپخانه مرتباً ایستاده بودند. اول به توپخانه رفته از توپ‌ها امتحان کردیم و بعد تمام آنها را ملاحظه نموده به چادر ناصرالدوله رفتیم. افواج و سواره به طور دِفیلِه «(۱)» با شکوه تمام از جلو چادر گذشتند و برابر چادر ناصرالدوله اسباب مشق جیم‌ناستیک حاضر کرده مشق کردند؛ پاشا بسیار پسندیدند. بعد ازصرف چای و غلیان به منزل و چادر خود آمدیم.

یک‌شنبه پنج ساعت از دسته گذشته، از میانج حرکت کردیم. بعد از یک فرسخ راه، به دامنه قافلان‌کوه رسیدیم. از آنجا که گذشتیم، به پل رودخانه قزل‌اوزن رسیدیم. از پل که عبور کردیم، هوا بشدت بنای باریدن را گذاشت؛ ناچار خود را فوراً به جمال‌آباد رسانیده در خانه محمدقلی‌خان قراسوران‌باشی رفتیم. بخاری را روشن کردند، چایصرف نموده، قدریصبر کردیم که شاید باران بایستد؛ بالاخره شدت باران زیادتر شد، ما هم دو ساعت به غروب مانده، در عین بارندگی روانه شدیم. در بین راه باران ایستاد و یک ساعت و نیم از شب رفته به سرچم رسیدیم، سیل آمده بود و به این جهت درصحرا چادر نتوانستند برای ما بزنند، لهذا در یک خانه منزل کردیم که مَلَه داشت. متوکلًا علی‌الله در آنجا به سر بردیم.

۱- دفیله به معنای رژه است.

ص: ۳۱۱

دوشنبه نهم از سرچم حرکت کردیم و غروب وارد نیک‌پی شدیم. اراضی این راه غالباً پیچ و خم داشت؛ رودخانه زنجان هم در همه جا جاری بود. نیم‌فرسنگ به نیک‌پی مانده، تقی‌خان پسر مرحوم امیرالامراء با اسب و یدک از جانب جناب ایلخانی به استقبال آمده بود. کاغذی، جناب معزی‌الیه به ما نوشته بود. جواب نوشته و ضمناً اطلاع داده بودم که منزل ما را در بیرون معین کرده، در باغ حاجی‌داداش چادر بزنند و از برای سلیمان‌پاشا سوار و کالسکه به استقبال بفرستند. راه نیک‌پی به واسطه بارندگی زیاد، گِل چسبنده داشت و اسب به زحمت عبور می‌نمود.

سه‌شنبه دهم دو ساعت از دسته رفته، از نیک‌پی حرکت کردیم و دو ساعت به غروب مانده به باغ حاجی‌داداش که در زنجان برای ما معین شده بود وارد شدیم و چون درد دست اذیت می‌نمود، پاشا را جلوتر با کالسکه و سوارهایی که جانب ایلخانی به استقبال فرستاده بود فرستادیم و خودمان قدری در بین راه مکث کرده، یکی دو ساعت عقب‌تر وارد شدیم. جناب ایلخانی هم باصاحب‌منصبان و سوار و پاره‌ای از تجار و اعیان، تا یک فرسخی به استقبال آمده بودند. همگی به طرف شهر آمده از پشت باره شهر دور زده به باغ مزبور وارد شدیم.

چهارشنبه یازدهم مهمان ایلخانی بودیم. به عمارت حکومتی رفتیم. خود ایلخانی تا درب عمارت استقبال نمود. وارد اطاق شده مشغول‌صحبت شدیم و غلیانیصرف نمودیم. چون عادت به نهار نداشتم، حمام رفتیم و سایر اجزا با سلیمان‌پاشا و مهمان‌ها نهارصرف کردند و تا عصر در آنجا مانده مراجعت کردیم.

پنج‌شنبه دوازدهم در باغ به سر بردیم. عصری ایلخانی آمد با اوصحبت داشتیم و ازصحبت‌های او محفوظ شدیم.

جمعه سیزدهم از زنجان حرکت کردیم. ایلخانی و تمامصاحب‌منصبانی که به استقبال ما آمده بودند مشایعت کردند. اراضی راه امروز بسیار خوب و باصفا وصحرا سبز و خرم بود. ایلخانی و سایرین تا قریه سایان آمدند. از آن‌جا وداع نموده رفتند؛ مسافت راه امروز تا سلطانیه پنج فرسنگ بوده و هوا هم ابر و بارندگی شد. به چمن سلطانیه که رسیدیم، مزرعه‌ای در سمت یمین دیده شد که تازه دو سال است احداث کرده‌اند. سه ساعت و نیم

ص: ۳۱۲

به غروب مانـده وارد عمارت شده با پاشا در آن‌جا منزل کردیم. ده دوازده حیاط و حمامی در عمارت هست. حمام خرابه دیگر هم در خارج عمارت می‌باشـد. سـلطانیه سابقاً خانوار زیاد داشـته و دو قنات دارد، یکی را به جهت زراعت می رند؛ آبش گوارا و سـرد است و دیگری به عمارت می‌رود، به خوبی آب اولی نیست.

عمارت سلطانیه

این عمـارت در بلنـدی واقع است و بـانی آن خاقـان مغفور- طاب‌ثراه- بودنـد. پس از آن در روزگار این دولت جاویـد مـدّت علیّه تجدیـد عمارت شـده، بنای آن را به طرز بنای این زمان اختیار کرده‌انـد. ابنیه آن مرغوب و باصـفا است و سـرکار اعلیحضـرت قـدر قدرت شاهنشاهی- روحنافداه- چندین سفر با اردوی بسیار معتبر به این عمارت آمده‌اند و الحق از آثار خوب این دولت است.

شنبه چهاردهم دو ساعت و نیم از دسـته گذشـته، از سـلطانیه حرکت کردیم. قدری که رفتیم، در سـمت یمین گنبد کوچکی نمودار شـد. کویند بقعه امامزاده قاسم است که از اولاد حضـرت موسـی بن جعفر علیه السـلام است. بعد از آن بقعه امامزاده ابراهیم نمودار شـد که نیز از اولاد حضـرت موسـی بن جعفر است. پس از آن در طرف یمین گنبـد و آثار مخروبه‌ای از حجرات و مـدرسه پدیـدار شد. گویند که بقعه سـلطان چلبی است؛ از خانواده سلطنت بوده، خود را از آن مقامات خلع کرده به تحصیل علوم پرداخته، در اینجا وفات یافته است. بعد از آن بقعه حسن‌کاشـفی شاگرد علامه است که به جهت ترویج شـریعت او را به این حدود فرستاده است. بعد از آن به خود قریه سـلطانیه رسـیدیم که دهکده معتبری است. چمن بسـیار وسـیع دارد که در فصل بهار علف آن بسـیار است. سابقاً هشـتصد خـانواد رعیت داشـته، ولی حالاـ دویست خانوار است و در خانه سـید محمـدباقر نامی قرآن به خط کوفی هست که گویند خط مبارک جناب سـید سـجاد علیه السلام است. گویند سلطان سلیم عثمانی با قشون فراوانی به این چمن آمد و به طوری برف بود که لشـکر وی قریب به هلاکت رسـیدند. کثرت برف مایه قطع دعوا و حرف شد. و در سلطانیه گنبد بسیار عظیمی است که معروف به گنبد شاه‌خدابنده است و این دهکده در عهد سلاطین مغول شهر بزرگی بوده است.

ص: ۳۱۳

شهر قدیم سلطانیه

سلطان محمد خدابنده بن ارغوان‌خان، در عهد برادر خود غازان‌خان، ایالت خراسان داشت. بعد از غازان‌خان به آذربایجان آمده پادشاه شد و خواجه رشیدالدین فضل‌الله و خواجه سعدالدین را وزارت بخشید و شهر سلطانیه را دارالملک خود قرار داد. گویند طول این شهر دو فرسنگ و عرضش یک فرسنگ بوده است و مساجد و مدارس و مریضخانه داشته است و در این شهر گنبد عظیم بنا نهاده و مذهب تشیع اختیار کرده است و اسامی ائمه علیهم السلام را بر روی سکه‌ها نقش نمود و بعد از سیزده سال سلطنت وفات یافته است.صاحب وصّاف که معاصر او بوده، در تاریخ وفات او این بیت را گفته:

از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت درگاه و کلاه خسروی شاه گذاشت

و این دهکده که حالا موجود است، ارک شهر سلطانیه بوده و سایر آثار این شهر در زیر خاک است و این شهر ازصدمات افغان خراب شده. در ایام نادرشاه مجدداً آباد شده، پس از آن باز خراب گردیده است.

گنبد شاه‌خدابنده

شکل گنبد مثمّن و مرتفع است. تقریباً هشتاد ذرع ارتفاع دارد و محیط آن نیز همین‌قدر است و در دیوار داخله گنبد آیا قرآن را به خط ثلث نوشته‌اند. میان طاق‌های آن طلا و لاجور داشته، ریخته محو شده است و در طاق آن شکست پیدا کرده. و سه در داشته و چهار ستون مرمر در آنجا بوده که در عهد خاقان مغفور به طهران آورده‌اند. در طرف جنوبی گنبد مکانی است که آن را تربت نامند. گویند از خاک نجف اشرف آورده به آنجا مالیده‌اند. چنین گویند که شاه‌خدابنده خیال داشته، جسد مبارک حضرت ولایت مآب را از نجف آورده در آنجا دفن نماید. آن حضرت را در خواب دید که این فرمایش را به او فرمودند، لهذا موقوف کرد فرمودند (شاه‌خدابنده سَنَنْکه سَنْده مَنمْکه مَنْده) و در زیر سطح گنبد سرداب بزرگی است که می‌گویند خدابنده در آنجا مدفون است. راه سرداب

ص: ۳۱۴

مسدود است و اجساد اشخاصی را که در سال قحطی مرده‌اند در میان آن سرداب ریخته‌اند و درب آن را مسدود نموده‌اند و در بالای در شمالی، سنگ کوچکی نصب کرده‌اند و این شعار بر روی آن سنگ منقور است.

غلام حیدر وصفدر حسینی که دارد از خدا امید رحمت

پی احداث این مسجد بکوشید به توفیق خدا و حسن همّت

زلطف حق به اتمامش رسانید که در جنّت شود فائز به رحمت

برای توشه عقبی به معنی نباشد بهتر از این هیچ نعمت

به تاریخ بنایش هاتفی گفت از این مسجد بری ره سوی جنّت

در پهلوی آن در، مسجدی است که گویند مسجد علویه است. حتمال می‌رود که اشعار آن سنگ تاریخ بنای آن مسجد باشد. بالجمله بعد از تماشای گنبد سوار شده روانه گشتیم. چهار ساعت به غروب مانده واردصاین‌قلعه شدیم. در میان آبادی، منزلی برای ما معین کرده بودند، ولی به آنجا نرفتیم و در چمن و کنار آب چادر زدند. بسیار باصفا و خوش هوا بود و راه امروز چهار فرسنگ. یک‌شنبه پانزدهم یک ساعت و نیم از دسته گذشته ازصاین قلعه روانه شدیم. منزل امروز قِروه که از توابع ابهرود است بود. چهار ساعت به غروب مانده، وارد آنجا شدیم و مسافت راه چهار فرسنگ بود. کالسکه‌ای که از طهران برای سلیمان‌پاشا آورده بودند در قروه رسید. در قروه چشمه‌ای است که گویند حضرت امیر علیه السلام نیزه خود را به آنجا فرو برده، این چشمه جاری شده. و در طرف شمال کوهی است آن را شترکوه نامند و شباهت به هیکل شتر دارد و در قروه مسجدی است که خراب شده، گنبد آن باقی است. کتیبه‌ها دارد. آجرهای بسیار بزرگ در آن مسجد دیده شد که نیم ذرع طول و چهار اصبع قطر داشت. گویند از بناهای امیرتیمور است.

دوشنبه شانزدهم یک ساعت از دسته رفته از قروه حرکت شد. در عرض راه چند قریه دیدیم؛ از آن جمله سیادهن است که باغات و آبادی معتبر دارد، ولی آب جاری ندارد و از آب چاه مشروب می‌شود. از آنجا گذشته به کَهَکْ رفتیم. کلانتر قزوین با آدم نوّاب ملک‌آرا تا آنجا آمد. مرا با پاشا به عمارت حکومتی دعوت نمودند. جواب نوشتم، به

ص: ۳۱۵

بعضی ملاحظات به مهمانخانه دولتی خواهم رفت و پاشا را هم به آنجا خواهم برد.

سه‌شنبه هفدهم یک ساعت به دسته مانده از کَهَک حرکت شد. یک فرسنگ به شهر قزوین مانده سواره قراسوران و وزیر و اعیان شهر با سه یدک به استقبال آمدند. چهار ساعت از دسته گذشته وارد مهمانخانه قزوین شدیم. عصری نواب والا ملک‌آرا به دیدن آمدند؛ چون به حاجی‌شیخ در تبریز وعده داده بودیم که در قزوین در خانه‌های آنها که عمارات خوبی است منزل نماییم، محض آن وعده به خانه ایشان رفتیم. پذیرایی خوبی نمود؛ شب را در آنجا توقف نموده فردا را هم خواهیم ماند و جناب حاجی میرزا محمود شب را به دیدن آمد.

چهارشنبه هیجدهم در قزوین توقف نموده، عصر به بازدید جناب حاجی میرزا محمود رفتیم. جناب معزی‌الیه از علما و فضلا و تحصیل فضیلت را بر تجارت ترجیح داده‌اند.

قرار بود از آنجا به بازدید نواب ملک‌آرا بروم، چون به شدت هوا می‌بارید، رقعه معذرت فرستادم.

پنج‌شنبه نوزدهم‌صبح از نواب ملک‌آرا بازدید نموده و از آنجا به مهمانخانه آمده روانه شدیم. منزل مهمانخانه کَوِنْده و مسافت چهار فرسنگ بود.

جمعه بیستم از کَونْده حرکت کرده، مسافت هفت فرسنگ و منزل نیکی‌امام بود. اجزا و امیرزادگان در مهمانخانه زیاران نهارصرف کردند.

شنبه بیست و یکم از نیکی‌امام حرکت نموده، مسافت هفت فرسنگ و منزل شاه آباد بود.

از شهر، مسعود میرزا و ابوتراب میرزا و میرزا محسن و بعضی از عمله‌جات به استقبال آمدند. از حضرت والا، آقای نایب‌السلطنه- روحی‌فداه- و جناب وزیر امور خارجه پاکتی رسید که فردا مأمور روس وارد شهر می‌شود و در یک روز دو تشریفات ممکن نمی‌شود، شما با سلیمان‌پاشا دوشنبه یا سه‌شنبه به شهر وارد شوید که فاصله‌ای میان ورود مأمور روس و سلیمان‌پاشا باشد. من هم جواب عرض کردم که پس‌فردا به شهر وارد خواهم شد.

یک‌شنبه بیست و دوم به سمت کَن رفتیم. پنج یدک از جانب آقای نایب‌السلطنه امیرکبیر- روحی‌فداه- با کشیکچی‌باشی خودشان به استقبال آمدند. وارد عمارت دیوانی

ص: ۳۱۶

شدیم؛ محمدحسن میرزا و کامران میرزا و حاجی نصرالله میرزا و جنابصدر دیوانخانه و سایر شاهزادگان و خوانین و احباب به تدریج آمدند و با آنهاصحبت داشته رفتند. شب را در کَنْ ماندیم.

دوشنبه بیست و سیمصبح وزیر دارالخلافه، مقارن حرکت ما رسید. چون در طرشت خیمه برپا کرده، بعضی مستقبلین در آنجا بودند، با پاشا به آنجا رفتیم. سوار قزّاق و یدک و کالسکه از شهر به استقبال آمده بودند.صاحب اختیار و کُنت وزیر پولیس و امیرآخور حضرت اقدس والا ولیعهد- روحی‌فداه- و حاجیصدرالدوله نایب سفیرکبیر در خیمه حاضر بودند. بعد ازصرف شیرینی و چای و غلیان، با جناب پاشا به هیئت اجتماع با نهایت احترام وارد شهر شدیم. در نزدیکی میدان توپخانه با جناب پاشا خداحافظی کردم. او به طرف باغ لاله‌زار به منزل خود رفت و ما هم به منزل خود آمدیم و شکر خدای را بجا آوردیم که از این سفر به سلامت مراجعت نمودیم. چون در این سفر سعات اثر در خاک دولت علیّه عثمانی و در حدود دولت بهیّه روس لازمه پذیرایی از این چاکر درگاه به عمل آوردند، لهذا مراتب مهربانی و پذیرایی آنها را به عرض خاک پای مبارک سرکار اعلیحضرت قدر قدرت همایونی- روحنافداه- رسانیده استدعای نشان برای بعضی از آنها نموده قبله عالم هم از فرط مرحمت ملوکانه استدعای چاکر را مقرون به اجابت فرمودند و بیست و شش قطعه نشان شیر و خورشید و مدال، موافق درجاتی که معین است عنایت فرمودند که با فرامین برای آنها ارسال شود. آنچه برای اجزای بادکوبه ارسال شد، از این قرار است.

جناب ویسْ گُورْناطوْر نشان شیر و خورشید از درجه اول. کاستانْتین زدیسکوفْ نشان شیر و خورشید از درجه سیم. الِکْسانْدرْ حاکم بالاخانه و سوارخانه نشان شیر و خورشید درجه سیم. اجزای ادِسا: رفایُوبح قونسول بلجیک نشان شیر و خورشید از درجه دوم.

پسر رفایوبح مزبور نشان شیر و خورشید از درجه چهارم. مشهدی حسن مترجم یک قطعه مدال. اجزای مدینه منوره: احمدفاضل‌پاشای محافظ نشان شیر و خورشید با حمایل از درجه اولی. ابراهیم افندی نشان شیر و خورشید از درجه چهارم مِمباشی نشان شیر و خورشید درجه پنجم. اجزای شام: حسین فرزی افندی ملقّب به

ص: ۳۱۷

مشیرپاشا نشان شیر و خورشید با حمایل از درجه اولی. متصرف‌پاشا ابراهیم ادهن نشان شیر و خورشید از درجه سیم. حسین‌پاشای میرلوا نشان شیر و خورشید از درجه سیم.

اسماعیل افندی قرل آقای حربیه نشان شیر و خورشید از درجه سیم. قوتلر نشان شیر و خورشید از درجه چهارم. حسن‌آقا ممباشی نشان شیر و خورشید از درجه پنجم.

جرجیس افندی نشان شیر و خورشید از درجه چهارم. هارون افندی مترجم نشان شیر و خورشید از درجه پنجم. حاجی‌جواد نایب قونسول نشان شیر و خورشید از درجه چهارم.

یوسف افندی نشان از درجه سیم. اجزای قدس شریف: یوسف افندی مترجم نشان از درجه پنجم. مصطفی عاصم ممباشی نشان از درجه پنجم. عالیجاه کیلای شِفْ شنان شیر و خورشید از درجه سیم. چنیک افندی نشان شیر و خورشید درجه چهارم. مُوسیُو ژابه نشان شیر و خورشید از درجه چهارم. میرزا فرج خادم گمرک نشان شیر و خورشید از درجه پنجم. آدم نواب جانشین مدال نقره. اجزای پوتی: موسیو تکْران قونسول نشان شیر و خورشید از درجه چهارم است. اجزایی که خلعت داده شد: شیخ محسن نردینی طاقه شال. احمد بن مشواط عبا. سالم بن راشد عبا. طاهر نردینی عبا.

قدتمّت فی یوم چهارشنبه بیست و دوم شهر جمادی‌الاخر سنه ۱۳۲۳

خاتمه به قلم کاتب

بر ارباب عزت و اعتبار وصاحبان شرافت و افتخار مشهور است که مرحوم مغفور حاج سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه ابن مرحوم مبرور خلد مقام عباس میرزا نایب‌السلطنه و ولیعهد خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار- طاب‌ثراه- هم از اجله شاهزادگان محترم و اکابر حکمرانان و سرداران معظم و فردوس مکان ناصرالدین‌شاه شهید- نورالله مضجعه- را گرامی عم بود، در سنه یک‌هزار و دویست و نود و هفت هجری که سنین عمرشان به شصت و پنج سال رسید، مصمم زیارت بیت‌الله الحرام و قبر مطهر حضتر خیرالانام و ائمه بقیع علیهم السلام گردیده، در روز بیست و نهم شهر شعبان سنه مزبوره از دارالخلافه طهران به قزوین و رشت و انزدلی و بادکوبه و اسلامبوه و جده به مکه مُعظمه مشف شده؛ پس از طواف و ادای اعمال حج، به مدینه منوره

ص: ۳۱۸

و زیارت مرقد حضرت خیرالبریه و ائمهٔالائمّه تشرف جسته، از آنجا به بیت‌المقدس و سیاحت شامات و مصر و بیروت، مُجدداً به اسلامبول رفته، بعد از چند روز توقف، از آنجا به بندر پوتی و بلاد قفقاز، به آذربایجان و زنجان و قزوین و روز بیست و ششم شهر جمادی‌الاخره سنه ۱۲۹۸ وارد طهران گردیدند و در تمام ممالک و ولایات داخله و خارجه لوازم احترامات و پذیرایی را نسبت به آن مرحوم، معمول داشته، در همه جا با کمال تبجیل و توقیر و تعظیم وارد و خارج شدند و احوالات یومیّه خود را در این مسافرت همه روزه از قرار تقریر خودِ شاهزاده مبرور، مرحوم میرزا رضای منشی‌باشی که ملازم رکابشان بود، در رقعه‌های کاغذ به خط سریع تحریری خفی مسوّده مانند نوشته و آنچه ممالک و مسالک و ولایات و قصبات و منازل و مراحلی، برّاً و بحراً، در این مسافرت دیده و پیموده بودند با وقایع اتفاقیه که از آن جمله اطفاء نایره فساد شیخ عبدالله به توسط شاهزاه مبرور در بابعالی است، در این سفرنامه نگاشته که بعد از مراجعت به طهران استنساخ نموده، به طبع برسانند و تاکنون سفرنامه این شاهزاده بزرگ به همان حالت مُسوده در طاق اهمال مانده، نه خود شاهزاده مرحوم و نه اعقاب والا مقامشان بهصرافت استنساخ و طبع آن نیفتادند. از آنجا که آثار بزرگان را باقی و بزرگ داشتن وظیفه حمیده بزرگان است، در این عهد خجسته مهد که اورنگ سلطنت ایران زمین به وجود اقدس مبارک سلطان‌السلاطین و خاقان‌الخواقین بندگان اعلیحضرت ضل‌الله فی‌الارضین الملک العادل الباذل، شاهنشاه اسلامیان پناه مُظفّرالدین- ابدالله دولته و سلطنته- باشکوه و تزئین است، حضرت مستطاب اجل اکرم امجد افخم اعظم عالی بندگان آقای حسین قلیخان مخبرالدوله، وزیر کُلّ تلگرافخانه‌های ممالک ایران که اباً عن جدٍ در ترویج ارباب هنر و نشر کمالات و رواج معارف و عملیات، مساعی مشکوره داشته، جدی وافر و جهدی متکاثر دارند و اوقات لیل و نهارشان، بعد از انجام مشاغل و مهمات وزارتی و شخصی مصروف مطالعه و جمع کتب است، مُسوده آن شاهزاده بزرگ برای مطالعه و ضبط کتابخانه خودشان داشته در روزگار به یادگار باقی و برقرار بماند، این چاکرِ خود را احضار و امر فرمودند که کاتبی را به جهت استکتاب و استنساخ آن انتخاب

ص: ۳۱۹

و اختیار نماید. حسب‌الامر مبارکشان درصدد برآمده به هر یک از کُتّاب که تکلیف نمود، به این جهت معتذر شدند که از عهده قرائت نسخه مُسوده بر نمی‌آییم مگر دیگری که تواند برای ما بخواند تا آنکه نوشته شود. این کار هم مُیسر نبود و اهمال و تعویق در اجرای امر مطاعشان سزاوار چاکری ندانسته، لهذا با وجود ضعف چشم و با آنکه به خدمت معین بلاتعطیل مأمور بودم، خود اقدام به نوشتن آن نمودم و در مدت پنج ماه به اتمام رسانید و از اجرای فرمایش حضرت معظم‌له خود را نیکبخت دانست. رجای واثق آن است که این خدمت کوچک، لاحق خدمات بزرگ سابق را در حضور مرحمت ظهور مبارکان مشهود و متذکر سازد.

وانا العبد الاقل الفانی علی علی‌آبادی مازندرانی، نواده مرحومان نصیرالملک اباً و میرزا تقی آقا امّاً. قد تمّت الکتاب بعون‌الله الملک الوهّاب، فی شهر جمادی‌الاخر سنه ۱۳۲۳.

تمام شد کار تصحیح و آماده کردن سفرنامه حسام‌السلطنه در محرم‌الحرام سال ۱۴۱۶ هجری قمری مطابق با خردادماه ۱۳۷۴ شمسی. خداوند به منّ و کرم خود قبول فرماید.

رسول جعفریان

ص:۳۲۰

ص: ۳۲۱

فهرست راهنما

ص: ۳۲۲

ص: ۳۲۳

ص: ۳۲۴

ص: ۳۲۵

ص: ۳۲۶

ص: ۳۲۷

ص: ۳۲۸

ص: ۳۲۹

ص: ۳۳۰

ص: ۳۳۱

ص: ۳۳۲

ص: ۳۳۳

ص: ۳۳۴

ص: ۳۳۶

ص: ۳۳۷

ص: ۳۳۸

ص: ۳۳۹

ص: ۳۴۰

ص: ۳۴۱

ص: ۳۴۲

ص: ۳۴۳

ص: ۳۴۴

ص: ۳۴۵

ص: ۳۴۶

ص: ۳۴۷

ص: ۳۴۸

ص: ۳۴۹

ص: ۳۵۰

ص: ۳۵۱

ص: ۳۵۲

ص: ۳۵۳

ص: ۳۵۴

ص: ۳۵۵

ص: ۳۵۶

ص: ۳۵۷

ص: ۳۵۸

ص: ۳۵۹

ص: ۳۶۰

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».